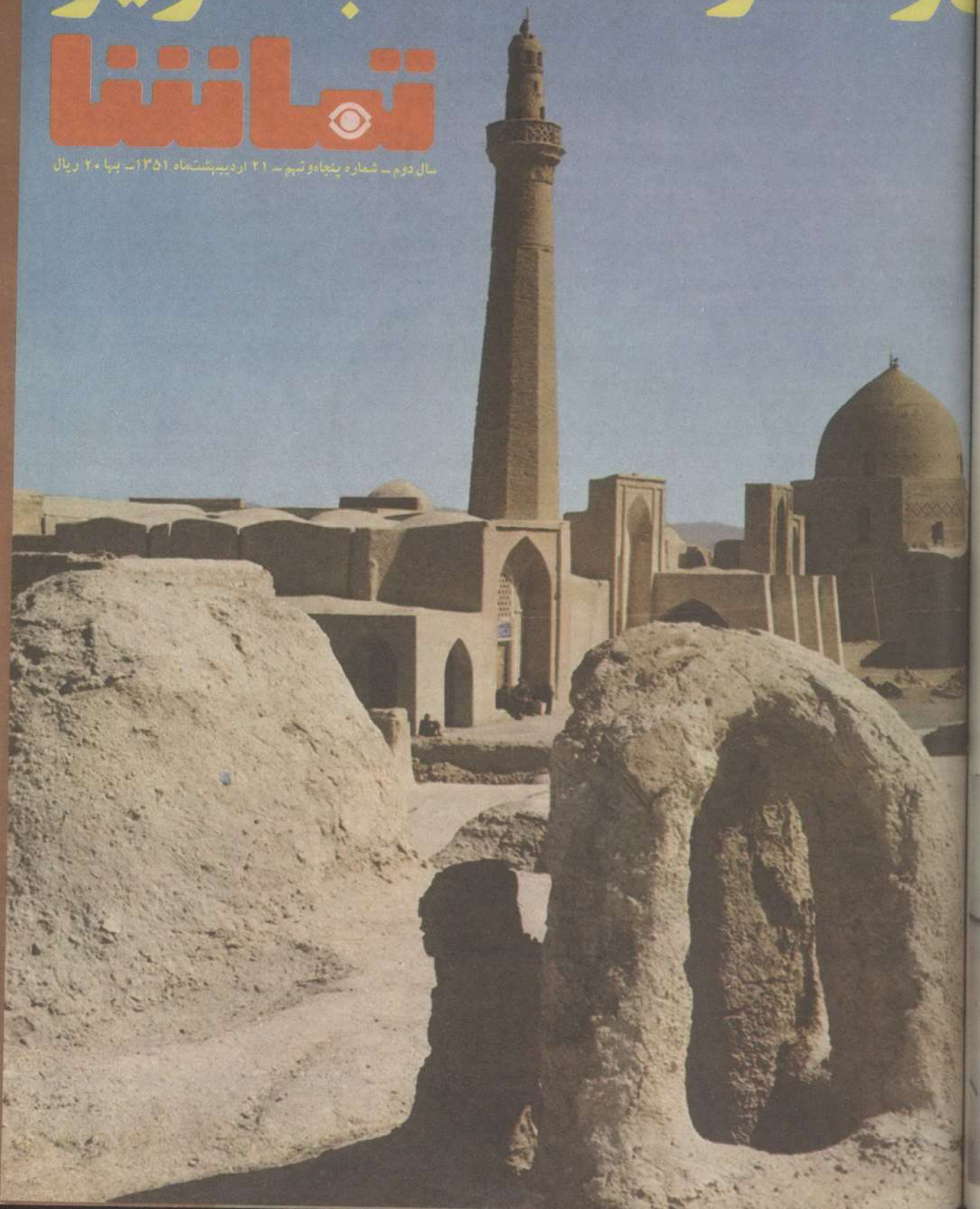


# در گذر گاه صعب کویر

## تعمارتنا

سال دوم - شماره پنجاه و نهم - ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ - پیاپی ۲۰ ریال





- دنیا از چشم تماشا
- چتر نیجات
- گزارش ویروسی
- امریکا در ویتنام شکست و نصیر را نخل نمیکند
- دیدار عجیب و بیسابقه ایران و کره شمالی!
- یادداشت‌های سفر کره
- ما فقط مانند ذی که لا ینقطع و بی هدف شلیک میکند در لاک محکم نفس فرود ریزیم!
- با امواج تلویزیون در گذرگاه صعب کور
- «تماشا» مطبوعات مهم جهان
- گفتگویی با رئیس دانشگاه تهران درباره مسائل اقتصادی
- کمونیسم در خاور میانه عربی

- تلویزیون و ارتباط جمعی
- مسابقه برنامه‌های تلویزیون
- گوشه‌هایی از تاریخ و مسائل ارتباط جمعی
- در تلویزیون و رادیو

- هنر و ادبیات
- عشق در هنر
- شعر امروز ایتالیا
- نمایشگاه تئاتر میونسپالی

- تاریخ و تمدن
- سرگذشت انسان
- عهد خاطرات - آندرمهارو

- داستان
- ظلمات عدالت (داستان ایرانی)
- بازگشت به آغل (از مجموعه دنیای کوچک دون کامیلو)
- پر مرغ (افسانه علمی)
- خون برشتهل سرخ (داوری پلیسی)

- موسیقی
- نقدی بر ارگستر سنوولیک تهران

- آثار
- نقدی بر راهب‌ها
- زبان لوین باوورد شماره یک
- آثار فرانسه سخن می‌گویند
- وعده ملاقات (نمایشنامه)
- در جهان آثار

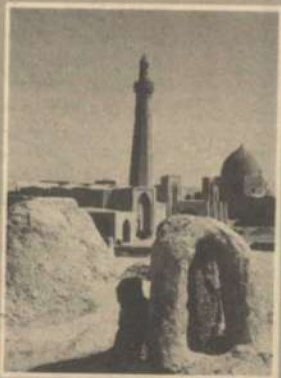
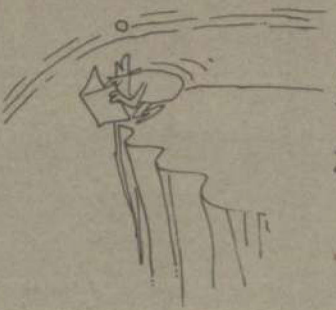
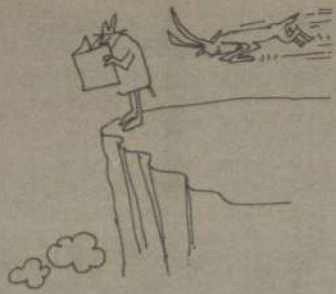
- کتاب
- نقد کتاب‌های: تریف و تیسره - سد و بالوان - از کوچه کتاب

تماشای نوجوانان

- سینما
- نوجوانان: گفتگویی با جویندهای مشتاق
- رویدادهای سینما
- نقد فیلم‌های: بیت بازی
- بلند - مردی که دوستش دارم - خوب و بد و رشت

- گوناگون
- گردشی کوتاه با پرویز شاپور
- زندگی با وحشت
- از چهار گوشه جهان
- جدول کلمات متقاطع
- دزدی در آسمان زمین!
- میان پرده

آقای تماشا



یک بخش جدید: «تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

از این شماره بخش جدیدی را در تماشا آغاز می‌کنیم بامید آنکه مورد توجه خوانندگان ارجمند قرار گیرد. در این بخش ترجمه برگزیده‌ای از مطالب و مقالات خواندنی معتبرترین مطبوعات جهان را هر بار گردمی‌آوریم. بدین ترتیب با مطالعه این بخش با موضوعهائی آشنا می‌شوید و پاسخ مسائلی را می‌یابید که اگر منتظماً به خواندن مطبوعات خارجی عادت نداشته باشید در هیچ نشریه‌ای به نظایر آنها بر نمی‌خورید.

ظلمات عدالت داستانی میرا از: ابوالقاسم پاینده

همانطور که در شماره گذشته وعده دادیم، از این شماره داستان تازه‌ای از ابوالقاسم پاینده، نویسنده و ادیب مشهور، در مجله تماشا آغاز می‌شود.

مطالعه این داستان گریا و شیرین را که در ۴ شماره پایان خواهد رسید، به خوانندگان توصیه می‌کنیم. صفحات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴.

گلستان همیشه خوش بر نامه «گلها»

«گلها» از برنامه‌های جالب و پرشوننده رادیو ایران است که پیوسته مورد توجه دوستداران شعر و ادب قرار دارد. معرفی کوتاهی از این برنامه بایستی از بنیانگذار آن، مرحوم داود پیرنیا، و گفتگویی با مجریان، نوازندگان و خوانندگان سرشناس «گلها» را در صفحات ۵۲ و ۵۳ مطالعه فرمایید.

روی جلد

کاشان - اسلاید رنگی از سیف الملوکی  
صفحات ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ را  
مطالعه فرمایید

# تماشا ۵۹

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● طرح و تنظیم: گروه تفریح تماشا زیر نظر قباد شیوا  
● دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون ● چاپ: چاپخانه بیت و پنجم شهرپور (فراست سیتی) ● آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا ● صندوق پستی: ۲۳-۲۰۰ ۲۲۱۱۰۵

حق اشتراك: یکساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

# شهرزاد قرمز

محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان



شهرزاد قرمز ممتازترین جای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می‌آید و حتی در خود هندوستان با سانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پسندشان را اکنون هیچ نوع جای خارجی اقماع نکرده است شهرزاد قرمز را بتواند بهترین جای خارجی تحسین خواهند نمود



دنيا

از چشم تماشا

# چتر نجات

خبرگزاریها گفتند که در یکی از کشورهای غرب يك چتر مسافر پر ربه شده، سارق سيمدهزار دلار و يك چتر نجات خواست تا در همان کشور فرود آيد.

يكی از هنرمندان گرانقدر ايران كه بدعوت يكی از کشورهای كمونیست به آن کشور رفته بود، ميگفت كه مسافتي دراز را از شهری به شهر ديگر با اتومبيل پيموديم، پرسيدم چرا برای راهپای طولانی در برنامه دیدار، هواپیما منظور نشده است، میمانند ساکت ماند، خود تحقیق کردم و دانستم كه تفتيش مسافران هواپیما در آن کشور كمونیست آنقدر شديد و بلااستناست كه نخواستند میمانند برنجد، لذا اتومبيل را بر هواپیما ترجیح داده اند.....

در دنیای غیر كمونیست كه حق مسافرت و تغییرمکان جزئی از حقوق طبیعی انسان شناخته شده است، روزانه هزاران نفر از شهری به شهر ديگر و از شهری به كشور ديگر ميروند و در این سفرها گاهی فرد یا گروهی، هواپیمائی را بمقصد کشورهای كمونیست ميربایند و اخبار آن نیز بسرعت در سراسر جهان پخش میشود.

در دنیای كمونیست كه آگاهی بر شرائط مسافرت و تغییر مکان «يكلی محرمانه» است دیوار برلن ربع قرن قربانی میهد تا کسی نگریزد و اگر هواپیمائی بمقصد فرار روپسوی کشورهای غیر كمونیست آورد بر او، در آسمان، همان رسد كه به ابران دیوار برلن رسید؛ با این تفاوت كه كس از آن حوادث آگاه نمیشود و این اخبار در حد اخبار سری ارتشها، سری و محرمانه باقی میماند.....

وقتیكه آدم در كشوری زندگی میکند كه دزدیدن هواپیما را یا نفرت محكوم کرده است اما، اضطراب، بهنگام سوار شدن هواپیما لباس و جامه‌دان را نیز تفتيش میکند بلفظم «امنیت دسته‌جمعی» پس میبرد و باین اصل ایمان میآورد كه در دنیای امروز فقط مردم جهان میتوانند امنیت جهان را پاسداری کنند، لذا نقطه‌ای ناامن كه پناهگاه و گمنگاه دزدان باشد كافیست كه سراسر جهان را با اضطراب كشاند و این اضطراب بر مراقبت پلیس و محدودیت آزادی مردم میافزاید!! بنابراین در خاورمیانه كه منطقه زیست ماست، چه کسی یا کدام قدرت را مسؤول شناسیم: مسؤول دنیای اضطرابی؟! مسؤول دزدان و گمنگاه دزدان است و گاهی پرورشگاه آنها؟

آیا عادلترین دزد هواپیما همان نبود كه سیمده هزار دلار خواست و يك چتر نجات كه در همان سرزمین فرود آید كه از آن برخاسته بود؟ چغقریان

مسابقه تماشا برای شما



**جایزه برندگان این مسابقه**  
**۱- يك جایزه ده هزار ریالی**  
**۲- امکان همکاری مداوم با تلویزیون**  
**تعداد برندگان این مسابقه نامحدود است و هر ماه تعیین خواهد شد**

گفتگو با برندگان

فروردین ماه مسابقه

## برنامه های تازه شما

طرف دو هفته اخیر باز هم سیلنامه‌های شما به دفتر تماشا سرازیر است و در این میان برنامه‌های جالب فراوانی به دست ما رسیده است كه در این شماره به بررسی قسمتی از آنها می‌پردازیم.

● سناریو اسایه سرخ - كه محتوای آن داستانی است جنایی. این سناریو می‌تواند طی يك فیلم يك ساعته یا دو فیلم نیم ساعته به نمایش درآید. نوع تصویرها، حرکت دوربین، حرکت پرستازها و سایر جزئیات مربوط به صحنه، بازی و فیلم‌برداری با دقت در سناریو آمده است.

● شكوفه‌های امید - كه سریال تلویزیونی است و هدف آن راهنمایی جوانان برای تیل به هدف‌های اجتماعی است. این سریال دارای هفت پرسوناژ ثابت و تعدادی پرستاز متغیر خواهد بود كه اعضای يك خانواده و دوستان خانوادگی آنها هستند و به بررسی مسائل تربیتی و روانی می‌پردازند تهران - ایرج ذكالتی

● حوادث روزه - شرح حوادث اجتماعی كه از ۳۰ سال پیش تا كنون در ایران روی داده است.

تهران - عبدالعلی خدائی  
● «ژاك معر» برنامه‌ای كميك كه با ماسك و برای جوانان اجرا می‌شود و مجریان شعر و ترانه كميك می‌خوانند.

تهران - يوسف باياتی  
● شماره‌های يك مسابقه ورزشی كه در آن فوتبالبستها بازی می‌كنند. تهران - مسعود ناصری



محمدشهبز زاده‌دار



محمدرضا نوری دولوی

## یادداشتهای سفر کره شمالی

از عطا بهمنش

### جمعه ۸ اردیبهشت ماه

آخرین عضو گروه من بودم كه بفرودگاه رسیدم. پرواز در ساعت ۱۱ و ۵۰ دقیقه با (ایر - فلوت) انجام شد تهران با مسكو (۴۰ دقیقه اختلاف ساعت دارد. در ساعت ۶ بوقت محلی وارد مسكو شدیم.

از يك فرودگاه با اتوبوس بفرودگاه ديگر رفتیم. در ساعت ۸/۵ بوقت مسكو حرکت کردیم.

مسكو با خاربارسك ۷ ساعت اختلاف زمان دارد. یعنی هر دقیقه در خاربارسك زندگی میکنند آفتاب را زودتر از ما می‌بینند. ساعت ۱۰/۵ صبح شنبه ۹ اردیبهشت ماه به خاربارسك رسیدیم.

۱/۵ با هواپیمای دريست بطرف پیونگ-ياتنگ حرکت کردیم. در ساعت ۴/۲۵ بعد از ظهر وارد پیونگ-ياتنگ شدیم.

### شنبه ۹ اردیبهشت ماه در پیونگ ياتنگ

از پنجره كوچك هواپیما فرودگاه را نگاه میکنم، يك عكس رنگی و بزرگ كیم. ایل. سوئنگ رهبر بزرگ بر جای بلندی قرار داده شده است و گروهی را مشخص می‌بینم كه بطرف هواپیما می‌آیند. میمانند روسی زبان ما با انگلیسی خودمائی حالی میکنند كه در هواپیما باقی می‌مانیم.

دو مأمور می‌آیند، بالاسی‌ساده، بقه‌ای بسته و كلاهی كهی كارت‌های بهداشتی و گنجانده‌ها را كنترل میکنند. انتظار داشتیم كه بگرمی از ما استقبال نکنند ولی چنین نند، معاون رئیس سازمان تربیت بدنی و رئیس فدراسیون فوتبال این کشور به‌راه يك مترجم و گروهی خبرنگار بطرف ما آمدند.

دسته گلی بسیار معمولی و ساده از گلهای محلی به رئیس هیئت ما دادند. خنده و خوشحالی همه چیز آغاز شد. صمیمیت و سادگی از سرابای وجود اینان بیرون می‌آورد، در اطلاق فرودگاه می‌نشیم فیلم و عكس میگیریم. صورت هیئت را میخوانند، خوش‌ویش شروع میشود. با خنده از آنان می‌پرسم كه كره چند جمعیت دارد. میگویند ۴۰ میلیون!



# دیدار عجیب و بی سابقه ایران و کره شمالی!

در اطاق ما كه بشكل ساده و راحتی همه چیز در آن فراهم است دو تخت خواب، دو چراغ خواب، يك ميز تحریر وجود دارد. روی ميز مقداری سیب، شكلات، لیموناد و قهوه نهدانه، قند و چای فراهم شده است تا اگر چائی میل داشتید، خودتان آماده کنید.

## يكشنبه ۱۰ اردیبهشت ماه

با عجله و شتاب می‌خواهیم كه از این کشور كه برای ما گمنام است ودانستی - های ما درباره آن بسیار ناچیز و اندك است سردیابوریم. از پنجره هتل خیابان را نگاه میکنیم. صبح ساعت ۸/۵ است من و رفیق هم سفرم ۱۴/۵ ساعت خوابیده‌ایم!

مردم همه قد کوتاه، با چشمهای تنك و عجله میگردند. مردها عموماً كلاه‌كهی پسر دارند، لباسا از پارچه بسیار ارزان‌نهی شده و دوخت مناسبی هم ندارند. این فرم و مد بی‌معنی است، كاروكارو كار، همه میدوند زنها دامنهای بلندی تا زیر ماهیچه ساق یا میوشند این دامن از زیر بغل شروع میشود و بالاته بشكل بلوزی و بسیار کوتاه با تقه بسته و آستین بلنداست. از دلبری و زیبایی سخنی نیست. نه لباس لغزان و نه سینه برجسته هیچكدام چشمهای مشتاق را راضی نمیساند.

با میمانندار خوش‌خنده و مهربان از هتل دور میشوند. عن اظهار علاقه میکنم كه شپس را بینم وبازندگی مردم آشناشوم. باتكلیسی كه تسلط دارد و برای ما كاملاً مفهوم است بقیه درصفا ۹۶

تعجب میکنم، طرف درمی‌یابد كه چرا تعجب میکنم، میخندد و میگوید كه كره شمالی و جنوبی ندارد ما رویهمرفته میگوییم ۱۱ میلیون جمعیت كره شمالی ۸۰۰۰ هزار تا يك میلیون نفر مردمی كه در (پیونگ-ياتنگ) پسر می‌زند.

به شپس روی می‌آوریم... در فاصله فرودگاه تا شهر به كشتن زار و چند دهكده برخورد میکنیم. بوی زندگی ساده بشمام میخورد. كار و كار.

تراكتور در طرفی زمین را براحتی می‌شكافد و از سوی ديگر گاوا آهن هم‌وجود دارد كه بهره میهد. درختهایی كه مرتب و با نظام خاصی كاشته شده برای جلوگیری از آفت باندازه دو وجب آنها با ماده‌ای سفید كرده‌اند، خانه‌ها سقف سفالی است و كج و كوله شدن آنها نشانسی است از استانداردی در برابر حوادث و باد و باران.

بشهر كه نزدیک میشویم، چند كامیون را با گلهای كافتی الوان بشكل قابل‌بسندي آراسته‌اند و گروهی كه از لحاظ لباس و شكل و فرم صورت يكسان هستند در این كامیونها قرار گرفته‌اند و بشهر می‌روند. جشن ماه مه در پیش است، كنور - هائیکه مدنی انقلاب كارگری از راه‌فشار و سخنگیری‌اند بروز اول ماه مه كه جشن كارگری است اهمیت زیادی قائل‌اند

شهر ساده‌تر از مردم آن است - زود میگردیم برای ما همه مسائل ابتدائی جلوه میکنند.

بیتل میرسیم. بچها از رنج راه و شب نخواری ناراحت هستند، اطاقها تقسیم میشود.





دیگر شکی در شکست طرح ویتنامی کردن جنگ ویتنام باقی نمانده است، در حالیکه احتمال دخالت میدن نیروی های زمینی آمریکا در جنگ مرتباً افزایش مییابد.

پس از آنکه درگیری روزافزون و بی‌پایان آمریکا در جنگ ویتنام سبب شکست جانسن - و در نتیجه حزب دمکرات - در انتخابات ۱۹۶۸ شد، نیکسن طرح «ویتنامی کردن جنگ ویتنام» را پیش کشید. در تعریفی ساده هدف این طرح سپردن کار جنگ بدست سربازان ویتنام جنوبی است، در حالیکه نیروی هوایی آمریکا چتر حفاظت بر سر نیروهای سایگن میگذرد و مستشاران و سلاح‌های آمریکائی، سربازان ویتنام جنوبی را آماده مقابله با کمونیستها میکنند.

نیکسن و مشاورانش که قصد داشتند یک میلیون تن را در ویتنام جنوبی مسلح کنند - و کردند - عقیده داشتند که ارتشی بدین عظمت با استفاده از سلاح‌های مدرن آمریکائی و تکیه بر قدرت هوایی آمریکا می-تواند در لائوس، ویتنام جنوبی و کامبوج جلوی نیروهای ضد دولتی را بگیرد حمله به کامبوج و یورش نیرو-های ویتنام جنوبی به بخشی از لائوس، خیلی زود شکست طرح «ویتنامی کردن جنگ هندوچین» را آشکار کرد. پدنیال این شکست آمریکائی‌ها اعلام کردند که نیروهای خود را از ویتنام جنوبی، علیرغم ضعف ارتش سایگن خارج میکنند. تا آخر سال ۱۳۵۰ چنین بنظر می‌آمد که ارتش ویتنام جنوبی اگر قادر نباشد آرامش را در سه کشور غیر کمونیست هندوچین برقرار کند، دست کم میتواند لیبات و آرامش را به ویتنام جنوبی باز گرداند. اما حوادثی که در این شش هفته رخ داد، نشان داد که آمریکائی‌ها اگر بخواهند وضع موجود را در ویتنام جنوبی حفظ کنند، ناچار به استفاده از نیروهای زمینی خویش هستند.

پیش از آنکه کمونیستها حمله وسیع‌شان را به ویتنام جنوبی آغاز کنند و بخشی از شمال این کشور را به تصرف در آورند، نیکسن کوشید با اتخاذ سیاستی خشن هائوی را از دست زدن به حمله بپرانند و باز دارد.

روز ۶ اردیبهشت رئیس‌جمهوری آمریکا در یک تعلق تلویزیونی مقدمه دقیقه‌ای گفت: «ما میتوانیم از هم اینک در انتظار روزی باشیم که دیگر حتی یک آمریکائی در جنگ ویتنام درگیر نباشد... ولی ما شکست نخواهیم خورد»

# آمریکا در ویتنام شکست و تحقیر را تحمل نمی‌کند

از: دکتر منصور مصلحی

تفنگداران دریائی را به تصریح تأیید کردند و افزودند که وظیفه اینان صرفاً تأمین امنیت سربازانی است که ویتنام جنوبی را ترک میکنند.

اما نظر بیشتر مفسران سیاسی آمریکا مخالف نظریست که کاخ سپید ارائه میدهد. کارشناسان میگویند آمریکا در ویتنام اینک موقعیتی کاملاً شبیه عیدت در سال ۱۹۶۸ دارد و این همان موقعیت ناساعدی است که جانسن را به ترک صحنه سیاست وا-داشت.

طبیعی است که در چنین شرایطی مذاکره بی‌ثمرست. آمریکائی‌ها بعد از تقریباً دو ماه پنجه‌بندی مفت گزاشته بار دیگر در جلسه کنفرانس پاریس حضور یافتند و در برابر «لودوک» عضو برجسته هیات حاکمه ویتنام شمالی قرار گرفتند که سفرش به پاریس را ناظران نشانه شروع مذاکراتی جدی و ثمرپخش میدانستند.

اما بعد از چند ساعت، مذاکرات دوباره بحال تعلیق درآمد و معلوم شد گفتگوهای محرمانه «لودوک» و «کیسینجر» - در ۱۲ اردیبهشت در پاریس - هم نتیجه‌ای نداشته است.

بدین ترتیب باید قبول کرد تا کنون نیکسن در سیاست ویتنامی‌اش با شکستی بزرگ روبرو بوده است. «کلودموازی» کارشناس مسائل آمریکائی «فرانس پرس» می‌نویسد: «حمله‌هوائی به هائوی و هائونگ بزرگترین و احتمالاً بدفرجام‌ترین مظاهر جوئی نیکسن در این نزدیک به چهار سال حکومت اوست»

از این مسافرت نیکسن به چین در همه دنیا يك موقعیت سیاسی بحساب آمده است و اگر قرار باشد، این موقعیت در مسکو تکرار نشود، کرملین برآورد در برابر پکن شکست خورده است.

و دلیل دیگر اینکه، روسها به تشکیل کنفرانس امنیت اروپا و پیروزی مذاکرات «مالت» علاقه زیادی دارند و برای رسیدن به هدف‌هایشان در این هر دو مورد باید با کاخ سپید کنار بیایند. گفتیم که پیروزی سفر به شوروی برای رئیس‌جمهوری آمریکا هم اهمیت خیلی دارد. همین سبب «بی-۵۲»ها خیلی دقیق و حساب شده بر هدف‌های معینی در حومه هائوی و هائونگ بمب فرو ریختند و نیکسن از واردآوردن یک ضربیه کاری و خریدکننده پر ویتنام شمالی چشم پوشید. در اولین دوره‌های حمله شرقی به حکومت هائوی داده‌اند و اولین برآوردها نشان داد که پنتاگن در این حمله‌ها موفق بوده است.

یک نکته دیگر هم باید توجه داشت. در درون آمریکا همه شرایط برای بمباران هائوی و هائونگ و حتی تشدید این حملات مساعدست. اولاً نیکسن در برابر رقیبان خطرناکی ندارد که بتوانند از تجدید بمباران بهره‌برداری کنند و در انتخابات پائیز ۱۹۶۸ مردم آمریکا، اینک که تعداد بستگان‌شان در صحنه‌های جنگ به میزان قابل توجهی کاهش یافته‌است دیگر در برابر آنچه در هندوچین میگذرد، حساسیت زیادی نشان نمی‌دهند و این حساسیت بیشک تا زمان شروع انتخابات - به سبب خروج مقدار دیگری از نظامیان آمریکائی - کمتر هم خواهد شد.

«سروگوزبرگ» یکی از مفسران «فرانس پرس» در زمینه سیاست ویتنامی جدید نیکسن می‌نویسد: «در این سال انتخابات در آمریکا و در هنگامیکه مسافرت نیکسن به شوروی بایستی حتماً و قطعاً یک موفقیت سیاسی باشد. بحران ویتنام به يك نقطه عطف رسیده است. اولین تلاش برای اینکه این نقطه عطف افق روشنی در هندوچین بگشاید، بی‌نتیجه ماند این اولین تلاش ملاقات محرمانه «لودوک» با «هنری کیسینجر» در پاریس بود.

حالا دیگر تقریباً شکی باقی نمانده است که آمریکائی‌ها قصد دارند هر ضربه نیروی ویتنام شمالی را پاسخی مناسب دهند و معلوم نیست این سیاست «مشت در برابر مشت» تا چه هنگام ادامه خواهد داشت. از نظر تئوریک حصول نوعی توافق در مسکو محتمل است. چون ظاهراً آمریکا می‌تواند در خاورمیانه عربی نرمش نشان بدهد - چون قوی‌ترست - و در هندوچین انتظار نرمش داشته باشد چون در اینجا جناح مخالف آمریکامعلا قدرت بیشتری دارد - اما بعیدست که در عمل چنین شود. چون آمریکا و شوروی در خاورمیانه و در هندوچین



ممکن است جنگ ویتنام نیکسن را به سر نوشت جانسن دچار کند

محدان طبیعی ندارند که عنان اختیار خود رایکسرده بدست «دوستان بزرگ» بسپارند. باین سبب اگر آمریکائی‌ها در ویتنام جنوبی تن به سقوط حکومت وان‌تیو، روی کار آمدن یک حکومت میطرف و خروج همه نیروهایشان ندهند جنگ ادامه پیدا خواهد کرد و نیکسن اگر بتواند این جنگ را در ابعاد منطقه‌ای محدود سازد، میتواند خود را یک سیاستمدار موفق بداند.

آمریکا و شوروی در این سالهای اخیر با سرازیرکردن سیل اسلحه به سوی کشورهای متحدشان در این دو منطقه بحرانی کوشیده‌اند نفوذ خود را تا بدان حد گسترش دهند که اختیار اتخاذ تصمیم نهائی را داشته باشند، ولی در عمل ناموفق بوده‌اند، چون در بهترین شرایط فقط توانسته‌اند زمینه را برای توافق فراهم آورند. شاید دلیل این عدم موفقیت اینستکه در این دو منطقه دو قدرت اصلی تصمیم گیرنده، اسرائیل و ویتنام شمالی هستند که هر دو سیاست مستقل دارند. در برابر طرف‌های ضعیف‌تر در این منطقه در شرایطی نیستند که بتوانند کوچکترین تحقیری را تحمل کنند و چون در اوضاع و احوال کنونی دادن هرامتیاز جدید بوقوع پذیرش یک تحقیرست، نمی‌توان به حصول توافق امید بست.

برای آمریکا از دست رفتن

از دیدگاه سیاسی اگر اوضاع نظامی ویتنام بهمین صورت کنونی باقی بماند، یا اگر اوضاع ارتش سایگن وخیم‌تر شود، برای نیکسن غیر ممکن است که روز اول خرداد سفر کرملین هم به انجام این سفر اشتیاق دارد، کاخ سپید امید دارد که شوروی، ویتنام شمالی را به اتخاذ روش ملایمتری وادارد.

تردید نیست که شوروی نه‌میل دارد و نه‌می‌تواند وسایل قطع تهاجم هائوی را فراهم آورد. در این شرایط، ویتنام شمالی میتواند باتکیه بر پیروزی نظامی خواستار اجرای طرح سه ماده‌ای آمریکا در شرایطی مناسب بحال کمونیستها شود. اصول این پیشنهاد عبارتند از:

- برقراری آتش بس.
- تعیین تاریخ خروج نیروهای آمریکائی.
- مبادله زندانیان جنگی.
- به یک نکته دیگر هم باید توجه کرد. ویتنام شمالی زمان حمله را بسیار مناسب انتخاب کرده است. نیکسن تا پیش از سفر به مسکو در برابر پیروزیهای کمونیستها واکنش‌های محدود و حساب‌شده نشان میدهد. ولی اگر سفرش به مسکو پایان گیرد، بدون اینکه راه‌حلی برای بحران ویتنام پیدا شده باشد، یا اگر به‌سبب تشدید بحران این سفر انجام نشود، آنگاه باید درانتظار واکنش بسیار خشن‌آمیز آمریکا بود - و شاید هم کاخ سپید به این نتیجه برسد که این واکنش خشن باید قبل از سفر نیکسن انجام گیرد و بازم شاید سفر نیکسن به مسکو لغو شود.

بخش‌های شمالی ویتنام جنوبی و طبیعتاً سقوط احتمالی حکومت سایگون تحقیری است تحمل‌ناپذیر. بعد از سقوط «کوانگ‌تری» مفسر روزنامه «لوموند» - ژاک آمارلیک - نوشته بود: «سقوط کوانگ‌تری رهبران آمریکارا اندوهگین کرد، ولی بیشک غافلگیرشان نکرد. باوصف اینکه نیکسن میگوید: «نیروهای ویتنام جنوبی خوب می-جنگند». کارشناسان نظامی آمریکا بشدت نگران هستند.

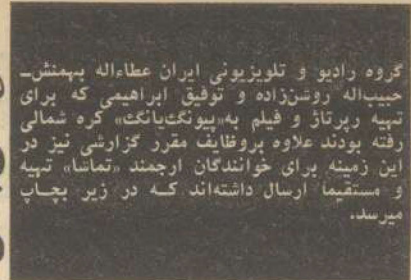
دونکته در این میان مطرح شده است:

- نیروهای ویتنام جنوبی، پیروزه خیلی از فرماندهان ارتش سایگون، در صحنه نبرد آزمایش بسیار بدی دادند.
- آمریکائی‌ها شدت حمله ارتش هائوی را کمتر از آنچه هست، حس می‌زدند و به‌کار برد نیروی هوایی خویش بیش از حد امید بسته بودند.
- یکی از کارشناسان آمریکائی در ساپگن میگوید: «فرماندهان ارتش ویتنام جنوبی به توصیه‌های ما عمل نمی‌کنند و هنگامیکه تصمیم میگیرند جنگند، بسیار بد می‌جنگند و زمانیکه یک پایگاه بخطر میفتند، ابتدا افسران هستند که آنرا ترک میکنند.»

حقیقت اینستکه نیروهای سایگن فکر میکنند وظیفه‌ای جز دفاع از خود به‌عهده ندارند و گویا در این شش هفته جنگ حتی یکبار هم دست بیک تهاجم مؤثر نزده‌اند. یک مقام آگاه







گروه رادیو و تلویزیونی ایران عطاءاله بهمنش-حبیباله روشنزاده و توفیق ابراهیمی که برای تهیه و پرتاز و فیلم به پیونگ یانگ کره شمالی رفته بودند علاوه بر وظایف مقرر گزارشی نیز در این زمینه برای خوانندگان اورجمنده «تماننا» تهیه و مستقیماً ارسال داشته‌اند که در زیر چاپ می‌رسد.

### از پیونگ یانگ پایتخت کره شمالی

# ما فقط مانند دژی که لاینقطع و بی هدف شلیک میکند در لاک محکم دفاعی فرورفتیم!

شاید در طول سالهای فوتبال ایران و بخصوص از دورانی که این ورزش در ایران شکل گرفت و هوادار با خود باستاندوبوسی آورد تیمی با این کیفیت بنام تیم ملی فوتبال کشوریکه جام ملتای آسیای در اختیار دارد و جام قهرمانی باشگاههای آسیا را برانداخته کرده است در میدان جلوه نکرده است!

مسابقه از گذرگاه فوتبال يك مسابقه بسیار معمولی و سطحی بود، تیم ایران با همه موجودیت و سرداران خود در خانه حریفی که در سال ۱۹۶۶ تیم ملی ایتالیا را يك برهيج شکست داده، با شیلی يان بريك مساوی کرده و يا نتیجه پنج برسه در برابر تیم ملی پرتغال ایستاده بود قرار گرفت. برای ما از ابتدا مشخص بود که حریف چه خواهد کرد و بخوبی میتوانستیم تصویری از بازی را ترسیم کنیم.

در استادیوم ۷۰ هزار نفر (موران - بونگ) ۱۱ سرخپوش توسط میدان آمدند و ۷۰ هزار زردهای سرخ نیز با چشمهای نتنگ و تیزبین تماشا مشغول شدند.

۴۰ دقیقه اول طوفانی زرد برخاست که وصفناپذیر بود، همه کارها با سرعت و دقت صورت میگرفت، پاس، حرکت، با توپ، یورش، پرسشها و خیزهای بوقوع پیش از ۱۰ حمله در عرض ۴۰ دقیقه تدارك دیده شد و خط میانه ماراودارساخت که عقب نشینند و یاری چهار دفاع جلوی دروازه که وضعی مبهم بخود گرفته بود پشیمانند. و همین سبب شد که ما یکبارچه بدفاع بپردازیم.

چند یخت بلند را سرخپوشان از دست دادند و بارها استادیوم از هجوم بی‌گیر و حساب شده کره‌ایها سرتاپا خروش شد. از دقیقه ۴۵ دفاع ایران با اصطلاح نفسی جانی کرد و یافراندهای ۱۹ تن ایرانی که بشکل بازیکن ذخیره، عربی و خیرتگاه جلوه می‌کردند تا اندازه‌ای حاکم برمقدرات خود شدند با چشمهای باز و برقرار ساختن ارتباط باخط میانه میدان محوطه جلوی دروازه را پاک کردند.

دیدار ما با کره‌ایها جداً ملال‌آور بود، زیرا این ما بودیم که از آنچه آموخته و از دیگران دیده بودیم چون آدمهای کم حواس همه را یکلی بدست فراموشی سپردیم و بدنبال شیوه‌ای نو رفتیم.

از دقیقه ۳۰ خط میانه میدان توپها را نگاه میداشت و پاسهای کوتاه را در کادرهای چهارگانه و سه‌گانه محدود می‌ساخت و سرخپوشان کره را بیبازده می‌طلبید. گه‌گاه ایرانیاك و کلانی را یا توپهای عجولانه و بسیاربلند در جریان میگذاشتیم که این دو بیوسه در اسارت بسر می‌بردند و در بد قدرت ۶ دفاع روپرو میشدند. ایرانیاك و کلانی هرگز از کیفیت خود سود نبردند و نمیتوانستند که از جنگ مدافعان

سخت کوش سریع و پا برجای کره فرار کنند. از این گذشته وضع مشکوک «پروین» ما را از آن ریزه کاریها و اعتمادبنش محروم ساخته بود. چه پروین تا آخرین لحظه روشن نبود که در ترکیب تیم نقش بر عهده گیرد...

پروین از ناحیه زانو در تهران آسیب دیده بود نه برای ما و نه برای خودش قابل اعتماد نبود و بهین دلیل او بروی توپهایی که از دفاع خودی دریافت میداشت اثری نیکو نمی‌نهاد. گاهی آشتیانی فرار میکرد مجبور بود که دستخالی بازگردد چون توپ باو نبرسید و طبق سابقه‌ای آشتیانی با همکاری مضم پروین خالق مساللی بود که در (پیونگ یانگ) هرگز رنگ نگرفت!

نیمة اول که تمام شد بچه‌های ایران و عربی تیم خوشحال بودند که دروازه را حفظ کرده‌اند و توصیه‌ها در این زمینه دور میزد که باز هم بهین شیوه کار کنیم!!

تیم که با حجازی - آشتیانی - کارگرچم - حلوانی - عرب - پروین - قلیچ‌خانی - جاری - ایرانیاك - کلانی و بهزادی میدان رفته بود با همین ترکیب ۴۵ دقیقه دوم را آغاز کرد. در وقت اول ناصر حجازی ۲ قلیچ‌خالی و جاری درخشش داشتند و پارسکتینی را پرروش خود احساس میکردند زمین سخت و کوبیده شده توپ را سریع جایجا میکرد. ما عادت نداریم که در چنین زمینهای توپ بزنیم. البته نه اینکه

مساله چمن مطرح باشد، زمین امجدیه نیز گاهی از چمن بونی می‌برد ولی حداقل قصبه اینست که سفت و فشرده نیست. در وقت دوم کره‌ایها بیشتر از نیمه اول فشار آوردند، از لحظه آغاز ما را زیر فشار خود گرفتند. هجوم گروهی، دفاع گروهی، فرازها پر دربی وضد حمله همیشه بود. تیم پنجوی هدف روشن ما را دریافت بود فمیده بود که ما میخواهیم مساوی کنیم و قصد بازکردن دروازه کره را نداریم واگر هم داشته باشیم نمیتوانیم باشیوه (۴-۴) چهار باک، چهار هافبک و دوفورارد حمله‌های خطرناکی داشته باشیم. بهین دلیل و درک این مساله بود که سرخپوشها دست ما را خواندند و در دقیقه پنجاهم مسابقه بهتنگامیکه دفاع ما را عقب کشیده دیدند دو مدافع خود را رها کرده و بجلو انزمام داشتند و هافبکها

سراسیمه روانه محوطه جلوی دروازه ما شدند و همیشه ۸ بازیکن با ۱۱ بازیکن ما دست‌نگریان بودند. بارها و بارها خطدفاعی را شکافتند ولی شوتهای آنان بخودی و بیگانه برخورد میکرد. در طول این مسابقه بیش از ۴۰ بار توپ را از وسط میدان بدروازه‌بانان دادیم و او هم با تأمل بسیار بزمین کره‌ایها می‌فرستاد. در دقیقه ۷۵ بهزادی را با مظلومی عوض کردیم ولی روش او هم دفاع بود.

آنچه بیان یون دو مساله بود، از دست دادن کیفیت خود و دیگری بی بردن پنحوه کار زیبا و فوتبال کره‌ایها. این تیم که در

برابر ما بازی میکرد دروازه‌بان مسابقه‌های جام جهانی ۱۹۶۶ تیم کره‌ها در اختیار داشت ال. جان میونگک با همان قیافه که در برابر دفاع ایتالیا دفاع کرده بود ظاهر شد ولی از سوی فرورادهای ما رنجی را متحمل نشد، چون در طول ۹۰ دقیقه و بخصوص ۴۵ دقیقه دوم و از دقیقه ۷۵ بعد توپ همیشه در زمین ما بود!

در این تیم از سال ۱۹۶۶ سه بازیکن عضویت داشتند، سن بزرگترین آنان ۴۰ و کوچکتر ۴۰ سال بود، تیم یکدست و چور است خوب میدوند، خوب همکاری دارند و برق‌آسا و يك طرفه‌الین مثل مسابقه روی خط ۱۸ قدم ظاهر میشوند. در دیدار ما در «موران بونگک» تیم کره همه چیز داشت جز یخت و ما فاقد همه چیز بودیم جز ناصر حجازی که بطور حتم او بافداکاری و روحیه درخشان خود پنج گل خود را نجات داد! و این حجازی بود که بار سنگین حملات پر دربی کره‌ایها را تحمل میکرد. در «پیونگ یانگ» به ۷۰ هزار کره‌ای و شخصیتهای اروپایی فوتبال شناس ما نشان دادیم که از تانگیک بونی لبرده‌ایم و دفاع مطلق را می‌پسندیم، آنچه ارائه کردیم نوعی فوتبال بود که ما خالق آن هستیم.

در آخرین شب که ضیافتی داشتیم رئیس تربیت بدنی کره با قد کوتاه، چشمهای خیلی ریز و چهره‌ای آفتاب‌خورده گفت: «تیم ما بکشور شما میاید و نشان میدهد که خوب بازی میکند و در این گوشه آسیا قتیبه درصد ۹۶»



# عشق در هنر

از: جی. اس. وایت  
G. S. Whitte  
ترجمه: مهرداد مهرجو

ایتالیا و باروک اثری چنان دوررس داشت که بزرگترین نقاش کاتولیک شمال اروپا، سیر پتر پل-روپنس (Sir Peter Paul Rubens) را زیر تأثیر گرفت. وی پیش از بی سالگی به دیدار و نیز و اسپانیا رفت و جادوی «تی‌سین» افسونش کرد. بعدها در رم بود که نیوچ هنری وی شناخته شد. «باغ عشق» یکی از بزرگترین آثار این دوره از زندگی اوست، این تابلو کمی کوچکتر از برداشتی است که در پرادو وجود دارد. مشهور است که این تصویر نقاش و زن دوم و شش خواهر ازدواج کرده‌اش را نشان می‌دهد. روپنس در کشیدن تصویر زنانش خستگی‌ناپذیر است و از این نظر شباهتی به رامبراند دارد. او و ایزابلا براند و هلن فورمان با هم و جدا از هم سوژه شادترین روابط تصویری در تمام تاریخ نقاشی هستند. هنگامی که در سن پیری نقرس تحت فشارش قرار داد، پرتسه‌های سمیانه‌ای از هلن جوان ترسیم کرد که پس از مرگش، هلن از روی انهدام برخی از آنها راداشت. سرآنتونی وان‌دایک (Sir Anthony van Dyck) نیز چون روپنس، بسیاری از طرفداران خود را در انگلستان یافت. وی زمانی دستیار روپنس بود و یک بار که پیرمرد کنترل غلظت و ضخامت قشر رنگ

باردونس - باغ عشق (۱۶۳۸ میلادی) رنگ و روغن بر روی چوب (۲۲۶ × ۱۲۷ سانتیمتر)



در تابلو را فراموش کرده بود وان‌دایک موفق به ایجاد سیک تازه‌ای در کشیدن پرتسه شد، وی با این کار سبب شد که بسیاری از نقاشان پرتسه در انگلستان تحت تأثیر او قرار گیرند، یکی از این نقاشان گینزبورگ (Gainsborough) بود. تابلو «کویلدون و پسیشه» او اثر مهمی است که سبب احترام فوق‌العاده او در سفرهایش به ایتالیا شد و اشتیاقی که «تی‌سین» و دیگر نقاشان ونیزی به دیدن او نشان می‌دادند. این تابلو نشان دهنده آزدن پسیشه به دست ونوس است به علت آنکه زیبایی خیره‌کننده او سبب جلب عشق کویلدون به‌سوی او شده بود. پسیشه برای فرونشاندن خشم ونوس ناچار شده بود گنجینه‌ای را که گفته می‌شد محتوی زیبایی و کامیابی است از جنم بیاورد. در تابلو، پسیشه گنجینه را گشوده و از تأثیر می‌گبارمحتوای گنجینه بی‌بوش شده‌است و در همین هنگام کویلدون سر رسیده است تا او را به‌وش بیاورد. افسانه می‌گوید که ژوپیتر ترتیب زناشویی آنان را می‌دهد، ونوس در این جشن رقعی زیبا می‌کند، آنچنانکه آپولیوس (Apuleius) می‌گوید، پسیشه کودکی به دنیا آورد که ما آن را لنت می‌نامیم.

در اسپانیا و لاسکوتز (Velasquez) علاقه چندانی به سوژه عشق در نقاشی نشان نمی‌داد. این نقاش سوژه‌های درباری و برداشتهای رئالیستی زندگی روزانه، که تمام نیروی هنری خود را در این راه به‌کار می‌برد، تنها تصویر برهنه او از ونوس الریست برجسته که بی‌شک به تشویق اشراف بومی ایتالیا کشیده شده است. البته او به‌علت دسترس به مجموعه‌های درباری اطلاع دقیقی از آثار «تی‌سین» داشت.

هلند مستقل، پروتستان و بورژوازی در قرن هفدهم محل تولد برخی از بزرگترین نقاشان جهان بود که یکی پس از دیگری ظهور کردند و هیچ تماسی نیز با یکدیگر نداشتند فرانس هالس (Frans Hals) یکی از نخستین نقاشانی بود که بازار کار خود را در طبقه متوسط جستجو کرد، و مانند بسیاری از هنرمندان دیگر که به این طبقه تکیه کردند، در فقر مرد. او در طول زندگی خود پرتسه تقریباً تمام تپ‌ها را، حتی آنها که مشتری وی نبودند، کشید. شاید پرتسه خود و زنش را در زمان استغنا کشیده باشد. در این اثر به همان اندازه که صمیمیت و مه‌آهنگی وجود دارد، عطر غرور نیز پراکنده است. فضا، فضای شاد ازدواجی سعادتمندانه است، فضایی که همیشه به‌عنوان خانواده هالس شناخته شده است. زن هالس سادر هفت پسر بود، که همه آنها نقاش

شدند، اما نام هیچیک از آنها به‌خاطر کسی نمانده است. رامبراند نیز مانند هالس، از سرزمین زادگاه خود خارج نشد، و مانند هالس، در موقعیتی ناگوار درگذشت. بینش روانکاوانه و جادادن شخصیت در رنگ، متاعی نبود که مردم شهرش ارزش فوق‌العاده برای آن قایل شوند و او نیز چون بسیاری دیگر از هنرمندان مغزی نداشت که در کاسبی قوی باشد. پرتسه‌های گروهی و فردی وسیله معاش وی بود و در این آثار، بهره‌برداری استادانه خویش را به‌کار می‌بست و از مدل خود اثری بزرگ به‌وجود می‌آورد، بدینجهت چیزی بود متفاوت با سایر که مدل قرار می‌گرفتند چیزی بود متفاوت با سایر آثار پرتسه‌سازان. تابلو «پرتسه نقاش با ساسکیا» باید در زمانی کشیده شده باشد که رامبراند با ساسکیا و آن اویلبنرک زیبا ازدواج کرده بوده است. این یکی از شادترین پرتسه‌هایی است که رامبراند

آنتونی وان‌دایک - کویلدون و پسیشه (۴۰-۱۶۳۹ میلادی) رنگ و روغن بر روی بوم (۱۹۲/۵ × ۱۹۹۵ سانتیمتر)



فرانس هالس - پرتسه نقاش و همسرش (۷-۱۶۲۴ میلادی) رنگ و روغن بر روی بوم (۱۶۷/۵ × ۱۳۰ سانتیمتر)







آری دوووا - معاشقه روستائی (۱۶۵۶ میلادی) رنگ و روغن بر روی چوب (۳۷/۵ × ۲۶ سانتیمتر)

در يك آشپزخانه راحت، و چهره‌های روشن خدمتگاران و روستائیان که خرسندی آنان از يك زندگی آرام در يك دهکده آزاد موقعیتی پس شادتر از واقعیت ساخته است. ساده‌ترین زمینه‌ها را این نقاش با کوشش بسیار در کنترل نورها و ریختن يك بنیاد غیردراماتیک تصویر می‌کند تا اظهارمشتی مؤدبانه را واقعیت دهد.

**سیمون ووته** (Simon Vouet) پربارترین تزئین کننده کلیساها و خانه‌های مجلل شخصی فرانسه در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هفدهم بود. وی در ایتالیا آموزش دیده بود و تصرفاتی که با سلیقه فرانسوی در سبک بازو کرد، او را موفق ساخت. از نقاشی‌های او از معاشقه خدایان مانند «نپتون و سریز» (که هر دو خدای فراوانی‌اند)، **لورن دولاهیر** (Laurent de la Hyre) کاریکاتورهای برای پارچه‌های دیوارکوب کشید که در کارگاه گورمان در آمین ساخته شد.

در انگلستان سر پیتر لیلی (Sir Peter Lely)، آلمانی‌زاده‌ای از پدر و مادر هلندی، پادرجائی نهاد که برای مرگ وان‌دایک خالی بود و آن را، میا نیروی کارساز خود در تصویر کردن پادشاهان سلسله استوارت و زیبایی‌های دربار آنان، پرکرد. لیلی يك کارگاه گشود. و یقین است که پرتره **نیل گوین** (Neil Gwyn)، معشوقه چارلز دوم، اثر یکی از دستیاران اوست. این پرتره نشان‌دهنده فضای تند و بی‌ظرافتی است که بر دربار سلسله استوارت غالب بود. اما طره‌های پیچ‌پیچ، چشم‌های گرده، لباس‌های زیاده و بلند این دربار در اثر موردبخت یا چنان چیرگی نقش شده است و چنان غنائی به آن داده شده که زیبایی و جذابیتی جاودانی از آن ساخته است.

ادامه دارد

تقلید از پیتر لیلی - الینور گوین (۱۶۷۵ میلادی) رنگ و روغن بر روی بوم (۱۲۰ × ۹۶/۵ سانتیمتر)



دریانورد هلندی که سفری ماجراجویانه را به خاطر تجارت آغاز کرده است. ورمر در تمام آثارش، مارا به محیطی کاملاً صمیمانه می‌برد که در آن از آلیس‌ساختگی خبری نیست، و این افسون ویژه اوست. از دیدگاه هنری، تأثیری که این آثار در مجموعه‌گران هلندی داشت امیدوارکننده بود - این تابلوها زندگی را آنچنان که در خانه خریدار یا سفارش‌دهنده وجود داشت نشان می‌داد، همچنان ناشی از تماشاگری این آثار برای نسل‌های بعدی عاشقان هنر ماند و می‌مید سال طول کشید تا او به تشویقی که سزاوارش بود رسید.

طنز در هنر، یکی از زمینه‌های نادر است، اما **یان استین** (Jan Steen) آن را داشت. طنز در آثار این نقاش به‌طور کلی دیده می‌شود و نقاشی‌هایی که از دهقانان و پورژواهای هلندی می‌کشید مشتریان فراوان داشت - وی در حدود هفتصد اثر از خود به‌جای گذاشت. با وجود بازده نسبتاً زیادی که او داشت - هر چند بسیاری از آثارش مانند «پیشنهاده کوچک است - چون بسیاری دیگر از نقاشان هلندی ترتیبی می‌داد که برای سایر اشتغالات نیز وقت داشته باشد، وی يك آهوسازی در شهر دلفت (Delft) داشت و يك میخانه در لیدن (Leyden) در شغل اخیر تماشاگر تیب‌های بسیاری بوده است نظیر خواستگار بینی درازی که آمده است تا پیشنه‌اش را به دوزنده‌ای بزرگ‌کاپا بدهد. چشمان دوزنده از تصور این پیشنه‌دار رؤیائی چنان تحت تأثیر قرار گرفته است که حسابگری‌های سرد این موقعیت‌ها را از بین برده است.

در «معاشقه روستائی»، تابلو کوچکی از **آری دو ووا** (Arie de Vois)، احساس‌نقاش هلندی محبوب قرن هفدهم را از شهرت‌نشان طبقه متوسط هلند و زن وسایل زندگی مورد علاقه آنان نشان می‌دهد: وسایل آشپزخانه طبقه متوسط و چند نوع خوراک تقلید از سیمون ووته نپتون سریز - سرده دیسوارکوب (۳۷ × ۲۶ سانتیمتر)



رامبراند - پرتره نقاشی و ساسکیا (۱۶۳۴ میلادی) رنگ و روغن بر روی بوم (۱۶۱ × ۱۳۱ سانتیمتر)

یان استین - پیشنه‌دار رنگ و روغن بر روی بوم (۳۱ × ۳۶ سانتیمتر)



از خود کشیده، و نیز می‌دانیم که او بازیگری تمام بارها چهره خویش را، که به سختی می‌توان گفت صاحب‌زندگی سعادتمندان‌های بوده شادمانه‌ترسیم کرده است. در تابلو مورد بحث، رامبراند نیم‌تنه‌ای به رنگ قرمز تند به‌تن دارد و ساسکیا جامه‌ای از اطلس به‌رنگ آبی روشن پوشیده است. گیلاس بلند محتوی آب‌جویی است. ساسکیا در زمان حیات بارها توسط رامبراند تصویر شد، و ما می‌توانیم به همراه وی از زیبایی گستاخ این زن لذت ببریم. تابلو سیاه قلمی از چهره خجول رامبراند وجود دارد که با ساسکیا در بستر است (يك چاپ از این اثر در خانه چاپ برلین است) اما نه‌در تصور و نه در تماس، چیزی جز کنج‌کاو در او دیده نمی‌شود. **هندریکی استافل** (Hendrickje Steffels)، مستخدمه رامبراند که بعد از مرگ ساسکیا معشوقه و تسلی‌بخش او شد، در تصویر هایش چنان رها و گستاخ نیست اما در پرتره‌های موجود می‌بینیم که حقیقت‌ناشنای عامل حرکت قلم‌موی رامبراند در تصویر کردن اوست.

**ورمر** (Vermeer) در بیست و دو سال زناشویی با يك زن، پدر یازده فرزند شد، اما بیش از چهل تابلو از او بجا نماند، که بسیاری از آنها کوچک است، و بدون شك تعدادی از آنها نیز به‌او نسبت داده شده است. جز همین چند کلمه، چیز زیادی از زندگی خصوصی و هنری او نمی‌دانیم و امکان دارد که او زیر عنوان فروشنده و دلال زیسته باشد. نقاشی‌های آرام و ساکت او در زمانه خویش منحصر به‌فرد است - از نظر مناظر داخلی، معشوقه‌ها و مستخدمه‌ها و زنانی که خرامشان موزیکال است - با آنکه ورمر در انتخاب موضوع انحصارطلب نبود، طرز کار یکدست و بی‌آلایشی او را از معاصرانش برتر می‌نماید. در «نامه عاشقانه» ما به خوبی تأثیر پیام را در خواننده می‌بینیم، شاید نامه‌ایست از يك

یانورمر - نامه عاشقانه (۱۶۶۰ میلادی) رنگ و روغن بر روی بوم (۳۶/۵ × ۳۸/۵ سانتیمتر)





# ظلمات علاقت



این قصه در چهار شماره پیاپی می‌رسد

طرح این سرگذشت را بیست و چند سال پیش، امروزها که هر چهارشنبه صیانی بود با الهام از حادث ایام آماده کردم و چندسال بعد که روزی چند برقرار از گرفتاریهای عادی بدریافتار بودم، بسط و تکمیل و ریزه کاری‌های آن در یک دوروز انجام شد و چند هفته پیش که به جستجوی اوراق گذشته فرصت مرور آن دست داده، این اندیشه در خاطر من قوت گرفت که شاید انتشار آن از اینجست خاطر من قوت گرفت که شاید انتشار آن از اینجست. که نمونه‌ای از حوادث گمشده است بیفایده نباشد.

## یک داستان جدید بقلم: ابوالقاسم پاینده

نمی‌داند بیودی چه تکلی است و کرمان کدام درمایت و دندان‌مار را چه جور می‌کنند و مارچه‌طوری می‌رقصد و حالت چشم‌مارچر چه جور است و عنتر را چگونه باید برقصاند که تماشاچی را خوش آید و سر کسه را شل کند. معذک این شایعات، گذشته او را آلوده بود و وقتی سید شبتانی منجم اردوی همایونی بیست و دو سکه طلا سرخ محمد شاه را گرفت و بسبب او را بیست در بیست، بسادات طباطبائی بمن بیوست و یک شجره خوش خط زراوند بتماش رقم زد، جرئت نکرد شال سبز بندد. بیست داشت بدخواهان عنود از حسد سیادت او شیخ مارگری قدیم را از قبرستان ایام درآورد و بدی کسی آقا سید براتعلی خان دعاویس وادارند. همان وقتها که هوس سیادت چون موربانه بجان آبرائلی رخته کرده بود از حرفه غرضمالان کوچه گرد چشم پوشید و دعاویسی را پیش گرفت. سید تند اما دعاویسی ماند و خیلی زود در سایه این شغل شریف برائی عنتری را چون مرده چندان بگور فراموشی سپرد و با عنوان منقطع «آقا میرزا براتعلی خان، دعاویس خاصه اردوی همایونی» مشغول برق و قیق امور مربوطه شد. گوئی از جلوه اقبال او میخ داغ بیستم حسودان رفته بود که تقریباً نیش بجانتان میزدند. میگفتند مارگیری و عنتر بازی و دعاویسی، سرویش کار بوده و میرزایرند کینه کار، در کرمان و هرات برای از ما بهتران آتش بیاری میکزده است. معلوم نشد در آن اردو بازار شلوغ که سنگ صاحبی را نمیشناخت، کدام شیر پاک خورده غرضناکی، میرزای بیخالی را از دین چادر سفیر غرستان دیدند. شاید دیگری را بجای او گرفته بود، اما با ضرر میگفتند و قسم میخوردند که خودش بوده است. هر چه بود داغ باطله به پیشانی بنده خدا ماند و این میرزای قاتلانی پشت هم انداز، که بیای بنده رصیده در اوج هوا نعل بش میخه میزد، تا دم آخر که بنیش بس خست سزد لحد خورد و از عمق گور ندای «اسمع اللهم» تلقین خوان قوزی آبله‌رو را شنید، توانست رنگ جاسوسی بیگانه را از دامن خود پاک کند، دروازه را میشد بست دهان مردم را نمیشد بست.

سواد میرزا رفیقتر از دعا نویسان عادی بود اما در عوض، هوش سرشار داشت. خط نسخ عربی را، یکمک نداهای عبری که در کودکی از خاخام محله آموخته بود، بیسولت میخواند، نوشتن الفبا را در اردو، از ناظر امضال همایونی، آموخته بود و برای همین کار بیست اشرفی ماه رفته بود. برحمت خطی منبوشت که بندهاشنی خرچنگ مضطرب لنگت با پای مرکب آلود بکالند. لرزان دویده است اما با همان خط بد و زشت برای یکی از باتوان زبانی حرم، یک باطل السجراتی، بنقل طلا و مایه زعفران بر چلووار آب ندیده مشمع نوشت که اگر می‌عجز آسا داشت و روز خطر، محفظه آن که چرم کلفت بلغار بود، جانب گلوله دشمن شد و گره قلب بر عافه سم مرزای جوان، برادر خوانده

و ندیم شیانه حسام السلطنه، سوراخ و یاوی حرم زرادار شده بود. در آن زمستان هزار و دویست و نود و پنجاهم چند، بیال مبارک فال تنکوژیل، که هرات چون تکین در حلقه تنگ سپاه ایران بود سپهر قاف، تلاشها کرد تا دروازه هند را بر اعقاب باجوج و ماجوج بسته نگهدارد و در تهران و بوشهر و محصره جندان تشر زد و توپ انداخت تا محاصره در هم شکست، فتحی نشده بود اما مستوفیان ظرف موقع شناس دیوان اعلی، حیثشان آمد آن فتحنامه مفصل، که پیش از ختم محاصره، به پیش-بینی توفیق محقق، با انشای فصیح، بنقل و آب طلا، بر کاغذ زرهه خاتباغ نویسانیده بودند بی مصرف بماند. گروهی ماسور شدند تا در پایتخت، فتحنامه مطظن را بیشکش حضور کنند و خاطر خطیر قبله عالم را بدین نکته روشتن از آفتاب معطوف دارند که از اقبال بی زوال ظل‌اللهی، اردوی هرات در آستانه فتحی عظیم بود و اگر این فرنگان خدا شناس حیث، بخلاف شرح و اخلاق و عرف، آنکه سر باز نامسلمان و توپ بد قواره به بوشهر و محصره ریخته بودند، قشون ظفر نمون خاک هرات را توبره کرده بود؛ اما دروغ!

دیوان اعلی، بیست و پنج اشرفی تو سکه از جناب میرزا گرفتند و نام او را بطومار فتحنامه بر آن افزودند و او نیز چون سوسک در میان مویز، همسر بزرگان نامداری شد که بعضی از آنها دست کم نیم قرن پیش، عنترشان را فروخته بودند. در پایتخت، جناب میرزا که از مدتها پیش سوراخ دعا را یافته بود خیلی زود محرم زنان حرم شد. دعا نویسی تازه کار که در اردوی هرات فقط چندجور دعای عقدا لمحبه و باطل السحر و زیان بند و گلوله بند بلد بود، بپیر زماه فرستگیا در راه کمال دوید و عنق دالت وی بدانجا رسید که از رمالی و سترارشناسی و کف بینی و طاس دوانی و علاج نازایی و قش طلمسات بدیع بفلات کیمیا و احصار روح و تسخیر جن و نفوذ در صور فلکی و مهمتر از همه، نفوذ در جان مردم احصی کنه‌ای که نداند نبود و پس از یک دو سال که در آن دکه محقر پشت در - اندرون، سیر آفاق کرد دعا نویسی دلش را زد و قیلتی هوای هندوستان کرد؛ میخواست بدیبال آن جست‌های تند و بیایی که از سفی بیغی زده بود بار دیگر از گروه دعا نویسان برون جسد و در صفا فترنده بزرگان جانی برای خودش باز کند.

اما بزرگان شدن آسان نبود؛ میباید اسباب بزرگی را آماده کرد و دم و دستگاه و خدم و حشم و عنوان و لقبی داشت. میرزای دعاویس از حاصل کار دو ساله، همه چیز داشت اما بدون عنوان و لقب، قرون نبراکتر بود پیش بزرگان اعتبار پندیزی نداشت. در آرزوکار، هنوز مشروطه نبود که از امتحان مساوات و چاندی قانون، بیول و جواهر و طلا بدیده کسان همسنگ خاک و زباله باشد. ذنای بدی بود و دیوانیان کم

انصاف هر کدام درخور طمع و مقام خود کینه دراز و گشادی داشتند که گشتی کاسه چشم حریسان بود و آسان بر نمیشد. منصب و عنوان و لقب مفت نبود و چون چنددر وهویع در میدان زرهه، قیمت معین داشت، میباید داد و خرید. میرزا نیز بیع رهروان طریق یکصد اشرفی حلال در پشاپ نقره پیشکش بالاسری‌ها کرد و پنجاه و دو اشرفی نیز نثار حاشیه نشینان شد تا جاب حق را بگیرند و اگر سنتی بره مقصود افتاد بدست گرم بردارند.

اما دریا که در این زمانه مشکل ساز، در راه آرزوی بندگان خدا موانع ندیده چون دانه‌های زنجیر بهم پیوسته است و هنوز یکی را بسوهان تدبیر نبریده‌اید که مانع دیگر را آماده خدمتگاری است، وقتی تشریفات لقب از درندها گذشت سر بزرگ گاو بصره تنگ افتاد و معلوم شد از آن کلمات پر ططنه که در خور لقب مردم معتبر است در طومار لقبنامه‌ها چیزی بجای نیست و این زرنگان بیستست که سالها بود عنتر و مار و صهره رمالی نداشتند کلماتی چون ضمیم مشیر و مدبر و کبیر و نظیر و بصیر و مشیر مجرمان، زیر و رو کردند مگر کلمه مناسبی پیدا کنند و نبود، فصل السرجال آبلیموی کلمات شده بود. اما در آتم آخر که نزدیک بود دعاویس سمج را نوچید از در براند، یکی از مستوفیان ظرفی که سهم خود را از اشرفیها از هضم رایع گذرانیده بود و پس دان آنرا خلاف ادب و مروت می‌نهادست «حماقت» را پیشنهاد کرد البته حماقت، هماهنگ ملک و ممالک نبود و ناچار بخلاف گفتار شیخ اجل حماقت دولت را بیوند دادند و آبرائلی دعاویس آستان اعلی که یکم شجره نامه موجود حق داشت آسید براتعلی باشد اما توخامت بود، بطومار لقب نویسان نظام، حماقت‌الدوله شد.

وای دروغ که چرخ بازگرد دوار، نریم ندارد و هر زمان قشعی دگر میزند دفتر سرجل احوال مرد و به مد روز ده‌خان و نوله را در اوراق شناسنامه میزدند حماقت‌الدوله چهارم نام «حماقت شاعر» گرفت تا رسمه‌فاخر اجداد از دفتر روزنامه محو نشود و از نزدیک و دور همه بدانند که این طفلک گنج و منک، باقیمانده دودمانی معتبر است که در قرون تاریخ بر افتخار دارد و این وطن خشناس باید پنجاه و شصت هفتاد قرن دیگر باج این سواقی درختان را بپردازد.

حماقت شاعر بنام خود وفادار بود و در این ذنای او باش که مدرسه و کلاس و نقره و کارنامه و دیپلم و لیسانس و بالاتر از بالای جان بزرگان کرده‌اند کلاسهای دبیرستان را چون شتران دوکوهان صحرا کمی آرام و دو سال یکی بیمود و در آتمال هول‌انگیز هزار و سیصد و هفت و هشت شمسی که از رقابت سر و همسر ناچار بود در امتحان نهائی شرکت کند در حضور منتحان چنان آشفته بود که گشتی محکوم باندامی است که بیدان تیرش آورده‌اند.

برای آن روزهای پر خطر که در خاطر حماقت شاعر از روز محضر هول‌انگیز تر می‌نمود چه زمنه‌سازیا که کورده بودند! سفاهتجاه، سفاهت‌الدوله سابق، که از نیم قرن پیش بارشته نسبت بخاندان حماقت پیوسته بود همایش حماقت بود بزرگ خاندان، دست از آستین درآورده بود. مگر میشد این سنگ گل دودمان حماقت را در گذرگاه تنگ امتحان در جنگل یک مشت متحن بیرحم عبوس، تنها و بی‌بانه رها کرد؟ خوشایام شاه‌شهبید که این قرنی گری-ها نبود؛ یک معلم سرخانه، کمی خط و سواد، چند فضل از نصاب ابوتصر فراهی و



چند درس از منشآت قائم مقام و یک جفت چشم و ابروی بزرگ شده یک غلام بچه تمام عیار میساخت که با کمی تحویل زحمت، راه آینه بود برای او چون دستیاری عرستان هموار بود. در آنروزهای طلایی بود که سر مراد خاندان حاققت از بل گشتند و سران دودمان جان آشی روغن داری پختند که اگر دنیا بود بود و این مردم بیچشم و رو از گفتگوی مشروطه و قانون بد ادا نشده بودند میشد تا قرنهای خورد و شاه شهید را نیا گفت. اما دریا که در این زمانه خراب، نور چشمیای پدر ومادر دار ناچار بودند در برابر این مردم بیاصل و نسب که چون علف هرزه‌ها، معلوم نبود، از کدام چمنی سردرآورده‌اند جبر و همنده و مثلثات و دیباچه و بخلاف ادب از ستیوس و دیباچه و وقع آن دم بزندان ای شاه‌شهید سر آن خاک بردار و دلت عزیزان را بیین!

سناهج که دخترش از مدتها پیش نامزد حقاقت‌شعار بود اصرار داشت داماد آینده‌اش سری میان سرها داشته باشد. مامان قهر بوسله خاله‌جان فروغ‌الدوله تا خانه وزیر معارف رفته بود. حقاقت‌پور بوسله آقا بیجای خیاط از رئیس امتحانات که می‌گفتند در این پیش‌حرف جرحه و گرمایه و گلستان او پادمه وعده کم‌مؤثر کرده بود.

(عجب، شما آقا بیجای خیاط را نمی‌شناسید چه بد! آقا بیجی کارچاق‌کن کل محله از اجراء قدیم‌ست در چندسال مشروطه مصر یک انجمن محلی را در بغل داشته و روز بهاربان مجلسی بستگام خطر مظفرانه از مناله چیه شده تا رکن معتبر مشروطه از گلوله قزاق بدین روس محفوظ بماند) روزهای اول کارها بد نبود سوالات امتحان را روز پیش باو داده بودند اما آن جلسه شلوغ وانسا که گوش ناگوش آدم جورا بود، وراحل مسائل که شب تا صبح‌ها، چون آب روان کرده بود چون برق از خاطرش گریخت و چون آهوی گودش‌زار که هوشش فروماند. اما از اتفاق خوب، منتحان خیراندیش که وجدانشان در گرو محتب‌های تند حقاقت‌پور بودند تصحیح اوراق خطش را شناختند و نمره‌ای دادند که ای، بد نبود میشد امیدوار بود.

اما در امتحانات شفاهی، مصیبت کردی شد؛ هر چه از او پرسیدند، چیک نژد گفتی کر ولال بود و همانند جن دیدگان در قیافه منتحان خیره ماند، جان سخن درسه مانده شفاهی، سه لنگه صفر خوشگل آورد مثل ماه تمام و کمی روزه شد!

همان‌روز که نتیجه امتحان معلوم شد شورای خاندان، شب تا صبح، زیر و روی قضیه را بررسی کرد. حقاقت‌پور از قول آقا رضا دلال میگفت زحمت امتحان و منت منتحن برن چرا؟ دیلم‌های بی‌تلقب اصل بی‌بازار آمده مثل دست‌گلی با دو سه هزار تومان پول و کمی رفت و آمد میشوید یک‌دیلم کامل با مهر و امضای مقامات معتبر و شماره و تاریخ دفتر که دارای همه مزایای قانونیست خرید و از ته دل به‌مأمورین دلسوز دولت علیه تما کرد که بیوسه در اندیشه رفاه زیر دستانند.

مامان قمر بیاد آورد که در همین‌سال پیش که هوشی جون، عزیز دروازه امین دواب مرحوم، در ایام شهبور به‌قهر از خواب ما در به‌انزلی گریخته و امتحان نداده بود یکمک روین عتیقه‌فروش، یک دیلم بسیار عالی و بیبب خرید که با دیلم‌آقا رضا پس بانیان دواب حضور که همان‌سال گرفته بود سببی بود که دو نیمه کرده‌باشند؛ خط همان خط بود و کاند همان وامضاها همان حتی رنگ مرکب نیز یکی بود هوشی چون بزرگ رفت و حالا چشم بد دور در دیگر ادبیات فارسی تحصیل می‌کند؛ و سال دیگر دکتر میشود.

خاله‌جان فروغ از این گفتگو چنان حیرت‌زده بود که لاجولش از یاد رفت. می‌گفت: «مگر چنین چیزی شدنیست؛ ای خدا مگر دیلم وزارت معارف کاند باطله است که بشود در بازار خرید؛ ای خدا چه

زمنه‌ای شده». و چانه‌اش لرزید و صلوات فرستاد.

سناهج قضیه را از روی دیگر دیده بود. به‌ر بار وی این شایعات را شنیده گرفتند ای بود که به‌رحال خرید دیلم خط‌ها داشت و اگر از بخت بد قضیه بر ملا میشد آبروی دوستانه‌اش... بر آن که همه افراد آن در این دوران دربرنده شرف و امانت بوده‌اند، لکه‌دار میکرد.

سرگشت علی‌پور، پسر خوالده علم‌الاباله، را بیاد میآورد که یادبیلیم‌سود دار، یوزارت خارجه رفته بود و معلوم نشد سوسمارالدوله‌ناجی، از کجا به بروی‌خورد حساب قدیم، مته بته... نهاد و از معارف استنصار کردند و گندیش درآمد و کار بجایهای باریک کشید و نزدیک بود فصاحت عالمگیر شود و رفوی این جامه دریده چه زحمتی داشت که چون بالان دجال هرشب تا صبح میدویدند و روز بعد پاره بود.

از پس گفتگوهای دراز، عینا نشد حقاقت‌شعار سینه‌کله نکند. این قافله چرخ‌چنان پشیمان میرفت که تا چشم میزدی شهبور دیگر آمده بود و میشد از او امتحان داد. خاله‌جان فروغ نفسی کشید و گفت «بله کار درست همینست. کسی ندیدم که گمشد از ره راست، دیلم فلاپی سواد نمیآورد و برای در لوبیگت خویش و نادرستی مایه سر- شکیستی است» و از این جملات بر مغز اخلاقت‌گرا که چون سکه کم‌عیار همه دیگری میدهند و هیچکس برای خود نگه نمی‌نماید.

و چه بزرگ بود این سناهج‌کله کار که کارها را بیم بسته بود و ناگهان معلوم شد که در این تهران بی‌توازه مردم دقیق یفرض را بیال سیرغ بست‌اند و جوهر استعداد گرانمایه را باین گوهر ناشناسان باقاصی جنوب در آن شهر خوش آب و هوای لاکه منتحان نجیبی کته بزبان ندارند و از اتفاق خوب، تلقی‌مآب داماد خواجه سناهج‌ها رئیس معارف آجاتست، تجربه تلخ امتحان را تکرار کند. اوراق اداری و کاتنامه تحصیلی و سفارش‌نامه آماده بود. یکمک اسناد منظم که از امضاهای لازم هیچ کم نداشت، حقاقت‌شعار از آغاز سال در مدرسه سرمدیه شهر لاصتحیل میکرده بود و حق داشت در امتحانات نهایی آتیا شرکت کند. مشکلات فرعی از میان رفته بود اما دروغ که مشکل اصلی هنوز بیا بود البته هوای لاخوش بود، خوشاوند سناهج‌ها هم از دلسوزی و کمک برای جلوگیری از حق‌کسی دریغ نمیکرد اما بالاخره این جبر لکتی و این مثلثات منحوس همه‌جا یکی بود و این فورمولهای پیچیده به‌پدر ومادر، برای ذهن کونن حقاقت‌شعار، چون ظلم هزار خانه‌چانوگراگن‌سلف چنان پیچیده بود که از تصوراندوزسر می‌گرفت. البته کمک‌منتحان تصور توفیق بود اما ای دریغ که اینکار فقط در امتحان نوشتنی میسر بود و تازه حقاقت‌شعار، با بلاهت خداداد، از این تساهل نیز سودی نصیب. مگر، سال پیش همه سوالات را از پیش باو داده بودند اما از پاک‌نویسی آن عاجز مانده بود؛ و بلیه بزرگ امتحان شفاهی بود که از تصور آن می‌لرزید.

به‌تلقین سناهج‌ها، بنا شد انبیاخاران، داماد ناظر همدانسلطه را در این سفر در خطر هراه او کنند اما مشکل بجایود؛ دانستار خان تا شهر لاصحیرفت اما آنگاه در واقسی امتحان، حقاقت‌شعار میماند و این منتحان بی‌رحم که گوی باطلگی یزبان، بدرکتگی داشتند، بزبان حال میگفتن که از امتحان ندیده، بیشتر از غول ندیده مترسب، شما را بخدا رحم کنید.

و ناگهان اندیشه دیگر، جیره زد. حقاقت‌پور گفت «وقتی دانستار تا لاصحیرود چرا خودش امتحان ندهد؟ گفته ماما قمر این کار سابقه داشت و دوسال پیش همین‌دانستار خان بجای آقا‌زاده مصلح الالباله که دوسال پایی در امتحان نهایی رد شده بود، در حال حاضر امتحان داده و قبول شده بود و حالا طفلی در امریکا درس اقتصاد میخواند تا باید از هنر خود کویر لوت را انبار طلا کند.

یکوری چشم بداندیش، در همان هفته اول شهبور این دانستار جوانمرد فداکار، با یک منت سفارش نامه بالا بلند بار سفر بست و دو سه هفته بعد با یک کارت قبولی با نام و نمک حقاقت‌شعار که لیکند میزد و فرقی سر را از چپ بر است و کرده بود باز آمد و حقاقت‌شعار نامی‌شده توفیق را به تلخی تاسف‌آورده بود که ای خدایا چنین آسان را چرا از اول نرقم؟

از من می‌پرسید که این لقب کم‌ظنیر با این سوابق درخشان، دانشکده علوم سیاسی‌راچگونه‌بسر برد؟ این‌ا زاسرارمگوست و «اسگرسخن از تیره‌باشد خاموشی از طلا است» جان سخن آنکه چهار سال بعد جناب ایشان دانشنامه‌ای با قاب آبنوس روی بختی و دلی لرزید از شوق خدمت وطن در سینه داشت.

مدتها پیش از آنکه حقاقت‌شعار رساله خود را با نمره خوب بگذراند فاعلت‌شورای خاندان آغاز شده بود و از سازمان‌های دولتی آنها را که سوگلی دودمان حقاقت می‌توانست در آتیا دم گواهی بگیرد و چشم بداندیش را از خدمات صادقانه خود کور کرد بدقت واریسی کرده بودند.

چه جلوه دلخیزی داشت این وزارت خارجه. منزه خاتم از این تصور رؤیای که شوهرش عالیجناب سفیر باشد دل غنچه‌ها داشت. از آتیا بود که سفیر سفرهای خوب رفت و با چندانی از باز گشت و برای کنه‌های گم‌گم شینگی فرنگی بست و پرش تراشیده دنیا بخندید و در آن دیار تور، فارغ از دیده کنجکاو فضول‌بیبیای تهران، در جرجه از ما بهتران یک ریز از غم مصالح وطن، غصه خورد!

اما دریغ که به دور این خانه مجلل سیاست چون قلعه الهیک دیو، جماری‌ظلم آسا کشیده بودند و سولگیان بخت که از ایام پیش بدون این ظلم صعب‌العور نفوذ کرده بودند برای دیر آمدگان کم وسیله شور- بخت، شکست سیاسی میساختند. سناهج‌ها که بروزگاریان پیش در کارگزاری مشهود، یصف این فلاشان سیاست رفته بود برای عبور از ظلم راهی نبود که لغت و دردی نبود که نزد اما آهن سرد میکوفت و بگوشی عامر که شعر سمبولیک جیتی میخواند.

تسپا در محافل انس، بهزار لطیفه و تدبیر، به بندار خود، در دل از ما بهتران نفوذ میکرد. قول میداد و قرار می‌شد و فقط می‌شد که همین روزها داماد آینه‌ها را بر رخ مراد سوار خواهد دید و روزهای بعد معلوم میشد همه آن وعده‌ها، سراب موجزن فریاد بوده و همه قول و قرار تسپا در روشی روز، چون اوهام‌بندار از بس غایت، محو‌نابود میشد. پس از سه ماه دوندگی، رسته‌ها همه پنه بود و این سناهج‌ها پاره‌سالیه کهنه کار، همانند یک عصار، فرستگیا دودماها یک قدم رفته بود.

وزارت عدلیه بد نبود. قضاوت اعتباری داشت میگفتند وزیر عدلیه مرد رفوی بسازی است و خاله جان سرورالدوله با زنتی‌مخجور است و دخترش در مدرسه آمریکائی همدس عزیزه خانم بوده است. اما حقاقت‌شعار اصلا پهلوان این میدان نبود میگفت از تصور قانون و محکمه و پرونده و مدتی و اجرائیه دلم آشوب میشود. بیاد آن پرونده‌های قطور خالک‌الود که بصور سالها اوراگمشوش و بدخط‌درون آن‌انباشته بود چون غول از تصور بسماهه بجان ملرزید.

ماه‌هم چیزی بود. از همان روزگار که هم میدانستند که جیب مالیه چی آباداست که در مستعالی با کافندی پیچیده بود از زیر عیا نگوشه اطلاق میسرایندند و یک یا دو ورقه کتیف کهنه آبدیده را که با خط بدو شلوغ یک منت عبارات دوارانگیز بر آن نوشته بود و چند مهر کم‌رنگ درجاشه داشت میگرفتند و دعاگوینا میرفتند؛ بخدا گرفته‌اند که تازه وارد ناوارد کم تجربه را از سر بفرقاب فرو میکنند.

وزارت معارف بدک نبود وزیر آتیا از صنایع مستزفه بود و هنرهای ظریف داشت

و بخاندان حقاقت ارادت میورزید. یکوشش شورای خاندان، حقاقت‌شعار، صاحب دانشنامه یی عیب و اوصیل و رسمی از دانشکده و علوم سیاسی و توابع بخدمت معارف درآمد. کارها از پیش رو برآه بود و همان‌روز که در خدمت سناهج‌ها بصحور مقام وزارت شرفیاب شد تا نزدیک ظهر حکمی بدستش دادند تا برود اوقاف سکنستان را که آقای وزیر بلفظ مبارک فرموده بود بسیار آشفته و بی‌سامان از آشفته‌گی درآورد و حقاقت‌شعار در این کار چه امتحانی از لیاقت خود داد! معلوم‌شد این زرادگان اگر هم احق‌لقا باشند، چون بچه گربه که از شکم مادر بکار دریدن موشان ماهر است تجربه می‌شوند بجهت حفظ منافع و موشان هنرها دارند در سکنستان مزارع و دهات و رفته فراوان بود و چون وقف و توقیف یکسخت حقاقت‌شعار که بدش‌درطوبله امیر پناز از شکستگی مشروطه خواهان سر فخر بر آسمان سوخته بود، توقیف املاک‌خدا را که بحکم اعلامیه حقوق بشر آزادشمان آفریده‌اند نمی‌بندید و برای درهم شکستن این زنجیرهای وقت که از روزگاران پیش بدست و پای زمینهای آباد بسته بود کوشش شیاجانه کرد و از زمین همت او همه وقتنامه‌ها که علمداران سابق اداره، زحمت سالها فراهم آورده بودند تا بدست‌انزیر آن مزاحم بدگان خدا شوند و تکه‌ها را مملکت‌های محفل کوچک آهنگسازان تحصیل کرده‌ی ایران است ولی تاکنون کمتر فرصت یافته تا آتاریش را ارائه کند.

«بومی‌وار» نشان داد که باغچه‌بان قابلیت آهنگسازیت هم متفکر و هم توانا. قابلیت او در بسط و بافت ملودی بسنیده و تسلط او بر اصول هارمونی آشکار است. ارکستر نوپا او، اگرچه پررهایو بود و بانکراری گنگ می‌نمود، ولی گواهی از آشنایی او با زبان ارکستری و تقاضم او از خواص رنگ آمیزی صوتی دارد.

قلعه‌ی اول «آذربایجانی» به‌هم بیوسته

شبه شب، نیم‌اردیبهشت‌ماه، ارکستر سنفونیک تهران برنامه‌ای از آثار آهنگ سازان معاصر به رهبری فرهادسنجری اجرا کرد. این کسرت با اجرای یک سوئیت از نئین باغچه‌بان آغاز گردید. این اثر که متأثر از موسیقی محلی منطقه شمال‌غربی ایرانست «بومی‌وار» نامدارد و در حدود بیست و یک مژتر هستند. اگرچه در قسمت سوم ملاحظه‌ای وجود دارد، ولی از نظر استحکام ساختمانی و جذابیت هم‌طراز «آذربایجانی» نیست.

بایستی امیدوار بود که آقای باغچه‌بان زمینه‌ی مساعد برای فعالیت خلاقه‌ی بیشتری یافته و آتاریش بیشتر شنیده شود. کسی که در بیست سال پیش چنین اثر شایان توجهی نوشته باشد قطعاً امروز قادر به آفریدن آثار بسیار جالبتری است.

دومین اثریکه در این کسرت اجرا شد سرناک عباس فلوت و سازهای زهی از آهنگساز معاصر فرانسوی، ژان میشل داماز بود. این قطعه داماز را پیروی مکتب روس و هونگر معرفی نمود. ولی محتوی موزیکال قطعه ضعیف و بی‌تفاوت بود و بانکراری بودن و طولانی بودن بالاخره ملال‌آور شد. این سرناک از چند قسمت بهم‌پیوسته ترکیب شده و جمعا در حدود ۲۵ دقیقه زمان اجرا لازم دارد درحالیکه مطالب خود را در نصف این زمان می‌توانست بطورجالبتری ارائه کند.

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

# کنسرت ارکستر سنفونیک تهران

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

گیراست و در آن آتسفری رنگین و خصوصی با خوش سلیگتی پرورانه شده است. موتیف‌ها دلنشین هستند و به‌طوری برآزنده در ترکیب اثر بهم یافته شده‌اند. قطعات دوم و سوم از این اثر تا حدود زیادی همان کیفیات قطعه‌ی اول را در بر دارند و کمتر مؤثر هستند. اگرچه در حدود بیست و یک مژتر هستند. اگرچه در قسمت سوم ملاحظه‌ای وجود دارد، ولی از نظر استحکام ساختمانی و جذابیت هم‌طراز «آذربایجانی» نیست.

بایستی امیدوار بود که آقای باغچه‌بان زمینه‌ی مساعد برای فعالیت خلاقه‌ی بیشتری یافته و آتاریش بیشتر شنیده شود. کسی که در بیست سال پیش چنین اثر شایان توجهی نوشته باشد قطعاً امروز قادر به آفریدن آثار بسیار جالبتری است.

دومین اثریکه در این کسرت اجرا شد سرناک عباس فلوت و سازهای زهی از آهنگساز معاصر فرانسوی، ژان میشل داماز بود. این قطعه داماز را پیروی مکتب روس و هونگر معرفی نمود. ولی محتوی موزیکال قطعه ضعیف و بی‌تفاوت بود و بانکراری بودن و طولانی بودن بالاخره ملال‌آور شد. این سرناک از چند قسمت بهم‌پیوسته ترکیب شده و جمعا در حدود ۲۵ دقیقه زمان اجرا لازم دارد درحالیکه مطالب خود را در نصف این زمان می‌توانست بطورجالبتری ارائه کند.

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

از طرف دیگر یکی از بهترین جنبه‌های کنسرت ارکستر سنفونیک کنوازی فلوت آقای مهدی جامعی در اجرای سرناک‌داماز بود. این جوان که اخیراً پس از مدتی ادامه تحصیل در کنسرواتوار پاریس به ایران باز گشته صاحب ذوق و تکنیک درخشانیت و اثر داماز را با نرمش و دقت قابل ستائیش اجرا کرد.

رهبر ارکستر، فرهاد سنجری، مانند کنسرت‌های گذشته استعداد فراوان خود را نشان داد و پیش از پیش به این نتیجه رسیدیم که با چنین زمینه‌ی مساعدی بایستی بطور خیلی جدی در تکمیل هنر خویش و در تثبیت شخصیت هنری خود کوشا باشد. شیوه رهبری آقای سنجری از نظر تکنیک بیرونی بسیار درخشان بود و تسلط وی نسبت به نت‌های یک پارکتور را تشکیل می‌دهد بی‌ایراد است. آنچه هنوز ملاحظه‌ای درونی او نسبت به معانی و مفاهیمی است که این نت‌ها در ترکیب خود بوجود می‌آورد، و چون ذوق و شور این رهبر جوان کمبودی ندارد فقط کوشش و تجربه‌لازمت تا همه‌گونه موفقیت را نصیب او سازد.

بهترین قضاوت رهبری فرهاد سنجری در کسرت مورد بحث در آخرین اثری که اجرا شد ممکن گردید. سنفونلی شماره ۵ از دیستری شوستاکویچ یک اثر عظیم

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

## ستایشی برای ثمین باغچه‌بان، فرهاد سنجری و مهدی جامعی

ارکستریست که در عین ساده بودن طرح ساختمانیش، یک ارکستر سنفونیک را بطور واقعی به‌کار می‌کشد. از نظر محتوی موزیکال و فرم جالبترین قسمت این سنفونلی موممان اول آتست که با هیجان و جسارت بسیار اجرا گردید. و در اینجا بود که یکی از بهترین اجراهای آقای سنجری را شاهد بودیم. موممان دوم این سنفونلی در عامیانه و سطحی بودن تضاد عجیبی با موممان اول دارد ولی از قدرت و جنتی بسیار برخوردار است و ارکستر آنرا با شهامت اجرا کرد و اگر به‌خاطر مشکل کره‌ای نمی‌بود اجرای جالبی می‌توانست باشد.

از نظر اجرا ضعیف‌ترین قسمت موممان چهارم این سنفونلی بود که رویهم‌رفته بی سروه و پریها هو نوآر گردید.

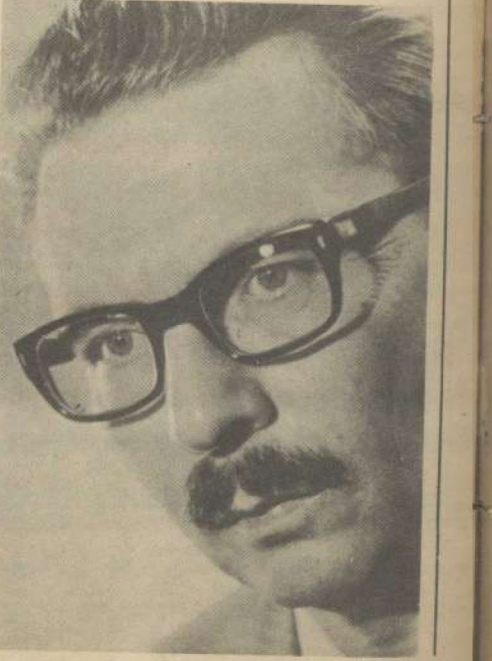
بطور کلی کسرت نیم اردیبهشت یکی از شنیدنی‌ترین کنسرت‌های فصل جاری ارکستر سنفونیک بود و باردیگر استعداد و قابلیت فرهاد سنجری را ستاییم و انتظار آتیه‌ی درخشانی را برای او داریم. جای تاسف بود که تالار رودکی که نسبت به سالنهای کنسرت در سایر نقاط دنیا گنجایش بسیاری ندارد برای چنین برنامه‌ی جالبی بیش از دو سوم پر نبود.

چطور است که شهر سه میلیونی تهران از ارکستر سنفونیک و هنرمندان خود بهتر از این استقبال نمیکند؟

تکمیل موسیقی

تکمیل موسیقی

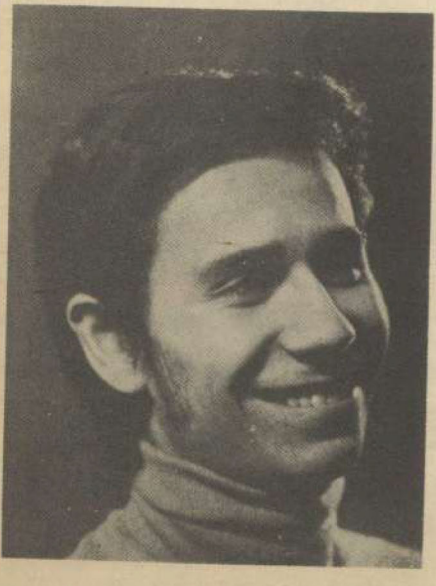
تکمیل موسیقی



ثمین باغچه‌بان



مهدی جامعی



فرهاد سنجری



همراه با دوستانه چهل نفری از دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون و سینما - سفر را با دواتویوس شروع میکنیم.

راه میان تهران تا کاشان را در مدتی کمتر از ۶ ساعت طی میکنیم. کاشان اولین منزلگاه ماست. شهری که آنرا بیشتر با سنت قالی‌شویی نقش و نگار و ظرافت قالی‌هایش به یاد میآورم. وقتی به شهری میرسیم همه میدانند که توقفها کوتاه است به همین دلیل کسی وقت را تلف نمی‌کند. همه در فرصت کسی که به برنامه بازدیدها مانده است خود را آماده میکنند.

خانم وفایی سرپرست گروه بیشتر از همه جوش میزند. او دو سفرهای پیش هم اینطور بود زیرا تنها نگرانش از اینست که گوسه‌ای نادیده بماند. آقای معینی سرپرست دیگر گروه برنامه را اعلام میکنند: «بعد از نهار از قین دیدن میکنیم.»

کفش و کلاه میکنیم و دوربین به دوش میگیریم که هرچه ممکنست از سفر پربارتر برگردیم و بالاخره از باغ زیبای قین شروع میکنیم. سوی باغ هرکس سعی میکند که به صورتی و با وسیله‌ای زیباییهای آنرا ثبت کند - از سروهای بلند بالای مغزور و آب‌نماهایی که از توی آنها آب می‌جوشد و باغ را می‌پیماید - تا خرابه‌هایی که یادگار و نمایی از گذشته نه چندان دور است.

انعکاس آفتاب از توی آب‌نماها بر روی چهره دخترها می‌رقصد و مرا به تدریج و امیدوار که این سازش زیبا را بطور وصف کنم؟ در این میان ناآشنایی از اهل قین، مرا به حمام قین که در گوشه باغ است هدایت میکند و ذهنم وصله زشت مرگت امیر کبیر را بردامن تاریخ تصویر میکند. قتلگاه را دیدنی نمی‌بینم - به ششپد درود میفرستم و از دیگران جدا میشوم تا در حاشیه باغ منتظر بمانم.

خیلی طول نمی‌کشد که دیگران

هم میرسند و دوباره باهم راه کاشان را در پیش میگیریم. در شهر برنامه ازاد اعلام میشود. همه خوشحال میشویم زیرا که فرصتی است برای گردش در شهر و مجالی که با آداب و مردم کاشان بیشتر آشنا شویم. با همین تصور بازار سرپوشیده را می‌بینم - بعد یک آب‌انبار و در میدانی ساکت - نزدیک بازار با تنظیم یادداشت‌های این نوشته، دیدار از اولین منزلگاه را به انجام میرسانم.

\*\*\*

یزد با مسجدهای بزرگ و مناره‌های بلند شهری است که ذهن مسافر را پیش از همه به سوی مذهب و ایمان متوجه میکند. این شهر در گذشته‌ای بسیار دور پایگاه محکمی برای پیروان آیین کهن زردشت بوده و همین سابقه، ما را به دیدار از باقیمانده‌های این آیین باستانی میکشاند.

پیروان زردشت مردگان خود را دفن نمیکردند بلکه طبق رسوم خود مرده را درون کوزه‌ای سفالی میگذاشته و آنرا بر بلندی یک‌قله قرار میداده‌اند. مدفن پادشاهان و بزرگان قوم نیز

غارهایی موسوم به دخمه بوده است که فقط موبدان حق داخل شدن به آن را داشته‌اند. آتشگاه نیز پرستشگاهی گرامی در نزد زردشتیان بوده که همچنان پابرجاست.

آثار این سنت‌های خاک گرفته در گوشه و کنار و حومه یزد دلبستگی بچه‌ها را به جستجو بیشتر میکند. پسرها سخره‌ها را لگد میکنند و دخترها نرم و کتیکاو روی خاک نرم - این سو و آنسو می‌روند. این به تلاشی میماند که سفر ذهن را از تنگنای تاریخ به ارزش‌های پیشین ممکن‌وسپل سازد - راهی که حال را به گذشته به پیوندد. به یقین اگر این گوشه‌ها این چنین همگانی باشد آنرا زودتر باز خواهیم یافت.

از عبادتگاههای اسلامی یزد گفتم. فقط در یک نقطه مجتمع از خیابان سرتاسری این شهر بیش از هفت مسجد به چشم میخورد که در ساختمان تمام آنها کاشیکاری ظریف و معماری اصیل ایران به چشم میخورد. مسجد جامع کبیر و نمای خارجی امیر چقماق نمونه‌های دیدنی و با ارزش آنهاست.

\*\*\*

کرمان استان پهن‌آوری که در مرکز ایران قرار گرفته میزبان چهارمین



یزد - گورستان زردشتی‌ها: از خاک برآمدیم و بر خاک شدیم

روز سفر ماست. از شهر کرمان تا بم و ماهان - همه راه را در هوایی که بوی تابستان میدهد زیر پا میگذاریم. کرمان را بازیره، قالی و خرما می‌شناختیم و در این سفر دیدنیها را می‌بینیم. مسجد ماهان با گلدسته‌هایی که برای رسیدن به انتهای هر کدام بیش از نودوپنج پله را بصورت مارپیچ می‌پیمایم و از فراز آنها به عظمت خاک بیشتر پی‌می‌بریم. دیگر دیدنیها نیز شگفت می‌نماید. ارگ تاریخی بم، به قولی با سه هزار سال تاریخ - آرامگاه شاه نعمت‌اله ولی با گذشته‌ای پانصدساله و بالاخره خانقاه درویشان که در اینجا به همت مظفر حضرتی متولی آن. هشتاد دانشجو چای مینوشند و خستگی سفر را تا حدی رفع میکنند.

در کرمان فرصتی دست میدهد که در فرستنده تلویزیون به دیدار همکاران آینده‌امان برویم. دوستان که با تلاشی همگانی به بخش برنامه شغولند، مشتاقانه از ما استقبال میکنند. مسکری‌کارهای تولید را انجام میدهد و میریان قسمت اخبار تلویزیون را اداره میکند - خانم نیره حسینی برنامه‌ها را اعلام میکند و روسفید دوست خودمان که سال‌گرفته از مدرسه عالی تلویزیون و سینما فارغ‌التحصیل شده است به کمک سایر مسئولین فنی

مسئولیت دوربین را به عهده دارد. وقتشان را نمیگیریم - پس از دیدار از قسمت‌های مختلف تلویزیون کرمان، موقتاً ترکشان میکنیم. صبح روز بعد همگی مجموعه گنجعلیخان را مورد بازدید قرار میدهیم.

گنجعلیخان حاکم کرمان در عهد صفویه می‌زیسته و به دستور شاه عباس کبیر اقدام به ساختن مجموعه گنجعلیخان نموده است. این مجموعه که ساختمان آن ۲۵ سال وقت گرفته شامل - بازار - کاروانسرا - مسجد - آب‌انبار - ضرابخانه و یک حمام بوده است... اخیراً تعمیرات اساسی حمام آن به وسیله باستانشناسان ایرانی آغاز شد که همزمان با جشن‌های شاهنشاهی ایران به نمایش عمومی گذاشته شد. در این حمام مجسمه‌هایی از طبقات مختلف اجتماع ایران در عهد صفویه فراهم آمده که نشان دهنده آرایش - هیبت ظاهری و طرز لباس پوشیدن صنف‌های مختلف آن دوره است.

گروه عکاسان و فیلمبرداران مدرسه، بی‌توجه به دیگران با تعجیل و کتیکاری هر چه را می‌بینند، به یاری دوربین‌هایشان بصورت تصویر حفظ میکنند و دیگران هم در کنار آدم‌های کهنه - که اینک خاطره‌ای بیش نیستند عکس یادگاری میگیرند.

### کویر - خاک لغت

بم را پشت سر میگذاریم و کرمان را به قصد سیستان ترک میکنیم. فاصله راه بم تا زاهدان را تقریباً ۶ ساعت می‌پیمایم. خود را به پهنه خشک لوت می‌سپاریم. کویر - اگر چه بی‌حاصل - به ما پیوند دارد و پاره‌ای از خاک است که گرمی آن با خون ما در رگت‌ها پیمان جریانی دارد - پس باید شناخت. این قسمت از سفر هم مثل پیش - با شوخیهای متداول آغاز می‌شود.

سفر یاری میکند تا بشناسیم و آنگاه که توانستیم، شناخته‌ها را بشناسیم - هم از اینروست که ما بی‌آنکه به مسافرت مجبور اندیشه کنیم ناشناخته‌های سرزمینمان را عاشقانه می‌کاویم. یا نگاهی که بر وسعت خاک خیره مانده است - از دور شروع میکنیم و دورترها - چرا که راز بودن ما - بزرگ بود ما، در گذشته نهفته است.

# با امواج تلویزیون در گذرگاه صعب کویر

یادداشت‌هایی بر سفر دانشجویان

مدرسه عالی تلویزیون و سینما

به مرکز و شرق ایران

مزارش از: پرویز رفیعی





بازدید و دیدار از بازمانده‌های آئین سنتی زرتشت در حومه یزد



بازدید از شهرهای مذهبی برای دخترها یادآور دوران حجاب بود

و اینهم عکس دستجمعی از دانشجو بان‌مدرسه عالی تلویزیون و سینما



یکی آب را تا پایان کویر جیرم - بندی شده اعلام میکند. گنجی وزربخش هم با شوخی از دوستی یاد میکنند که هنگام ساختن فیلم مغولها درسوزندگی و برهوت کویر با «شواره» موهایش را خشک میکرد و پوش میداد. البته لطف این شوخیا عبور از کویر را تیز خاطره انگیزتر میکند.

بیش از یکساعت از راه را طی کرده‌ایم که به برج نادرشاهی میرسیم. پاریچا در میان دریای شن بهجا مانده و تنهایی آن، بی‌کرانه‌گی کویر را شکوهندتر جلوه میدهد. آوازه‌ها فرو- کش کرده و خستگی و ملال راه، خواب را بر همه چیره کرده است. آنها که آلوده باشن رافرو میدهم. چشم‌پطحابی کویر، خاموش مانده‌اند. هوای داغ آلوده باشن را فرو میدهم. چشم‌پطحابی راننده اتوبوس تلویزیون، جاده پاریک را تا دورترها به دقت می‌شکافد و بسا آنکه بیش از همه خسته است - بی‌خستگی راه می‌پیماید. شن روان در برهوت ناپیدا پهنای کویر را از سوی راست جاده تا افق مجبول چپ می- پیماید. اتوبوس انتهای راه را دایم تعقیب میکند ولی بنظر میآید که راه از ما میگریزد.

کم‌کم تاریک می‌شود. چه ساخته‌ای؟ سکوت، بی‌کرانه‌گی، تاریکی، تنهایی. یک لحظه همه چیز مطلق میشود ولی سوسوی چراغ‌های زاهدان از دور همه را می‌شکند.

زندگی - زیبایی و همه چیز - در کویر پدیدار می‌شود.

با دورنمای زاهدان به یاد شب پیش در کرمان می‌افتم:

ستاره‌هایی که عشوه می‌فروختند از لابلای سیاهی روی من می‌ریختند. تنها در شهر خلوت و آرام قدم می‌زدم.

از سروصدای ماشین خبری نبود. به یک چهار راه میرسم - سی هدف ورها. پسر بچه‌ای به من نزدیک میشود - با یکدسته فال حافظ ولی من همچنان در شب سیر میکنم، و ستاره‌هایی که محوشان شده‌ام. او هم ول کن نیست و یابن راه می‌رود - دو سایه زیر بارانی از ستاره! صدایش تاریکی شب را پاره میکند - سکوت‌ترا می‌شکند - توجهم به‌او جلب میشود و او به نقطه‌ای دورتر از ما اشاره میکند. میدان ارگت بم که تصویر تلویزیون آنرا از دور میشناسیم میریان گوینده اخبار است.

غیر از ما دیگران هم هستند - یک عده که به شوق دیدن برنامه در وسط میدان دور هم جمع شده‌اند. اینها هم مسافران شب هستند که در انتظار آغاز سفر لحظه‌شماری میکنند. یکی میگوید: «بنظر میآید که این تلویزیون را شهرداری در اینجا نصب کرده است.»

و اندیشه من کویر را به خاطر میآورد و اراده‌هایی که تصویر را از آن عبور داده است - سرانجام بهره‌ای که حداقل آن نزدیک کردن آدم‌ها بهم است.

پس فال‌فروش هم با غرور از برنامه‌های تلویزیون برایم حرف می‌زند و گاهی مدرسه‌اش...

کنیم و این به‌دانش و از خودگذشتگی جماعت ما بسته است. روز بعد در بین راه زابل از شهر سوخته دیدن میکنیم این‌نامی است که بر تابلوی پاستان‌شناسان میخوانیم.

یک شهر که بی‌دروپیکر خالی از سکنه سراز خاک ناپیدای کویر بیرون کرده.

کسی چه میداند؟ روزی-شبی، یا چه گاه دیگری با طغیان ریزه‌های غبار زندگی باخته است - سوخته‌است و امروز بی‌صدا و خاموش پیش‌پای ما پهن شده است.

بگذرم - بزرگ‌تیا را می‌بینم که فیلمبرداری قلی‌زاده را توی گردو غبار کویر به‌ایسو و آنسو میکند و آنسو تر بطحایی و بذرافکن را که در طول سفر از هر مکانی که گذشته فیلم تهیه کرده‌اند. بزرگ‌تیا با موافقت و استفاده از تجهیزات مدرسه از سفر بچه‌ها فیلمی تهیه میکند (از دیار آب‌ها تا سرزمین باد).



گوینده تلویزیون کرمان هنگام اجرای برنامه نوری

میرسیم. آنجا وکیلی بادیگر همکارانش عهده‌دار بخش برنامه‌های تلویزیون برای مردم زاهدان است. برای ما آشنایی با موسیقی بلوچی موهبتی است و این سهم را تلویزیون زاهدان با همکاری اداره فرهنگ و هنر تدارک می‌بیند.

وکیلی که با نام او به عنوان تهیه‌کننده برنامه داش پالکی آشنا هستیم، سیستان و بلوچستان را زمینهای وسیع و پشتوانه‌ای غنی برای پژوهشهای هنری میداند.

نقوذ تلویزیون بسا نیروهای انسانی وقتی کافسی در این بخش، امکان کشف و حفظ سنت‌های اصیل و گنجینه‌های معنوی این سرزمین را نوید میدهد. لرزش پرتلین صدای قیچک و رباب - آمیخته با زمزمه‌های لطف چهار دختر بلوچ - کویر را با تمام ویژگیهایش با ما در میآیزد -

بزرگ‌منشی، بی‌نیازی و عشق را با تمام شکوهی که میتواند داشته باشد.

این همه شور زندگی است یا وصف آن - هرچه هست زندگی است. سفر دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون - گسترش تلویزیون و پیشروی آن تا مرزهای دور تلاشی است برای نشان دادن زندگی. شیفتگی را در چهره همه میتوان دید - در طول سفر نه‌گرد راه - نه دوری یا طاقت‌فرسایی آن، هیچ‌کدام دقت و کنجکاوی ما را در دیدن تپه‌ایمان کم نکرده. هر مکان تجربه‌ای می‌آورد و هر جماعتی که می‌بینیم دلبستگی‌ما را افزون میکند و راستی که سفر آدم را پخته میکند. چنین پیداست که همه دانسته‌ایم آنچه را دنبال میکنیم درون یا کنار خود ماست.

یابد بشناسیم تا بتوانیم حفظ

در سفر دانشجویان تلویزیون بچه‌ها هم عکس یادگاری میخوانند و این عکس دار تاریخی هم گرفته شد.

درستی مردم سیستان و بلوچستان واقعتی است ستودنی. دیدار از کوه خواجه را برای ما تدارک می‌بینند و راهی این راه می- شویم. به قولی مدفن رستم و چندن از دلاوران شاهنامه است البته برقله‌ای بلند که چشم‌اندازی شگرف و زیبا را برافق دور دست هامون پدید آورده است. حتی اگر افسانه باشد همیشه چنین است - قلعه‌های بلند، بتکده و مدفن بلند پروازان است و چه شایسته. «به روز واقعه تابوت مازسو کنید - که مرده‌ایم ز داغ بلند بالایی» می‌بینیم باز میگردیم. چرا که راه دراز برگشت را در پیش داریم - سرزمین پهلوان - پرور خراسان، سازندگان و آنگاه دوباره تهران.

**یادداشت آخر**

پانزده روز از سفر ما میگذرد و ما همچنان سفر میکنیم. این بار به سوی مشهد قدسی. بیشتر بچه‌ها یا دوربینهای عکاسی و فیلمبرداری خود سرگرم هستند، آنها را تمیز می‌کنند، یا فیلم تعویض میکنند. در ته اتوبوس خسرو شقیقه‌هایش را به شیشه‌چسیانده و از پنجره دشت‌های دور را نگاه میکند - بنظر میرسد که آفتاب از درز شیشه روی سرش چکمه می‌کند. زمزمه‌ای آرام از گوشه دیگر می‌شنوم - شعری از آتش است: چشمهای تو پنجره‌های بلند ابدیت هستند - تو چرا پنجره را می‌بندی؟ چشم من روی صورت دختری که به دشت‌های دور خیره شده، بیحرکت مانده. یک لحظه به‌خود می‌آید - نگاهش آرام روی من میریزد و دوباره سر برمیگرداند. مثل یک خیال دور - که دورتر میشود - میگریزد.







# «تماشا»ی مطبوعات مهم جهان

## برگزیده مقالات و گزارشهای خواندنی مطبوعات جهان

از این شماره بخش جدیدی به مجموعه مطالب مجله می افزایم که بدون شک مورد توجه خوانندگان آگاه ما قرار خواهد گرفت. در این بخش ترجمه خواندنی ترین مطالب مطبوعات مهم جهان را بنظر شما می رسانییم.

### THE OBSERVER احتکار گوشت در اروپا

مقامات قرنطینه‌های حیوانی در اروپا موفق شده‌اند تا تجارت غیر قانونی چند میلیون پوندی گوشت تازه را که به اروپا وارد شده است کشف کنند.

استفاده از این حیوانی که شامل گوشت گاو از افریقای شرقی و گوشت خوک از چین است، به علت خطری که برای شیوع بیماری‌های حیوانی و انسانی دارد، در سراسر اروپا ممنوع اعلام شده است. اما به علت اینکه تقاضا برای گوشت تازه از عرضه آن بیشتر است. سندیکای صادرکنندگان می‌تواند این گوشت را به بازارهایی که کیفیت آن را مورد تردید قرار نمی‌دهند، عرضه کند.

روزنامه ایزورو پس از تحقیقات دامنه‌دار در سراسر اروپا توانسته است دریابد که واردکنندگان گوشت با استفاده از راه‌های قانونی در مورد بنادر آزاد می‌تواند گوشت را به بالاترین قیمت به عنوان بهترین گوشت گاو و خوک بفروشد.

اینک پلیس بین‌المللی در ۵ کشور اروپایی مشغول تحقیق در باره دو مورد بازار سیاه گوشت است - در یک مورد گوشت گاو ایتالیایی به عنوان گوشت فرانسوی بفروش می‌رسد و در مورد دیگر گوشت خوک چینی به عنوان گوشت دانمارکی...

کشورهای اروپایی از افریقای شرقی- ایتالیایی، تانزانیا و کنیا - یا از آسیای جنوبی وارد نمی‌کنند، مگر این که پخته باشند (که در این صورت انگل‌های آن کشته شده‌اند) و به مصرف درست کردن سوسیس یا کنسرو گوشت برسد. واکنش‌های اروپایی در مورد انگل‌هایی که در احشام افریقای شرقی یافت می‌شود، مؤثر نیستند.

### بیهودگی... اعمال غیر انسانی توصیف‌ناپذیر

مکافات گناهی غیر قابل توصیف است. شاید مکافات منکوب کردن پیرحمانه سلطان نشین شمس Chams بوسیله اجداد آنان باشد. ویتنامی‌های آسیایی هستند، و سر - نوشت خود را می‌پذیرند، به چنگ می‌روند و می‌چنگند و غالباً با شجاعت و همیشه بی آن که در این باره ستوانی کنند اما اگر غریبها بپندارند که مردم ویتنام جنوبی (یا خونیانندان آنان در ویتنام شمالی) علاقه‌مندند که چنگ ادامه دهند، یادآور موضوع‌هایی که اینشبه توجه عمومی را در غرب به خود جلب می‌کند علاقه‌مندی نشان دهند اشتباه میکنند. ویتنامی‌ها می‌خواهند که چنگ‌خانه بماند - آنها اکنون، و می‌پندارند که اگر قدرتها هم از کوچک و بزرگ که آنان را به میدان جنگ می‌فرستند، آنان را سرانجام به حال خود گذارند، این کار عملی است.

آقای نیو، روزی همه اینها نصیب شما باد! از مجله نیوزویک



این جریان قرار دارد مگر آنان که بتوانند با کمک رشوه راه خود را به خارج بکشایند و چنگ، همه‌کس را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار می‌دهد که روح آدمی می‌برد زانان، شوهران خود را از دست داده‌اند، برادران، برادران خود و عشاق محبوب‌هایشان را. با اینشبه، چنگ پایان نمی‌پذیرد. حتی از پایان یافتن نشانی هم نیست گفته ۱۹۵۴ هند و چین به همراه مکان‌های هائوخورده که نشانی از نفوذ کمونیست‌هاست آنگدر به نقشه امروز هند و چین شبیه است که آدمی از بیهودگی این همه تلاش و درمقابل اعمال غیر انسانی هر دو طرف - یا به‌ترتیب گفته شود از هر دو تعجب میکند چون فرقه‌ها و نیروهای مختلفی دست‌اندرکارند احساس ناآرامی می‌کنند، ویتنام شمالی تسلیم نمی‌شود. نیوکون عقب نمی‌نشیند. تپولسلیم نمی‌شود. روسها هم عقب نمی‌نشینند. همه فدار بیشتری اعمال می‌کنند - حتی مردم‌فایل ترجم ویتنام، مگر آنان که اجساد منگ شده، منفجر شده و یک کرده‌شان همانند زیاده در راهها و مزارع برجای مانده و بوی گند مرگ آنان را یاد به هرسو می‌برد. فاجعه‌ی از این دست، البته، خبیر جزئی‌ی از چنگ است اما این تصادم وسعیز آن قدر به طول انجامیده و ویتنام در مقیاس- های بزرگ آن چنان مکان کوچکی است که مردم آن نمی‌دانند که این سرنوشت مکافات کدام عمل آنانست و می‌پندارند که شاید

## ملیت‌گرایی: مشکل تازه‌ای در جامعه شوروی...

مسکو یاردیکی جشن بزرگی راتپیه می‌بیند. سیاست دولت شوروی ایجاب می‌کند که پنجاهمین سال تشکیل کشور اتحاد جماهیر شوروی جشن گرفته شود. پنجاه سال قبل، در سیام دسامبر ۱۹۲۲ سه جمهوری اوکرائین، بلوروسی و قفقاز تشکیل فدراسیون داده و بنام یک کشور واحد اعلام شورايت کردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در اواخر فوریه طی اعلامیه‌ای تدارک جشن را در سراسر کشور اعلان کرد.

جشن گرفتن جزئی از خصلت پرژف و همکارانش شده است. در طول زمانه‌ی پرژف پنجاهمین سالگرد انقلاب اکثر در سال ۱۹۶۷ و صدین سالروز تولد لنین در سال ۱۹۷۰ جشن گرفته شد. این بار به مناسبت پنجاهمین سال تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، از مردم خواسته شده است که در اجرای برنامه‌های اقتصادی بکوشند و سال ۷۲ از سال کار و موفقیت نام نهند. تجدید خاطره این واقعه مهم تاریخی، ایجاب میکند که نظری به گذشته انداخت و مقایسه‌ای بین آن حقیقتی که لنین خواستارش بود و آنچه که رهبری کنونی شوروی انجام میدهد بعمل آورد - آنچه پیش از هر چیز در جشن امسال حائز اهمیت است بررسی سیاست ملی در شوروی است. رهبری شوروی با جشن گرفتن‌های مرتب می‌خواهد بزرگترین ساله لاینحل کشور کنترالمله شوروی را سکوت گذارد در صورتیکه مسائل ملی هرروز پیش از روز دیگر در جمهوری‌های غیر روس جلوه‌گر میشود. آنطور که تدارکات جشن استنباط می‌گردد زیرسروش اتحاد ملل-سوسیالیستی، مسائل بفرقی و پیچیده ملی در حال رشد یافتن است. این مسائل تا کتون حل‌نشده و تئوری طبقاتی کمونیسم پس از پنجاه سال قادر نبوده است که راه حلی پیدا کند.

### شوروی پرستی، پرژف پس از تصمیم کمیته مرکزی به برگزاری جشن، مقالات فراوانی در مطبوعات حزبی درباره مسائل ملی نگاشته شد. در این مقالات از مبارزه بی‌گیر و آشتی‌ناپذیر سوسیالیسم با کاپیتالیسم و مبارزه شوروی مارکسیسم - لنینیسم با بورژوازی سخن به میان آمده بود. باتکبه برحسامه سیاست ملیت نشینی، آنها را از بازگشت ملت‌ها به اصل ملیت خویش جلوگیری بعمل آورده و هرگونه گرایش به ملیت را مصلحت‌طلبی و محلی‌گرایی می‌نامند. تئوریسین‌های حزبی برخلاف عقیده عمده‌ای از مارکسیست‌ها حاضر

نیستند مسائل مربوط به ملیت را از دیدگاه تئوریک، روانشناسی و یا جامعه‌شناسی بررسی کنند و معتقدند که مسائل ملی در مبارزه طبقاتی جنبه اصلی خویش را از دست می‌دهد. لنین پایه‌گذار اتحاد جماهیر شوروی، برخوردی تئوریک، گرچه خیلی ناچیز بنا سه‌ساله ملت داشت، لنین در کتاب «مقدمه در تعیین سرنوشت خویش» بخشی از این مسائل را بررسی کرد و از آن چگونگی ملاز بین رفتن و مرگ تدریجی دولت را نتیجه‌گیری کرد. روزنامه پرژادا همدنو خط‌مشی کمیته مرکزی را روشن میکند و مینویسد: وحدت دولت شوروی و قدرت نظامی غیر قابل شکست آن تضمین کننده مبارزه ملت‌های کشورهای سوسیالیستی و تشکیل جامعه سوسیالیستی است. ادعای-شود که در شوروی تضاد و اختلاف بین ملت‌ها پایان یافته است. اکنون ملت شوروی بودن» و «انسان شوروی بودن» جایگزین احساس ملیت‌گرایی در افراد شوروی شده است. بنسبیت این جشن «شوروی پرستی» توأم با فخریت بین‌المللی» باید گسترش یابد. پرژادا هر هفته یکبار سر مقاله‌اش را به مسائل ملی تخصیص داده و بطور کلی چنین مطرح میکند «مبارزه با پیشداوریا درباره ملیت وظیفه هر شوروی پرستی است» «مبارزه بی‌امان بر علیه گرایش‌های ملی و محدود کردن آنها، یا اختصار کردن به گذشته و از یاد بردن تضادهای اجتماعی ملل در طی تاریخ و بالاخره مبارزه بر علیه سنن و آداب که خود سد راه ساختمان کمونیسم هستند از وظائف میرم شوروی پرستان محسوب می‌گردند.

علاقه ناگهانی رهبری شوروی به مسائل ملی بستگی به بروز آشفتگی‌های ملی غیر روس وخواست آنها مبنی بر جدائی از شوروی دارد. گزارش‌های زیادی در مورد اعتراض اقلیت‌های ملی تحت فشار و تعقیب گروه‌های ناسیونالیست رسیده است. تعقیب

## شکست بر نامه‌های تهیه مسکن در ایالات متحده

### رسوایی سناریوی تهیه خانه برای آلونک نشین‌ها

گروه‌های ناسیونالیست خود سبب نارضایتی بیشتر ملل شوروی میشود. این نارضایتی بصورت مختلف جلوه‌گر میشود مشهورترین آن تظاهرات یهودیان بود که افکار مردم جهان را متوجه تبعیضات و فشارهایی که بخاطر مذهب و ملیت بر آنها تحمیل میشود کرد. آنها بوسیله تظاهرات میخواستند دولت شوروی را مجبور کنند که اجازه مهاجرت به اسرائیل را به یهودیان مقیم آن کشور بدهد. چندی قبل ۱۷ نفر از کمونیست‌های لیتوانی طی نامه‌ای از اعمال فشار روسها نسبت با آنان به‌احزاب کمونیست جهان غر ب شکایت کردند. در سایر نقاط شوروی مانند گرجستان، ترکمنستان و قزاقستان از طرف مرکز سر فعالین حزبی انتقاد میشود که گرایش‌های «ناسیونالیستی بورژوازی» دارند و وظایف انترناسیونالیستی خود را فراموش کرده‌اند. در تقیلس حتی انتقاد به اتهام تبدیل کشت. اینها همه نتاندهنده حس ملیت‌گرایی اقلیت‌ها در شوروی است. از مرکز به جمهوری‌های مختلف سفارش میشود که در تربیت انترناسیونالیستی، جوانان و تحصیل کرده‌ها بیشتر بکوشند، زیرا که جوانان در محکوم کردن گرایش‌های ملی میتوانند نقضی مهم ایفاء کنند. جمهوری اوکرائین هدف اصلی تبلیغ «فریت انترناسیونالیستی» واقع شده است. چون در این جمهوری بیش از سایر جمهوری‌ها نویسندگان و دانشجویان برای ملیت‌خویش اهمیت قائل هستند. علل تصفیه‌ها نیز همین گرایش ملی بود. در آتانی تصفیه مسائل دیگری نیز در کنار بحران در جمهوری اوکرائین مطرح گردید. از جمله اینکه روزنامه «Raciansk Ukraina» در ادیانک اوکرائین جوانان را تشویق به طرفداری و تبلیغ به نفع چین کرد و مدعی شد که جوانان اوکرائین در اختلافات مرزی بین چین و شوروی از موضع پکن دفاع می‌کنند. آنها انتظار برخورد نظامی شدید بین چین و شوروی را میکشیدند و امیدوار بودند که با کمک چین بتوانند اوکرائین جدید و مستقلی را پایه‌گذاری کنند.

در هر صورت تبلیغات حزبی در شوروی بر آنستکه رابطه‌ای بین ملیت‌گرایی و طرفداری از چین بوجود آورد یا بیشتر بگویم رهبران شوروی میخواستند افکار «ناسیونالیستی بورژوازی» و مائوئیستی را تشویق بکنند جلوه دهند. مطبوعات شوروی بر اعمال غیر انسانی حکومت پکن بر اقلیت‌های غیر چینی تکیه می‌کنند و بوسیله می‌خواهند کاری کنند که خوانندگان بخاطر نیاروند که بر سرشان چه می‌گذرد.

مقامات حکومتی و دادستان هم اکنون گشودن کلان سردم ماجرای اخیر آغاز کرده‌اند که، طبق برآورد پارامی از مقامات حکومتی، ممکن است مالا در حدود ۷۰۰ میلیون پوند برای پول‌های رهنی خرج بردارد. اداره فدرال مسکن اساساً بدین منظور دست اندر کار تهیه طرحی است که به بینوایان داخل شهر در بدست آوردن مسکن مناسب کاری کند. چنانکه حکومت فدرال عجز خود را در امر مسکن و نوسازی شهری به اثبات رسانیده بود، همه امیدوار بودند که این اداره در کار خود موفق شود. اداره فدرال مسکن که کار خود را از ۱۹۶۸ آغاز کرده، خود را وسیله دیگری برای صرف سرمایه در مناطقی از شهر که به سرعت در حال فرو ریختن هستند، و جلو-گیری از این بی‌برائی، پنداشته است.



یک قزاق، قهرمان ملی



مدتی پیش تحت توجهات اداره فدرال مسکن قرار شد خانه‌های رهنی با تضمین دولت در اختیار خانواده‌های کم درآمد که در زافه‌ها زندگی می‌کردند قرار گیرد. حتی در پاره‌ای موارد حکومت تصمیم گرفت نسبت به پرداخت رهن از طرف این خانواده‌ها مسامحه کند ، به این امید که ضمن آن برجا ماندن تصدات ، غروشان نیز جریحه‌دار نگردد و از موجهی که در جهت ترک خانه‌ها روان بود جلوگیری به عمل آید.

سناریویی که برای آلودگی‌های مردم بینوا (که اغلب از تحصیل‌یاد و درسیاری موارد به ساکنین زافه‌ها امید بسته‌اند) طرح شده سالهای سال است که در تمام شهر-های سراسر آمریکا از همان الگوی کلی پیروی نموده است . قربانیان اغلب سیاهان و پورتوریگویی بوده‌اند.

طبق آخرین مدرک کتبی که تقریباً تکرار کلمه به کلمه موارد مشابه قبلی است ، در اولین صحنه پنگاهای معاملات ملکی خانه‌هایی را در بروکلین به قیمت متوسط هریک ۵۰۰۰ دلار خریدم. در سال ۱۹۶۶ خانه‌های اطراف این قسمت، فقیر - نشین معرفی شده بود و صاحبخانه‌ها نیز از جهت ارزش خانه‌ها و مشتریان احتمالی آنها سخت عصبانی بودند.

آنها با نوبندی بسیار قانع شدند که قبل از تغییر اوضاع، خانه‌های خود را به هر قیمتی که ممکن بود بفروشند و آنگاه خیابانها از تبهکاران انباشته گشت.

فدرال، همین پنگاهای معاملات ملکی به صورت پنگاهای تأمین مسکن فدرال درآمد. این پنگاهها در شکل کنونی خود حتی برای تعیین قیمت يك خانه، فرم هفت -صحه‌ای ارزیابی اداره فدرال مسکن را تحریف کردند و برای هر خانه بهای گزافی در حدود بیست هزار و سی هزار دلار ، یعنی در حدود چهار برابر قیمت اصلی، تعیین کردند.

این عمل ، یعنی وادار ساختن سفید-پوستان به فروش خانه‌هایشان به بهای اندک و متقاعد کردن سیاه پوستان یا دیگر اقلیتها به خرید همان خانه‌ها به بهای بیشتر، معمولاً به نام Plock-Busting خوانده می‌شود. داد-رسان فدرال معتقدند که این پنگاهها، سپس، با خریدارانی که میل دارند خانه‌ای از آن خود داشته باشند تماس می‌گیرند، و با وعده تعمیر اساسی و پالین بودن پرداخت و ترفقه آنان را تطبیع می‌کنند تا خانه‌های مزبور را با قیمتهای گزاف بخرند. در موارد چندی دیده شده است که این پنگاهها حتی قول داده‌اند که پرداخت و ترفقه خیلی کمتر از اجاره بهایی باشد که آنها برای چنان خانه‌هایی می‌بهرند بپردازند.

فدرال باید درآمد سالیانه‌ای حداقل برابر با نصف قیمت خرید خانه داشته باشند ، فروشندگان به خریداران توصیه کرده‌اند که در مورد درآمد سالانه خود بی‌بافه‌نمایند و یا حتی کارهای پردرآمدی را که در واقع شافل نیستند ذکر کنند. آنگاه ، طبق اظهارات اداره فدرال، «دان و برداشتی» در چند مورد چنین امتیازات بی اساسی را تأکید کرد، در حالیکه به دروغ بودن گفته‌ها خود وقوف داشته است.

آخرین صحنه

در آخر، وقتی خریدار به خانه خود منتقل می‌شود درمی‌یابد که اقساط پرداختی-اش بیش از میزانی است که به وی گفته‌اند و تعمیراتی هم که قولش را به وی داده‌اند انجام نگرفته است. او به سرمت متوجه می-شود که قادر به ادامه پرداخت اقساط نیست (هر قسط برای خانه‌ای که سی و یک هزار دلار قیمت دارد ، در حدود ۳۶۰ دلار در ماه است) و بالاخره مجبور می‌شود که خانه را ترک کند و برود.

در آخرین صحنه ، طبق اظهارات اداره فدرال، شرکت سهامی «ایسترسرویس» که تضمین و ترفقه اداره فدرال مسکن را به خریدار تسلیم کرده است، باید پول فدرال را به طریقی جبران نماید. شرکت در این مورد یا و ترفقه را به حکومت می‌فروشد و یا مستقیماً حق از گروه درآوردن ملک را از صاحبین سلب می‌کند که در این صورت اداره فدرال می‌ماند و خانه‌اش. همچنانکه کیفی خواست نشان می‌دهد ، در این میان به هر کسی چیزی می‌رسد مگر به آن سیاه‌پوست یا پورتوریگویی که ۷۰۰ یا ۹۹ دلار بیش از پرداخت را داده و بعد هم برای پرداختی ماهیانه جان کنده و در آخر همه چیز را از دست داده است.

در کیفی خواست ۵۰۰ فقره رشوه ، تزویر ، کلاهبرداری و اظهارات دروغ به مقامات اداره فدرال مسکن ذکر شده است و حداکثر مجازات نیز ۵ سال زندان پرداخت ده هزار دلار پیش‌بینی شده است. تنها در يك مورد کیفی خواست، دان و برداشتی و آقای آرتور پرشکات، کار-مند دائره اطلاعات بازرگانی شرکت، به ۲۴ فقره تزویر و اظهارات غیر واقع به اداره فدرال مسکن متهم گشته‌اند. البته باید گفت که دان و برداشتی خود را از تمام اتهامات وارده میرا داشته است.

برای قیمت اصلی، معین کردند.

Frankfurter Allgemeine

شکست کمونیستها در انتخابات پارلمانی لبنان تردید درباره آزادی احزابی که میکوشند نظام سیاسی لبنان را تغییر دهند.

سلیمان فرنیچه، رئیس جمهوری لبنان راضی بنظر می‌آید. انتخابات برای ۹۹ کرسی پارلمانی، طی سه یکشنبه متوالی در نیمه دوم آوریل بدرستی انجام گرفت. فرنیچه بدینوسیله به وعده‌ای که در سپتامبر ۱۹۷۰، هنگام احراز بالاترین مقام کشوری داده بود یعنی «انتخابات بدون دخالت» وفادار ماند. در حالیکه در اکثر کشورهای عربی از الجزایر تا یمن جنوبی نظام پارلمانی بطرح «مجلس ملی» فاقد نمایندگی واقعی تنزل پیدا کرده، در لبنان انتخابات و نتایج انتخاباتی مفهومی واقعی دارد. البته در لبنان تنها نمایندگان احزاب انتخاب نمی‌شوند بلکه براساس نسبتی که

معین شده، کرسیها بین فرقه‌های مذهبی تقسیم میشود. مارولیت‌ها (Maronit) ۴۰ کرسی، اهل تسنن ۴۰ کرسی، شیعه ۱۹ کرسی، ارتدکسهای یونانی ۱۱ کرسی، کاتولیکهای یونانی ۶ کرسی، دروزها (Drus) ۶ کرسی، ارتدکسهای ارمنی ۴ کرسی، کاتولیکهای ارمنی یک کرسی، پروتستانها يك کرسی و نماینده اقلیت کلیسای شرق يك کرسی دارا میباشند. این تقسیم‌بندی در «بیان ملی» سال ۱۹۶۳ پیش‌بینی و همزیستی مسلمانان و مسیحیان در مکتل قانون اساسی جمهوری تنظیم شده است.

امروز نیز چون عصر عثمانی برای اکثریت ساکنین لبنان گروه‌های مذهبی بعنوان تکیه‌گاه و امنیت اجتماعی تلقی میشود. هنوز هم يك لبنانی در پاسخ پرسؤال «توجه هستی» فوراً جواب میگوید يك شیعه و یا يك سنی. به نظام مذهبی - ملی بقایای نظام فئودالی گذشته اضافه میشود. برای خانواده‌های سرشناس هر يك از فرقه‌ها داشتن نماینده در پارلمان و یا گنگاهی در دولت نوعی اعتبار سیاسی و اقتصادی بشمار می‌آید. سنت‌های اشرافیت قدیمی، یعنی مناسبات متکی به طرز تلقی رومانیسم آشکار نادرده انگاشته میشود و اکثر آرده‌ای از اشراف یا اعضاء يك گروه اشرافی بخاطر يك یا چند کرسی با هم به رقابت برمیخیزند. به این مسئله عامل پول افزوده میشود که خصوصیت ویژه‌ای را در انتخابات لبنان بوجود می‌آورد. طرز-گوییان مدعی هستند که نمایندگان پی از پیروزی در انتخابات در صدد ترمیم هزینه گزافی هستند که صرف پیروزی انتخاباتی خود کرده‌اند. البته این تا حدی درست است. رأی‌دهندگان انتظار دارند که نماینده آنها نه فقط پیش از انتخابات، بلکه بعد از پیروزی نیز در گروه کار آنها باشد. در جامعه‌ای که در آن اعتماد بدولت ناپذیر است. نمایندگان پارلمان بعنوان میانجی میان مردم و ادارات دولتی تلقی میشوند. خواه اینکه بیایست برای يك پیمان رومانیایی پزشکی یافت و یا جراحی در مدرسه‌ای خصوصی برای یکی از اطفال با استعداد جستجو کرد و یا غیره.

چه مسایلی به انتخابات ۱۹۷۲ مربوط است؟ چهار سال پیش سه حزب کاتولیک لبنان یعنی ناسیونال لیبرالها برهبری شمعون، فلائزها برهبری پیرجمائل Pierre Dschmajel و اتحادملی برهبری ریونداد Raymond Bim یوستند تا رژیم پریزیدنت شهاب Schehab را که حتی بارهبری شارل‌هللو شخصی مورد اعتماد و جانشین او ادامه یافت، از صحنه سیاست خارج کنند. ولی دخالت در انتخابات از سوی اداره دوم سازمان جاسوسی ارتش موجب شکست آنها شد. بوزروا - ناسیونالها در سال ۱۹۶۸ آرای را بدست آوردند که ناشی از نارضایی از مناسبات موجود بود و بالاخره با انتخاب کاتولیک بیطرف یعنی سلیمان فرنیچه، پیروزی این اتحاد سه‌گانه کامل شد.

انتخاب پارلمان درسال جاری، آنچنانکه ابتدا استنباط میشد، موجب درگیری دست راستیها با دستچپها نشد. در ژانویه حزب کمونیست لبنان، در کمال آزادی و با شرکت عظیم کمونیستهای کشورهای عربی سومین کنگره حزب را برگزار و شرکت



افزایش شتاب آلود قیمت‌ها در فرانسه

در انتخابات مجلس را تصویب کرد. علیرغم تصمیم کمال جیبالد وزیر پیشین کشور، رهبر سوسیالیستها و زمیندار بزرگ دائر بر قانونی اعلام کردن حزب کمونیست و بعضی از گروههای دستچپی در سال ۱۹۷۰، هنوز در وضع حقوقی این تصمیم تردیدهایی وجود دارد. دولت صائب سلام Salam در ماه مارس لایحه قانون احزاب را تقدیم مجلس کرد که چنانچه بیرحله اجراء درآید، اختیار محدود کردن تشکیلاتی را بدولت میدهد که درصدد تغییر نظام سیاسی لبنان هستند.

طرح مذکور از سوی دستچپها باشتاب بعنوان سلاح انتخاباتی یکار گرفته شد. در تقاضات و منتگه‌ها «ترقیخواهان» و «ملی‌ها قدرت‌نمایی کردند ولی اتهاماتی از قبیل جعل در انتخابات فظت بصورت جملات تحریک‌آمیز باقی ماندند.

مراسم نماز، مؤننان دو بدعت مسمم به‌شمشان خورد؛ شمع بزرگ مومی که کار هنرمندانه روی آن شده بود و ست چپ، روی پله دوم محراب اصلی بود، حالا به‌سمت راست، جلوی تابلوی یکی از قدسین قرار داشت، تابلویی که خودش هم بدعتی را تشکیل می‌داد. کنجکاری همه مردم دهکنده را به‌کلیسا جلب کرد، و به‌پونه هم همراه همه سؤولان برای تماشای کشیش تازه به‌انجام‌آمده بود. «بروسکو» مستخرجان شمع را نشان داد و گفت:

– به بدعت رو دیدی؟  
– په‌پونه که خیلی عصبی بود جواب داد:  
– هوم!  
– لوموند درتتریع این افزایش یادآور می-شود که: خیلی براحتی میشود درک کرد که ریز بخت ارزاق از سومین سه ماهه سال ۱۹۷۱ قیمتاً بطور کاملاً محسوس بالا رفته و از سطح قیمت‌ها نیز تجاوز کرده است. يك مقایسه از ماه مارس ۱۹۷۱ تا ماه مارس ۱۹۷۳ نشان میدهد که افزایش قیمت محصولات غذائی ۷٪ (هفت) در مقابل رشد ۵/۸٪ سطح قیمت‌ها در مجموع آن بوده است.

علل این افزایش شتاب آلود را باید در ترقی خیلی زیاد قیمت تولیدات کشاورزی و نوسانات ارزش پول فرانسه و تغییرات فراک که موجبات افزایش ۱۲٪ رشد قیمت‌های این تولیدات گردید، جستجو کرد. و این فشار و تأثیر نسبت بهم در تمام طول سال ۱۹۷۳ ادامه خواهد یافت زیرا بالا رفتن قیمت‌های محصولات کشاورزی که در جهت حمایت و بهبود وضع کشاورزان اتخاذ شده است در تابستان آینده نیز مورد اجراء گذاشته نخواهد شد.

برای افزایش شتاب آلود را باید در ترقی خیلی زیاد قیمت تولیدات کشاورزی و نوسانات ارزش پول فرانسه و تغییرات فراک که موجبات افزایش ۱۲٪ رشد قیمت‌های این تولیدات گردید، جستجو کرد. و این فشار و تأثیر نسبت بهم در تمام طول سال ۱۹۷۳ ادامه خواهد یافت زیرا بالا رفتن قیمت‌های محصولات کشاورزی که در جهت حمایت و بهبود وضع کشاورزان اتخاذ شده است در تابستان آینده نیز مورد اجراء گذاشته نخواهد شد.

بازگشت به آغل



آر جووانی گوارسکی

کشیش دستپاچه گفت:  
– سنت‌ریت دوکاسی.  
– تو این ولایت، کسی سنت‌ریت دوکاسی و لگانه‌های دیگه‌ای مث‌اوتو تحویل نمی‌گیرن. همه‌چی همونجوری که بود، خوب بود. ملتفت شدی؟  
کشیش کوچولو دستاشو دراز کرد و به اعتراض گفت:  
– من فکر می‌کنم حق این کارو دارم ...  
په‌پونه حرفش را برید:  
– هان! حقرو اینجوری معنی می‌کنی؟ پس روشتر حرف بزنیم. اینجا کشیشایی م‌ث شما هیچ کاری ندارن بگن کشیش کوچولو دست و پایش را کم کرده بود.  
– مگه من به شما چیی کار کردم؟  
– بهتون گفتم که چی کار کردی! پاتوتو از قانون گذاشتن اونور سعی کردین مقرراتی رو که کشیش رسمی اینجا طبق اراده مردم وضع کرده، تغییر بدین.  
جمعیت با احتساب مرتجعان، تأیید کردند:  
– خیلی خوب.  
کشیش کوچولو سعی کرد لبخند بزند:  
– اگه فقط همینه، شمع برمی-گرده سرچاش و همه‌چی درست می‌شه. په‌پونه کلاش را گذاشت عقب، دستپایش را زد به کمر و جواب داد:  
– نه!  
– لطفاً بفرمایین واسه‌چی؟  
په‌پونه که به نقطه انتهای همه خودداری دیپلماسیش رسیده بود، گفت:  
– حالا که می‌خواین بدونین، خيله خوب، اوضاع درست نیست واسه این که اگه من به شما به کشیده بزنم،

بیست متر اون طرفتر پرت می‌شین؛ در حالی که اگه به کشیش رسمی اینجا کشیده بزنم، از جاش جم نمی‌خوره. په‌پونه چیز دیگری اضافه نکرد: و این، اثر کشیده را صد برابر می-کند. البته این موضوع مستتر بود؛ همه آن را فهمیدند به جز کشیش کوچولو که په‌پونه را که نشسته بود روی زمین، نگاه می‌کرد. کشیش گفت:

– ببخشین، ولی شما واسه‌چی می‌خواین به من کشیده بزنین؟  
په‌پونه صبرش را از دست داد:  
– گی گفت که می‌خوام کشیده تون بزنم. که شمام می‌خواین به احزاب دستچپی بدوبیراه بگین؟ من فقط په مثال زدم که مساله‌رو روشن کنم. مگه من بی‌کارم که با کشیشایی م‌ث شما طرف بشم.  
کشیش به‌نشیدن «کشیشایی م‌ث شما» همه صدو شصت سانت قدش را راست کرد و رگهای گردن کوچولوش را کلفت کرد. داد کشید:  
– چه م‌ث من یا نه م‌ث من، قدرت کلیسامنو اینجا فرستاده و تا قدرت کلیسا بخواد همینجا می‌مونم که می‌مونم! شمام هیچ‌کاری نمی‌تونم بکنین! و سنت‌ریت هم همونجایی که هست، بغل شمع، باقی می‌مونه.  
این‌را گفت و برگشت به‌کلیسا، مصممانه شمع را که برایش خیلی سنگین بود برداشت و بعد از نرسدی مردافکن موفق شد آن را سمت چپ، جلوی شمایل قدسه جدید بگذارد. و بعد، مغرورانه گفت:

– بیا!  
په‌پونه که با دقت همه صحنه را تعقیب کرده بود جواب داد:  
– بسیار خوب.  
بعد برگشت به طرف جمعیت که برای تماشای کامل منظره همه در صحن جلو کلیسا روئیم تلمیاز شده بودند و غصب‌آلود انتظار می‌کشیدند، و فریاد زد:  
– خلق حرفش را خواهد زد، همه به‌طرف شهرداری برای تنظیم‌یک اعتراضنامه قانونی و عمومی! خلق په نوبه خود فریاد کردند:  
– هورا!  
په‌پونه جمعیت را شکافت و در رأس همه قرار گرفت، و جمعیت هم با فریاد و تکان‌دادن دست به صف شد. وقتی به شهرداری رسیدند فریاده‌ها دو برابر شد و په‌پونه با بلند کردن مشت‌ها، محکمتر از همه فریاد می-کشید...  
بروسکو در گوشش گفت:  
– په‌پونه داد نکش؛ یاد رفته که شهرداری هستی؟  
په‌پونه گفت:  
– لا‌اله‌الا‌له! هر وقت این احمقا عصبانیم می‌کنن، حواسم پرت می‌شه.  
از پله رفت بالا و آمد سوی بالکن. جمعیت، با احتساب مرتجعان دست زدند. په‌پونه فریاد کشید:  
– رفقا، هشتسوریان، ما این فشاری را که هدفش حمله به‌شایستگی-

های ما به عنوان انسان آزاد است تحمل نخواهیم کرد. ما به‌مقررات و قانون تاجایی که براینان مقدور باشد احترام می‌گذاریم. ولی ما آماده‌ایم که وسایل بزرگ، و حتی تیوپ را به کار ببریم. تا تحقق این امر، من پیشنهاد می‌کنم که يك حیات نمایندگی، تحت راهنمایی من به نزد مقامات کلیسا برود و مظلوبات‌های خلق را به طرز دمکراتیک بیان کند.

جمعیت، بسی تفاوت در برابر جمع مظلوبات‌ها فریاد کشید: زنده باد شهردار په‌پونه!  
وقتی په‌پونه خود را جلو اسقف دید، اول، حرف زدن يك‌خبره برایش مشکل بود. ولی کم‌کم کلمات به‌ذهنش آمد، گفت:  
– عالیجناب، آمدی که برای ما فرستادین، شایسته سنتهای ولایت مسم ما نیست.  
اسقف يك‌جوری سرش را بلند کرد که انگار می‌خواهد قله په‌پونه را ببیند.  
– بگید ببینم، چی کار کرده؟  
په‌پونه، تکان آشکاری به خود داد:  
– حقیقتش این که کار خیلی مهمی نکرده... دقیقاً این که هیچ‌کاری نکرده... اشکال کار اینه که رویسرفتر... عالیجناب: به‌نییم-و‌چی. کلیسایم بگم که این کشیش کوچولوها واسه تو سومعه‌ها خوبن. لباسی که تشون می‌کنن، می‌بخشین، م‌ث په جارختی می‌شن باسه‌تا پیراهن و یه پالتو.

اسقف پیر متفکرانه سرش را تکان داد، با مهربانی زیاد گفت:  
– آخه شما می‌خواین ارزش په کشیش رو با قندو وزنش اندازه بگیرین؟  
– نه عالیجناب! ما وحشی نیستیم. اما حقیقت اینه که چشم آدم هم به حقی داره و غصب‌آلود نمی‌کشیدند، تمایل و علاقه شخص تأثیر زیادی در اعتماد آدم سریش‌داره اسقف پسر گفت:  
– می‌فهمم، می‌فهمم. کاملاً متوجهم. ولی فرزندان عزیزم، شما په کشیش داشتن م‌ث کوه، و خودتون بزدین که اومدین و از من خواستین که شرشو از سرتون واکتم... په‌پونه ابروهایش را بالا انداخت و مطمئن گفت:  
– عالیجناب این به‌قول معروف يك مستمسک‌معاویه بود، يك مورد خاص بود. آن مرد، يك منبع تهاجم بود و ما را با رفتار دیکتاتور منشانه و تحریک‌آمیز خود، به نابودی خودمان وامی‌داشت.  
اسقف گفت:  
– اینو می‌دونم، اینو می‌دونم. بهم گفتین و، می‌بینین که، من رشد کردم؛ فقط واسه اینکه فهمیدم آدم درستی نیست.  
بروسکو حرفش را قطع کرد:  
– ببخشین، اجازه بدین... ما هرگز نکفتم که اون آدم نادرستیه! بقیه در صفحه ۸۹





دکتر هوشنگ نهاوندی: «آقای دکتر نهاوندی، متشکرم از اینکه پذیرفتید تا بنشینیم و در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی بحث کنیم. در این بحث من به حرفنهایتان بعنوان یک پرسشگر و «شنونده محض» توجه می‌کنم. پس بهتر است من در آغاز نظر شما را درباره تئوریهایی کلی که در زمینه اقتصاد وجود دارد جویا شوم: آیا بشر تابع و محکوم شرایط اقتصادی محیط است؟ مسأله جبرمادی (تابعیت انسان از تحولات دستگاه تولید) را قبول دارید؟ و این نظر را که برای روپنای جامعه (فرهنگ، مذهب، سن و هنر و غیره...) «اقتصاد» یک زیربنای صرف است؟

**دکتر هوشنگ نهاوندی:** - «خیر، من چنین اعتقادی ندارم، به این دلیل که خیلی به اشکال می‌توان گفت انسان تابع عوامل تولید یا به قول مارکسیستها زیربنا هست، یا زیربنا تابع انسان. شاید بدانید که این موضوع در مباحث اجتماعی قدری شبیه به مرع یا تخم‌مرغ است که معمولاً سؤال می‌کنند که کدامیک زودتر پدید آمده است؟ و یا این موضوع که آیا اول انسان پدید آمد و به اولین اختراع پرداخت و عوامل تولید را درسطله خود درآورد؟ یا اول عوامل تولید بودند که انسانها در رویه و رفتار خودشان تابع آن شدند؟ به نظر من مسأله «جبرمادی» یعنی تابعیت بی‌چون وچرای انسانها از تحولات دستگاه تولید، به معنای محکومیت انسان در مقابل ماده یک فکر کهنه قرن نوزدهم است و امروز صحیح‌تر آن است که به اختیار و آزادی انسانها و البته تأثیر متقابل محیط مادی در انسان و انسان در محیط مادی معتقد باشیم یا لاقول من این عقیده را دارم.»

**دکتر نهاوندی:** - «آیا اقتصاد عامل تعیین‌کننده جهت‌پذیریست، برای روابط متقابل انسانی نیست؟»  
**دکتر نهاوندی:** - «حتماً هست. ولی تنها عامل تعیین‌کننده نیست. مثلاً: در مورد واحدهای بزرگ صنعتی و مسائل کارگری و انسانی ناشی از صنعت جدید، صنعت ماشینی بزرگ جدید، اگر فکر کنیم می‌بینیم که نوع مالکیت که دولتی باشد یا خصوصی تقریباً تفاوتی در کم و کیف مسائل انسانی کارگاه (باصلاح اقتصاددانها) بوجود نمی‌آورد. کارگر صنعتی در جامعه روسیه شوروی عیناً با همان مسائل انسانی و اجتماعی و یا تقریباً با همان مسائل انسانی و اجتماعی روبرو هست که در یک جامعه موسوم به سرمایه‌داری با مرحله مشابه توسعه اقتصادی.»

این مسائل ناشی از طبیعت صنعت جدید و تکنولوژی جدید و مدیریت جدید صنعتی است، نه ناشی از نوع مالکیت واحدهای صنعتی. کارگر فرانسوی که در کارخانه اتومبیل‌سازی «رونو» که یک کارخانه دولتی است، کار می‌کند همان دشواری‌هایی را دارد که همکارش - که در یک کارخانه غیر دولتی کار می‌کند - با آنها روبرو است. مسائل انسانی و اجتماعی ناشی از صنعت جدید چیست؟

مسأله عدم تقاضا میان ماشین و انسان، مسأله فقدان رابطه میان محصول و آن کسی که محصول را بوجود می‌آورد، مسأله احساس غربت و تنهایی در محیط نامفهوم واحد بزرگ صنعتی، مسأله عدم وقوف به مجموع جریان کار و مجموع جریان تولید.

این مسائل و دهها مسائل مشابه در یک کارخانه دولتی مطرح هستند و در یک کارخانه غیر دولتی هم وجود دارند.

علی‌اصغر ضرابی

آنها را باید حل کرد، و گرنه مسأله نحوه تولید یک واحد صنعتی بخودی خود حل‌کننده هیچ مسأله‌ای نیست. بخصوص که حتی در جهان سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته، نقش مالکین حقیقی در بنگاه اقتصادی تقریباً بصورت بانکی درآمد که مقداری اختیار در اختیار بنگاه قرار میدهد.

مؤسسه بزرگی مثل (G.M.C.) «جنرال موتورز»، مثل (I.T.T.) «امریکن تلگراف‌اند تلفن کمپانی»، مثل «وستینگ‌هاوس» صدها هزار و بعضی از وقتها بیشتر از یک میلیون نفر سهامدار دارد. این سهامداران هیچ‌نوع حق‌مالکیتی در واحد صنعتی اعمال نمی‌کنند، بلکه در حقیقت بانک‌هایی که سهام اینها را نگاه میدارند، از جانب اینها نوعی مداخله خیلی کلی در واحد صنعتی می‌کنند. این چیزی که این سهامداران می‌خواهند مقداری درآمد سالیانه است.

سهامدار چینی واحد بزرگ صنعتی فقط چندماهت یک منفعت سالیانه را دارد و احیاناً بهره‌گیری از نوسانات بورس. قصد مداخله در امور واحد صنعتی را تقریباً ندارد. قابل تصور هم نیست که داشته باشد.

برای اینکه یک یا دو میلیون نفر را نمی‌شود حتی در یکجا جمع کرد که اینها به‌چیزی رای بدهند. بنا بر این نقش مالک حقیقی در واحد بزرگ صنعتی کشورهای توسعه یافته غرب تقریباً مثل کسی است که مقداری سرمایه را میدهد به یک بنگاه، مثل یک بانکدار است. بنگاه اقتصادی بزرگ جهان غرب را مدیران بنگاه اداره می‌کنند. بنگاه اقتصادی بزرگ جهان کمونیستی را هم مدیران بنگاه با اختیارات کمتری اداره می‌کنند»

**●** - شما با این حرفها، بطور ضمنی «صنعتی‌شدن بشر» را تأیید می‌کنید. خوب این صنعتی‌شدن چه رابطه مستقیمی دارد با مسائل اقتصادی؟ تکیه می‌کنم روی کلمه «مستقیم».

**دکتر نهاوندی:** - من متقابلاً از شما یک سؤال می‌کنم: «صنعتی‌شدن بشر» یعنی چه؟  
**●** - «صنعتی‌شدن بشر، یعنی سلطه و استیلای تکنیک و ماشین بر بشر و نابودشدن معنویت و فرهنگ فکری و ذهنی انسان. به نسبت ترازد و چیرگی صنعت و ماشین، تنهایی و دغدغه و دلهره و تشویش روحی و فکری بشر نه تنها پابرجا است بلکه قزونی هم می‌گیرد و در حقیقت «خلاء» عمیق‌تر می‌شود. بنظر من، افول و سقوط تمام ارزش‌های فرهنگی و معنوی و اخلاقی بشر یعنی صنعتی‌شدن بشر.»

**دکتر نهاوندی:** - «در اینجا دو مسأله مختلف ولی مکمل یکدیگر مطرح هستند. میدانید که در مقابل پدیده انقلاب صنعتی بعد از آغاز قرن نوزدهم، عکس‌العمل‌های مختلفی نشان داده شد. البته این عکس‌العمل‌ها در برابر نتایج انسانی و اجتماعی نامطلوب سرمایه‌داری بی‌بندوبار ابتدای قرن نوزدهم بود که تقارن پیدا کرد با پدیده انقلاب صنعتی. چرا این عکس‌العمل‌ها بروز کردند؟ و چرا آن نتایج نامطلوب ببار آمد؟ داستان خیلی طولانی نیست که خود من، منجمله در فصل اول کتاب: «اصول‌روییاتی تعاون» به تفصیل نوشته‌ام و درباره‌اش بحث کرده‌ام.»

یکی از این گروه‌های عکس‌العمل‌گسائی بودند که در مقابل ناکامیهای اجتماعی و ناپسندآمیزیهای انسانی ناشی از انقلاب صنعتی، صنعت را محکوم کردند.

گفتند: بیاییم بازگردیم به دنیای قبل از صنعت. بیاییم دوباره اقتصاد پیشه‌واری و صنایع کوچک دستی را مرسوم بکنیم. آنها گفتند: صنعت هست و نفس خود صنعت هست که باعث بدبختی و بیچارگی شده است و حتی نزدیک‌تر به زمان ما، پیشرفته صنعتی خواهند بود یا همه مزایایش و با همه دشواری‌هایش و گروه بزرگتری اگر تغییر جهت داشت.

گاندی می‌گفت: صنعت را باید کنار گذاشت

گاندی می‌گفت: صنعت را باید کنار گذاشت

و بدنبال حرف و پیشه‌های دستی رفت، هم برای اینکه صنعت باعث دگرگونی و تباهی در جامعه بشری می‌شود و هم برای اینکه صنعت پدیده‌ایست غربی، بنابراین این پدیده‌ایست استعماری و برای محکوم کردن استعمار، صنعت را هم محکوم می‌کرد. بنده بی‌سوجه این برداشت و این تلقی را قبول ندارم و صدها صد یا آن مخالفم. اگر صنعت باعث قدرت و استیلای جهان غرب بردنیای خاور شده، درست نیست که صنعت را محکوم کنیم بلکه باید بیاییم این صنعت را خود ما هم بگیریم و از سلاحی که دیگران برای ترقی و توسعه استفاده کرده‌اند، ما هم استفاده بکنیم.

در ابتدا گفتیم در نکته متضاد در اینجا مطرح است، به نظر من ندردنیای امروز محکوم کردن صنعت کردگانه است. واقعیات رانمی‌شود محکوم کرد، اما باید، ما کشورهایی که تازه به راه صنعتی‌شدن قدم نهاده‌ایم از تجربیات مالک غرب استفاده بکنیم. مشکلاتی را که آنها در زمینه مسائل اجتماعی، مسائل شهری و مسائل انسانی با آنها مواجه شده‌اند و بعد از تشبیه و فرازهای بسیار، حل کرده‌اند، آن مشکلات را از ابتدای کار از میان برداریم و نگذاریم در حقیقت آن مشکلات بوجود بیایند. سعی کنیم که مزایای تمدن‌صنعتی راداشته باشیم با حداقل نتایج نامطلوب انسانی و اجتماعی. مثال می‌زنم: نشان داده است که در صنایع بزرگ، در تمدن صنعتی خیلی پیشرفته یکنوع افتراقی میان کار و سرمایه وجود می‌آید.

اگر ما از طریق همین فرمول معروف **مشارکت کارگران در سود کارخانه‌ها** که در فرانسه عنوان مشارکت کار و سرمایه، در آلمان تحت‌عنوان مشارکت کارگران در منافع بنگاه اقتصادی و امثال اینها به‌تازگی مورد عمل قرار گرفته، بتوانیم واقفا افتراق میان **عامل کار و عامل سرمایه** را به حداقل برسانیم مسلماً آن همه دشواری‌هایی را که دهها سال کشورهای غربی با آنها مواجه بودند و تازه در مقام حل آنها برآمده‌اند، نخواهیم داشت.

ما یک مزیت نسبت به کشورهای صنعتی پیشرفته کنونی داریم. آنها با تجربه‌های دیگری در این زمینه مواجه نبودند که از آن تجربه‌ها درس عبرت بگیرند. ما تجربه‌های کشورهای غربی را می‌شناسیم یا اگر سعی بکنیم میتوانیم بشناسیم و می‌توانیم از تشبیه و فرازهای اقتصادی و اجتماعی و انسانی آنها برای حل‌وفصل مسائل خاص‌خودمان، درس عبرت بگیریم.

مثال دیگری می‌زنم: تمدن صنعتی پیشرفته همیشه یک مقدار مسائل شهری بدنبال داشته است. در دنیای غرب و بطور کلی در دنیای صنعتی اول این مسائل بوجود آمد که بعد در مقام حل‌وفصلش برآمدند. من جمله: زندگی بسیار نامطلوب در شهرهای خیلی بزرگ. ما الان می‌دانیم بنایه تجارب غربی، این نتایج در پشت سر صنعتی‌شدن سریع خواهد بود. پس چه بهتر که از همین حالا طوری کشور خودمان را صنعتی بکنیم که با آن نتایج نامطلوب اجتماعی و انسانی روبرو نشویم.

این همان چیزی است که می‌گویید سیاست **تنظیم سرزمین** یعنی طوری صنعت را در کشور خودمان تقسیم بکنیم که با موازین طبیعی و موازین انسانی و عقلانی هماهنگ باشد نه بی‌بندوبار و بدون حساب و کتاب و فقط به‌قصد منفعت مادی.»

**●** - مسائل اقتصادی کشورهای جهان‌سوم را در چه موقعیت و وضعیتی می‌بینید؟

**دکتر نهاوندی:** - «از میان کشورهای جهان سوم، گروه کوچکی که به نظر من ایران یکی از آنهاست تا پایان این قرن از جرگه کشورهای کمتر توسعه یافته خارج خواهند شد و در میان مالک پیشرفته صنعتی خواهند بود یا همه مزایایش و با همه دشواری‌هایش و گروه بزرگتری اگر تغییر جهت

گاندی می‌گفت: صنعت را باید کنار گذاشت

گاندی می‌گفت: صنعت را باید کنار گذاشت

اساسی در نحوه تلقی مسائل توسعه ندهند با مشکلات بزرگتری در آستانه هزاره سوم روبرو خواهند شد، مقصود من از مشکلات بزرگتر تفاوت سطح بیشتری است با کشورهای پیشرفته صنعتی. چون عقب‌افتادگی بخودی خود هیچ‌مفومی ندارد و انسان همیشه به نسبت یک چیز دیگر عقب افتاده است و عقب‌افتادگی مفومی مقایسه‌ایست.

در آستانه سال دوهزار و نود می‌لادی، مسلماً فاصله موجود میان کشورهای صنعتی پیشرفته کنونی و قسمت اعظم کشورهای جهان سوم نه تنها تقلیل نخواهد یافت، اگر کار بعنوان کنونی پیش برود، بلکه بیشتر هم خواهد شد. بنابراین این سی سال دیگر پدیده عقب‌افتادگی در دنیا حادث خواهد بود و این یک‌رشته مسائل فرنج و وحشتناک بین‌المللی را بدنبال خودش خواهد داشت.

البته با برنامه‌ها و طرح‌های در حال اجرا باید گفت که خوشبختانه ما امروز از مرز کشور عقب‌افتاده گذشته‌ایم و اگر آهنگ کنونی رشد اقتصادی خودمان را حفظ کنیم در آستانه هزاره سوم دیگر کشور توسعه نیافته نخواهیم بود ولی هیچکس نمی‌تواند در دنیای امروز فقط یک دید خودخواهانه ملی داشته باشد بلکه باید یک دید بین‌جهانی هم از مسائل داشت. اتفاقاً کتابی که الان جلوی من هست در سپتامبر سال ۷۱ چاپ شده، که تعدادی از اقتصاددانان خیلی معروف دنیا من جمله: «تینسبرگن» و «پیژامسه» و «ایکونیکف» آنرا نوشته‌اند و در آن وضع جهان‌سوم را درنگری کرده‌اند. امیدواریم که در فاصله خیلی کوتاه چند نفر از همکاران دانشگاه تبران بتوانند این کتاب را بفارسی برگردانند و انتشار دهند و این مسائل که می‌گویید، در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.»

**●** - «در مورد بعضی کشورهای جهان‌سوم ترکیب‌های «عقب‌افتاده» و «عقب‌افتادگی» را بطور مکرر بکار بردید. آیا نمیتوان «عقب‌نگهداشته شده» را در این مورد بکار برد؟

**دکتر نهاوندی:** - «اصطلاح: «عقب‌نگهداشته شده» اگر هم از لحاظ فارسی درست باشد به نظر من اصطلاحی است برای رفع مسئولیت، اصطلاحیست برای روشنفکرانیکه بقول **دیون‌آدن** توی قهوه‌خانه‌های سن‌ژرمن‌دپره می‌نشینند. کاری ندارند، مسئولیتی ندارند و حرف می‌زنند. به فارسی می‌توانیم بگوئیم حرف رایگان و مفت. عقب نگه‌داشته شده؟ یعنی چه؟ بوسیله کی عقب‌نگهداشته شده؟ فرض کنیم عقب‌نگهداشته شده. عقب‌نگهداشته شده نوعی است از عقب‌افتاده. ممکن است عقب‌افتادگی بعضی، معلول عوامل داخلی باشد و عقب‌افتادگی بعضی دیگر معلول عوامل غیر داخلی. ولی بهرحال عقب‌افتاده هستند و باید این عقب‌افتادگی را جبران کرد. حالا اگر بنشینیم و با خیال راحت از خودمان رفع مسئولیت بکنیم و بگوئیم: «عقب‌نگهداشته شده» یا بقول شما بوسیله استعمار عقب‌نگهداشته شده، باز هم مسأله‌ای را حل نکرده‌ایم. باید مسأله را حل کرد، مسأله اصلی یافتن راه حل‌هایی است برای توسعه اقتصادی، بعلاوه فراموش نکنید در مورد کشورهای مثل ایران، عقب‌افتادگی ما عقب‌افتادگی نسبتاً تازه‌ای است. یعنی عقب‌افتادگی ما در حقیقت از آخر دوران سفویه شروع شده است و بهرحال روزی ما در گذشته نهمندان دور جزو ممالک راقیه دنیا بودیم و حالا اگر بعضی عوامل استعماری هم در عقب‌ماندگی کشورهای مثل ایران، هندوستان، چین، ترکیه دخالت داشته‌اند، این یک بحث تاریخی است.»

**●** - مسأله «فرار مغزها» را در کشورهای جهان سوم چطور تحلیل می‌کنید؟ با توجه به اینکه تنها کشورهای جهان سوم با مشکل فرار مغزها روبرو نیستند بلکه کشورهای توسعه یافته دیگر بخصوص انگلستان هم با این مشکل روبرو است. **بقیه در صفحه ۸۴**

تائنانا ۲۵

تائنانا ۲۴





# شعر امروز ایتالیا

ترجمه عدنان غریبی

مهمترین پیشرفت در تاریخ شعر ایتالیای قرن بیستم، ظهور و پذیرش آن چیزی است که «شعر جادویی» نام گرفته است. در حول و حوش این مکتب و نمایندگان مهم آن است که عوامل اصلی آن، مادی‌شکوفان نمایان جدید شعری را می‌یابیم، و متوجه می‌شویم که دستکم تا حدودی، اصول آن را، حتی شدیدترین مخالفان آن، پذیرفته‌اند. در واقع، بحث مطول بین «جادویی» ها و «قد جادویی» ها، بهترین و روشنفکرترین شاهد و دلیل این است که تا چه حد مکتب «جادوگرایی» در محافل سنتی شعر ایتالیا مطرح است.

اصطلاح Poesia Ermetica را اولین بار، فرانسه‌کو فلورا برای نام کتابی که سال ۱۹۳۶ جهت انرزیایی شعر معاصر چاپ کرد بکار برد. در واقع، در سال ۱۹۳۶ فشرده‌گی احساس و روح چندلجوی متنازعین رو به کاهش داشت، و شعر جادویی حقیقی به انجام رسیده بود و بیش از آن سکویی به‌نام آن زده شده بود. از سال ۱۹۳۶ شعر ایتالیا راهی گونه‌گون و دشوار را دنبال کرده بود، اما تجربه‌ی جادویی همچنان نقطه‌ی مرجع اساسی آن مانده بود.

یکی دیگر از مشخصات شعر ایتالیا در این قرن، که بهمان اندازه مهم بوده است، عبور آن از مرزهای یومی و ملی و ظهور آن بعنوان بخشی از جریان‌های ادبی اروپا است. گفته می‌شود که ادبیات امروز ایتالیا، و ویژه شعر آن، از نظر محتوی و شخصیت، اروپایی، و از نظر زمان ایتالیایی است. آدمی میل ندارد این بیان را به‌تمامی تأیید کند، اما شکی نیست که نویسندگان و شعرای این دوره‌ی ایتالیا، از نظر مسائل و موقعیت خود با دیگر هنکاران کشورهای اروپا همبسته هستند. این پیدایش، بعنوان یک ادبیات اروپایی تمایلی جدید را بدست ستن ملی بوجود آورده است، اما این ستن هرگز بدست فراموشی نبرده نشده‌اند و هنوز هم بعنوان کلیه شعر مسدود ایتالیا باقی مانده‌اند.

در آغاز قرن بیستم، کاردوچی Pascoli و دانونسیو Carducci باسکولی Pascoli و دانونسیو D'Annunzio حاکم بر شعر ایتالیا بودند؛ سه قطب نیرومندی که، اگر قصد ایجاد چیزی نو به میان می‌آمد، شرط اصلی آن پیروزی بر آنها بود. هر سه شاعر ریشه در جنبش رومانیتیک داشتند، اما پیشرفت‌های فردی آنها بنوع قابل‌تحمینی بسا یکدیگر متفاوت و متنوع بود. کاردوچی نماینده‌ی یک واکنش بود و از فصاحت بیانی ضد رومانیتیک خود برای دادن شکل یک وظیفه‌ی تاریخی و اجتماعی به شعر استفاده کرد. اما در اشعار صمیمی‌ترش جنبه فصاحت‌یاب‌کننده شده است درانچیا، کاردوچی میراث رومانیتیک خود را نشان میدهد و راه را برای نیل به تکنیک و بیان شعری نو آشکار می‌سازد.

در پاسکولی نشانه‌های رومانیتیک آشکارترند. فضای «یومی» شعری او، و حساسیت طبیعی و کودلانه‌ی او، نسبت به طبیعتی که دیگری از نظرگاه‌ماه‌هنگی کلاسیک به آن تکریمه نمی‌شود، متشابه و ریشه رومانیتیک داشتند. همین موضوع در خصوص زبان پاسکولی نیز صادق است به زبانی که گوش داشت آنرا از فصاحت برهنه ساد و بیست سادگی سوق

دهد دستکم چنین وانمود میکند. در عمل، او برای بیان رمزی (سمبلیک) پشتت کار می‌کند. تا آرامی و احساس نا ایمنی پاسکولی نیز رومانیتیک بود؛ تمایلی به‌بیدارگونی و اسراری در پی‌گیری احساساتش داشت. احساساتی‌که هرگز نتوانست آنها را تا سطح احساسات تراژیک علو بکشد. دانونسیو نماینده‌ی دوره نهایی و تب‌آلوده‌ی رومانیتیزم است؛ اما تأثیر او بیش از تأثیر دیگران دوام آورد، زیرا او تا سال ۱۹۳۷ زنده ماند. کاردوچی بسال ۱۹۰۸ و پاسکولی بسال ۱۹۱۲ مردند. شاعر روی در زوال، مفسر نفس‌پرستی تب‌آلوده، ایر مردخودستا - دانونسیو، نشانی از خشم اجتماعی کاردوچی نداشت. خشم او، خشم آدمی بود غرقه در خود و در جستجوی احساسات هستند، و موضوعهای آنها از مبتذلترین و ناپالوده‌ترین اشیاء و موقیعت‌ها، و از بورژوازیترین محیط و ستن، گرفته شده است. شعر آنها شعری است، که در آن، خشم اجتماعی کاردوچی، ساگی بجهانگی پاسکولی، گوش‌های ابر مردانه‌ی دانونسیو در طنززی تسلی‌ناپذیر اما نجیب حل شده است.

این شعرمنکر خود، شعر انزوی نخبه‌یابی‌که مفهوم عیقی از دلشکی را پنهان میکند، اولین جنبش نوول قرن است، و گری چه پیوندی بلافاصل با سرمداران پیشین خود دارد، اما نشان‌دهنده یک جدایی است. شعرقرن بیست ایتالیا با بقی با Crepuscolari ها شروع شد.

تقریباً در همان زمانی که گوتسانو و گورائینی دست اندر کار چاپ شعر خود بودند، مجله‌ی در فلورانس و بسال ۱۹۰۳ بوسیله جیوانی پاپینی Giovanni Papini و جیوزپه پرتسولینی Giuseppe Prezzolini پایه گذاری شد. به زور بیست سال داشتند، اما از شوق داشتن یک زندگی فعال روشنفکرانه می‌سوختند. مجله‌ی آنها، لئوناردو Leonardo که کمتر از پنج سال دوام آورد، اولین گوش موفق برای آزاد کردن فرهنگ ایتالیا از محدودیت‌های یومی و ملی آن بود. لئوناردو ستن ایتالیایی را نفی نمی‌کرد؛ در عوض میخواست این فرهنگ را با فرهنگهای دیگر ترکیب کند، میخواست یکبار و برای همیشه از جدایی فرهنگ ایتالیایی ببرد. اهمیت این مجله برای فرهنگ ایتالیای آن زمان بمقدار وسیع و بدستی شناخته شد، دبیرهای آن، به‌انتخاب خودشان، بدست به‌فلسفه گرایش داشتند. اما، تأثیر لئوناردو چنان دامنه وسیعی داشت که در قلمرو هنرها و شعر هم احساس میشد. در واقع این لئوناردو بود که شرایطی بوجود آورد که ظهور «فوتوریسم» - آینده گرایی - را منطقاً محتوم جلوه داد.

لئوناردو از اصلاح شرایط در ایتالیا جهت رساندن فرهنگ ایتالیایی به سطح بین‌المللی حمایت کرد. اکنون آینده‌گراییان تقاضای انهدام هرگونه ستن، ملی و جز آن، را می‌کردند؛ اما آنان درستان را از لئوناردو آموختند. آنان میدانستند که اگر قرار باشد بریدن آنها از گذشته تأثیری داشته باشد، این‌عمل درمحافل یومی‌انگلتولیزم ایتالیا قابل همبونی‌ش نمیتوانست بود. در نتیجه برنامهمان را از پاریس اعلام کردند. مانیفست آینده‌گراییان، که بزبان فرانسه نوشته

شده بود و در ۲۲ فوریه ۱۹۰۹ درمجله فیکارو چاپ شد، بی‌شک یکی از جالبترین اسناد فرهنگ نوین ایتالیا است. گرچه نتایج آن، چیزی نبود که فرمول‌بندان آن پیشربینی کرده بودند، مهمنا تأثیری دیر پا داشت. مانیفست مشخص و روشن بود، از ستن پیر، گذشته را نابود کن، همه کتابخانه‌ها و موزه‌ها را بپند، به آینده وقف به آینده نگاه کن، مهتاب منع الهام نسل‌ها شاعر بود. اما، آینده - گرایان اعلام کردند که، ما در همین‌جا مهتاب را نابود میکنیم و الهام خودمان را انحصرونوین زندگی خود، از اختراعات خود، ازماشین‌های خود، ازسرعت - یعنی بزرگترین پیروزی بشر - ازخوشونت، ازجنگ میگیریم؛ چرا که اساساً زندگی خود مبارزه است. در دنباله بیانیه کلی اصول Manifesto Tecnico (مانیفست تکنیک) برای ادبیات و شعر بوجود آمد.

شعر برای آینده‌گرایان می‌بایست نوعی شوهد باشد، بیان شده درقیاسهایی که بتدریج پیچیده و معتقد گردود و از روایش بدور افتد. بیان ستنی باید به نفع بیان جدیدی از Parolenilberta (کلمات آزاد) کنار گذاشته شود. افعال را فقط باید بصورت مصدی بکار ببرد؛ صفات و قیود از بین رفتند؛ فن نقطه‌گذاری دیگر خریدار نداشت؛ و ضوابط شعر از آن پس خطاهای تاریخی حساب آمدند. باین ترتیب شعر آینده‌گرا شبیه به چه بود؟ شخصیت آن چه بود؟ در زیر نمونه‌ی عرضه می‌شود:

هوایما=یاکن-گل سرخ - چرخ - ط ب ب ل - مته - خرمکی / شکست - عرب و رزنا / خونین زخم‌ها چنان‌پناه

در مورد جیوانی پاپینی، که هجو او غالباً تلخ و مستگراانه بود، چنین نبود. تکنیکی سوزان پاپینی برای کسب‌دانش، خودخوانی او، و کتابخانه تلخ او، نمایشگر انسانی تنها در جستجوی راه‌حلی درون روح آزرده خوش‌شاست. چنگه اول جهانی، آن حس ناآرامی اخلاقی را که شعرای مکتب voce ها متخصس کرده بود به‌احو رساند، اما درجریان بزرگ‌ه حرکت کرد؛ اولی بر محور جیوزپه‌ها و نگاره‌ی Giuseppe Ungaretti و تمایلی که بعدها بالآخر «جادویی» نام گرفت می‌گشت؛ دومی را بعلت فقدان اصطلاح بهتر، «سنت و تجربه» می‌نامیم. جریان دیگر را گوش‌های متفرق و غالباً مجزا از هم گروهها و مخصوصاً افراد، مشخص میکند برای توضیح مسئله، دوره‌های اول جریان ستن و تجربه را می‌آزماییم و سپس برمیگردیم تا تکمل مکتب جادویی را دنبال کنیم.

این نمونه، از کتاب Battaglia اثر فیلیپو توماسو - مارینتی Filippo Tommaso Marinetti برداشت شده. نمونه کوتاه اما واضی است، نشانگر این است که اگر بدایع افراطی آینده‌گرایی شجوع پیدا کرده بود چه تغییر دردناکی بوجود می‌آمد. اما چنین نشد. آینده‌گرایی جنبشی بود که از یک آرزوی قابل فهم بترای یافتن اقی‌های تو ولادت یافته بود. اما از خاکی نابارور و عقیم، و فاقد آن جوهر معنوی اخلاقی و یا حتی بود عملا هر شاعر آن دوره، بطور مستقیم یا غیر مستقیم با جنبش آینده‌گرایی، در این یا آن وقت، پیوند داشت، معنفا دشوار است که هر یک از آنها را بعنوان آینده‌گرا طبقه‌بندی کرد. تنها استثنا، مارینتی، بنیانگذار و پیامبر آینده‌گرایی است؛ او، در سراسر عمر کوتاه این مکتب، نسبت به آن وفادار ماند. معنفا، مکتب آینده‌گرایی خدمت عظیمی به ادبیات ایتالیا کرد. با برهنه کردن ستنی بساید یوسیده

مجله لاروندا La Ronda که در سال ۱۹۱۹ توسط وینچنزو کاردارالی Vincenzo Cardarelli پایه گذاری شد، اولین انگیزه‌ها جهت بازسازی شالوده‌یی برای ادبیات ایتالیا بعد از چنگه اول جهانی بوجود آورد. «لاروندا» رجمنی به ستن، مخصوصاً نسبت به‌زبان‌ها پیشنهاد کرد. در شعر نمونه ایده‌آل آن لئوپاردی Leopardi بود و به‌اشتیاق خود دهمورد احیای تغزل‌ناب و بازگشت به کلاسیسم اشاره کرد. در بد نظر داشتن تمایلات افراطی دوره پیش‌از چنگه، «رون‌دیسیت» ها ظاهر داشتند که زبان ایتالیایی، از نظر ساخت و محتوی، در شرف تجزیه و نابودی است؛ و اولین کاری که می‌بایست کرد

از ناپوقسهای میریان برج سفید صدای انفجاری بر فراز بامهای خاکستری پیش می‌روند؛ زلفان دستمال سرخ بامر، نان را از تنوری گرد بیرون می‌آورند.

در رقصا خوکی کشته‌اند بچه‌ها، طلسمه شده خون، با چشمهای باز باز، در انتظار لحظه‌ی عذاب مستمندان خروسها، به پیروزی، آواز سر میدهند از خرمن‌های سیاه پوینچه و زرافا می‌آیند بوزارمی بر ساحل خیره می‌شوند سنگین فرود می‌آیند تا از آب تیره‌ی بنوشند در مزارع، قبرستان‌های گلی و سفید در میان سیزی گندم، امیلوار، لم داده‌اند

**از: کورادو جیوانی**  
**«شهرها»**  
از ناقوسهای میریان برج سفید صدای انفجاری بر فراز بامهای خاکستری پیش می‌روند؛ زلفان دستمال سرخ بامر، نان را از تنوری گرد بیرون می‌آورند.

در رقصا خوکی کشته‌اند بچه‌ها، طلسمه شده خون، با چشمهای باز باز، در انتظار لحظه‌ی عذاب مستمندان خروسها، به پیروزی، آواز سر میدهند از خرمن‌های سیاه پوینچه و زرافا می‌آیند بوزارمی بر ساحل خیره می‌شوند سنگین فرود می‌آیند تا از آب تیره‌ی بنوشند در مزارع، قبرستان‌های گلی و سفید در میان سیزی گندم، امیلوار، لم داده‌اند

این است که «هنر نویسنده‌گی را دوباره به ایتالیایی‌ها یاد داد.» آنها اظهار می‌داشتند که برای رسیدن به این هدف، فقط باید به نمونه‌های دوره‌های برجسته ادبیات ایتالیا، مثلا قرن شانزدهم بازگشت، و در شعر، به‌لویپاردی، که بنظر آنان مدن‌ترین شاعر از میان شعرای قرن نوزدهم ایتالیا است اقتفا نموده شوق ایجاد یک تنادوم تاریخی در زبان شعری ایتالیا، که به‌شک شایان ستایش است، محکوم به‌شکست بود؛ زیرا زمانه دگرگون شده و مسائل جدیدی را که به‌همراه خود آورده بود از نظر دور می‌داشت. «لاروندا» باطلف نظر به گذشته، اکنون تأملی ضروری بنظر می‌رسید - یعنی بهم پیوستن تمایلات جدید - زیرا علیرغم هدفهای آشکار آنها، «رون‌دیسیت»‌ها تأثیر جریان‌ات پیش‌از چنگه را جذب کرده و به نمایش در آورده بودند. فقط در شعر کاردارالی است که «لاروندا» کار مهمی انجام میدهد، درغیر اینصورت شکل‌های شعری پیشندایی آن به‌یوجه مورد توجه واقع نمیشد.

امبرتوسابا Umberto Saba نیز یک کلاسیست بود، باین معنی که او میل داشت زبانش را با منابع قدیمی جوان کند، اما از آنها، هرگونه قراینی با رون‌دیسیت‌ها بی‌بازرسی است که او از یکی از بانفوذترین شخصیت‌ها در شعر قرن بیستم ایتالیا بود. سابا در سراسر زندگی‌ش یک وضع جدا افتاده‌یی داشت. سابا گرچه بیش از الحاق شعر تریست به ایتالیا (در ۱۹۱۸ در نتیجه چنگه اول جهانی)، در آنجا بنفیا آمد، او برکناره فرهنگ ایتالیا ماند و همیشه چنین بنظر می‌رسید که فعالیت اونانچیز و بصورت مماس است. شعر او بتعمالی از شخصیت او سرچشمه می‌گرفت، و اسرار او بر خود آرمایی بکار او بطور کلی، ظاهر یک اشتغال ذهنی ان‌سویوگرافیک می‌دهد. او جهان‌سسته شخصی جادوگرایی‌ان‌پیش‌بینی‌میکرد و زبان او گرچه بندرت مبهم است، به بعضی از کلمات اهمیت تاکیدی می‌دهد. عادتیکه تکنیک جادوگراییان را بیاد می‌آورد دنیای سابا یادآور عدم نظر Cre Puscolarی ها است، اما در او هیچ‌گونه نشانی از فروتنی تسلیم شده نیست، در واقع بنظر می‌رسد که دنیای عاری از ایمانش نسبت به آن درخشان شده است.

شاعران دیگر، خارج از جریان حاکم شعر جادویی بین‌دوچنگه ظاهر شدند. بعضی از آنها که در آن زمان هنوز جوان بودند امروز هنوز دارند می‌نویسند، اما ریشه‌های آنها در سالهای ۲۰ و اوایل سالهای ۳۰ است و این واقعیت‌ها همیشه باید از نظر دور داشت.

لوئیجی پارتولینی Luigi Bartolini یکی از اسلیترین شعرای آن دوره بود، گرچه قانیست‌ها او را اعیام کردند، او در شعرش به‌روحی سرکش، احساس گرم انسانی و ایمانی نزل در ناپدیس به زندگی، دست یافت. کارلو بوتوچی Carlo Betocchi، «الفراطی‌ترین کتولیک»، به‌متر خود آرمش‌دردنی ریشه‌دار که در لحن اخلاقی شادمان اشعارش متمکی شده، بشخصیت صمیمی آتیلیو پرتولوچی Attilio Bertolucci، یعنی از باطراوت‌ترین آثار شعر مدرن ایتالیا را در اختیار ما می‌گذارد؛ شعر زیبایی او، طبیعتی مهربان و نجیب‌براک هرگز افق خود را وسیع کرده، و بعضی از مسائل دنیایی جدید، صداقتش را باطمینت آمخته است.

جایزه تنها مقام و مرتبه کواسیمودو را تأیید کرد سالواتوره کواسیمودو، امروزه مشهورترین شاعر ایتالیایی در خارج از کشور خویش است. بردن جایزه نوبل ادبیات به‌سال ۱۹۵۹ بی‌تردید به این شهرت کمک کرد. اما جایزه تنها، تأیید مقام و مرتبه کواسیمودو را تأیید کرد. گر چه شعرهای اولیه کواسیمودو با مکتب جادویی رابطه نزدیکی داشت، و او، از طریق ادبیات بیگانه وارد تجربه جادویی شد، و شعر او پشت ریشه‌های ایتالیایی دارد. (اگر نوعی تأثیر بیگانه در دوره شکل‌گیری کواسیمودو وجود داشته باشد، ناشی از شعرای نغزلی یونان باستان است که او، بعدها به نحو برجسته‌یی به زبان ایتالیایی برگردانده بود). و گر چه شعرهای اولیه او از شعرهای «دشواره» زمان خود بودند، کواسیمودو بلافاصله کیفیت شخصی را به‌نمایش در آورده مناسب شاعرانگانه‌ی پیشین بود. هیچ شاعر جادویی دیگر، اقبالی را که کواسیمودو، بسرعت در سال ۱۹۴۲، یعنی به‌هنگام انتشار Ed è Subito Sera، از جانب علمه مردم



کسب کرد، بدست نیاورد. کواسیمودو مرکز مجادلهٔ اخیر، بین جادویی‌ها و ضد جادویی‌ها بود. کواسیمودو، که دوستان او را می‌ستودند و دشمنان نفرین می‌کردند، از این نزاع، به‌عنوان یکی از مهمترین شخصیت‌های شعر معاصر ایتالیا و آخرین فه‌مان جنبش جادویی، سر بر آورد. درست در همین اوضاع، یعنی بعد از جنگ اخیر، بود که تغییر بی‌چشمگیری در موضوع‌گیری کواسیمودو بوجود آمد. بعضی از منتقدین بس‌سرت، وسطی، از یک «کواسیمودوی جدید»، یک داشته باشند که این «مرحلهٔ دوم»، به‌یچوجه مرحلهٔ جدیدی نبود، بلکه فقط یک پیشرفت منطقی و جبری بود. جنگ، بسیاری مسائل تازه میان‌آورده بود و این مسائل، بوسیلهٔ کواسیمودو با آگاهی عمیق‌تری از مشکل تازه، منگس شدند. کواسیمودو باوضوح تمام، وظایف، تمهیدات، و هدفهای یک شاعر را در کتاب *Dis Corse Sulla Poesia*، که سندی

## میهمانی شبانه از: پیرو جابر

زیورهایم را برای شب پوشیده‌ام  
(زیرا تو نمیخواهی مرا درجمله‌هایی که  
فریاد می‌زنند ببینی: این او نیست)  
من، منگه از درزهای جامه‌های پوشیده  
همچون خستره‌ی دم زدم  
زیورهایم را برای شب پوشیده‌ام

و - لرزان - از اطلاق گرم  
خود را در نوره، در آینه‌ها، در لبخندها نشان داده‌ام  
- عوش از سالن رقص کشتی  
عبور میکنند  
و در نوره، در آینه‌ها، در لبخندهای «خوش‌آمدی» مهربان  
شناور شده‌ام  
خود را یافته که از چیزهایی که بدانها مهر می‌ورزم سخن  
می‌گویم

اما - بویوق - دیدم  
که نفس احساساتم  
برچهره تو متجمد شد  
بویوق به‌من نگاه کردی  
انگار که من ازدهایی آنتین زبان بودم

از خود می‌پرسم چرا مرا نتوت کردی  
شاید از آن‌دوست که من  
حرفهای صمیمی زدم از این، این شغل من:  
هفت در هست  
و من کلید را گم کرده‌ام  
تا باز به‌آنجای بروم  
اگر اینجا را گفته‌ام، یعنی آنکه آنها، بسادگی، سرزور  
کرده‌اند.

زود از خواب برخیز  
تو چکاوک را خواهی دید  
به‌هنگامیکه آفتاب تازه سرزده است  
در راه خانه‌ات همچنانکه میراندی  
نسنه برپالت‌ها، می‌ریزدی  
من کلیدم را باز یافته‌م: تنها

مرا آزمونند  
مرا بازرسی کردند  
و دیدند  
که برای یک زندگی یزدنغه مناسب  
اگر ده‌بار پذیرفته نشوم

است صحنه گذارنده برتادوم و ثبات همه آثارش مشخص کرد. همانطور که او، خود درمقاله‌اش بیان کرده، اگر شعر از آنجا که نمایشگر زیبایی است به‌اخلاق تبدیل شود بنابراین وظیفه شاعر نسبت مستقیم با دقت یافتن و به‌این زیبایی دارد. به‌بارتی دیگر، شریبان یک‌شفاوت است، و به‌همین دلیل تأثیری معین بر جامعه‌می که شاعر در آن زندگی می‌کند دارد، بنابراین. او نمی‌تواند خودش را از زمان و محیط خودش جدا کند. اینها اصول اساسی کواسیمودو هستند، که به‌هیچ تزلزلی نسبت به آنها وفادار مانده است.  
از جنگ اخیر به اینطرف تمایلات جدیدی در ایتالیا پیدا شده‌اند. ادبیات «نئورئالیسم» ایتالیای بعد از جنگ، گسترش وسیع جهانی داشته است.  
راج به شعر چه می‌گوئیم؟ آیا میتوانیم از یک شعر نئورئالیست سخن میان آوریم؟ بله، مشروط بر اینکه مقصود ما از این اصطلاح حادثی هم‌زمان تمایل نئورئالیست

باز شروع خواهم کرد  
اگر مرا می‌افکنند  
و حوضی از خون برسینه‌ام  
انتظار می‌کنید تا در کنارم بیاید  
با اینهمه....

چرا که من کلید را باز یافته‌م:  
تنها  
از تو سپاسگزارم  
چرا که من به‌جایی باز گشتم که تو را نتوان آمدن  
لیست

جایی که اطمینان دارم  
اگر حرفم را بزنم  
نمی‌توانم  
بمیرم

## در یک بعد از ظهر زمستانی لطیف از: کارلو بتوجی

«تن خالد آدمی  
نفس تخیل است.»  
و. بلیک

در بعد از ظهر زمستانی لطیف، لطیف  
زیرا که نور جیزی و پایدار مانده بود  
نه طلوع بود و نه هوای گرمگ و میش  
اندیشه‌های من  
همچون بسیاری پروانه‌ها  
در باغی که کانسوتر می‌زیست  
- سرشار از گلهای سرخ-  
دور از این عالم  
محو شدند.

همچون پروانه‌های بی‌توا  
همچون آن به‌باریان که به شمار نمی‌آیند  
زرد و سفید، از میان پاشیا  
پرواز کردند  
پریده‌اند و دور شدند، نرم و سبک  
انگار که، در پی‌چشمان مجنوب من،  
بر آنکه خسته شوند هرگز،  
بالاخر و بالاتر  
رفتند.

و شکلیها، همه، پروانه شدند  
و هیچ چیز، همانند،  
گرد من، ساکن نماند

در ادبیات روایتی باشد. میتوان چنین گفت که شعر بعد از جنگ مسلماً جنبه‌های مشترکی با نئورئالیسم داشته است، اما تأکید بر این نکته ممکن است خطرناک باشد. به‌سزورتی که خواسته باشیم تمایلات جدید در شعر ایتالیا تقصیر و توجیه کنیم، بلافاصله یک شاعر در مد نظر ما می‌آید، پیر پائولو پازولینی Pier Paolo Pasolini. پازولینی نویسنده‌ی «ملتنژم» است که تهمای او با مسائل اجتماعی و سیاسی سروکار دارند. او، از جهات بسیار، شخصیتی ستیزه‌جو است، اما شناخت سرزندگی و شادایی شاعرانهٔ او، علیرغم بیانات مسلکی و مرامی که‌کار او حاوی آن است، سریع و وسیع است. از این نقطه نظر، شعر او واقعی است، بنظر میرسد که واقع‌گرای، به این یا آن‌گونه. به وضوح در صحنه‌ش ایتالیا پیشم میخورد.

و اینک نمونه‌هایی از آثار شعری ایتالیای:  
نوری لرزان  
از دنیاهای دیگر  
دردی پرواز مرا پرکرد  
و باصدای جاودان  
فرشته‌ی را که مرا به «تو» رهنمون بود  
خواند

## شعر جادویی از: ویتوریوسه‌رنی

«دسامبر ۳»  
باآخرین غرش یزرنده‌ها  
تو آرامش خود را باز می‌یابی  
آنجا که شهر  
- رسته‌ی از یلوارها و یل‌ها -  
در دامن روستا می‌چند  
و عابر از حضور تو بی‌خبر است  
همچون تو  
کزیزواکهای شناور شکار.

شاید آرامش تو راستین باشد  
آنها را، چشمایات را، که برای همیشه بسته بودیم  
دوباره باز میکنی  
شگفتنا  
هنوز هم هر سال  
در چنین روزی  
تو برای ما می‌میری

## سنت و تجربه از: امبر توسابا

زن  
وقتی که دخترکی بودی  
مثل تیغ تمشک  
نیش میزدی  
پای تو هم، وحشی کوچک!  
مثل سلاحی تولا میکرد  
گرفتن تو دشوار بود

اکنون با آنکه باز هم جوانی  
هنوز هم خوب رشتهٔ سالها و اندوها  
روانهای ما را بهم پیوند داده و یکی کرده است  
زیر آن طره‌های شبقوار هنگامیکه انگشتی من  
بهم می‌رسیدند،  
من دیگر  
از آن گوش سفید کوچک نوک تیز  
نمی‌ترسیدم

## برنامهٔ من در تلویزیون بقیه از صفحه ۴

● «مرد در خانواده» یک برنامهٔ بی‌دینی خانوادگی که هدف آن آموزش طرز رفتار در خانواده برای مردهای خانواده است.  
● «توران - افسر خاکی اردکانی»  
● «مالیچی» برنامه‌ای بی‌دینی کمدی اجتماعی که قهرمان آن یک مأمور مالیات است و در کار خود با مسائل گوناگون‌دوربرو می‌شود.  
● «حادثه» برنامه‌ای مستند - که در میان مردم فیلم‌برداری می‌شود و حوادث گوناگون در آن نموده خواهد شد.  
● «توران - زلوف پلدی»  
● «همسر شما کیست؟» سابقه‌ای که در آن سه‌زوج شرکت می‌کنند و سه سؤال-زوج‌ها کداندند. توران - منصور یوسف‌یک  
● «یتیم» برنامهٔ بی‌دینی که قهرمان آن در بجهٔ یتیم هستند و زندگی آنان‌نشان داده می‌شود.  
● «توران - سعید جعفری تریزی»  
● «سفرهای پرماجر» سریالی که قهرمانان آن یک رانندهٔ کامیون و شاکرد او هستند و از راه‌ها، شهرها، قهوه‌خانه‌ها، هتل‌ها... می‌گذرند.  
● «اراک - فخرالدین سوار آبادی»  
● «اتفاق» برنامه‌ای داستانی از پر - خوردهای طبقات پایین مردم در زندگی روزمره.  
● «حمید خانی»  
● «تولد، ژانسونی، مرگ» برنامه‌ای روزرتازی از نحوهٔ برگزاری هریک از این مراسم در شهرهای مختلف ایران.  
● «توران - اکبر ابوالحسن‌زاده»  
● «شلیک» سابقه‌ای برای نوجوانان که شباحتی به بازی «دارت» دارد.  
● «توران - واژگن وادیک گریگوریان»  
● «مشکلات یک خانواده» برنامه‌ای داستانی از زندگی یک خانوادهٔ متوسط به صورت سریال.  
● «توران - منیرهٔ جعفری»  
● «جوانان قرن بیستم» یک سریال از زندگی و کار و تحصیل دانش‌آموزان یک دبیرستان.  
● «توران - محمد باقری‌نیا»  
● «اندرون» برنامه‌ای داستانی از زندگی خانوادگی و اجتماعی مردم و تفاوت‌هائی که دارد و تأثیرهایش که این دو نوع زندگی در یکدیگر خواهد داشت.  
● «توران - کورش فاتح»

۱- نام و موضوع برنامه شما چیست؟  
۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟  
۳- هدف برنامه شما چیست؟  
۴- چرا فکر میکنید برنامه شما جالب و تماشایی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پسندید؟ چرا؟  
۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستانی بی‌دینی است: چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است: شامل چه قسمتهایی است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت‌کنندگان چه کسانی هستند؟  
۶- برنامه شما به چه وسایلی نیاز دارد: در دکور اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط منطقی میشود یا فیلمبرداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟  
۷- برنامه شما به چند نفر مجری یا بازیگر از چه گروه سنی و جنسی-احتیاج دارد؟  
توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هر برنامه) از نیمساعت تجاوز نکند.

این هفته فرصتی دست داد تا در دفتر نماشا با آقایان محمد شب زنده‌دار و محمد رضا نوری دولتی، برندگان دومین دوره مسابقه «برنامهٔ من در تلویزیون» از نزدیک آشنا شویم و با گفتگویی که با آنان داشتیم شما را با برنامه‌های پیشنهادیشان بیشتر آشنا کنیم.

## طراح برنامه دانشگاه و مدرسه

اکثریت جوانهای ما که می‌خواهند کنکور بدهند و به اصطلاح پشت کنکوری هستند، کمترین اطلاع مفید و سازنده‌ای از دانشگاه و رشته‌ی که تنها بخاطر معیار-های اجتماعی انتخاب کرده‌اند ندارند و مشتاقانه در انتخاب یافتن اطلاعات صحیح می‌سوزند، شهرستاییها برآفت بیشتر از این دسته که در تهران تحصیل می‌کنند این ضرورت را احساس می‌کنند و صحیح‌تست که هر سال گروهی از جوانهای با استعداد شهرستانی که سالها رنج برده و تلاش کرده‌اند تنها به‌گناه بی‌خبری و قرار نداشتن در خطوط اصلی کنکور و دانشگاه از کاروان علم و دانش عقب بمانند و جای آنان را بدهد تصاحب کنند که با تحریک و تشویق در محیط زندگی و امکاناتی که خانواده آنان داشته و دارد و فراهم بودن وسائل رفاه با استعداد کمتر و خواندن بیشتر در کلاسهای کنکور از مرز امتحانات ورودی بگذرند، و باین ترتیب ضرورت تهیه برنامه‌ی برای

آگاهی نسل جوان پیش میاید که آفای محمد رضا نوری دولتی، با شرکت در مسابقه «برنامه من در تلویزیون» آنرا پیشنهاد کرده‌اند.  
● آقای نوری در سال سوم رشته زیست‌شناسی دانشکده علوم دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند و در مورد برنامه پیشنهادی خود چنین می‌گویند:  
- نسل جوان، نسلی گستاخ و بسی تحمل است که می‌خواهد در هر قدم شاهد موفقیت را در آغوش کند و شکست حتی برای یکبار او را به عصری خسته، کسل و رنجور بدل می‌کند که تلاش و همدش را کنار گذاشته و ناامید بس می‌برد، درحالی که اگر پیشتر صحیح و دقیقیتی داشته باشد می‌تواند به‌نحو احسن از استعدادهای نهفته‌اش بهره برداری کرده و وظیفه‌اش را در مورد جامعه به بهترین وجه ادا نماید.  
افزافه کنم که اساساً این ضابطه و درک غلطی است که اکثر ما از دانشجو و دانشگاه داریم که نقطه عطف را دست یافتن به یک زندگی مادی و تجملی میدانیم که با گرفتن مدرک و در آوردن پول بیشتر میسر است. پس باید احساس مسوولیت را در جوانها بوجود آوریم و پس یک از آنها که فردا در راهی دانشگاه خواهند شد، نشان داد که یک جامعه ایده‌آل وقتی بوجود میاید که زیر بنای آن بر پایه خدمت و تلاش برای مردم نبوده شده باشد و آن کسی که در اشتیاق پزشکی یا مهندسی شدن می‌سوزد، بداند که واقعاً این طریقی است که می‌تواند سودمندی او را برای جامعه آشکار کند، نه سودمندی جامعه را برای او و اینجاست که در آرزوی رسیدن به هدف خود تلاش-های سازنده‌اش در مطالعه و تحقیق اوج خواهد گرفت.

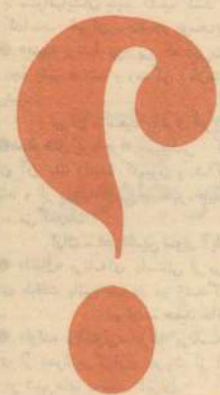
● این برنامه چه مسائلی را دربرمی-گیرد و چه ابهامهایی را روشن می‌کند، - هدف من از طرح این برنامه روشن کردن مطالب فراوان و سودمندی است که هریک از اهمیت خاص برخوردار است و قسمت‌های مختلفی را برای پیشبرد یک هدف کلی دربر می‌گیرد.  
الف. شناسایی کامل دانشگاهها و کسب اطلاعات لازم از داخل این مراکز از نظر کیفی که با یک دید کامل وسیع شروع شده و بتدریج محدودتر خواهد شد تا هیچگونه ابهامی باقی نماند و مسوولین آگاه در هر قسمتی از دانشگاهها و در هر رشته‌ای، مطالب سودمند در اختیار برنامه قرار میدهند که امتیازات امکانات، تحصیلات، تفسیرات و چشم‌های این مراکز را در سالهای اخیر و طرح‌های آینده روشن خواهد کرد.  
ب: ایجاد پیشتر عمیق و تفکر عالی در دانش‌آموزان و خانواده‌ها، با استفاده از استادان آگاه در زمینه روانشناسی برای روشن کردن انگیزه تلاش‌های فراوانی که برای تحقیقات عالی می‌شود و اینکه اصول هدف از این تحصیلات چیست. موفقیت‌هول و یا چیزهای دیگر، چرا می‌خواهند وارد دانشگاه بشوند؟ پرورش اندیشه آنان در راه‌های صحیح سنجش واقعی علاقه، تصمیم‌گیری برای سازندگی آتی، مسوولیت خانوادها و نقش آنان در راهنمایی فرزندان، آزمون استعدادهای و علائق دانش‌آموزان... بسیاری مسائل دیگر.

● فکر می‌کنید چه مدتی این برنامه بطول انجامد، آیا مدت زمان معینی برای طرح این مسائل لازم است؟  
- بدیهی است که با آشکار شدن هر مساله‌ای مشکلات و متوالیات دیگری مطرح می‌شود که باید گفته شود، ممکنست سالها این برنامه ادامه یابد و دانش‌آموزی ارسال اول دبیرستان، تا زمان ورود به دانشکده فرصت کافی یابد که خوب فکر کند، استعدادش را بسنجد، علائق خود را بشناسد و تصمیم علاقه‌نا و منطقی بگیرد، البته نظم این نیست که برنامه دانشگاه و مدرسه همزمان با او در تمامی این مدت پیش برود، بلکه محصل علاقه‌مند با یکبار بستن مطالب برنامه حتی در یکسال و یا کمتر قادر به انتخاب فاعی خواهد بود. و در این میان خانواده‌ها نقش خود را در زندگی آتی‌فرزند خود خواهند یافت و او را هدایت خواهند کرد. البته نه در جهت ارشاد امروزی که نتیجه آن در پارهای مواقع صفر است زیرا تمامی استعداد و رسالت خود را در داشتن یک فرد اقتصادی یکبار می‌بینند و دانشجو، ماشین و خانه را خوبشنی میدانند، در حالیکه نسل جوان باید ابتدا هدفهای عالی و انسانی خود را تعقیب نماید که در سایه آن پول و موقعیت خواه و ناخواه به سراغش خواهد آمد.  
● چگونه به ضرورت تهیه و اجرای این برنامه پی بریدید؟  
- از سال دوم دبیرستان با کجکاوای بسیار به جستجو پرداختم تا راهی برای ادامه تحصیل بیابم و رشته‌ای را انتخاب کنم که با زادگاه من است، و هیچ وسیله‌ای برای این آگاهی نیافتم و هر کس که تماس گرفتم حتی در شهرستانهای دیگر و هم - چنین تهران، جواب قابل قبول و منطقی‌نیافتم جز انتخاب درسی که با گذراندن آن پول و موقعیت عالی انتظارم را خواهد داشت. از این‌رو همیشه فکر می‌کردم که چه خوب است برنامه‌ی تهیه شود که اندیشه‌های ما را گسترش دهد و بگوید، آفای محصل، آفای پدر خوب، پیشتر واقعی دانشگاه و تحصیلات عالی اینست... و تنها نیاید سودای سوجویی داشت.

● «مرد در خانواده» یک برنامهٔ بی‌دینی خانوادگی که هدف آن آموزش طرز رفتار در خانواده برای مردهای خانواده است.  
● «توران - افسر خاکی اردکانی»  
● «مالیچی» برنامه‌ای بی‌دینی کمدی اجتماعی که قهرمان آن یک مأمور مالیات است و در کار خود با مسائل گوناگون‌دوربرو می‌شود.  
● «حادثه» برنامه‌ای مستند - که در میان مردم فیلم‌برداری می‌شود و حوادث گوناگون در آن نموده خواهد شد.  
● «توران - زلوف پلدی»  
● «همسر شما کیست؟» سابقه‌ای که در آن سه‌زوج شرکت می‌کنند و سه سؤال-زوج‌ها کداندند. توران - منصور یوسف‌یک  
● «یتیم» برنامهٔ بی‌دینی که قهرمان آن در بجهٔ یتیم هستند و زندگی آنان‌نشان داده می‌شود.  
● «توران - سعید جعفری تریزی»  
● «سفرهای پرماجر» سریالی که قهرمانان آن یک رانندهٔ کامیون و شاکرد او هستند و از راه‌ها، شهرها، قهوه‌خانه‌ها، هتل‌ها... می‌گذرند.  
● «اراک - فخرالدین سوار آبادی»  
● «اتفاق» برنامه‌ای داستانی از پر - خوردهای طبقات پایین مردم در زندگی روزمره.  
● «حمید خانی»  
● «تولد، ژانسونی، مرگ» برنامه‌ای روزرتازی از نحوهٔ برگزاری هریک از این مراسم در شهرهای مختلف ایران.  
● «توران - اکبر ابوالحسن‌زاده»  
● «شلیک» سابقه‌ای برای نوجوانان که شباحتی به بازی «دارت» دارد.  
● «توران - واژگن وادیک گریگوریان»  
● «مشکلات یک خانواده» برنامه‌ای داستانی از زندگی یک خانوادهٔ متوسط به صورت سریال.  
● «توران - منیرهٔ جعفری»  
● «جوانان قرن بیستم» یک سریال از زندگی و کار و تحصیل دانش‌آموزان یک دبیرستان.  
● «توران - محمد باقری‌نیا»  
● «اندرون» برنامه‌ای داستانی از زندگی خانوادگی و اجتماعی مردم و تفاوت‌هائی که دارد و تأثیرهایش که این دو نوع زندگی در یکدیگر خواهد داشت.  
● «توران - کورش فاتح»



# سوریه در کام‌نه به کام



سه هفته پیش چند روزنامه معتبر جهان نوشتند که اگر عراق به‌جنگ با اسرائیل دل‌بستگی ندارد و یا ایجاد حوادث در مرزهای ایران می‌خواهد در افکار عمومی دنیای عرب خود را درگیر و مشغول نشان دهد باین علت است که عراق یک کشور مدیترانه‌ای نیست و منافع خود را در خلیج فارس جستجو میکند نه در مدیترانه که امواجش به اسرائیل پهلوی می‌زند.

در همان تاریخ ضمن پرسشی کمونیسم در خاورمیانه عربی نوشتیم که اگر در این تحلیل حقیقتی وجود داشته باشد بدون تردید همه حقایق را دربر ندارد.

۱۹۶۱، ۱۱ سال پیش، که میلفان عبدالناصر در جنوب خلیج فارس براریکه قدرت بودند و فریاد تأیید هزاران جوان را بدرقه شعارهای خویش داشتند شعارهای پرشور علیه انگلستان یگرمی پذیرفته میشد؛ در همین سال‌نماینده سیاسی دولت بریتانیا روزیکه از نمایشگاه صنایع دستی شیخ نشین قطر (کشور امروز) بازدید میکرد بردیوار نمایشگاه یا شعاری ضد انگلیسی رویرو شد، اما، با کلمات تحسین‌پسندلی‌های چوبی مینگریست و بی‌لیختد میگذاشت. در همین سال و سالهای بعد طرفداران ناصر با یک معما رویرو

## کمونیسم در خاورمیانه عربی

نوشته محمود جعفریان

کنار یکدیگر ببینند، این ایهام در حد یک معما آنها را رنج میداد.

سال ۱۹۶۱ و سالهای بعد تا ۱۹۶۷ در سرزمین‌های جنوب خلیج فارس و در بعبوجه قدرت ناصر میلفان کمونیست میدانستند که کمترین شعار آنها علیه ناصر به نابودی آنها میانجامد لذا ناصر و قدرتهای بزرگ جهان کمونیست را در کنار یکدیگر مدح میکردند با این هدف که مردم را علیه‌عرب برانگیزند، غربی‌که امریکامقتدرترین نیروی آن بود و این هدف پاسخ آن معما بود و راه‌گشا برای قدرتهای کمونیست که در سال ۱۹۷۲ پس از ۱۱ سال خاورمیانه عربی را در میان گرفته‌اند و بجای آنکه مثل آنروز از قاهره در جنوب خلیج فارس وحشت داشته باشند قاهره را در قاهره بوحشت انداخته‌اند!!!

نتیجه:

- ۱- از ۱۹۵۶ بعد استعمار کهنه‌کار خاورمیانه با اتحاد مصر و سوریه مخالف بود.
- ۲- حزب بعث یا حزب سیاسی استعمار کهنه‌کار نیز اتحاد مصر و سوریه را محکوم میکرد.
- ۳- کمونیسم اروپا یا استعمار تازه‌نفس نیز در همان تاریخ تلاش میکرد که ناصر در طریق وحدت عرب ناکام شود و تنها به کمونیسم اروپا تکیه کند تا تنها یکام کمونیسم از پا درآید.
- ۴- حزب سیاسی استعمار تازه‌نفس یا حزب کمونیست شعارهای حزب بعث را در جهت مخالفت با وحدت عرب تکرار و تأیید میکرد از جنوب خلیج فارس تا مدیترانه.
- ۵- از ۱۹۶۸ (دوران ضعف ناصر) نخستین دهان که در جنوب خلیج فارس علیه ناصر گشوده شد دهان کمونیستها بود.
- ۶- از ۱۹۶۸ بعد نخستین گروه‌که علیه ناصر درکنار کمونیستهای جنوب خلیج فارس قرار گرفتند بعثی‌ها بودند که این بار از عراق آمده بودند نه از سوریه!
- ۷- از ۱۹۶۸ جناح چانبدار استعمار کهن خاورمیانه عربی پرهیزی میشل علق بنام بعث عراق در عراق مستقر شد.
- ۸- از ۱۹۶۸ بعث عراق برای مبارزه به دو جبهه روی آورد؛ جبهه‌ای در جنوب خلیج فارس و جبهه‌ای در سوریه.
- ۹- از ۱۹۶۸ بعث عراق نیروهای ملی را در جنوب خلیج فارس و در سوریه بیکسان و با یک هدف متعرض شد و برای پوشاندن هدف خود حاکمان امارات و حاکمان دمشق را در کنار هم مرتجع و خائن نامید.
- ۱۰- از ۱۹۶۸ روزنامه الکفاح که دراختیار قدرت کهن استعمار و استعمار تازه‌نفس یعنی کمونیسم قرار گرفت حاکمان دمشق و حاکمان امارات را در کنار یکدیگر خائن و مرتجع نامید.
- ۱۱- از ۱۹۶۸ حزب بعث عراق یعنی جناح چانبدار استعمار کهن، در صدد برآمد که حزب بعث سوریه را به‌تفرقه و اضمحلال کشاند.
- ۱۲- از ۱۹۶۸ قدرت کمونیسم اروپا از داخل و خارج تلاش گسترده‌ای را برای درهم‌کوبیدن بعث سوریه آغاز کرد باین توضیح که حزب بعث عراق حتی پشتیبان فتوادلهای غرب عراق بود و حزب بعث سوریه از نظر ایجاد دگرگونیها بر بعث عراق تقدم داشت و بار دیگر برای گروهی این سؤال را پیش می‌آورد که چرا کمونیسم اروپا از



از جناح ارتجاعی یک حزب حمایت میکند.

۱۳- در دوامه‌ای اخیر:

الف: صدام‌حسین مرد اول بعث عراق ابتدا به سوریه رفت و سپس به اروپای کمونیست.

ب: در مسافرت به سوریه حامل درخواست وحدت بود. سوریه که از ۱۹۵۸ وسیله کمونیستها و از ۱۹۶۸ وسیله بعث عراق بمباران میشود در نظر قدرتهای ذینفع بصورت ضعیف‌ترین سنگر ملیون عرب قابل تسخیر تشخیص داده شده است، سنگری که حافظ‌اسد برای حفظ آن کوشش میکند، اما مصر عبدالناصر و صوت‌العرب ۱۹۵۷ را در کنار ندارد از سوی اسرائیل نیز تهدید میشود (و تهدید از سوی عراق و سیاستهای پشتیبان آن پرغم اظهارات مفسرانی که همه حقایق را نفی میکنند و بعث عراق را از مدیترانه جدا دانستند و باین تجاهل که چیزی بنام بعث عراق مطرح و موجود نیست بلکه وجودیست مشروط برای حفظ منافع جناحی از قدرتهای استعمارگر که خاورمیانه عربی را سرعت از قدرتهای ملی خالی و بلامنازع می‌خواهند).

دمشق با نهمدهزار جمعیت که یک‌هفتم جمعیت سوریه را در درون دارد اضطراریهای تازه‌ای را انتظار میکشد که تخفیف آن صرفاً در گرو تلاش سنگرهای تهدید شده‌ایست که از ملیون و دوستداران استقلال این کشور بجای مانده است و آثاری که از سالهای اضطراب در این کشور دیده میشود:

- ۱- بیش از یک‌ششم جمعیت این کشور به سرزمین‌های دیگر مهاجرت کردند.
- ۲- یک‌هفتم جمعیت لبنان سوری هستند و یک‌دهم جمعیت سوریه به آمریکا مهاجرت کردند و در برابر ۱۸۰/۰۰۰ میهمان فلسطینی بدست آورده‌اند.
- ۳- بیش از ۶۰ درصد بودجه سالانه برای پرداخت بدهی - بدهی‌هایی که بطرف آن سرازیر است و هزینه دفاعی بصرف میرسد.
- ۴- در این سرزمین کشاورزی با آنکه بودجه سالانه کمتر از درآمد نفت عراق است ساکنانش از مردم عراق مرفه‌ترینند زیرا عراق درآمد سرشار خود را در سالهای اخیر بخدمت نیروهای گرفته است که در استعمار عراق متحد شده‌اند و باقیمانده درآمد این کشور را نیز برای ایجاد اضطراب در کشورهای خاورمیانه بکار می‌برند.
- ۵- صادرات این کشور در سال ۱۹۵۸ در حدود ۴۲۰ میلیون لیره سوری (هر لیره کمتر از یک‌چهارم دلار) و حیرت‌انگیز اینست که در سال ۱۹۶۹ یعنی پس از ۱۱ سال صادرات این کشور از چهارصد میلیون لیره سوری افزایش نیافته‌است و اینک حافظ‌اسد برای رهائی کشوری تلاش میکند که سیاستهای مغرب و تفاق‌افکن چرخهای اقتصاد را در آن از حرکت باز داشتند و امپریالیسم شرق برای آنکه این کشور را بزانو درآورد روز بروز تصدات آن را از نظر ورود اسلحه سنگین‌تر میکند، برنارضائی مردم میافزاید و تدریجاً هیئت‌های اقتصادی که سالهای غرور سوریه از دنیای کمونیسم به‌آن وارد میشد جای خود را به هیئت‌های نظامی

میدهند، باین ترتیب مردم سوریه که از آغاز جنگ جهانی دوم برای تحصیل استقلال تلاش کرده‌اند و تاکنون در این راه فراوان قربانی داده‌اند بحرانی‌ترین ایام زندگی سیاسی خود را با اضطراب میگذرانند و بعث عراق راههای تجاوز را برای امپریالیسم هموار میکند.

همزمان با روزهایی که امپریالیسم شرق در تجاوز به حقوق و استقلال کشورهای خاورمیانه عربی بر امپریالیسم غرب پیشی میگردد و در این زمینه به‌رقابت روزافزون دست زده است تلاش میکند که همه تلاشهای خود را در پرده «نیروی رهائی‌بخش» بپوشاند.

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نوعی استعمار وجود داشت که مواد خام‌میرد، بازارها را از کالای خود می‌انباشت، بر سرنوشت مستعمرات تسلط سیاسی داشت و انسانها را در مستعمرات ارزان بکار میگرفت، سرزمین مستعمرات را بصورت پایگاه نظامی در می‌آورد اما، کمتر در این اندیشه بود که برای استعمار شدگان استدلال کند که استعمار سودمند است!!

در شرایط امروز که امپریالیسم غرب پابهای امپریالیسم شرق تغییر روش داده است استعمار اقتصادی را بر استعمار سیاسی ترجیح میدهد، اما، امپریالیسم شرق استعمار سیاسی و اقتصادی را جدا از یکدیگر جستجو نمیکند بلکه معتقد است (و این اعتقاد حاصل تجربه‌ای در چند کشور اروپائی است) که اقمار بهترین نوع مستعمره هستند زیرا:

- ۱- حزب واحد همه را به یک حکومت مشخص پیوند میدهد.
- ۲- آن حزب مشخص که نام مطلوب آن کمونیست است سایر گروههای سیاسی را در درون خود هضم میکند.
- ۳- مالکیت خصوصی لغو میشود.
- ۴- همه ثروتها و اموال در اختیار دولتی قرار میگیرد که برگزیده اقلیت انگشت‌شمار حزبی است.

۵- تسلط بر این دولتها، زیر عنوان همبستگی ایدئولوژیک و خوشاوندی فکری، یعنی تسلط پرهیز ثروتها و اقتصاد یک کشور در قالبی بظاهر غیرقابل انتقاد.

اگر روزگاری کمونیسم در خاورمیانه عربی از خشم مردم علیه استعمار غرب سود میبرد امروز در شرایطی است که به‌خشم مردم علیه تسلط خود کمتر توجه دارد و گاه این کشورها را در وضعی قرار میدهد که بناگزیر باید همه نوع محدودیت‌های تازه او را بپذیرند!! و در موافقت‌نامه‌های اعتراف کنند که به‌میل و رضای خود و یا حقوق برابر به موافقت‌نامه یعنی به‌طوق بردگی گردن گذاشته‌اند.

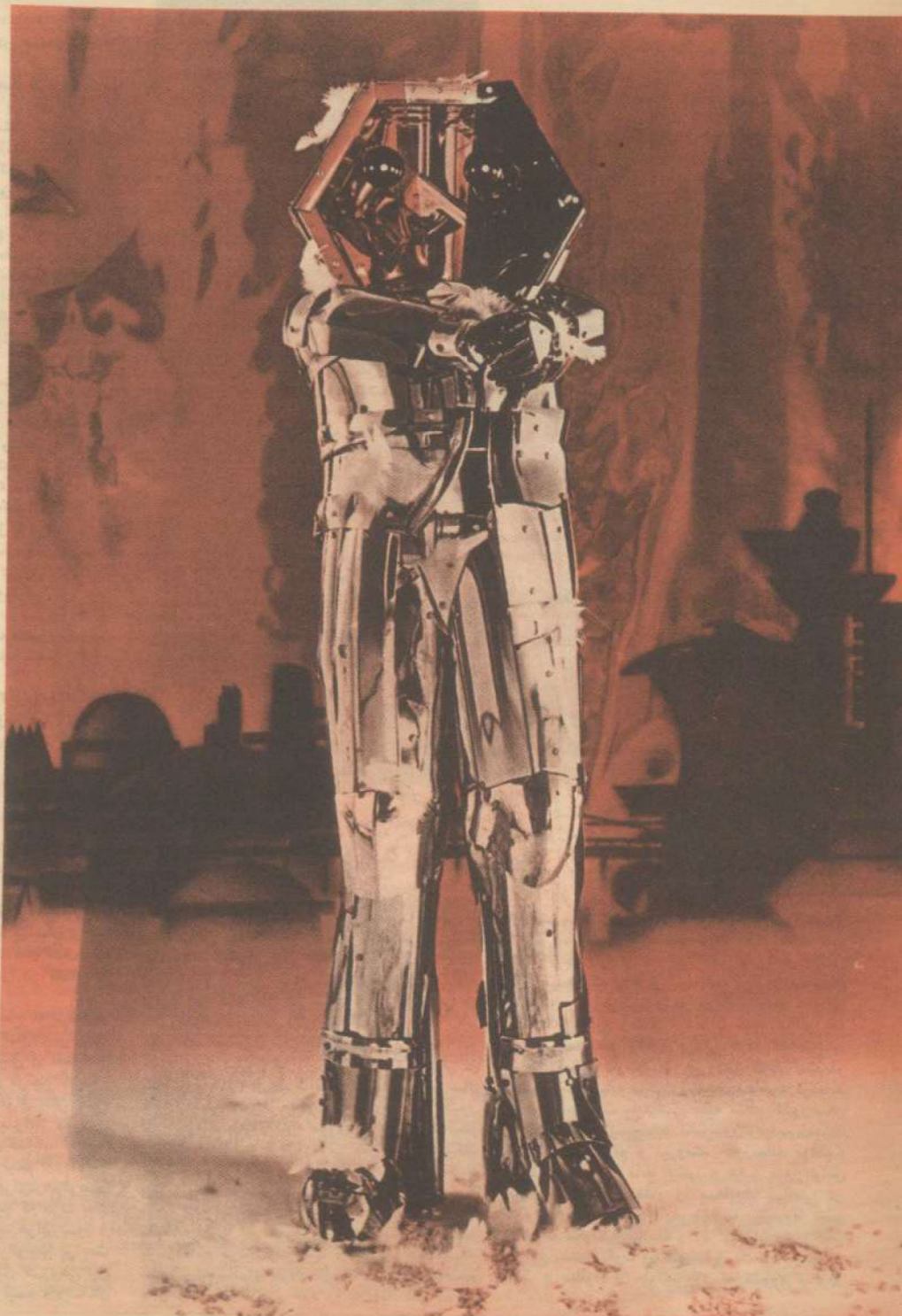
در این شرایط که نیروهای متحد استعمار ملت‌های خاورمیانه عربی را بشدت محاصره کرده‌اند و عراق بصورت پایگاهی علیه منافع کشورهای عرب‌بخت‌آنها بسپارده است بدون تردید سرزمین‌ها و کشورهای آرام و نیرومند خاورمیانه موقوف بلامنازع آنها را مانع میشود و همین مانع عوامل نیروهای متحد استعمار را به‌ایجاد ناامنی در کشورهای نیرومند و آرام ترغیب میکند تا این کشورها سکوت و سلامت را بر اعتراض و زحمت ترجیح دهند؛ سکوت و سلامت نیز یک مرحله موقتی است و مطلوب آن خواهد بود که کشوری سالم و نیرومند بجای نماند!



# پرمرغ

افسانه علمی

رابرت اف. یانگ  
ترجمه منوچهر محجوبی



(نام اصلی این داستان Chicken Itza است که به تیرهای از بومیان آمریکای مرکزی اطلاق می شده و قابل ترجمه نیست.) این اصل پذیرفته شده است که برای تمدن کردن یک وحشی، باید او را در یک محیط تمدن قرار داد و راه آوردهای تکنولوژی را در اختیار وی گذاشت. هنگامی که «آژانس بین‌المللی فضائی» تصمیم گرفت ساکنان کره «سیریوس پنج» را تمدن کند، در جلگه‌ای که پیش از آن قرن‌ها اهالی به پرورش بچه‌ها، محصولات و مرغ و خروس‌هایشان می‌پرداختند، شهری مدرن برپا کرد و آن را از آخرین دست آوردهای تکنولوژی بشر انباشت. این اصل نیز پذیرفته شده است که محیط تمدن مستلزم نظارت شدید، مواظبت دقیق و کاردانی کافی در امر ماشین‌هاست. آژانس بین‌المللی فضائی، بدین جهت یک کادر کارشناس را به‌استخدام خود درآورد تا شهر را اداره و حفاظت کنند و به‌تعلیم و تربیت اهالی بپردازند. آن‌گاه، بدین خاطر که ساکنان سیریوس پنج از نظر تکنولوژی متکی به‌خود پار آیند و مشخص شود که آیا ارزش اینهمه زحمت را دارند یا خیر، رابطه این شهر را با خارج قطع کرد و آن را برای مدت پنج‌سال در اختیار ساکنان گذاشت. پس از آنکه این مدت به‌پایان رسید، یک بازرس به‌آنجا فرستادند تا اوضاع را ببیند و گزارش کند. نام این بازرس «جی. ا. فیربی» بود و او مستوقش و خدایش تکنولوژی بود. ممکن بود در مورد استادن تردید کند، امکان داشت به‌مشوقش شک کند، اما هرگز به‌خداش شبه‌ای نداشت.

این نخستین‌باری بود که فیربی این شهر را می‌دید، و عکس‌العملش در مقابل استقبال شهردار شهر، که به‌عنوان رئیس کادر کارشناسان از آمدن او باخبر شده بود، بسیار عجیب بود. محوطه‌ای که او کشتی یک نفره خود را فرود آورده بود درحومه شهر بود و در جنوب این محوطه منظره‌ای عالی به چشم می‌خورد. به‌رحال، آنچه باعث تعجب او شده بود بلوک‌بندی زیبا و راحت ساختمان‌ها، خیابان‌ها و پارکینگ‌ها نبود، بلکه جلا و تازگی فضای شهر بود. ساختمان‌ها چنان تازه بود که گفتمی آنها را همین دیروز ساخته‌اند، خیابان‌ها چنان تمیز بود که گفتمی آنها را آنروز صبح زود احداث کرده‌اند و پارکینگ‌ها چنان پرچرا که گفتمی ساخته یک ساعت پیش است. عجیب‌تر از این‌ها، اتومبیل‌های پارک شده و دررفت‌وآمد بود که گفتمی همین حالا از کارخانه بیرون آمده‌اند.

شهردار شهر، هوشی کاپکوه، گفت:  
- مثل اینکه از نفس افتاده‌اید.  
وی، برخلاف پرسنیدرنگ جلفی که به کلاهش زده بود، عصبی و خسته و ناراحت به‌نظر می‌آمد. دست‌هایش باید بی‌چون‌وچرا اجرا می‌شد، اما وانمود می‌کرد که چنین نباشد.

فیربی گفت:  
- منظره بام چندخانه آنچنان نیست که مرا از نفس بیندازد.  
شهردار تصدیق کرد:  
- همینطور است، همینطور است. آقای فیربی، ممکن است از این طرف تشریف بیاورید؟ فیربی میزبان را همراهی کرد و پس از عبور از یک گذر سرانگیز به‌جایی رسیدند که اتومبیل و راننده محلی شهردار منتظر آنان بود. از اینکه کشتی فضائی خود را بدون نگهبان رها کرده بود احساس دلواپسی نمی‌کرد. کشتی به‌دستگاه مخصوص دزدبگیر مجهز بود که وارد شونده‌ها را قطعه‌قطعه می‌کرد و آژیری به‌صدا در می‌آورد که صدای آن تا پانزده کیلومتری شنیده می‌شد.

پوست بدن راننده به‌رنگ قهوه‌ای براق بود. پس از آنکه دوسمافر او در عقب اتومبیل نشستند، یک مشت دانه زردرنگ از جیب او نیفورم ارفوانی

خود بیرون آورد و بر روی کروک اتومبیل پاشید، آنگاه در پشت فرمان قرارگرفت و موتور را روشن کرد.

فیربی پرسید:  
- آنتهایی که روی کروک پاشید چه بود؟  
شهردار کابک پاسخ داد:  
ذرت بومی. به‌اعتقاد بومیان، خوشبختی می‌آورد.

فیربی نگاهی طولانی به‌مسافران خود افکند اما اظهار نظری نکرد. راننده کروک را بالا زد و گفت:

- گریبان، از کدام کجا؟  
- آلبرت، فکر می‌کنم از ساختمان اداره شروع کنیم.

شهردار روبه فیربی کرد:  
- قربان، جناب‌عالی موافقت می‌کنید؟  
فیربی پاسخی نداد. چشمانش به‌میل خودشان به‌ساختمان بلندی دقیق شده بودند که تازه پروتو بامدادی خورشید به‌آن تابیده بود. وی چشمانی چون عقاب داشت، و اگر خراشی بر دیواره ساختمان بود، یا یکی از بالکن‌ها اندکی نشست کرده بود و یا یکی از شیشه‌های پنجره‌ها شکسته بود، پراحتی می‌توانست ببیند.

بازدید آغاز شد. چشم‌های فیربی هرلحظه گشاده‌تر می‌شد. خیابان‌های پهن، باویتی‌ترین‌های تمیز و پیاده‌روهای بلورین پدیدار شد. نه‌هیچیک از پیاده‌روها برای تعمیرات بسته بود، نه‌هیچیک از ویترین‌ها را تمیز می‌کردند و نه‌در طول راه، هیچیک از چرخ‌های اتومبیل در چاله یا دست‌اندازی افتاد.

بومیان تمدن شده درهم‌جا دیده می‌شدند. در اتومبیل‌ها، در پیاده‌روها، و هنگام خروج از فروشگاه‌ها یا بسته‌های پراز کالا. اما آنچه که سبب شد فیربی از جا برخیزد و نگاه کند، نه تعدادشان بود و نه رفاه چشمگیرشان - و نه حتی پره‌های سفیدی که به‌کلاه‌هایشان گذاشته بودند. آنچه او را تکان داد، چهره‌های شادان بود و گشت و گذار آزادانه‌شان.

رهگذران شهر آشنای او چهره‌هایی درهم داشتند و عبورشان چنان بود که گفتمی کسی در تعقیبشان است.

در همین هنگام شهردار گفت:

- این هم ساختمان اداره.  
و فیربی متوجه شد که آلبرت اتومبیل را در سایه بام‌داده‌ای یک ساختمان عظیم‌الجثه پارک کرده است. میزبان را همراهی کرد و به‌درون ساختمان رفت، از اتاق‌ها و راهروهای زیادی گذشتند و در هم‌جا کامپیوترهایی که کار می‌کردند چنان نو و تمیز به‌نظر می‌رسیدند که گفتمی همان روز صبح از لای کاغذ بیرون آمده‌اند. همه برنامه‌ریزها بومی بودند و همه از محیط و ابزار کار خود خشنود به‌نظر می‌رسیدند.

دفتر شهردار در مرکز ساختمان بود. چهار تلویزیون رنگی مداربسته به‌دیوار بود و در نظر اول پنجره می‌نمود. میز شهردار در وسط اتاق بود. بر روی آن گلدانی بود انباشته از گل‌های سفید. فیربی، که عاشق طبیعت بود، پیش رفت و آنها را بوئید تا مطمئن شود که گل است و پرمرغ نیست. سر را که از روی گل بلند می‌کرد، نگاه طولانی دیگری به‌شهردار افکند. شهردار، سنگینی بدنش را از روی پای چپ به‌روی پای راست انداخت و به‌کراواتش زوررفت اما هیچ توضیحی به‌او نداد.

بعد، که شهردار داشت درباره نحوه اداره شهر توسط انجمن شهر توضیح می‌داد، فیربی مشغول بررسی گیرنده‌های تلویزیون مداربسته بود. اول فکر کرد که آنها را بدساخته‌اند، علت هم این بود که او به‌تلویزیون مداربسته‌ای عادت

داشت که مردم را با چهره‌های آبی و دندان‌های سبز نشان می‌داد. اما تصویر این تلویزیون‌ها، با آنکه چهره مردم قهوه‌ای‌رنگ بود و با آنکه آنقدر تصویرهایشان دور و کوچک بود که دندان‌هایشان دیده نمی‌شد، به‌طور کلی طبیعی می‌نمود.

به‌علتی این ماجرا آزارش داد. سریع و بی‌درپی به‌بازدید از مرکز نیرو، مرکز کنترل فاضلاب، ساختمان ویویفون، مرکز بهداشت و سازمان آب پرداخت. در هیچ قسمتی نبود که به‌دستگاهی یا قطعه‌ای از وسایل کار برخورد کند که نیاز به‌تعمیر داشته باشد.

نوعی احساس در او بیدار شده بود و حس می‌کرد کلیه مراکز که مورد بازدید او قرار گرفته‌اند، فاقد یک جزء حیاتی هستند، اما علت این احساس را تا پس از صرف ناهار و نوشابه کشف نکرد. هنگامی که شهردار کابک بهترین غذای شهر را در اختیار او گذاشته بود، ناگهان به‌علت آن احساس بی‌بردی، کم‌کم آن جزء حیاتی را دریافت و بالاخره گفت:

- آقای شهردار، چطور است که تا این ساعت در هیچ‌کجا اثری از مکانیک، تعمیر کار یا محافظ فنی به‌چشم من نخورده است؟  
شهردار کابک گفت:

- متأسفانه باید بگویم که ما نیازی به این افراد نداریم.

- یا عقل جور در نمی‌آید! برای اینکه شهر شما بتواند همیشه همینطور که هست باشد، لازم است که چنین افرادی بیست‌وچهار ساعته کارکنند. پس کجا هستند؟

- تعدادی از این گونه افراد داشته‌ایم که وارد کارهای دیگری شده‌اند. بعضی‌هایشان هم مشغول جوجه‌کشی شده‌اند ...

- جوجه‌کشی؟  
- بله قربان. موقعی که دستگاهها از شکستن باز ایستاد و وسایل‌مان دیگر خراب شد و خیابان‌ها و ساختمان‌هایمان دیگر نیازی به‌تعمیر نداشت، این‌ها باید کاری می‌کردند، بنابراین ...

- همه ماشین‌ها از کار می‌افتند! همه وسایل خراب می‌شوند! همه ساختمان‌ها و خیابان‌ها نیاز به‌تعمیر دارند!  
- مال ما ندارد.

فیربی نگاهی به‌او کرد. اگر از این کار سررشته نداشت، می‌توانست قسم بخورد که شهردار می‌فهمد چه می‌گوید.

لحظه‌ای به‌فکر فرو رفت. هرعلتی که در پس این حرف پنهان بود دراصل موضوع فرقی نمی‌کرد، سلامت تکنولوژی‌یی که تا آن لحظه دیده بود جای تردید نداشت. اما پاداشی که او داشت، احتمال می‌داد که سرپوش مرموزی دستگاه کنترل مرکزی شهر را در خود پنهان کرده است. خیابان‌ها، ساختمان‌ها، ماشین‌ها، تلویزیون‌های رنگی و وسایل شهری نمی‌توانستند چیزهای قابل اعتمادی باشند. برای دردمست داشتن نبض شهر و دریافت صحیح فعالیت آن فقط یک راه تضمین‌شده وجود دارد: بررسی دقیق صنایع بزرگ شهر. شهر «سیوه» فقط یک صنعت بزرگ داشت.

فیربی گفت:  
- مرا به‌سازمان ترکیب ببرید.  
\*\*\*

پس از اینکه دوسمافر نشستند، آلبرت برای دومین بار، پیش از قرارگرفتن در پشت فرمان، یک مشت ذرت به‌روی کروک اتومبیل پاشید. فیربی دندان‌هایش را از خشم به‌هم فشرد و گفت:

- آقای شهردار، نمی‌توانید جلو این کارا را بگیرید؟  
- من، من فکر نمی‌کنم این کار صلاح باشد قربان. سال‌هاست که ماکوچک‌ترین تصادف رانندگی نداشته‌ایم.



یعنی می‌خواهید بگوئید که همه مردم این شهر ذرت به‌سبقت ماشینشان می‌پاشند؟  
- متأسفانه نه.  
فیربی برای نخستین بار حس کرد که پرسنل کلاه شپردار پر مرغ است.  
اتومبیل به‌آرامی از کنار پارک‌های شبیه سدهای عیدپاک، مدرسه‌های شبیه کیک‌های جشن تولد و بیمارستان‌های شبیه حبه قند گذشت. ساختمان سازمان ترکیب، از جلو به یک تکه فلز به‌بستی ناپولیتن شباهت داشت. در وسط جیبه ساختمان، بالای در ورودی، نام «سازمان ترکیب» نوشته شده بود. درست در زیر این نام، دو پرمغ متقاطع برنزی به‌چشم می‌خورد.  
فیربی به‌دنبال شپردار وارد ساختمان شد. مردی نیمه‌طاس پیش دودید تا خود را به آنان برساند. شپردار، وی را فیودور دوبچک، سرپرست و مدیر سازمان معرفی کرد.  
- آقای فیربی، خوشحال می‌شوم که شما را بگردانم.

فیربی می‌گوید: ما به‌ماشین‌ها برسانید. صد ها، بلکه هزارها ماشین در آنجا بود. تمام این ماشین‌ها ساخته شده بودند تا با کارهای گوناگون، یک گیاه محلی به‌نام «پاواوان» را به یک محصول ترکیبی تجارتي تبدیل کنند، و سرپرست هر یک از این ماشین‌ها یک فرد بومی بود.  
فیربی تمام زاهروها و سالن‌ها را زیر پا گذاشت و به‌پیونده گوشها را نیز تیز کرد تا صدای یک چرخ لنگ یا یک میله سائیده شده را بشنود. از گوشه‌ای می‌گذشت که چشمش به یک بومی افتاد که لباس کار راه‌راه مکانیک‌ها را به تن داشت و چیزی با خود حمل می‌کرد که شبیه روغندان بود و از این ماشین به‌آن ماشین می‌رفت و روی هر کدام از آنها چند قطره روغن می‌چکاند. اما عمر هر فرد فیربی کوتاه بود، زیرا وقتی که مرد بومی به‌زردی او رسید، متوجه شد که آنچه در دست دارد روغندان نیست بلکه آبپاش است، و آنچه از آن می‌ریزد روغن نیست و آب است.  
برای یک لحظه فکر کرد که متهم شدن به توهم به‌منقسات، چیزی نیست که او جسدش را داشته باشد، آرام گفت:  
- آب، روغنی که او به‌ماشین‌ها می‌زند آب است. دوبچک، که همراه با شپردار در کنار او ایستاده بود، گفت:  
- آب معمولی نیست، آب باران است.  
- آب باران!  
شپردار کاپک گرفت:  
- آقای فیربی، آب باران معمولی نیست، آب باران مقدس است. اهالی سیو ایمان دارند که پاشیدن این آب به چیزها، سبب می‌شود که از اظلیات محفوظ بمانند.  
فیربی با لحنی نیشدار گفت:  
- همانطور که آن دانه‌های ذرت خاصیت دارد.

شپردار کمی ناراحت شد، اما کنترل خود را حفظ کرد:  
- بله قربان.  
- و معدن پرمغ برای طلسم. شپردار تصدیق کرد.  
- اینها چاره‌جویی‌های سیوهاست و به‌آن عادت کرده‌اند نکه ایست که اثر هم دارد. ما اوایل کار به‌الی این جادو شک داشتیم و از آن جلوگیری می‌کردیم، اما بعد که اندکی نرم شدیم میزان خرابی‌ها به‌نصف رسید، بعد...  
فیربی حرف او را قطع کرد:  
- گوش کنید، من بیش از هر کس دیگری می‌دانم که سروصورت دادن به یک شهر چه مشکلات بزرگی دارد. بمن بگوئید که مشکلات شسر را

شپردار پاسخی نداد و فیربی هم اسراری نکرد. میدانست که بالاخره با این پرسنل ناظر آشنا خواهد شد و او را خواهد شناخت.  
در همین احوال، آلبرت اتومبیلی را در مقابل یک بلوک ساختمانی سیمانی نگاهداشت. یک پتوی سبز و ارغوانی کار در ساختمان را انجام می‌داده از پنجتره نیز خبری نبود، فیربی کمی ناراحت شد اما چیزی نگفت. شپردار پتو را پس زد و به‌دنبال او فیربی نیز روان شد. داخل ساختمان عبارت بود از یک اتاق اتیار مانند. کف این اتاق، درست در وسط یک بلوک بتونی بزرگ قرار داشت. پرتو ضعیفی از منبعی نامشخص در پشت این بلوک بر آن می‌تابید اما نوری نبود که عملاً آن محل را نورانی کند. از سقف اتاق چیزهای گوناگونی با اندازه‌ها و شکل‌های مختلف آویزان بود که فیربی

بیدین ترتیب حل کرده‌اید، و اجازه داده‌اید مردمی که قرار بوده است متشنن شوند، به‌اعتقادات خرافی و کارهای احمقانه چون پاشیدن ذرت به اتومبیل و ریختن آب در ماشین و زدن پرمغ به کلاه بگردند. علت دیگری در کار است که سفت‌های شما فرو نمی‌نشینند، خیابان‌هایتان زده پیدا نمی‌کند و ماشین‌هایتان خراب نمی‌شود. باید علت دیگری در کار باشد.  
شپردار کاپک را خشی شد و با نوعی تسلیم گفت:  
- اگر راستش بخواهید، هست.  
- آها! - می‌دانستم که در پس این صحنه-سازیه‌ها دانش وجود دارد.  
- البته، دانش دقیق نمی‌توان گفت. بلکه ما نوعی پرسنل ناظر داریم.  
- جدی می‌گوئید؟ پس چرا تا حالا مرا به او معرفی نکرده بودید؟ فوراً مرا به پیش او ببرید.  
- آقای فیربی، من... من نمی‌توانم. می‌ترسم از او خوششان نیاید.  
- مزخرف نگوئید! حتماً خوشم می‌آید. در تمام عمرم اینقدر مشتاق ملاقات با کسی نبوده‌ام. شپردار آهی کشید و گفت:  
- بسیار خوب آقای فیربی، خودتان خواستید. دوبچک زیر لب گفت:  
- ولی هنری، تو نمی‌توانی...  
- فیودور، چاره دیگری نیست. آقای فیربی، بفرمائید، من شما را به‌بمل کار او می‌برم.  
\*\*\*

فیربی، پس از آنکه در اتومبیل قرار گرفت و راهی محل کار پرسنل ناظر روان شد، بار دیگر میزبان را مخاطب قرار داد و گفت:  
- اصولاً همیشه این امکان وجود دارد که تیر تکنولوژیک منجر به ایجاد مشکلی شود که تیر تکنولوژیک نتواند آن را حل کند. آقای شپردار، این را به‌این جهت می‌گویم که شهرهای ما در روی زمین، از بسیاری آرزوهای ما فاصله گرفته‌اند. قطارهای زیرزمینی همیشه تأخیر دارند، پیاده‌روهای متحرک از حرکت میمانند، و زیرفونتها که اصولاً وضع خنده‌آوری دارند، چون نصف وقت را به‌علت قطع برق کار نمی‌کنند، سوراخ‌های اسفالت خیابان‌ها هم دست کسی از حفیره‌های کره ماه ندارند. اما من همیشه عقیده داشته‌ام که تکنولوژی ما عاقبت راهی برای جلوگیری از ضایعات ماشینی و به‌محدافل رساندن استهلاک آنان پیدا خواهد کرد و روز خوبی خواهد رسید که دیگر اشکالات جزئی اوقات روزانه ما را به‌حدز نخواهد داد. آقای شپردار، خوشبختانه چنین روزی در شهر سیو فرارسیده است و من به شما تبریک می‌گویم. شاید پرسنل ناظر شما بتوانند چنین معجزه‌ای را برای ما نیز انجام دهد. راستی، این پرسنل کیست؟ من می‌دانم که از آنس بین‌المللی فضائی تعدادی از افراد کارداران را در اینجا گذاشت، اما فکر نمی‌کنم که در میانشان چنان اجهوب‌های باشد.

وقتی که کشتی فضائی او در موقع برخاستن با سر به‌سوی یک کوهستان رفت هنوز باور نمی‌کرد وقتی که توبه مطبوع داخل کشتی فضائی‌اش کار افتاد و درجه حرارت به ۱۱۰ درجه فارنهایت رسید باز هم باور نکرد. وقتی که کنترل اتوماتیک کشتی فضائی خراب شد و او را ۱۰۰۰۰ میل از مسیر منحرف کرد باز هم باور نکرد. عاقبت وقتی که پارو حویه خراب و جسم بی‌آب، نیم‌مرده به‌زمین رسید، مکانیک‌ها کشف کردند که در موتورزش بجای سوخت، آب ریخته شده است، در دستگاه توبه‌اش ذرت وجود دارد و در دستگاه کنترل اتوماتیکش پرمغ هست.  
آنوقت ماجرا را باور کرد.

پایان



**کوزه‌گری و مجسمه‌های مزین به‌صدف**

ساکنان قدیمی ژریکو در فلسطین مانند ساکنان دهکده چارمو در کردستان از کاسه‌ها و بشقابهایی که از سنگ آهک می‌تراشیده‌اند و سطح لیه آنها را به‌زیبایی صیقل می‌دهند استفاده می‌کردند. احتمال دارد که برای نگه‌داری مایعات ظروف چوبی یا پوست حیوانات را بصورت مشک بکار می‌بردند، از سنگ آتش‌زده در ساختن آلات و ابزار مختلف استفاده می‌کردند. تعداد زیاد داسهای سنگی و دندان‌دار و هاون و آسیاب سنگی نشانه توسعه کشاورزی در این منطقه است. احتمال دارد که از کشت سبزیجات مختلف نیز آگاه بوده‌اند اما دلایل قطعی در این زمینه بدست نیامده و فقط نحوه آبیاری نشان می‌دهد که در این قسمت میباید اطلاعاتی داشته باشند. تعداد استخوان‌های حیوانات که تاکنون در این ناحیه کشف شده بسیار کم است ولی در نزدیکی محلی که ظاهراً پرستشگاه بوده مجسمه‌های کوچکی از بز و گوسفند و خوک بدست آمده و استخوان حیوانات وحشی که اغلب نرک سنگی نیزها در آن دیده شده‌نشانه آنست که ساکنان ژریکو در عین حال شکار را که یکی از منابع اولیه زندگی اقتصادی آنها بوده رها نکرده‌بودند. پرستشگاهی که در آن محل قربانی وجود دارد و کشف تعداد زیادی مجسمه حیوانات مختلف این حدس را تقویت میکند که ساکنان ژریکو نیز مانند ساکنان کلات چارمو عقایدی مبتنی بر پرستش حیوانات داشته‌اند. در نزدیکی همین یادگاتگاه یا قربانگاه دو مجسمه کوچک الهه مادر نیز یافته‌اند. اما اشیایی که محققان در مراسم مذهبی ساکنان ژریکو اعتباری داشته مجسمه‌های تزئین شده است. اینها همه مجسمه‌های انسانی هستند که بدون استثناء فاقد چانه هستند. در همین منطقه گورستانی یافته‌اند که اجساد در آنجا فاقد جمجمه هستند ولی در تمام آنها چانه باقی مانده است. لذا حدس دانشمندان این است که این مجسمه‌ها متعلق به ساکنان خود ژریکو بوده و ارتباطی به‌آداب بعضی قبایل که جمجمه دشمنان خارجی خود را بعنوان نشانه فتح و افتخار حفظ میکنند نداشته است.  
باتوجه به‌اینکه این مجسمه‌ها را با صدفهای دریایی تزئین کرده‌اند و در کاسه چشم صدفهای رنگی قرار داده‌اند و آنها را در آستانه در ورودی خانه دفن کرده‌اند، این احتمال وجود دارد که ساکنان ژریکو میخواستند ارواح اجداد خود را نزد خود حفظ کنند. پیداشدن استخوانهای متعددی که آنها را بصورت مجسمه انسانی تراشیده بوده‌اند

**سرگذشت انسان**

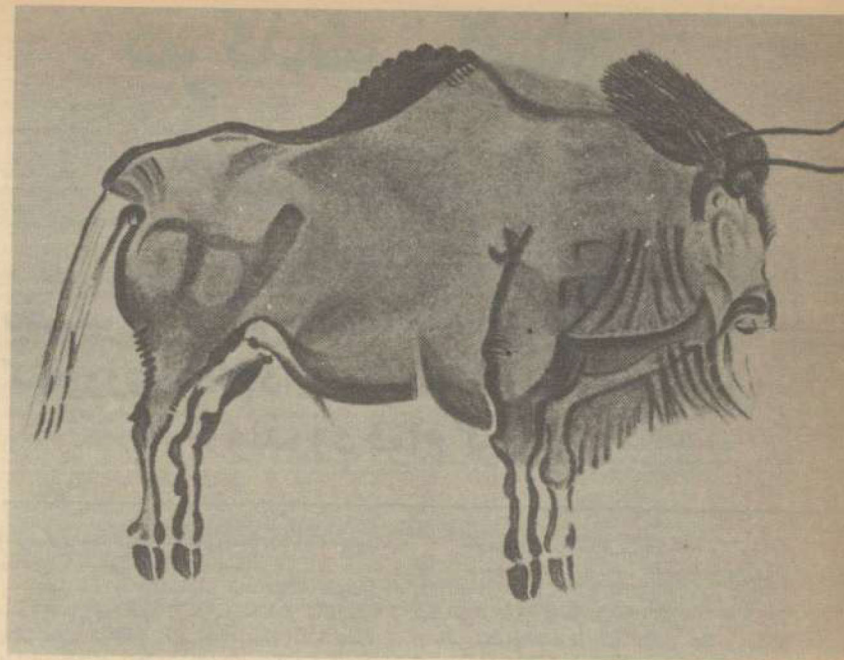
**نخستین جوامع انسانی**

۱۵

**نخستین فرهنگی در دنیا، که اقتصاد آن بر پایه کشاورزی و دام‌داری بود در ایران و در ساحل اروندرود قوام گرفت**

دلیل دیگری است براهمیتی که جمجمه در عقاید و مراسم جادویی یا مذهبی آنان داشته است.  
اما برای دانشمندان چند مسئله همچنان مطرح است. چرا شهر ژریکو در نه هزار سال پیش چنین بطور استثنائی جلو افتاده بوده است؟ چرا هزاران نفر در آنجا در خانه‌های مرفه و دارای وسایل لازم برای یک زندگی شهرنشین زندگی می‌کردند در حالی که در همان زمان در نواحی اطراف این منطقه انسان‌ها هنوز به‌زندگی غارنشین یا سکونت در کلبه‌های نشی و تأمین قوت و غذا از راه شکار ادامه می‌دادند؟  
چنین نظر می‌رسد که پاسخ به این سئوالها را باید در موقعیت جغرافیایی ژریکو جستجو کرد وضع زمین و آبدگی آن برای کشت غلات و همچنین امکان نگاهداری بوستان‌ها و سبزیکاری‌های وسیع، لزوم همکاری جمعی را ایجاد می‌کرده و همانطور که در دوران پارینه سنگی، شکار حیوانات وحشی عظیم‌الجنبه همکاری گروهی ۲۰ تا ۵۰ نفری را ایجاد می‌کرد اقتصاد دوران نوسنگی نیز تجمع افراد بیشتری را الزام‌آور می‌ساخته است.  
آخرین ساکنان قدیم ژریکو، گروه‌هایی بوده‌اند که از کوزه‌گری اطلاع داشته‌اند. رنگ تیره گل پخته را که با کاه خورنده مخلوط می‌کردند با افزودن خاک سرخ به‌الوان روشن‌تر درمی‌آوردند. در همین دوران ذخیره کردن غلات در چاله‌هایی که اطراف آنها با خاک رس آمیخته به‌آهک می‌انداخته‌اند معمول شده و اولین میله‌های بش‌ساخته باید در این ناحیه پیدا کرد. اما یکی از سهم‌ترین کشفیات دانشمندان در این منطقه که مربوط به دوران سوم سکونت گروه‌های انسانی در ژریکو میشود معبدی ست که در آنجا و مجسمه‌هایی از خاک رس با چشمانی که از صدف‌های دریایی برای آنها ساخته‌اند پیدا شده است. اینها مجسمه یک مرد رشید، با وزن و یک کودک است، و این مظهر تثلیث است مربوط به ۶ هزار سال پیش از میلاد مسیح است از لحاظ بررسی تحول افکار و اندیشه‌های مذهبی قابل توجه است.  
اگر درباره غارهای Belt و هوتو Hoton در ساحل دریای مازندران و دهکده‌های چارمو و ژریکو در کردستان و فلسطین به‌تفصیل سخن‌گفتیم به‌سبب آنستکه این مناطق معرف و مظهر اولین قدم‌هایی هستند که بشریت برای انجام انقلاب نئولیتیک یا عبارت دیگر گذشتن از مرحله پارینه سنگی به‌نوسنگی برداشته است. بلت به‌بشترین وجهی اولین کوششها را برای اهلی کردن حیوانات به‌ما می‌نمایاند.





نقش گاو وحشی غارآلتمیرا در اسپانیا که انواع کنونی انسان در آستانه دوران نوسنگی بردواوره غار کشیده نشان میدهد که اجداد ما و هنرمندان ابتدایی آن اتاومی و کالبدشناسی جا نوران اطلاعات عمیقی داشته اند.

شدن و پرورش این حیوانات در تلحسونه حکایت میکند. ساکنان تلحسونه در عین حال بشکار حیوانات وحشی مخصوصاً اهو و خوک وحشی میپرداخته‌اند و سلاح آنها نیزه و تیر و کمان بوده است.

مجسمه‌های کوچک زنان برهنه که بتعداد زیاد در این منطقه پیدا شده نشانه وجود اعتقاد به پرستش مظهر باروری و حیات و بطور کلی الهه مادر است.

بطور کلی جامعه تلحسونه قوماً برتراتب از جامعه چارمو در کردستان جلو افتاده‌تر بوده و کوزه‌گری و احداث ابزارهای کوچک برای نگاهداری غلات نشانه این پیش افتاده بودن است.

احتمال دارد که کیفیت گندم هم در نتیجه انتخاب بذر بهتر عالی‌تر از گندمی بوده که در چارمو بدست میامده، زیرا چه در کردستان و چه در ساحل دریای مازندران انسانهای عصر حجر جدید بذر را بدون انتخاب قبلی می‌افشاده‌اند.

در بنهایی که نزدیک به تلحسونه بوده خانه‌های بزرگ و دارای اتاق‌های متعددی بوده که درهای چوبی قابل چرخیدن در روی پاشنه داشته است؛ ساکنان این خانه‌ها علاوه بر لوازم گلی رنگ‌آمیزی شده از ظروف مختلفی که روی آنها نقاشی‌های پارزشی وجود دارد استفاده میکرده‌اند.

در میان این طرحها و نقاشی‌ها به تصاویر حیوانات مختلف برمیخوریم و این شیوه که امروز بنام سامری معروف است یکی از زیباترین‌گنجینه‌های دوران نوسنگی را تشکیل میدهد، اما بطور کلی نمیتوانیم از نوعی فرهنگ سامری سخن بگوئیم از لحاظ زمانی قدمت کشاورزی در منطقه غربی دجله را در حدود شش هزار سال قبل از میلاد مسیح میتوان تخمین زد.

فرهنگ دیگری که در همین دوران بنا فرهنگ تلحسونه پیلو میزد امروز هلاقی خوانده

میشود که از نام تلحسونه در مغرب این منطقه گرفته شده و از کوه‌های غربی ایران تا شمالشرقی فرات گسترده شده بود و بهسواحل مدیترانه، جنوب ترکیه و سوریه امروز میرسید.

در تمام این نواحی اقتصاد شکار همچنان ادامه پیدا کرده بود ولی کشاورزی مختلط یعنی کشت غلات و دامداری در ممعجا پایه اقتصاد جدید بود.

از لحاظ خانه‌سازی وجود بناهای مدور با تاق‌های گنبدی کوتاه تازگی این فرهنگ همی‌نمایند و احتمال داده میشود که این بناها محل اجرای مراسم مذهبی بوده است. در بعضی دهکده‌ها کوچک‌های سنگفرش وجود داشته و تا حدی میتوان دورنمایی از زندگی در این شهرک‌های با خانه‌های در کنار هم قرار گرفته و کوچه‌های پیچ در پیچ در برابر ما قرار دهد.

هلاقی‌ها کارگران ماهری بوده‌اند که ریسندهی و بافندگی میدانسته‌اند و کارهای سفالی آنها از جمله بهترین آثار دوران نوسنگی است برای پختن ظروف گلی کوره‌هایی داشته‌اند که حرارتی بیش از ۶۵۰ درجه سانتی‌گراد میتوانسته‌اند در آنها ایجاد کنند.

کوزه‌گری معمولاً با دست انجام میگرفته و آنچه میساخته‌اند بسیار ظریف از کار درمیآوردند و معمولاً ظروف آنها لمایی برنگ کرم داشته که طرح‌های هندسی قرمز و سیاه بر روی آنها زیبایی خاصی بان می‌بخشیده است.

در همین زمان فرهنگ نوسنگی در مشرق زاگروس در مناطق مرکزی و جنوبی فلات ایران نیز گسترش پیدا کرده بود و مخصوصاً در نزدیکی کاشان کشاورزی و دامداری به ویژه پرورش دو نوع گوسفند با اقتصاد شکار توأم بوده است.

این فرهنگ را که بنام سیالک میخوانند باید دنباله فرهنگ هلاقی دانست و دسته یکی از داس‌های این دوران که کنده‌کاری شده تا حدی ما را

از لباس دهقانان آن عصر با خبر میکند. این کنده‌کاری مرد کوتاه قدی را با دامن چین‌چین که در پشت گره زده شده و پارچه‌های بدور پیشانی، نشان‌میدهد در جوار فرهنگ سیالک فرهنگ خاصی دیگری در ترکمن صحرا وجود داشته که پیشرفته‌ترین نوع آن را در دامنه کیت داغ ملاحظه میکنیم که در آنجا هم اقتصاد بر مبنای کشت گندم و جو و پرورش گوسفند و بز بوده است. تمام دهکده‌ها و شهرک‌های این نواحی بین چهار تا ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح یعنی در حدود ۶ هزار سال پیش از این بوجود آمده بودند.

### پیشرفت زمینی

اهمیت فرهنگی که در سراسر فلات ایران بین ۸ تا ۶ هزار سال پیش از این وجود داشته بیشتر از این لحاظ است که توانسته شمع خود را تا دورترین نقاط آن روز آسیای جنوب غربی یعنی تا سواحل مدیترانه از یکطرف و تا دره رود سند و سواحل جیحون از طرف دیگر بگستراند، در عین حال در جنوب غربی ایران یعنی در ساحل پربرکت اروندرود هم شکار فراوان بود هم انواع ماهی از آب صید میشد و هم نخل‌های وحشی خرما در آنجا می‌روئید، همه اینها آنها را مبدل به پیشرفت زمینی آن روز مردم کره ارض کرده بود.

فرهنگ هلاقی در چهار هزار سال پیش از میلاد شکفته شد که خصوصیات نهایی‌ترین و عالی‌ترین فرهنگ‌های دوران نوسنگی یا عصر حجر جدید را داشت. این فرهنگ که ابتدا ضعیف و تا حدودی بر اقتصاد مزوج شکار کشاورزی پایه‌گذاری شده بود بتدریج برتراتب عالی رسید. و میتوان گفت نخستین فرهنگی در دنیا شد که اقتصاد آن منحصر بر پایه کشاورزی و دامداری قرار گرفت و شکار و میوه‌چینی و صید ماهی رشته‌های مکمل آن گشت.

از لحاظ معماری و خانه‌سازی تمدن سواحل کارون و اروندرود قابل مطالعه و بررسی است و تکامل مسکن انسان‌ها را در دوران نوسنگی بخوبی نشان میدهد. در این منطقه که غارهای قابل سکونت یا کوه‌پایه‌های شبیه کوه‌پایه‌های سویس یا فرانسه وجود ندارد انسان‌ها ابتدا کلبه‌هایی میساختند و بعد کم‌کم بناهایی با خشت خام ساخته شد.

پس از چند صد سال بناهایی با خشت سخت که در اقیانوس آنرا خشک کرده بودند و گلی که با گاه آمیخته بودند، برپا ساختند. در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم میلادی توانستند آجر بسازند و بناهای خود را با بتن‌های آجری بصورت مستحکم بسازند. در این منطقه سنگ وجود نداشت و ساکنان جنوب غربی ایران سنگ را از نقاط بسیار دور وارد میکردند و در برابر آن کلاهانی چون مروارید صدف‌های دریایی که زینت‌آلات ساکنان مناطق شمالی را تشکیل میداد، صادر میکردند و باین جهت میتوان ادعا کرد که نخستین اقتصاد مبتنی بر داد و ستد و مبادله کالا نیز در جنوب غربی ایران تکوین یافت.

یکی از نکات قابل تفرک این است که در مناطق جنوب غربی ایران در همان دوران نوسنگی استفاده از مس در ساختن بعضی آلات و ابزار از جمله نوک نیزه و بشقاب‌های مدور رواج داشته است ولی نظر دانشمندان این است که نباید این امر را بعنوان آگاهی مردم آن‌عصر به منابع فلزی تعبیر کرد بلکه دوران استفاده از فلز که به‌عصر مفرغ معروف میشود مربوط به هزاره‌های بعد است.

و مسی که مورد استفاده این گروه قرار میگرفته یا در محل یا در نقاط دیگر در سطح زمین پیدا میشده و بندرت مورد استفاده قرار میگرفته است از لحاظ کوزه‌گری این صنعت در جنوب غربی یکی از پیشرفته‌ترین صنایع کار گل در جهان آن روز بوده است و اگر چه تأثیر شیوه کوزه‌گری

مناطق شمالی یعنی کاشان و تلحسونه در آن بخوبی مشهود است و احتمال هم داده میشود که این هنرها را از نقاط دیگر اقتباس کرده باشند ولی رنگ و حالت و شکل خاصی که به‌هنر خود داده بودند آنچنان اصیل و مخصوص محل جلوه میکند که میتوان با جرات از یک هنر کوزه‌گری محلی سخن گفت.

بطور کلی فرهنگ جنوب غربی ایران که بعدها زاینده فرهنگ و تمدن درخشان ایلام شد یکی از برجسته‌ترین فرهنگ‌های دوران نوسنگی است و در این عصر است که در جنوب غربی ایران دهکده‌ها کم‌کم تبدیل بشهرک شدند و مقدمات شکفتگی اقتصاد شهرنشینی فراهم آمد.

### تحول در روستاها

نحوه زندگی دهقانان دوران نوسنگی بطور محسوسی با زندگی اجداد شکارچی آنان در دوران پارینه سنگی تفاوت داشت. این عدم شباهت و دگرگونی از لحاظ و جهات مختلف آنچنان اساسی بود که قابل مقایسه با تفاوت زندگی دهقانان امروز ایرلند یا هند با اجداد دوران نوسنگی آنها نیست؛ بعبارت دیگر تفاوت بین زندگی انسانهایی که بین یازده تا ۶ هزار سال پیش دوران نوسنگی را گذراندند و اجداد آنها که قبل از آن دوران پارینه سنگی را میگذراندند برتراتب بیش از تفاوت بین انسان‌های یازده تا شش هزار سال پیش وانسانهای امروزی است.

علت اصلی تضاد بین زندگی انسان‌های عصر حجر قدیم انقلاب اجتماعی در روستاها بود، انقلابی که برای نخستین بار انسان را وادار میکرد که برخلاف دوران پارینه سنگی یعنی برخلاف دوران اقتصاد شکار در یک منطقه کم و بیش ثابت بماند. موجود انسانی هنگامیکه یک کار روزمره و تکراری را ناخوشین آن همچنان شنید و دلهره‌ها و نگرانی‌ها و بی‌اطمینانی‌های دوران شکار کرد دستخوش

یک انقلاب روانی و معنوی شد و در حالیکه ثبات و اطمینان تازه‌ای پیدا میکرد در مقابل می‌باید انضباط بیشتری از خود نشان دهد و حکومت قاطع‌تری را بپذیرد.

آنچه دورانیشی و هوش و همکاری که شکارچیان عصر حجر قدیم در تعبیه دام‌ها و تله‌ها از خود نشان میدادند و در سراسر آنچه برای دهقانانی که می‌باید به‌پرورش دام بپردازند و در تکثیر آنها بکوشند و از شیر آنها استفاده کنند و با بندر را برای کشت آینده حفظ کنند ناچیز و غیرقابل توجه بود، همین مسئله است که انقلاب کشاورزی - دامداری را در تاریخ توسعه فرهنگ و دانش بشر بعنوان یکی از عظیم‌ترین انقلاب‌های حیات بشر عرضه میدارد.

قبلاً هم گفتیم که نحوه زندگی عصر حجر جدید بر اساس یک اقتصاد مشترک یعنی در عین حال کشاورزی و دامداری قرار داشت.

در بعضی موارد ردپایی از شبانان دوران ابتدایی که گله‌های بز یا گوسفند داشته‌اند و در غارها زندگی میکردند یافته‌ایم. بهترین نمونه این زندگی شبانی را در جنوب دریای مازندران در غار بلت دیدیم ولی بهیچ عنوان نمیتوانیم بگوئیم که جوامع انسانی بعد از دوران شکار دوران‌شبیانی را گذراندند و آنگاه قدم‌به‌مرحله کشاورزی گذاشتند. نمونه‌هایی چون زندگی غارنشینان بلت نادر است و در همه‌جا به‌این واقعیت برمیخوریم که انسان در یک مرحله انقلابی از دوران شکار به‌دوران اقتصاد مخلوط و مشترک شبانی کشاورزی قدم گذاشت. در حالیکه انعام مختلف اقتصاد شکار را نیز همچنان حفظ کرده. بعبارت دیگر میتوانیم بگوئیم که اقتصاد شبانی و کشاورزی از یکدیگر هرگز جدا نبوده و زارع دوران نوسنگی به‌زمین پیوستگی مطلق داشته است. زیرا می‌باید منتظر محسولی که از کشت بذر خود بدست می‌آورد بماند و از حاصل زراعت خود غذای زمستانی اشرا تأمین



تصویری خیالی از قدیم‌ترین هنرمندان نوع بشر. هنرمند قبیله یك و نوس کوچک یا الهه مادر را ازسنگ تراشیده و با سایش مشغول تماشای آنست. شکارچیان در قسمت عقب عکس در حالیکه از شکار باز میگردند دیده‌میشوند

کنند و از همان دانه‌هایی که از زمین رسته بود برای سال بعد بذر آماده سازد. به‌این ترتیب انسان برای اولین بار در تاریخ حیات خود آزادی‌اش را فدای تأمین ایمنی و امنیت خود کرد. زمین انسان را وابسته بخود و در بند خود میکرد لذا مالکیت زمین اهمیت اجتماعی بزرگی پیدا کرد. اشکال مختلف مالکیت زمین که تا آن روز تابعی از مناطق و سرزمین - پس منطقه یا اقتصاد جدید نبود و میبایستی مالکیت اراضی قابل کشت صورت جدیدی بخود بگیرد. طبعاً از دسترس علم باستانشناسی خارج است و فقط میتوانیم بر اساس زندگی دهقانان ابتدایی عصر حاضر یا آنچه قدیم‌ترین اسناد و مدارک مکتوب درباره نحوه زندگی و مالکیت زمین در همان دوره بما می‌نمایند تصویری داشته باشیم به‌این اساس میتوانیم چنین استنتاج کنیم که به‌احتمال قوی زمین‌ها به‌جای هم روستانشین تعلق داشته و کشت قطعات مختلف زمین به کلان‌ها یا خانواده‌ها واگذار میشده است. در چنین صورتی هر سال در تقسیم مزارع بین خانواده‌ها تجدیدنظر میشد تا از هرگونه بی‌عدالتی که ممکن بود نتیجه تقسیم زمین‌های بهتر یا بدتر بین خانواده‌ها شده باشد جلوگیری شود. چراگاهها به‌احتمال قوی مشترک بوده ولی محصل است که بعضی از اقوام به‌زندگی شبانی اولیه عمومی بوده است. در حال حاضر نیز در بعضی جوامع اولیه ملاحظه میکنیم که تمام زمین‌های قابل کشت یک دهکده در مالکیت عموم است و بعد از آنکه شخم خورد و کشت شد در مالکیت خانواده‌هایی درمیآید که بر سر آن قطعه زمین کار کرده‌اند، ولی بعضی آنکه خانواده از میان رفت مجدداً به کلان باز میگردد.

ادامه دارد



## «راهبه‌ها»

نوشته‌ی «ادواردو مانه»  
ترجمه‌ی اکبر حسن شاه‌ی  
و مهدی فخیم‌زاده

کارگردان: مصطفی دالی  
بازیگران: فخری خورش  
(و سپس مهوش افشارپناه)  
داویوش مؤدیبیان،  
حمید طاعنی  
و مصطفی دالی

«آرتو به تئاتری می‌اندیشید

که بتواند مانند طاعون به

تماشاگران سرایت کند، مانند

گلوله جهت داشته باشد، و

شکنجه و جذبه‌ای را که شاید

در مرگ، شهوت و عشق

توان یافت، برانگیزد.»

از: برزو مهرانگیز



طاعنی و داویوش مؤدیبیان در راهبه‌ها

دالی، این الجزایری فرانسه تحصیل‌کرده‌ی تازه به‌ایران آمده، پیش ازین، در بروشور نمایش «اسکورپال» صریحاً و با اصرار دو نمایش «اسکورپال» و «راهبه‌ها» بطور ضمنی، چنین وانمود کرد که از پیروان اندیشه‌های تئاتری «آرتوست» و طبیعتاً معتقد به «تئاتر متفاوت» (Theatre de la Cruaute) معنای «Cruaute» یا معادل انگلیسی آن «Cruelty» هرچه می‌خواهد باشد؛ بیداد، شقاوت، بیرحمی... دالی می‌گوید «خشونت» اما من «شدت» را ترجیح می‌دهم. آیا تئاتر به‌این «شدت» نیازمند هست؟ «پرشت می‌خواست با سبیلی زدن به‌تماشاگر او را از نظر فکری آگاه سازد تا شرارت‌های عصر را تصحیح کند» این «آگاه ساختن» کاری است که هنرهای دیگر بویژه ادبیات به‌خوبی از عهده‌ی آن برمی‌آیند. اما یک مسأله وجود دارد و یک واقعیت. مسأله این است که برای رهائی، آگاهی کافی نیست. وجود ما آنکه از عوامل باز دارنده‌ی بسیار است. و ما همواره در شبکه‌ی عظیمی از محدودیت‌هایی که زائیده‌ی شرایط و پیرامون و وضعیت‌های روحی‌ماست، گرفتار هستیم. و واقعیت این است که تنها تئاتر قادر است ما را از محدودیت‌های وجودمان خلاص کند و به‌یک آزادی واقعی برساند. حتی اگر این آزادی خودکشی باشد. این بزرگترین امتیازی است که تئاتر را از دیگر هنرها مشخص می‌کند. اما عملکرد این امتیاز چگونه است؟ اگر محدودیت‌های وجود ما تنها یک علت داشته باشد، آن علت «عدم توانایی» ست. و تنها دلیل «عدم توانایی»، من مطمئنم، ترس از مرگ است. تئاتر می‌تواند از طریق حل کردن مسأله‌ی مرگ ما را به‌آزادی برساند، و برای رسیدن به‌این هدف، رفتارها بی‌شمارند اما راه، احتمالاً یکی است: «شدت» یا «Cruelty» وقتی تئاتر از «آگاه‌کردن» فراتر می‌رود و به «عمل» میرسد، آیا برای انگیزختن محرک‌های درونی راهی جز «شدت» وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که جواب این سؤال منفی است. موارد بسیاری هست که ما دقیقاً می‌دانیم چه چیز خوبست و چه چیز بد. اما معمولاً هیچگاه به‌آن چیزهایی که به‌خوب بودن آن‌ها ایمان آورده‌ایم، عمل نمی‌کنیم. ولی مسأله از این هم فراتر می‌رود. خوب و بد مطرح نیست. مسأله اینست که «همیشه در انتهای اندوه پنجره‌ای باز است» ولی ما این پنجره را - اغلب - جدی نگرفته‌ایم. در این فاصله چه چیزی وجود دارد؟ اینجاست که رسالت تئاتر آغاز می‌شود. اگر بازیافتن «توانایی» از طریق انگیزختن محرک‌های درونی - مستقیماً - امکان‌پذیر نباشد، حداقل اینست که تئاتر می‌تواند ما را در وضعیتی ناگزیر برای عمل قرار دهد. وضعیتی نظیر وضعیت «اودیپ» به‌گامی که احتراز از قتل را جلای وطن کرد، اما همان دم، به‌راه خویش - به‌ناگزیر - خون کسان چندی را - در این میانه پدرش را - به‌گردن گرفت. یا وضعیتی همانند وضعیت «فرود» که به یاری لشکر «طوس» آمده بود اما - به‌ناگزیر - به هم‌اوردی ایشان برخاست. ایجاد چنین وضعیتی برای نیروهای درون، از هراه دیگری جز «شدت» تنها به‌کشف و آگاهی منجر می‌شود. یعنی کاری که احتمالاً پیشرفته‌ترین حد هنرهای دیگر است. اگر بپذیریم که «آگاهی» یا به‌عبارتی دیگر، نیروهای هشیار، عالی‌ترین محرک‌های وجود ما هستند، در پذیرفتن این نکته نیز ناگزیریم که محرک‌ها تا هنگامی عمل می‌کنند که حساسیت تحریک وجود داشته باشد. می‌دانیم که در وجودمان نیروهای محدود کننده بسیار است. این عوامل بازدارنده، با حضور مداوم خود، هر بار مانع شده‌اند تا پاسخی اصیل به‌نیروهای هشیار داده شود. پس به‌تدریج حساسیت از بین رفته است و نتیجتاً نیروهای محرک عادی و فاقد قدرت شده‌اند. در این صورت آیا به یک محرک شدید احتیاج نیست؟ شدت، خشونت، بیداد، شقاوت یا هرچه می‌خواهید بنامید: Teatre de la Cruaute به‌یک رابطه‌ی متقابل توجه کنیم. تئاتر برای رسیدن به‌قدرت واقعی خویش به «شدت» نیازمند است اما به‌کارگیری این «شدت»

تنها، وقتی معنا پیدا می‌کند که برای رسیدن به چنین هدفی باشد. نمی‌دانم مصطفی دالی وقتی می‌گوید «خشونت» پی‌گیر چه هدفی است. اما این را می‌دانم که تئاتر او مرا ناپسند نمی‌کند. مقصود آن سامانی است که در هم شکسته شدن آن تنها راه نجات من است. اگر هم چنین نباشد، به‌نظر می‌رسد که هدف خود «خشونت» است، چرا این چنین بی‌رحمانه، یکسویه قضاوت کنیم؟ ممکن است دالی از این «خشونت» چشم داشت والا می‌داشته باشد. در اینصورت به‌نظر می‌رسد که «خشونت» در کارهای او آنگونه است که به‌قول «گروتسکی» بچه را هم نمی‌ترساند. برگردیم و یکبار دیگر به‌کار او نگاه کنیم. یک نقص آشکار به چشم می‌خورد. سعی می‌کنیم تا ماهیت آنرا روشن کنیم جهان‌نگری «دالی» هرچه باشد، در عمل، او یک ایده‌آلیست است. و نقص کارهای او از همین جا ناشی می‌شود. چرا می‌گوییم ایده‌آلیست؟ نگاه کنید به کارهای او. انسان یک بعدی است، و خشونت ارائه شده فاقد همزاد - لطافت؟ - انسان همینطور که می‌رود، ناگهان متوقف می‌شود، وانگار حضور چیزی را حس کرده باشد، بسرعت برمی‌گردد، ناگهان جرقه‌ای می‌زند، و گوئی همه چیز از نو آغاز می‌شود. این چیزبست که در کار «دالی» دیده نمی‌شود. به‌کلامی دیگر، عیب او این است که شاعر نیست. انسان‌های او فاقد حساسیت‌اند. هرگز خیره نمی‌شوند، و هرگز فرو نمی‌ریزند. خشونتشان دردمندانه نیست، بلکه نوعی گستاخی ابلهانه است. شاید به همین دلیل است که هرگز نتوانسته‌ایم به‌آدم‌سپای او حقیقتی که از دست دادن با آنها کراهت داریم. و دست‌آخر، اگر قرار باشد تصور دقیقی از کاراکتر مصطفی دالی ارائه‌دهم، شخصیت «خواهر اینس» را در نمایش «راهبه‌ها» مثال می‌زنم. که اتفاقاً این نقش را هم خود دالی بازی می‌کرد. برگردیم و یکبار دیگر به‌کار او نگاه بکنیم. دالی، هم در «اسکورپال» و هم در «راهبه‌ها» تماشاگر را در حالی به‌سالن وارد می‌کند، که هم‌جا تاریک است. نمی‌دانم بیاس چه نظر او این کار را می‌کند. شاید پی این است که تماشاگر همینکه وارد سالن شد به‌یکباره از جهان خارج جدا شود و از همان‌دم خود را در فضای دیگری حس کند - فضایی که او برایش تدارک دیده است - اگر چنین هدفی در میان باشد، گمان می‌کنم که پس از اتمام نمایش روشن شدن چراغهای سالن، تماشاگر به‌این حس دست‌یابد و متوجه شود که انگار در خوابی بوده است مولود زیادت شام شب پیش و به‌این دلیل، سزاوار سپردن بدست فراموشی. باین ترتیب، بنظر می‌رسد که با روشن‌شدن، چراغها، همچنانکه تاریکی، نمایش آقای دالی هم از بین می‌رود. و تماشاگر سرخوش از دیدن خوابی لذت‌بخش، یا بی‌پایان رسیدن کابوسی آزاردهنده سالن را ترک می‌کند تنها همین.

آیا درست‌تر این نیست که در زیر نوری ثابت، تماشاگر را به‌سالن بیاوریم، برای او نمایش اجرا کنیم و سپس او را به‌حال خویش و انجم؟ آیا در این صورت، نمایش ما چیزی حقیقی نخواهد بود که در روزی معین، در ساعتی معین و در لحظه‌ای معین از زندگی تماشاگر اتفاق افتاده است؟

دالی را مردی می‌بینیم با تسلطی متوسط بر تکنیک و زیبایی گنگ در بیان هنری - همچون خواهر اینس - و «راهبه‌ها» نمایشنامه‌ی خوبی است که یا اجزایی بد ارائه شده است. دقیق‌تر اینکه اجرای راهبه‌ها در روال تئاتر حرفه‌ای قرار دارد. و بر این مینا بیانی دارد، گامی به‌شدت قراردادی. ریتم نمایش، علیرغم سرعت ظاهری، گاهی به‌شدت کند و یکنواخت بنظر می‌رسد. و این نیز به‌دلیل آنست که آدم‌سپای او هرگز نه تأمل می‌کنند و نه‌خیره می‌شوند. و بر این‌ها اضافه کنیم بیان بد و بازی‌های تصنیفی بازیگران را، و فضای وهم‌انگیز دکور خانم ملک خزاعی را.

## تئاتر در تلویزیون و رادیو







صفحه مقابل:  
بهمنیار بازنگر رادیو تلویزیون

# برنامه‌های هفتگی تلویزیون و رادیو

از پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه  
تا چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۱

## تلویزیون

- برنامه اول (شبکه)
- برنامه دوم
- برنامه مراکز استانها
- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا

## رادیو

- برنامه اول
- برنامه دوم

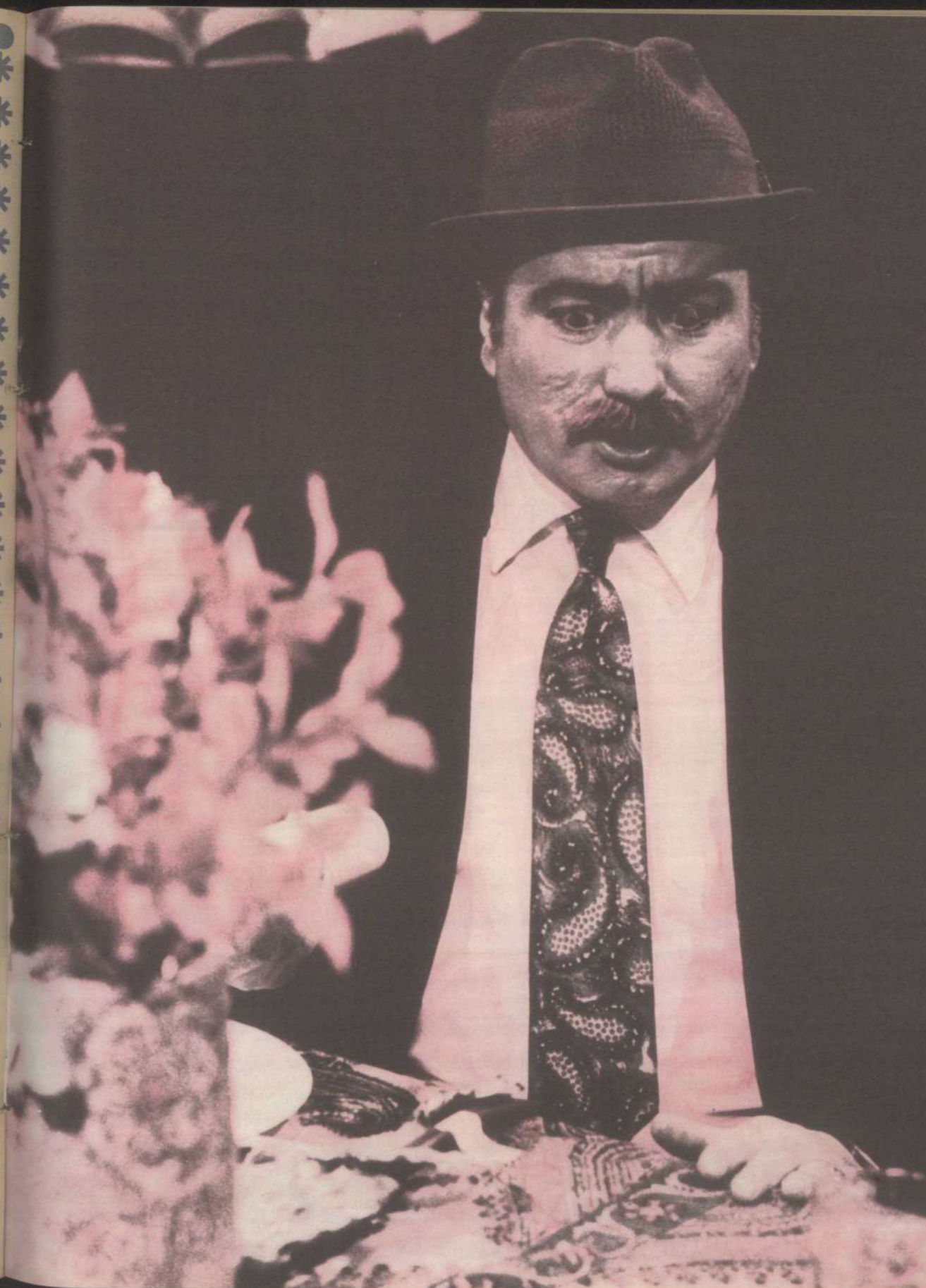


روی جلد: مهندس و ایرج  
خوانندگان برنامه گلها  
روزهای صفحات ۵۴ و ۵۳ را مطالعه  
کنید

در این قسمت میخوانید:

- برنامه‌ای از جشن هنر
- جشن برون- بازنگر پزشک  
محله
- حبیباله روشن‌زاده
- گلستان همیشه خوش برنامه  
«گلها»
- نقد فیلم از شنودگان رادیو
- این هفته در تهران
- جدول و شرح برنامه‌های  
تلویزیون‌ها و رادیوها

ممکن است در آخرین لحظات، لزوماً تغییراتی در فهرست برنامه‌های رادیو و تلویزیون پیش بیاید. اینگونه تغییرات قبلاً از فرستنده‌ها اعلام میشود. در ضمن توجه تماشاگران تلویزیون را باین نکته جلب می‌کنیم که جز برنامه‌های اخبار که در ساعت اعلام شده پخش میشود، ممکن است بعضی برنامه‌ها چند دقیقه زودتر یا دیرتر از وقت اعلام شده آغاز شود.





# برنامه اول شبکه

۲۱/۳۵ واریته  
۲۳ فیلم سینمایی (نسخه مرگ)

مرگ مشکوک یک زن و چگونگی آن داستانی پلیسی را بوجود می آورد که شب جمعه شاهد آن خواهید بود. در این فیلم پیتر فالک - جین باری شرکت دارند و کارگردان این فیلم ریچارد آیدونیک است.

## جمعه ۲۲ اردیبهشت

۱۳ کارگاه موسیقی و کارتون گروه آواز جمعی کودکان کارگاه در ابتدا دو قطعه آواز با نام های «اگر بخوای برقصدی» و «دوستی» را اجرا می کنند. و سپس در صحنه کارگاه سرود، «دوستی» با تئوری موسیقی یا روش خاصی به کودکان که در منزل ناظر این برنامه هستند آموخته میشود. این برنامه را دکتر سعید قدیری تهیه می کند و مجری آن خانم سیمین قدیری است.

## ۱۳/۳۰ پسر سیرک

سیرک میخوهد از شهری به شهر دیگر نقل مکان کند ولی با مشکلات زیادی روبروست، مخصوصاً که قصد دارد با قطار شماره یک که مدتها متروک بوده است حرکت کند. در این فیلم: میکی برادوک - نشونه بیبی - روبرت لوری جینا ویلیامز بازی می کنند. کارگردان این فیلم ربرت والکر است.



۱۴ مجله نگاه  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۵/۳۰ چارل  
۱۶/۳۰ فوتبال  
۱۷/۳۰ چشمک

در برنامه چشمک که روز جمعه از برنامه اول پخش میشود گروهی از خوانندگان و هنرمندان رادیو و تلویزیون شرکت دارند. در این برنامه پوران-منوچهر- روانبخش - رامش - ناصر - گوگوش ترانه هایی اجرا خواهند کرد و علاوه بر آن چند رقص نیز اجرا خواهند شد.



گوگوش

۲۱/۵۵ برنامه روز تعاون ایران  
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی توسط هنرمندان وابسته به وزارت فرهنگ و هنر (خواننده پرویش)

فریبا خاتمی هنرپیشه فیلمهای فارسی، حبیب الله بلور مربی سابق کشتی مہمان برنامه هستند. ضمن اجرای مسابقه هوش برای شرکت کنندگان. سلی و شهرام دو خواننده جوان معرفی میشوند و ترانه های جدیدی می خوانند، و آنگاه فریدون فرخزاد مجری شو، با یکی از فوتبالیست های مشهور ایران گفتگو می کند.

## اشباح

کاشف ماده T.R.A که ماده کشنده ای است به عده ای از نازیست ها پناه میدهد. این عده قصد خرابکاری دارند و برای مبارزه با آنها از گروه بالاتر از خطر کمک گرفته میشود. بازیگران این فیلم: پیترگریوز- لسلی وارن گرینک موریس و عده دیگر هستند. کارگردان این فیلم رضا بدیعی است.

## ۲۳ اردیبهشت

بخت اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۱ محله پیتون  
۱۴ دانش  
۱۶/۳۰ اخبار  
بخت دوم  
۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ برنامه کودکان (ما و شما و مبارز و پیروز)

۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹ برنامه نوجوانان (ورزش نوجوان و پنجره)  
۱۹/۵۵ افسونگر (طلاق سامان)  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ روزهای زندگی

در برنامه های گذشته دیدیم که بیل هرتون از بیماری رنج میبرد و مری تقاضای ازدواج تونی را رد کرده است. مری قصد دارد نام خانوادگی اش را تغییر بدهد. دکتر کوپر بیماری بیل را با او در میان میگذارد و او را به دکتر دیگر معرفی می کند. سوزان با شکیبایی در برقراری دوباره زندگی زناشویی اش پافشاری می کند و ازبیل برای مراسم نامگذاری بچه اش دعوت بعمل می آورد.

۲۱/۵۵ برنامه روز تعاون ایران  
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی توسط هنرمندان وابسته به وزارت فرهنگ و هنر (خواننده پرویش)



پرویش

۱۹/۵۵ شهر آفتاب  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ مسابقه ها

## برخوردها

ایرج شیبانی، فرخ ندیم، شکوفه مقدم، منوچهر حقیقی در گروه اول مسابقه برخوردار اندیشه های برای چهارمین بار شرکت می جویند و در مقابل آنها در گروه دوم از افسر حیداد منفرد عفت گل آرا، حسن گل آرا، محمدجواد گل آرا قرار دارند.

۲۱/۳۵ لڑتک محله  
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق

در برنامه هفت شهر عشق شرح حال عارف شبیر و شاعر معروف قرن یازدهم مجری حکیم رکنای کاشی مورد بررسی قرار می گیرد. از اشعار حکیم رکنای که به اینک خط آهن از میان سزاره شان میگذرد ناراحتند و برای مقابله با آن دست به اقداماتی میزنند.

نیکزاد اجرا می شود استفاده شده است. چند بیت از اشعار او را نیز خوانندگان تلویزیون ملی ایران زیبا و سیاق شیرین همراه با سازهای ایرانی عود محسنی، کمانچه بهاری، تار حافظی، سنتور شفیعیان، نی موسوی کمانچه چشم آذر و ضرب بیهم رنجی برهبری اکبر محسنی می خوانند.

۲۳/۱۵ اخبار

## دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

بخت اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۱ شما و تلویزیون  
۱۴/۳۵ ادبیات جهان  
۱۴ جولیا  
۱۶/۳۰ اخبار

بخت دوم  
۱۷/۳۰ تدریس زبان فرانسه و واریته فرانسوی  
۱۸ برنامه کودکان (زیر گنبد کبود و فیلم)  
۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹ موسیقی ایرانی  
۱۹/۳۰ فیلم نشانه های خوب گذشته  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ مسابقه چهره ها

حروف چینی، حرفه ای است که این هفته در مسابقه چهره ها مطرح می شود و سه شرکت کننده نادر خلیلی- فر، محمود شیرمحمد فرسی، عباس بریح بر خود را شافل آن معرفی می کنند که گروه ستونک کننده می بایست حروف چینی واقعی را با طرح پرسشهای مخصوص این حرفه باز شناسند.

۲۱/۳۵ نویسنده کارگاه  
۲۲/۳۰ ایران زمین

در این برنامه آقای دکتر احمد علی رجائی به توضیح نقش ادبیات در ایران می پردازند و به ذکر هدفهای این نقش پرداخته و نتیجه می گیرند که بزرگترین نقش ادبیات ایجاد وحدت ملی است.

۲۳ اخبار

## سه شنبه ۲۶ اردیبهشت

بخت اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۱ محله پیتون  
۱۴ کانون خانواده  
۱۶/۳۰ اخبار

بخت دوم  
۱۷ آموزش کودکان روستائی و پرگسالان روستائی  
۱۸/۳۰ موسیقی تکنوازی  
۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹ اتال ۲۲۲  
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۳۰ اخبار

۲۱/۵۵ روزهای زندگی  
۲۲/۵۵ سرکار استوار

## داستان بی نام

نویسنده و کارگردان سیروس ابراهیم زاده. بازیگران، اپیک یوسفیان، محمد گودرزی، پرویز به نژاد، محمود بهرامی، باقر سحرارودی، عباس نوروزی، قدرت الله انتظامی، نجفعلی هادی و عبدالعلی همایون. یک گروه از تبهکاران که سرکرده شان خیال دارد یک مدرسه عالی دزدی و قاچاق باز کند، بخود جرأت میدهد که عملیات خود را در حوزه فعالیت سرکار استوار پولیتیک زن متمرکز سازد و فقط در همین نقطه است که سرکار استوار پولیتیک زن را نمی شناسند و از عواقب مبارزه با وی بی خبرند.

۲۳ اخبار

## چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

بخت اول  
۱۳ اخبار  
۱۴/۱۱ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۲۲ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴/۳۵ آژانس ۱  
۱۶/۳۰ اخبار

آموزش زنان روستائی  
۱۷ فیلم باگربانی  
۱۷/۳۰ برنامه کودکان (زیر گنبد کبود و مسابقه جدول)  
۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹ آبیانلو  
۱۹/۳۰ دانش  
بادهای وحشتناک و امواج غول پیکر حاصله از توفان های مهیب مرسل به یک نقطه از سواحل مختلف دنیا آسیب می رساند و جز خرابی و نابودی حاصلی ندارد. دستگامها و امکانات جدید توانسته است مردم را قبلا از بروز خطر آگامی دهد ولی باید به امید ابداع وسایلی باشیم که باخطر مقابله کند ضمن گفتگو پیرامون توفان و نمایش فیلمی از بروز خطرهای حاصله از توفان، پیرامون یسطری و شیشه های دور ریختنی سخن گفته می شود و علاقمندان را با طریقه جدیدی از نمودار استفاده این اشیاء در تولید موزائیک و مصالح ساختمانی آشنائی کند.

۱۹/۵۵ فیلم قرن بیستم  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵۵ موسیقی ایرانی  
۲۱/۳۵ دنیای براکن  
۲۲/۳۰ چهره ایران  
۲۳ اخبار



# برنامه دوم

● **جمعه ۲۲ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۴ **۱۹/۴۴** **تام جوز**  
 ۴۰/۴۰ **فرستاده**  
 کارآگاه نارومی در حین مسافرت به توکیو ناگهان متوجه میشود که در اتومبیلش ماده منفجره کار گذاشته‌اند. نارومی از این توطئه جان سالم به‌در میبرد ولی با یک زیردریایی مواجه میشود...

۲۱ **رویدادهای هفته**  
 ۳۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **شبهای تهران**

● **شنبه ۲۳ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۴ **اخبار**  
 ۱۹/۴۰ **روکامبول**  
 ۱۹/۵۴ **کمدی کلاسیک**

۳۰/۱۲ **ایران زمین**  
 در این برنامه آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی درباره احوال خواجه نصیرالدین طوسی وزیر و

دانشمند بزرگ ایران در عصر مغول و رسالات و کتابهای علمی او و سیاست وی از جهت حفظ حوزه‌های علمی و فرهنگی آن روزگار و تأسیس مراکز علمی و تحقیقاتی در بغداد و مراغه و سایر نقاط عالم سخن می‌گویند.

۴۰/۴۰ **لاسه سياه**  
 ۴۱/۵۵ **مسابقه جایزه بزرگ**

سوسن شاهین، مهناز عقیلی، فرزانه فرزانه‌پور، مهناز ابوالفضل، حسین کلاش، محمدتقی غلامی، مجتبی میری، محمدرضادانشور، دانش‌آموزان دبیرستانهای به‌آذین و یزدگرد در مسابقه جایزه بزرگ شرکت می‌جویند.

۲۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **وارثه**  
 ۲۲/۲۵ **فیلم سینمایی**

● **یکشنبه ۲۴ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۴ **اخبار**  
 ۱۹/۴۰ **روکامبول**  
 ۱۹/۵۴ **کنت مونت کریستو**

کنت مونت کریستو به میهمانی آلبرت میرود و در آنجا با پدر و مادرش و مرسد ملاقات می‌کند. مرسد از این دیدار غیر مترقبه ناراحت میشود. در ضمن کنت اعتبار نامحدودی در مدرسه وانگر باز میکند. در همین شرایطات است که از هایدی می‌خواهد تا به او نزدیک‌تر باشد.

آلن پارل - ناتاشا پری در این فیلم بازی میکنند.

۴۰/۴۰ **موسیقی ایرانی**  
 ۲۱ **قرن بیست و یکم**  
 ۲۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **هنر ایتالیا**  
 ۲۲/۲۵ **تاتر**

● **دوشنبه ۲۵ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۸ **اخبار**  
 ۱۹/۴۲ **روکامبول**  
 ۱۹/۴۵ **دوربین‌های دیگر**  
 ۴۰/۱۵ **تقالی**

اکبر بهاری (کمانچه)  
 لطفاله مجد (تار)  
 واکبر محسنی (عود)  
 در موسیقی ایرانی



دکتر فردید

نقالی شاهنامه، ساختن نقل، شاهنامه فردوسی و طومار حاج حسین بابا، نقالان، سید حسن خوش‌ضمیر، عبدالله ظهیری، مرتضی سلیمانی، محبوب‌علیشاه در این قسمت از برنامه نقالی کیکارکس که بدون توجه به‌پند زال به‌مازندران لشکر کشیده، در آنجا اسیر سحر جادوان می‌شود و خود و همراهانش بینائی خود را از دست داده و در سیاه‌چالی به بند کشیده می‌شوند.

۴۰/۴۵ **ولیت**  
 پراساس داستانی از شارلوت پروتته نویسنده معروف یک مجموعه تلویزیونی تهیه شده که از این هفته در تلویزیون ملی ایران نمایش داده میشود.

این فیلم سرگذشت دخترتیمی بنام «لوسی‌استو» است که بعنوان پرستار از پیرزنی ثروتمند نگهداری می‌کند. لوسی بعد از مرگ پیرزن، به «ولیت» می‌آید و در این شهر در پانسیونیک بکار مشغول می‌شود. حوادثی

۲۲ **موسیقی ایرانی**  
 ۲۱ **قرن بیست و یکم**  
 ۲۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **هنر ایتالیا**  
 ۲۲/۲۵ **تاتر**

● **دوشنبه ۲۵ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۸ **اخبار**  
 ۱۹/۴۲ **روکامبول**  
 ۱۹/۴۵ **دوربین‌های دیگر**  
 ۴۰/۱۵ **تقالی**



## برنامه‌ای از پنجمین جشن هنر

دوشنبه - برنامه دوم - ساعت ۲۷-۲۲

### مصائب و مرگ مسیح مصلوب به روایت لوقای قدیس اثر: کریستف پندرتسکی توسط: ارکستر و کر کراکوی

«در برنامه جشن هنر این هفته، دومین برنامه ارکستر و کر کراکوی (لهستان) برهبری پرژری کاتلویچ در پنجمین جشن هنر که به اجرای اثر بزرگ کریستف پندرتسکی آهنگساز معاصر لهستان: «مصائب و مرگ مسیح مصلوب به روایت لوقای قدیس» اختصاص یافته بود، اجرا میشود

تصنیف «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» به روایت لوقای قدیس که رادیوی آلمان باختری آنرا برای برگزاری هفتادمین سالگرد بنای کلیسای جامع مونستر Münster سفارش داده بود، در ۱۹۶۳ شروع شد و در ۱۹۶۵ به پایان رسید برای اولین مرتبه، در خود کلیسای جامع، با تشریفات رسمی شایسته، در حضور اسقف و اولیای مونستر اجرا شد.

تجسین همه جایه‌ای که از این اثر شده - آتم بوسیلی کلیسا، منتقدین و مردم - ممکن است برای اثری که در ظاهر های تو را فقط بخاطر تجلی یک مفهوم ازلی فراتر از سبک‌ها و دوره‌ها، نگار می‌برد: او از عناصر گذشته و حال (مثل سرودهای گرگورین) به یکسان استفاده می‌کند و آنها را برای اثری احساس کاملی از یکانگی بهم جوش می‌زند.

تأثیر «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» به روایت لوقای قدیس، از ترسیم صرف یک رویداد تاریخی فراتر می‌رود و بعکس، پیامی مذهبی را ارائه می‌دهد که سر زندگی و ضرورت آن شامل حال انسان قرن بیستم است. از این لحاظ باید آنرا بیشتر بعنوان اوج یک تکامل طولانی موسیقی انگلیس تا یک اثر مدرن انقلابی با فرم و تکنیک ارتجاعی! پندرتسکی پیش از اجرای جهانی «مصائب و مرگ مسیح...» در یک کنفرانس منظوماتی گفت: «من یک کاتولیک هستم، با اینحال از دیدگاه من، انسان مجبور نیست برای تصنیف موسیقی مذهبی به یک کلیسا وابسته باشد. تنها شرط لازم اینست که انسان با میل به اعتراف بناورهای مذهبی‌اش دست یزد. بنابراین، شما می‌توانید بی هیچ انحرافی، موسیقی مراهجون «موسیقی اعتراف» بنگرید. از این لحاظ من یک رعایت‌کننده هستم.»

با اینبند «مصائب و مرگ مسیح...» نه تنها انحرافی به اعتقاد مذهبی بلکه ادای یک دین به گذشته‌ی موسیقی نیز هست. در این اثر از بسیاری جهات می‌توان تاریخ خود «موسیقی آنتی» را دید که از لحاظ فرم و احساس با «مصائب مسیح مصلوب» به روایت مرقس قدیس اثر یوهان سباستین باخ به اوج رسید، و از زمان مرگ باخ در ۱۷۵۰

بعد اساساً توسعه نیافته باقی مانده است. معبد، اکنون پندرتسکی در پابل، با احترام، فروتنی، و خلوص، به این وادی پرهوت تاریخ موسیقی سفر کرده است. و با در نظر گرفتن باخ بعنوان آغازگر، کوشیده تا پلی بر شکاف عظیم زمان، سبک برداشت هنرمندان بزند.

از لحاظ فرم، «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» به روایت لوقای قدیس، از الگوی باخ که به دو بخش عذاب و مرگ مسیح تقسیم می‌شود، پیروی می‌کند. در این اثر روایت‌های انجیل چاه‌جا حاوی بخش‌های ترجیح بندی است که مایه‌شان را از سرچشمه‌های وسیع گوناگون - پوزنه از مزامیر، همچنین از مناجات‌نامه‌ی زمان عذاب وابسته به کلیسای رم، و موسیقی فولکلوریک مذهبی لهستان، می‌گیرد. در اینجا با تلفیق دقیق متون روبرو می‌شویم - مثل قطعه‌ی مزور «آنها برای چاه‌ی من طاس می‌ریزند.» و بیت برگردان آغازگر: «تو مرا در قیام مرگ فرو آوردی.» سوپرا-و وگرها در این مکش‌های میان دو برد، نقش اساسی را دارند. در بیشتر موارد متون انجیل را راوی (نشرت دهنده) روایت می‌کند و کلمات مسیح را رایتون می‌خواند. بسیاری از «صداهای دیگر» مثل صدای بیلاطس و پطرس، به پاس واگذار شده و «جماعت Turba» را دسته‌ی کر ارائه می‌دهد. درجینی که داستان اصلی در کلمات لوقای قدیس گفته می‌شود، پندرتسکی از یوحنا قدیس، کلمات مسیح مصلوب را به مریم و جواری محبوب به عاریت می‌گیرد. آنها در قسمت دوم، کار دیاجای بر «سرود مریم سوگوار» بر پای صلب» را می‌کنند که قبلاً بعنوان اثر مستقلی برای سه کر کلیسایی نوشته شده بود. «سرود مریم سوگوار...» بر حال، پنحو تجسین امیری با قالب «مصائب و مرگ مسیح...» متناسب است و بدون هیچگونه احساس تاهاهنگی در آن یافته می‌شود. در میان این چارچوب‌های سنتی نمویی، پندرتسکی پنحو وسیعی از تکنیک‌های موسیقی مدرن برای بیان هدی هنری‌اش استفاده می‌کند.

۲۱/۴۰ **اخبار**  
 ۲۲ **هنرهای تجسمی**  
 ۲۲/۲۷ **جشن هنر**

● **سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۴ **اخبار**  
 ۱۹/۴۰ **روکامبول**  
 ۱۹/۵۴ **کانون خانواده**  
 ۴۰/۱۸ **گذرگاه**  
 ۴۰/۴۵ **دانش**

اصطکاک نیروئی است که مانع از لغزیدن اشیاء جامد به روی یکدیگر می‌شود، اگر دو جسم جامد را بهم وارد کنیم که در جهت جسم دیگر به حالت لغزش چابجا شود، در برابر حرکت آن نوعی مقاومت بوجود می‌آید. این نیرو نیروی اصطکاک است که می‌توان آنرا به نسبت مقدار نیروی وارد شده اندازه‌گیری کرد. در برنامه این هفته دانش در این باره بحث خواهد شد.

۲۲ **موسیقی ایرانی**  
 ۲۱ **قرن بیست و یکم**  
 ۲۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **هنر ایتالیا**  
 ۲۲/۲۵ **تاتر**

● **دوشنبه ۲۵ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۸ **اخبار**  
 ۱۹/۴۲ **روکامبول**  
 ۱۹/۴۵ **دوربین‌های دیگر**  
 ۴۰/۱۵ **تقالی**

۲۱/۵۵ **وارثه**  
 ۲۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **موسیقی ایرانی**  
 ۲۲/۲۵ **بعدا اعلان میشود**

● **چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت**  
 ۱۹/۴۰ **اخبار**  
 ۱۹/۴۴ **روکامبول**  
 ۱۹/۴۷ **دکترین کیسی**

عنوان مجموعه دکتر بسن کیسی این هفته «یافت تور برای سید باد» نام دارد و این بار به مشکلات و اختلافات خانوادگی ناشی از ناراحتیهای جسمی و همچنین به تحلیل زندگی یک مادر و فرزند تیمش می‌پردازد.

این فیلم را «مارک وانیلی» کارگردانی میکند.  
 ۴۰/۴۵ **موسیقی کلاسیک**

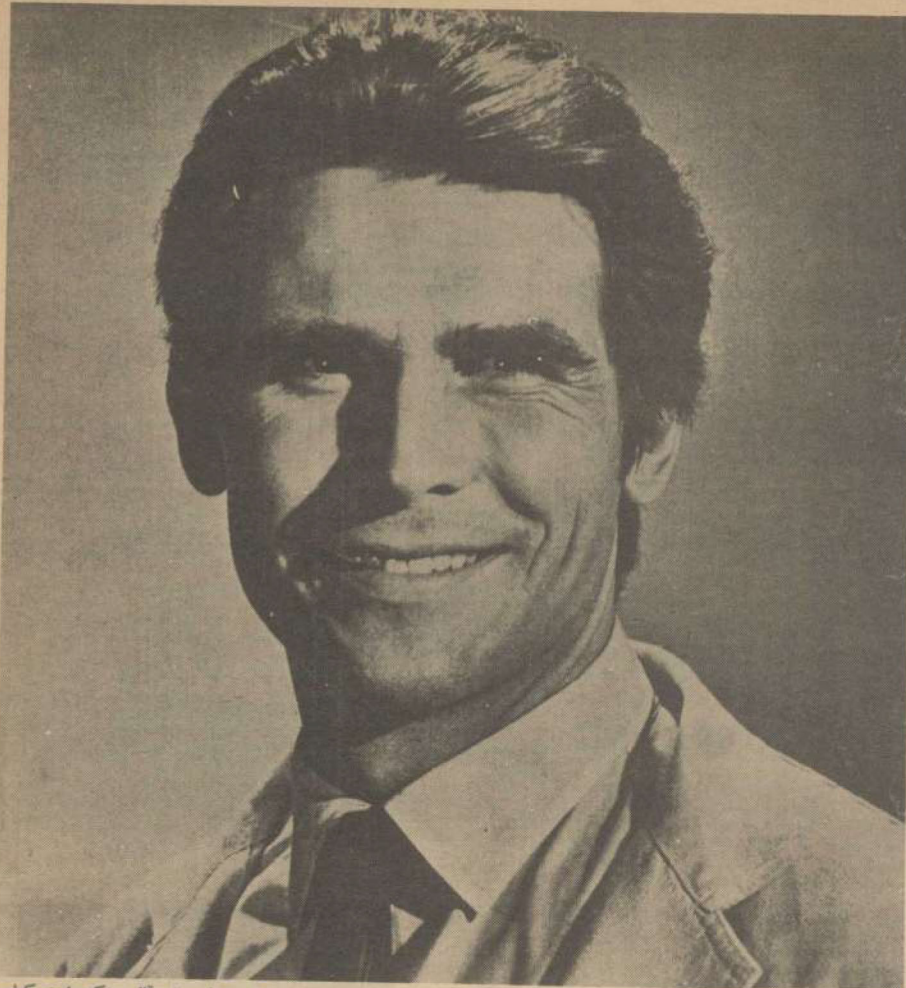
در این برنامه ارکستر ناسیونال رادیو تلویزیون فرانسه دو اثر اجرا خواهد کرد.  
 اورتور دون ژوان اثر موتسارت  
 Mozart وگنسترو ویلون در رماژور  
 دیپرس ۷۷ اثر برامس رهبر ارکستر موریس سوزان سولیسیت برنامه میشل بوسینو (نوازنده ویلون).

۲۱/۵۴ **آغاز**

در این برنامه یک فیلم کامل ۸ میلیمتری بنام هجرت ساخته‌ی حسن بنی‌هاشمی سینماگر گروه سینمای آزاد پخش می‌شود و آلبرت کوچونی با سازنده فیلم گفتگو می‌کند، تهیه‌کننده این برنامه بصیر نصیبی است.

۲۱/۳۰ **اخبار**  
 ۲۲ **درباره سینما**  
 ۲۲/۲۵ **فیلم سینمایی**





## جیمز برولین

ایفاگر نقش  
دکتر استیو کیلی  
در

## پزشک محله

در محله سوایم دو پزشک محبوب  
هستند. دکتر وایلی و دکتر کیلی  
دکتر وایلی مسن و با تجربه است  
و دکتر کیلی جوان و تازه کار.

ترجمه: م. اف

جیمز برولین در قالب دکتر استیو کیلی

خانواده برولین در قایق خصوصی خود



دکتر استیو کیلی پزشک جوان، با شهامت و جسور سخت به حرفه خویش پای بند است. اما هنوز به تجربه بیشتر نیاز دارد و بنایست زمان بیشتری در کنار دکتر وایلی پزشک سربان محله سوایم به کسب شهرت و تجربه اندوزی بپردازد. شخصیتی آشنا برای پزشک محله است و شاید بسیاری علاقه مند یا کنجکاو باشند تا ایفاگر نقش او را بشناسند، ویاروحیات، زندگی و ماجراهای وی آشنایی یابند. جیمز برولین، بازیگر نقش دکتر کیلی که شهرت سینمایی خود را مدیون ایفای این نقش است در هالیوود دنیا آمده. تحصیلات عالی خود را در رشته هنر در UCLA پایان رسانده و بعد به مدرسه هنرهای دراماتیک هالیوود رفته تا در زمینه تأثیر تخصص پیدا کند. برخورد او با هنرمندان و کارگردانان سینما در هالیوود و توجیهی که به رشته تحصیلش میذول میداشت او را بطرف سینما و بازی در فیلم‌های تلویزیونی کشاند، اما بازی در چند فیلم موفقیت چندانی برایش نداشت. بناچار وارد کارهای ساختمانی شد و دوشادوش پدرش در شرکتی که متعلق به خانواده بود به کار پرداخت تا شاید در این راه به موفقیت نائل شود. کارهای ساختمانی، نظارت بر کارگران و طرح نقشه‌های بزرگ نتوانست اشتیاق او را به قلمرو سینما کماش دهد. پس او بازمهم به تفریبات خود ادامه داد و پس از سه سال کوشش با کمیانی فوکس قرن بیستم قرارداد بست. «او را دریاب»، «او مال من است» و «سفر حیرت‌انگیز» از جمله فیلمهایی است که در این کمیانی بازی کرده اما شهرتی را که در جستجویش بوده بدست نیاورده است. سلسله فیلمهای «پزشک محله» و بازی در نقش دکتر

آنجو «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» او با دقت فراوان، اغلب جبهه‌های کلمات را در میان بخش‌های مختلف تقسیم می‌کند و با تکرار آنها احساسی تقریباً به بعدی از مکان و فاصله می‌آفریند که جماعت همیشه‌گیر آنرا تکرار می‌کند. با اینهمه، کلمات، در پراکندگی آشفته‌ی ظاهرشان، هنوز هم قابل شناختند. همچنانکه قطعه‌های مجزای یک «سورا» می‌توانند برای تشکیل تقاضای شکل‌هایی شناخت‌پذیر در هم بپیوندند. اما در جایی که موسیقی درخشانترین مفهوم تصویری را داراست، بندرتسکی از هر نوع تقلید ظریف‌وار دوری می‌جوید. در آثار ناخ و مصیبت‌نامه‌های ادالسل قرن هفدهم، تاریخ شوتس Heinrich Schütz در زمینه‌ی کاربرد طرح‌هایی برای القاء تصویر، پیشینه‌ای وجود دارد. شوتس، در واقع، تا آنجا پیش رفت که کوشید در تصویرش از ابتکار بپرسد، بانک خروسی را در موسیقی تقلید کند. برای آهنگساز معاصر، ایجاد یک چنین الهامی به برکت مسائل مکانیکی جدید، آسان است، اما بندرتسکی دقیقاً از هر نوع تقلید مصنوعی که امکان دارد بپوشد و کم‌ارج کند، پرهیز می‌نماید. انسان با ملاحظه‌ی ذوق پر بار این اثر تلوار کلبه، و مبارزتی که در ترکیب عناصر پراکنده بکار رفته، از اشهار سترگ «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» از نخستین اجرایش به بعد، کمتر بهشتی می‌افتد. منتقدین این اثر را بعنوان «یکی از پر اهمیت‌ترین

آنجو «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» او با دقت فراوان، اغلب جبهه‌های کلمات را در میان بخش‌های مختلف تقسیم می‌کند و با تکرار آنها احساسی تقریباً به بعدی از مکان و فاصله می‌آفریند که جماعت همیشه‌گیر آنرا تکرار می‌کند. با اینهمه، کلمات، در پراکندگی آشفته‌ی ظاهرشان، هنوز هم قابل شناختند. همچنانکه قطعه‌های مجزای یک «سورا» می‌توانند برای تشکیل تقاضای شکل‌هایی شناخت‌پذیر در هم بپیوندند. اما در جایی که موسیقی درخشانترین مفهوم تصویری را داراست، بندرتسکی از هر نوع تقلید ظریف‌وار دوری می‌جوید. در آثار ناخ و مصیبت‌نامه‌های ادالسل قرن هفدهم، تاریخ شوتس Heinrich Schütz در زمینه‌ی کاربرد طرح‌هایی برای القاء تصویر، پیشینه‌ای وجود دارد. شوتس، در واقع، تا آنجا پیش رفت که کوشید در تصویرش از ابتکار بپرسد، بانک خروسی را در موسیقی تقلید کند. برای آهنگساز معاصر، ایجاد یک چنین الهامی به برکت مسائل مکانیکی جدید، آسان است، اما بندرتسکی دقیقاً از هر نوع تقلید مصنوعی که امکان دارد بپوشد و کم‌ارج کند، پرهیز می‌نماید. انسان با ملاحظه‌ی ذوق پر بار این اثر تلوار کلبه، و مبارزتی که در ترکیب عناصر پراکنده بکار رفته، از اشهار سترگ «مصائب و مرگ مسیح مصلوب» از نخستین اجرایش به بعد، کمتر بهشتی می‌افتد. منتقدین این اثر را بعنوان «یکی از پر اهمیت‌ترین







### گزارشگر موفق تلویزیون

## حبیب‌اله روشن‌زاده

که بعنوان تهیه‌کننده، مجری و دبیر سرویس ورزشی تلویزیون او را بازخواهیم شناخت.

از: مهشیده

● روشن‌زاده را با انرژی و پرتلاش هنگام پخش مسابقات فوتبال و گزارش‌های دیگری ایران و تاسیونال اورگوئه یافتیم و در دقایقی بعد از پایان مسابقه به گفتگو نشستیم.

● **چطور شد که به تلویزیون و کار در آن گرایش یافتید؟**

● سالهای پیش در بسیاری از مجلات می‌خواندم که در کشورهای اروپایی تلویزیون وجود دارد- جمعیه‌ای کوچک که عکس و تصاویر از آن پخش می‌شود. کنجکاوای برای شناخت خوب این وسیله که کم‌کم به رؤیاهایم راه پیدا می‌نمود، سبب شد که به سوی آن کشانده شوم.

● **کار را از چه سالهایی و چگونه آغاز کردید؟**

● ۱۲ یا ۱۴ سال پیش بود و تلویزیون در شرف تأسیس که برای هنرپیشگی و گویندگی تقاضای کار دادم و تمربندی را با گروه جوانمرد آغاز کردم. اما متأسفانه نمایشی بر روی صحنه نیامد. بعد از مدتی برای گویندگی دعوت کردند. کار نخستینم اعلام برتانه‌ها و بعد از چند ماه اجرای برنامه جوانان بود تا اینکه طرح برنامه ورزشی ریخته شد و من تهیه و اجرای آنرا بعهده گرفتم و تا سال ۳۹ ادامه دادم. بعد از چند سال وقته سال ۴۳ به رادیو رفتم و در سال ۴۵ با کفایت تلویزیون ملی ایران به سلسله تهیه‌کنندگان و مجریان این سازمان در آمدم.

● **کار و پیشرفت شما در زمینه‌های ورزشی انگیزه خاصی دارد؟**

● فقط علاقه، از بچگی و دوران تحصیل به ورزش دلبستگی داشتم و در رشته‌های بسکتبال، فوتبال، بوکس و پینک‌پونگ تمرین می‌کردم اما با شروع کار، ادامه ورزش میسر نشد.

● **چه برنامه‌هایی را برای تلویزیون تهیه می‌کنید؟**

● در قسمت ورزشی با یاری همکارانم هر سال حدود ۴۸ تا ۵۰ برنامه هفتگی تهیه می‌کنیم که مجموعه‌ای از وقایع هفتگی ورزشی در ایران و سایر کشورهای جهان است با تفسیر، گفتگو و گه‌گاه گفتگو با ورزشکاران یا یکی از مسوولین ورزشی که بصورت کلی‌تر در برنامه نوروزی گرد می‌آید. منظور بیشتر اینست که با استفاده از فیلمهای آموزشی راه صحیح ورزش کردن را پیش‌روی نوجوانان گذاشته شوق بیشتری برای توسعه و پیشرفت آن به‌وجود آوریم. فعالیت‌های دیگرم نیز در همین زمینه است: اجرای قسمتی از مسابقه تلاش که در میدانهای ورزشی انجام می‌شود، رپرتاژ و گزارش مسابقات برای تلویزیون. گاهی لازم میشود که سکوت و فاصله بین برنامه‌ها را پر کنیم برای این منظور از اطلاعاتی که در رشته‌های مختلف ورزشی دارم یا از طریق گفتگو با قهرمانان و بازیگران و به‌حرف‌کشیدن آنها استفاده می‌کنم و بینندگان را با زندگی و روحیات آنها آشنا می‌کنم تا به این ترتیب هم تماشاگران آگاهی بیشتری از ورزش و مسائل مربوط به آن پیدا می‌کنند و هم سکوت و وقته‌های خسته‌کننده ایجاد نمی‌شود.

● **تا کنون چه مسابقاتی را که حائز اهمیت بوده‌اند رپرتاژ کرده‌اید؟**

● المپیک ۱۹۶۸ مکزیک که بطور متوسط در طول دو هفته برگزاری مسابقه روزی ۴ ساعت نوار را که در رم ضبط شده بود پخش می‌کردیم. از نظر زمانی پر حجم‌ترین کاری است که در تلویزیون انجام داده‌ام. این کار را بدون دیدن



● برنامه فقط با اطلاع از چگونگی مسابقه، مستقیماً به کمک نوار گزارش و تفسیر کردم برنامه مهم دیگر نخستین پخش مستقیم از طریق ماهواره، مربوط به مسابقات فوتبال جام جهانی ۱۹۷۰ بود که واقعا هنگام گزارش آن ترس و هیجان زیادی مرا فرا گرفته بود. این راهم باید اعتراف کنم که دوبار از میکروفون وحشت کرده‌ام یکی روزی که برای نخستین‌بار پشت میکروفون قرار گرفتم، دیگر، هنگام پخش همین مسابقات، که ناگزیر با آقای قطبی جریان را در میان‌گذاشتم و پاسخ‌دادم: «خیلی خوبست که می‌ترسی چون همین باعث پیشرفت و موفقیت تو خواهد شد و بعد برای توجیه این‌گفته ادامه دادم: «گوینده بسیار مشهوری در تلویزیون فرانسه کار می‌کرد که بناگاه از کار استعفا داد و چون علت را از او پرسیدند گفت: هدفم این بود که برترسم قالب شوم و حالا که موفق شده‌ام دیگر لزومی برای ادامه کار نمی‌بینم همین نمونه مرا دلگرم کرد تا بکارم ادامه دهم، می‌توانم از پخش بازیهای آسیایی بانکوک نیز یاد کنم که برای گزارش آن به‌کشور تایلند سفر کردم و روزی سه یا چهار ساعت برنامه داشتم.

● **برای مسابقات آینده خصوصاً پخش مستقیم المپیک ۱۹۷۲ که در مونیخ انجام می‌شود چه تدارکی دیده‌اید؟**

● برای پخش بازیهای المپیک با کمیته برگزارکننده مسابقات قراردادی بسته شده که برنامه‌ها بصورت نوار و یا مستقیم روزی ۳ یا چهار ساعت بنظر تماشاگران برسد. برای این مسابقات که از ۴ تا ۱۵ شهریور انجام می‌شود، من، آقای بهمنش، آقای مکانیک کارگردان فنی و چند نفر دیگر به مونیخ خواهیم رفت، تا ضمن گزارش، توشه‌ای فراهم آورده و خود را برای بازیهای «المپیک قاره آسیا» که در تهران انجام می‌شود آماده سازیم.

● **تلویزیون چه مسابقاتی را مستقیماً پخش خواهد کرد؟**

● خیلی از مسابقاتی که انجام می‌شود در ایران بان‌اندازه تماشاگران ندارد که با تحمل مخارج گزاف به پخش مستقیم آن مبادرت شود، ضمن پخش مسابقات مهم و دیدنی، بازیهای هر تیم و رشته‌ای از ایران که به پای فوتبال برسد مستقیماً پخش می‌شود مثل مسابقات فوتبال، کشتی .....  
● **آیا امید موفقیتی برای ورزشکاران ایران هست؟**

● با مسابقات فشرده‌ای که برای بازیکنان تیم ملی فوتبال در نظر گرفته شده باید یادقت و وسواس بیشتری به‌کار آنها چشم بدوزیم چون تیم باید در کره شمالی که هوایی بسیار سرد دارد مسابقه دهد و با اختلاف پنج روز برای شرکت در بازیهای جام ملت‌های آسیا به بانکوک روانه شود. اختلاف درجه‌ای هوای این منطقه از صفر تا ۴۰ درجه است که از نظر آب‌وهوا به‌چهار لطمه وارد می‌آورد. هم‌چنین مساله خستگی و کوفتگی آنها را باید در نظر گرفت، که با احتساب برد بایست به «المپیک ۱۹۷۲ مونیخ» راه یابند. تنها می‌توانیم آرزوی موفقیت آنان را داشته باشیم و انتظار بفرزاشته‌شدن پرچم و نواخته‌شدن سرود ملی ایران به هنگام پیروزی.

● **در مورد مسابقات داخلی و آنچه دوایران برگزار می‌شود، هم‌چنین مسابقات باشگاههای آسیایی چه تدارکی دیده شده؟**

● سازمان برگزارکننده مسابقات باشگاههای آسیایی هنوز جدول مشخصی از بازیها و نحوه برگزاری آن‌ها منتشر نکرده، چون بعضی تیم‌ها حضور و یا عدم حضور خود را اعلام نداشته‌اند؛ باید منتظر روشن‌شدن این وضع بود. در مورد مسابقات داخلی هم باید دید فدراسیون تربیت‌بدنی امتیاز برگزاری مسابقات را به‌چه سازمانی محول می‌کند تا تلویزیون بایستن قرارداد به پخش آن مبادرت کند.

● **آیا از این بابت تلویزیون وجبی پرداخت می‌کند؟**

● اگر مسابقات را مستقیماً فدراسیون تربیت بدنی اداره کند، نه، ولسی در صورت واگذاری انجام آن به سازمان‌های دیگر و یا در صورت تقبل مخارج دعوت میهمانان ورزشی از طرف باشگاهها، قسمت بازرگانی تلویزیون در حصد بستن قرارداد برمیآید.

● **بعنوان يك مفسر و گزارشگر باچه سوالاتی از طرف مردم روبرو میشوید؟**

● مسائل بسیار است، اما آنچه اهمیت بیشتری دارد، تفاوت میان تفسیر و گزارش است، کسی که گزارش می‌کند باید به‌تقل حوادثی بپردازد که مویه‌رو روی میدهد، در حالیکه مفسر باید به تشریح، تعریف یا تنقید آن بپردازد. بسیاری از مردم می‌خواهند هنگام گزارش یک مسابقه آنرا تفسیر کنیم که این کار صحیح نیست، اصطلاحی است در وسایل ارتباط جمعی که: «خبر

مقدس است و تفسیر آزاده اگر گزارشگر بخواند حوادث را تفسیر کند، به‌کار بازیکن و داور لطمه می‌زند: با توجه باین مساله باید اضافه کنیم که من بکرات با چنین پرسشهایی مواجه شده‌ام که: «کدام تیم را دوست داری؟» یا «علاقه تو به تیم خاصی باعث می‌شود که هنگام رپرتاژ با هیجان بیشتر و صدای رستار درمورد آن سخن‌گویی» که به هیچ وجه درست نیست، من مجبورم صدایم را متناسب با صدای مردمی که در محوطه ورزشی گرد آمده‌اند بلند و کوتاه کنم و یا اگر طرفداران تیمی بیشتر از تیم دیگر است و صدای فریاد و تشویق آنان باعث می‌شود که صدای من بلندتر شود، دلیل طرفداری و علاقه من به آن تیم نیست.

● **پرسی نیز پیش می‌آید که: چرا پخش مسابقات را قبلاً از تلویزیون اعلام نمی‌کنید، این مسئله برای ایجاد هیجان بیشتر در تماشاگران است و یا علتی دیگر دارد؟**

● معمولاً پخش مسابقات برای شبکه تلویزیون ملی ایران به‌تر تهران در نظر گرفته می‌شود. تا علاقمندانی که در تهران هستند در محل بازی شاهد مسابقه شوند، حال اگر استقبال مردم به درجه‌ای برسد که از ظرفیت میدان ورزشی تجاوز کند، آنگاه فرستنده تلویزیون یکمک می‌آید و این مشکل را با پخش مستقیم در تهران حل می‌کند.

● **ورزش و مسائل مربوط به آن چنان مشغول کرد که فراموش کردم در مورد خانواده و مخالفت با علاقه‌مندی آنان به‌گارتان بپرسیم؟**

● بدیهی است که تشویق‌ها و حسادت‌های همسر و سیله‌ای برای پیشرفت من است، چون خود او هم در موقعیت اجتماعی خاصی است که با مشکلات خاصی روبرو است، بنابراین کمتر اشکالی پیش می‌آید، پسر هم به ورزش بسیار علاقه‌مند است و فکر نمی‌کنم مسابقه‌ای انجام بشود و او به‌وسیله‌ای که شده خودش را به آن رساند. اما بکار من زیاده از حد دلبستگی نشان نمی‌دهد تا آنرا حمل بر انتخاب این کار از طرف او درآینده بکنم.

● **آیا خاطره‌ای از ایشمه فعالیت‌ها و گزارشگریهای ورزشی نداری؟**

● چرا، بسیار، بهتر است که از خاطره‌ای یاد کنم که مرا به‌زمین ورزشی کشاند و بعنوان گزارشگر معرفی می‌کرد: سال ۴۷ بود و آقای بهمنش به‌ارژانتین، محل برگزاری مسابقات کشتی جام جهانی، رفته بود و من در تلویزیون کار می‌کردم. بهنگام برگزاری مسابقات جام دوستی در تهران این مشکل پیش آمد که چه کسی مسابقات را گزارش کند، از من دعوت کردند، با هر کس این پیشنهاد را در میان گذاشتم با سرخشی مانع قبول آن شد، شی کسی که فردای آن برای اعلام رد یا قبولی عازم رادیو بودم یا خاتم به‌گفتگو نشستیم و او خیلی جدی گفت: نه تنها نباید بروی بلکه منم نمی‌گذارم باین کار آبروی خود را ببری و به شهرت من لطمه بزنی، سالها است که آقای بهمنش این کار را کرده و پذیرفته شده، تو اگر ابتدا بساکن به‌چنین کاری دست بزنی موفق نمی‌شوی، تا صبح نخواستیم. وقتی به‌رادیو پیش منم خبرگزاری رفت، پیش از اینکه بخوام حرفی بزنم، کارت ورود به‌استادیوم را بمن داد و من خجالت کشیدم که حقیقت را بگویم.

● **تا لحظه‌ای مسابقه خدا خدا می‌کردم که اتفاقی بیافتد و صدای من پخش نشود، که نیفتاد. نیمه اول را رپرتاژ کردم. در میان دومین بازی تلفن زنگ زد، و گفتند که معاون وزارت اطلاعات ترا می‌خواهد. تا به تلفن، که شاید ۱۰ قدم بامن فاصله نداشت برسم. احساس کردم صداهای قدم برداشتم. گوشی را برداشتم و شنیدم که: «کارت خوب بود همینطور ادامه بده». و ادامه دادم تا به اینجا رسیدم.**



# مرکز آبادان

پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت	پخش اول	۱۳	اخبار
		۱۳/۰۵	بهداشت
		۱۳/۳۵	فیلم ویژه
		۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
		۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم		
		۱۷/۳۵	تلاوت قرآن
		۱۷/۴۰	موج شادی (تولید محلی)
		۱۸/۱۵	دیداری خودمانی تر (تولید محلی)
		۱۸/۴۵	اخبار استان
		۱۹	رتکارنک
		۱۹/۳۰	برنامه ورزش
		۱۹/۵۵	وارپنه شش و هشت
		۲۰/۳۰	اخبار
		۲۱/۰۵	دنیای يك زن
		۱۲/۳۰	دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت
		۱۲/۳۵	برنامه‌ای از مهدی اخوان ثالث
		۲۲	امید (تولید محلی)
		۲۲/۴۵	فیلم سینمایی «سرخه مرگ»
		۲۳	اخبار
جمعه ۲۲ اردیبهشت			
		۱۳/۱۵	تلاوت قرآن
		۱۳/۲۵	آذان ظهر
		۱۳/۳۰	سخنرانی مذهبی
		۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
		۱۳/۳۰	پسر سیرک
		۱۴	مغز متفکر (تولید محلی)
		۱۴/۳۰	اخبار
		۱۵	موسیقی ایرانی
		۱۵/۳۰	چهارل
		۱۶/۳۰	فوتبال
		۱۷/۱۰	چشمک
		۱۸/۱۰	جستجو
		۱۹/۲۰	پهلوانان
		۲۰/۳۰	اخبار
		۲۱/۰۵	اختاپوس
		۲۱/۳۵	ناسیونال شو
		۲۲/۲۵	بالا تر از خطر
		۲۳/۱۵	شبهای تهران
شنبه ۲۳ اردیبهشت			
	پخش اول		
		۱۳	اخبار
		۱۳/۱۰	شما و تلویزیون
		۱۳/۲۵	ادبیات جهان
		۱۴	جولیا
		۱۴/۳۰	اخبار
پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت			
	پخش اول		
		۱۱	شو نقش جهان
		۱۲	کارگاه موسیقی کودک
		۱۳/۳۰	پسر سیرک
		۱۴	مجله نگاه
		۱۴/۳۰	رویدادهای هفته استان (تولید محلی)
		۱۵	موسیقی ایرانی
		۱۵/۳۰	چهارل
		۱۶/۳۰	فوتبال
		۱۷/۱۰	چشمک
		۱۸/۱۰	جستجو
		۱۹/۳۰	پهلوانان
		۲۰/۳۰	اخبار شبکه



صحنه‌ای از برنامه سرکار استوار

پنجشنبه ۲۴ اردیبهشت	پخش اول	۱۳	اخبار
		۱۴/۱۰	کارگر
		۱۴/۳۵	دکتر بن کیسی
		۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم		
		۱۶/۵۵	تلاوت قرآن
		۱۷/۰۵	تدریس زبان آلمانی
		۱۸	برنامه کودکان
		۱۸/۳۰	همایگان (تولید محلی)
		۱۸/۵۵	اخبار استان
		۱۹	اتاق ۴۳۳
		۱۹/۳۰	مسابقه تلاش
		۲۰/۳۰	اخبار
		۲۱/۰۵	روزهای زندگی
		۲۲/۰۵	سرکار استوار
		۲۳	اخبار
		۲۳/۱۵	فیلم
چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت			
	پخش اول		
		۱۳	اخبار
		۱۳/۱۰	حفاظت و ایمنی
		۱۳/۲۵	موسیقی ایرانی
		۱۳/۴۰	آزانس ۱
		۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم		
		۱۶/۵۵	تلاوت قرآن
		۱۷	آموزش برای زنان روستایی

# مرکز اصفهان

پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت	پخش اول	۱۳	اخبار
		۱۳/۱۰	بهداشت (تولید محلی)
		۱۳/۳۵	فیلم ویژه
		۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی (تولید محلی)
		۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم		
		۱۷/۳۰	برنامه کودکان
		۱۸/۲۲	معرفی برنامه‌های رادیو تلویزیون
		۱۸/۳۰	سینمای برونیا
		۱۸/۴۵	اخبار استان
		۱۹	رتکارنک
		۱۹/۳۰	ورزش و نوجوانان
		۱۹/۵۵	وارپنه شش و هشت
		۲۰/۳۰	اخبار شبکه
		۲۱/۰۵	دنیای يك زن
		۲۱/۳۵	وارپنه
		۲۲	فیلم سینمایی
		۲۳	هفت شهر عشق
		۲۳/۱۰	اخبار
جمعه ۲۲ اردیبهشت			
		۱۱	شو نقش جهان
		۱۲	کارگاه موسیقی کودک
		۱۳/۳۰	پسر سیرک
		۱۴	مجله نگاه
		۱۴/۳۰	رویدادهای هفته استان (تولید محلی)
		۱۵	موسیقی ایرانی
		۱۵/۳۰	چهارل
		۱۶/۳۰	فوتبال
		۱۷/۱۰	چشمک
		۱۸/۱۰	جستجو
		۱۹/۳۰	پهلوانان
		۲۰/۳۰	اخبار شبکه

۲۱/۰۵	اختاپوس	
۲۱/۳۵	ناسیونال شو	
۲۲/۳۵	بالا تر از خطر	
شنبه ۲۳ اردیبهشت		
	پخش اول	
	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	مجله یتون
	۱۴	دانش
	۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم	
	۱۷/۳۴	تدریس زبان انگلیسی
	۱۸	کودکان (تولید محلی)
	۱۸/۴۵	اخبار استان
	۱۹	برنامه جوانان
	۱۹/۵۵	افسونگر
	۲۰/۳۰	اخبار شبکه
	۲۱/۰۵	روزهای زندگی
	۲۱/۵۵	برنامه روز تعاون ایران
	۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
	۲۳	فیلم
یکشنبه ۲۴ اردیبهشت		
	پخش اول	
	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	کارگر (تولید محلی)
	۱۳/۳۵	دکتر بن کیسی
	۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم	
	۱۷/۳۴	تقالی (تولید محلی)
	۱۸	کودکان
	۱۸/۴۵	اخبار استان
	۱۹	جادوی علم
	۱۹/۳۰	کیسی جونز
	۱۹/۵۵	شهر آفتاب
	۲۰/۳۰	موسیقی ایرانی (تولید محلی)
	۲۱/۰۵	مسابقه هما
	۲۱/۳۵	پزشک محله
	۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
	۲۳/۱۰	اخبار
دوشنبه ۲۵ اردیبهشت		
	پخش اول	
	۱۳	اخبار
	۱۳/۱۰	شما و تلویزیون
	۱۳/۳۵	ادبیات جهان
	۱۴	جولیا
	۱۴/۳۰	اخبار
	پخش دوم	
	۱۷/۳۴	تدریس زبان فرانسه
	۱۸	کودکان (تولید محلی)
	۱۸/۴۵	اخبار استان
	۱۹/۰۴	موسیقی ایرانی
	۱۹/۳۰	نشانه‌های خوب گذشته
	۲۰/۳۰	اخبار شبکه
	۲۱/۰۵	مسابقه چهره‌ها
	۲۱/۳۵	نویسنده کارآگاه
	۲۲/۳۰	ایران زمین
	۲۳	اخبار
سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت		
	پخش اول	
	۱۳	اخبار

# مرکز بندرعباس

پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت		
	۱۶/۳۰	مبارزو بیروز
	۱۷	جادوی علم
	۱۷/۳۰	جولیا
	۱۸	افسونگر
	۱۸/۳۰	دکتر بن کیسی
	۱۹/۳۰	شما و تلویزیون
	۲۰	بل قنور
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۱۵	ترانه
	۲۱/۳۰	وارپنه
	۲۱/۴۵	فیلم سینمایی

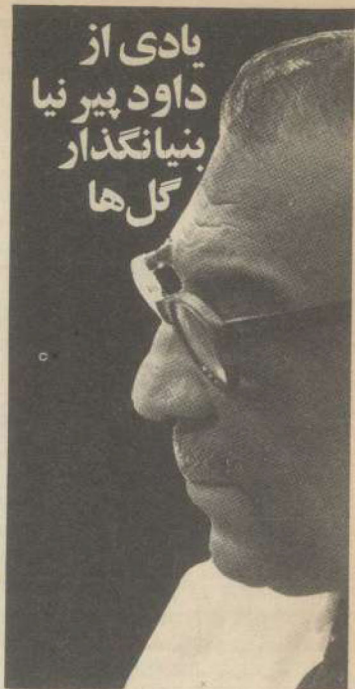
جمعه ۲۲ اردیبهشت		
	۱۲/۳۰	موسیقی و کودک
	۱۳	بازی بازی
	۱۳/۳۰	موسیقی (تولید محلی)
	۱۴	رتکارنک
	۱۴/۳۰	فیلم سینمایی
	۱۶	فوتبال
	۱۷	ناتر
	۱۸	شبهای تهران
	۱۹	جستجو
	۲۱/۱۵	ترانه
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۲/۱۵	بالا تر از خطر
	۲۱/۳۰	اختاپوس
شنبه ۲۳ اردیبهشت		
	۱۶/۳۰	کارتون
	۱۷	کودکان
	۱۷/۳۰	آموزش روستایی
	۱۸/۳۰	موسیقی محلی
	۱۹	آیوانو
	۱۹/۳۰	موسیقی شاد
	۲۰	دور دنیا
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۱۵	ترانه
	۲۱/۳۰	وارپنه
	۲۱/۴۵	سرکار استوار
	۲۲/۴۵	چهره ایران
یکشنبه ۲۴ اردیبهشت		
	۱۶/۳۰	کارتون
	۱۷	کودکان
	۱۷/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
	۱۸	فیلم مستند
	۱۸/۳۰	کیسی جونز
	۱۹	مسابقه جوانان
	۱۹/۳۰	تقالی
	۲۰	اطلاق ۴۳۳
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۱۵	ترانه
	۲۱/۳۰	وارپنه
	۲۱/۴۵	موسیقی ایرانی
	۲۲/۱۵	یگرود

دوشنبه ۲۵ اردیبهشت		
	۱۶/۳۰	آقای جدول
	۱۷	تدریس انگلیسی و آمریکایی
	۱۷/۳۰	وارپنه
	۱۸	کشتی پیکاردی
	۱۸/۳۰	ماجرا
	۱۹	دانش
	۱۹/۳۰	وارپنه چشمک
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۳۰	وارپنه
	۲۱/۴۵	دنیای يك زن
	۲۲/۱۵	ایران زمین
	۲۲/۴۵	روکامبول
	۲۳	هفت شهر عشق
سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت		
	۱۶/۳۰	کارتون
	۱۷	کودکان روستایی
	۱۷/۳۰	آموزش روستایی
	۱۸/۳۰	موسیقی محلی
	۱۹	آیوانو
	۱۹/۳۰	موسیقی شاد
	۲۰	دور دنیا
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱/۱۵	ترانه
	۲۱/۳۰	وارپنه
	۲۱/۴۵	سرکار استوار
	۲۲/۴۵	چهره ایران
چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت		
	۱۶/۳۰	تآر پت‌ها
	۱۷	توسن
	۱۷/۳۰	کودکان
	۱۸	آموزش روستایی
	۱۸/۳۰	موسیقی شاد
	۱۹/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
	۲۰	هیلا ریوس ۱۰۰
	۲۰/۳۰	اخبار
	۲۱	بعدا اعلام میشود
	۲۱/۱۵	وارپنه
	۲۱/۳۰	مجله یتون
	۲۲/۳۰	روکامبول
	۲۳	موسیقی ایرانی



تقالی





# یادی از داود پیرنیا بنیانگذار گل‌ها

از دیانایک سچل



میر تقی‌بی

# معرفی بر نامه‌ای که حاصل زحمات هنرمندانی واقعی است



جلیل شهنشاز



ایرج - پژمان بختیاری



پرویز یاحقی



عماد خراسانی



اصغر بهاری

برنامه «گل‌ها» که شامل گل‌های جاویدان، گل‌های صحرایی، گل‌های رنگارنگ، شاخه گل و برلین است یکی از باارزش‌ترین و غنی‌ترین برنامه‌های موسیقی ایرانی رادیو است، که دوستداران و شنوندگان بسیار دارد. کسانی که در راه تهیه و گسترده‌سازی این برنامه‌ها زحمت کشیده‌اند، براساسی از بزرگترین هنرمندان کشور ما بوده و هستند.

این برنامه که اولین بار با نام گل‌های جاویدان در سال ۱۳۳۵ از رادیو پخش شد، ۱۶ سال پیش به همت مرحوم «داود پیرنیا» که از خاویارهای هنردوست و آشنا به موسیقی بود، پایه گذاری شد.

هدف پیرنیا از بوجود آوردن چنین برنامه‌ای، حفظ و تکمیل موسیقی سنتی و آشنا کردن مردم با اشعار شعری بزرگ ایران بود و در راه برآوردن این آرمان بزرگ تا آخرین روزهای زندگی تلاش کرد.

برنامه گل‌های رنگارنگ که پس از گل‌های صحرایی تهیه شد، فضای جدیدی را بوجود آورد تا قرآنه‌های اصیل ایرانی با صدای خوانندگان زن همراه با آواز خوانندگان مرد معرفی شود.

در خلال این برنامه از اشعار عرفانی شعری بزرگ قدیم و معاصر استفاده می‌شود. این برنامه نیز مانند دیگر برنامه‌ها بی‌کلیه از طرف مردم تهیه و پخش می‌شود. اما در دو صورت تهیه و تنظیم به‌وسیله گل‌ها.

برنامه گل‌های رنگارنگ که شامل ترانه و شرح حال مختصری از شعری قدیم است و با ساز تنبا همراه می‌شود و شاخه گل ۳۰ دقیقه‌ای که آهنگ بی‌کلام است توأم با ساز و آواز تنبا و اشعار عرفانی. تا حال، ۵۷۲ برنامه از گل‌های رنگارنگ، ۳۰۰ برنامه از برگ سبز، ۴۵۵ شاخه گل و ۱۰۰ برنامه از گل‌های صحرایی و گل‌های جاویدان از رادیو پخش شده است و در این پنج برنامه ترانه‌های ملی و سنتی، ساز و آواز و دستگاه‌ها و ردیف‌های ایرانی گنجانده شده است.

علی تجویدی، آهنگساز صاحب نظر و هنرمند رادیو که از سال ۱۳۳۵ همکاری خود را با گل‌ها شروع کرده و سرپرست موسیقی این برنامه است در این مورد می‌گوید:

برنامه گل‌ها همیشه خوش بر نامه «گل‌ها» گلستان همیشه خوش بر نامه «گل‌ها» فراوانی می‌شود، ولی مدتهاست که آهنگ‌های تازه و بکری مانند گذشته از این برنامه بگوش صاحب دلان نرسیده است. در گذشته حداقل در هر ماه یک آهنگ تازه و اصیل توأم با اشعار بسیار خوب عرضه می‌شد ولی، در وضع فعلی به‌لطف گوناگون، بیش از یک یا دو آهنگ ارزشمند در سال از این برنامه شنیده نمی‌شود.

تماشای چه سئالی موجب این زکود در برنامه گل‌ها شده‌اند؟

تجویدی - البته علل بسیاری موجب این زکود است که بجای خود باید بررسی شده و مشخصی آن روشن شود، از آن جمله، دلسردی آهنگسازان، رو آوردن بعضی از آنها به «تجارت»، عدم تنوع و غیره... پس از تصویب قانون حمایت مؤلفان فکر می‌کردم که پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه تهیه آهنگ‌ها و ترانه‌ها حاصل می‌شود، ولی باکمال تأسف باید اشراف کنم که بر اثر سودجویی، عده‌ای کثیفی‌های صحنه فروش و برای جلب آبی مردم وین کردن جیب خودشان گرایش عجیبی بطرف ترانه‌های بازاری بوجود آمد. ماهی نیست که در حدود ۲۰۰ آهنگ یا اشعار شکسته و بی معنی به بازار نیاید، در حالیکه یک آهنگ اصیل توأم با شعر مناسب در این مدت تهیه و تنظیم نمی‌شود.

این دوام که طی می‌کند، در همین زمینه خواهد بود. امید است که برای بیشتر «گل‌ها» چه اقداماتی باید صورت بگیرد؟

تجویدی - بنظر من سبب اصلی بختیدن هر چه بیشتر به وضع کنونی این برنامه باید از وجود آهنگسازان با اطلاع و خوش ذوق و همچنین از وجود شعری با شایسته و باسواد استفاده کرد. با کمال تأسف گرچه نسبت به انتخاب اشعار گوش

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

از تهیه کنندگان این برنامه و همکاران پیرنیا، در آن روزها که تنها چند برنامه از «گل‌ها» پخش شده بود، می‌توان، مرحوم رهی معیری، استاد عبادی، جواد محرومی، مرحوم خالقی، تجویدی، مرتضی‌خان محجوبی، حسن صبا، لطف‌الله مجد، جلیل شهنشاز، حسن کسایی، رضا ورزنده، عبدالملکی وزیری، پیمان، مرضیه، روحبخش و بسیاری دیگر را نام برد.

پخش اولین برنامه گل‌های جاویدان که در ۳۰ تا ۶۰ دقیقه تنظیم می‌شد، چنان مورد توجه شنوندگان رادیو قرار گرفت که به‌تدریج انتظار آن نمی‌رفت.

بی‌توجهی به آهنگ‌های فولکلوریک ایران که گنجینه‌ای با ارزش و بی‌ان‌بایدیر گردانندگان گل‌ها بفکر جمع‌آوری و تهیه آهنگ‌ها و شعری محلی اتانند و پایش ترتیب برنامه گل‌های صحرایی بوجود آمد. تهیه گل‌های صحرایی برای برنامه گل‌ها، کام تازه‌ای بود که می‌توانست نوید بخش موسیقی‌های پدید باشد و پس از آن در همان سال برنامه «برگ سبز» که شامل ساز تنبا و آواز یکی از خوانندگان توأم با اشعار عرفانی بود تهیه و پخش شد.

برنامه گل‌ها همیشه خوش بر نامه «گل‌ها» گلستان همیشه خوش بر نامه «گل‌ها» فراوانی می‌شود، ولی مدتهاست که آهنگ‌های تازه و بکری مانند گذشته از این برنامه بگوش صاحب دلان نرسیده است. در گذشته حداقل در هر ماه یک آهنگ تازه و اصیل توأم با اشعار بسیار خوب عرضه می‌شد ولی، در وضع فعلی به‌لطف گوناگون، بیش از یک یا دو آهنگ ارزشمند در سال از این برنامه شنیده نمی‌شود.

تماشای چه سئالی موجب این زکود در برنامه گل‌ها شده‌اند؟

تجویدی - البته علل بسیاری موجب این زکود است که بجای خود باید بررسی شده و مشخصی آن روشن شود، از آن جمله، دلسردی آهنگسازان، رو آوردن بعضی از آنها به «تجارت»، عدم تنوع و غیره... پس از تصویب قانون حمایت مؤلفان فکر می‌کردم که پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه تهیه آهنگ‌ها و ترانه‌ها حاصل می‌شود، ولی باکمال تأسف باید اشراف کنم که بر اثر سودجویی، عده‌ای کثیفی‌های صحنه فروش و برای جلب آبی مردم وین کردن جیب خودشان گرایش عجیبی بطرف ترانه‌های بازاری بوجود آمد. ماهی نیست که در حدود ۲۰۰ آهنگ یا اشعار شکسته و بی معنی به بازار نیاید، در حالیکه یک آهنگ اصیل توأم با شعر مناسب در این مدت تهیه و تنظیم نمی‌شود.

این دوام که طی می‌کند، در همین زمینه خواهد بود. امید است که برای بیشتر «گل‌ها» چه اقداماتی باید صورت بگیرد؟

تجویدی - بنظر من سبب اصلی بختیدن هر چه بیشتر به وضع کنونی این برنامه باید از وجود آهنگسازان با اطلاع و خوش ذوق و همچنین از وجود شعری با شایسته و باسواد استفاده کرد. با کمال تأسف گرچه نسبت به انتخاب اشعار گوش

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

استفاده از آثار با ارزش آهنگسازانی چون، شیدا، عارف، دزوش‌خان، رکن‌الدین مختار، مرحوم روح‌الله خالقی، مرتضی‌خان محجوبی، علی تجویدی، جواد محرومی، حبیب‌الله بدیمی، پرویز یاحقی، همايون خرم و بسیاری دیگر دلیل این سداست. در نوازندگی هنرمندان چیره‌دستی چون استاد احمد عبادی، حسن کسایی، رضا ورزنده، لطف‌الله مجد، علی تجویدی، جلیل شهنشاز، علی‌اصغر بهاری، پرویز یاحقی، همايون خرم، سعید نجفی و منصور صامی که در برنامه گل‌ها شرکت داشته‌اند بازگو کنندگانند. بلند این برنامه است.

استاد عبادی در مورد گل‌ها و مرحوم پیرنیا می‌گوید:

## و گفتگویی با هنرمندان این بر نامه

یاد دارند و از اشعارش در این برنامه استفاده می‌کنند، آنچنان که رهی همیشه در گل‌ها زنده است.

آخرین اثر «رهی» که در آخرین روزهای زندگیش سروده شده و متأسفانه به علت عدم توانایی نوشتن به خواهر زادش «گلی» دیکته کرده است، بوسیله برداش برای برنامه گل‌ها فرستاده شده و در نظر است که این شعر در گل‌ها مورد استفاده قرار گیرد...

ندانه آن به ناسربان یاد کند یا به فریب‌انگیز من، باوعدای شادم کند یا نه لب گرمی شود پیدا که آهادم کند یا نه صبا از من بیامی ده به آن صباوسنگین دل که تاگل در چمن باقی است آرام کند یا نه من از یاد عزیزان پاک نفس غافل نیم اما نمی‌دانم که بعد از من کسی یاد کند یا نه رهی از ناله‌ام خون می‌چکد اما نمی‌دانم که آن بیدارگر گوش بفریادم کند یا نه

نام گل‌ها همیشه به‌یاد آورنده «روشنک» گوینده خوش صدای این برنامه است.

خانم صدیقه رسولی «روشنک» اولین گوینده دائمی برنامه گل‌هاست و صدای او مورد توجه بسیار مردم و دوستداران این برنامه است.

اولین برنامه گل‌های جاویدان را خانم پریان گوینده بر سابقه رادیو اجرا کرده است و در سال‌های اخیر خانم آذرین‌روشنک و فیروزان‌رزمین و در چند برنامه شمس فضل‌الهی با این برنامه همکاری داشته‌اند.

خانم روشنک از سال ۱۳۲۷ به‌کار رفته و در برنامه گل‌ها همکاری داشته‌اند. در رادیو آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۴ گوینده برنامه‌های مختلف رادیو مثل اخبار و گفتار بوده است.

از او سؤال می‌کنم، چطور شد که شروع به همکاری با گل‌ها کردید؟

سادگی و پاک خاصی در نگاه او و صدایش موج می‌زند و می‌گوید: من پیش از اینکه به رادیو بیایم معلم بودم و سال‌ها در فرهنگ خدمت کردم، بعد از وارد شدن به رادیو هم همچنان به معلمی ادامه دادم تا

یاد دارند و از اشعارش در این برنامه استفاده می‌کنند، آنچنان که رهی همیشه در گل‌ها زنده است.

آخرین اثر «رهی» که در آخرین روزهای زندگیش سروده شده و متأسفانه به علت عدم توانایی نوشتن به خواهر زادش «گلی» دیکته کرده است، بوسیله برداش برای برنامه گل‌ها فرستاده شده و در نظر است که این شعر در گل‌ها مورد استفاده قرار گیرد...

ندانه آن به ناسربان یاد کند یا به فریب‌انگیز من، باوعدای شادم کند یا نه لب گرمی شود پیدا که آهادم کند یا نه صبا از من بیامی ده به آن صباوسنگین دل که تاگل در چمن باقی است آرام کند یا نه من از یاد عزیزان پاک نفس غافل نیم اما نمی‌دانم که بعد از من کسی یاد کند یا نه رهی از ناله‌ام خون می‌چکد اما نمی‌دانم که آن بیدارگر گوش بفریادم کند یا نه

نام گل‌ها همیشه به‌یاد آورنده «روشنک» گوینده خوش صدای این برنامه است.

خانم صدیقه رسولی «روشنک» اولین گوینده دائمی برنامه گل‌هاست و صدای او مورد توجه بسیار مردم و دوستداران این برنامه است.

اولین برنامه گل‌های جاویدان را خانم پریان گوینده بر سابقه رادیو اجرا کرده است و در سال‌های اخیر خانم آذرین‌روشنک و فیروزان‌رزمین و در چند برنامه شمس فضل‌الهی با این برنامه همکاری داشته‌اند.

خانم روشنک از سال ۱۳۲۷ به‌کار رفته و در برنامه گل‌ها همکاری داشته‌اند. در رادیو آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۴ گوینده برنامه‌های مختلف رادیو مثل اخبار و گفتار بوده است.

از او سؤال می‌کنم، چطور شد که شروع به همکاری با گل‌ها کردید؟

سادگی و پاک خاصی در نگاه او و صدایش موج می‌زند و می‌گوید: من پیش از اینکه به رادیو بیایم معلم بودم و سال‌ها در فرهنگ خدمت کردم، بعد از وارد شدن به رادیو هم همچنان به معلمی ادامه دادم تا

روشنک - برنامه‌های سال گذشته اجرا کردم، تحت عنوان «برنامه‌های روشنک» این برنامه بمناسبت جشن‌های شاهنشاهی، برای شناسایی تاریخ فرهنگ و هنر و ادبیات ایران بود. و از ساعت ۲۰ - ۱۹ از برنامه دوم پخش می‌شد. از او سؤال می‌کنم که خاطره‌ای از سال‌های بسیار گویندگی در گل‌ها ندارد؟

با تأمل جواب می‌دهد:

من همیشه بی‌سروصدا آدم را انجام دادم، و یکبار به توجه شدم که کار من مورد توجه مردم واقع شده و مردم سرا گرفته‌اند، این بهترین خاطره من است...

یکی دیگر از کسانی که درباره برنامه گل‌ها، نظر می‌دهد، محمد میر تقی‌بی مسئول اجرایی گل‌هاست.

میر تقی‌بی از سال ۱۳۴۶ مسئول برنامه گل‌ها بوده و با همکاری رهی معیری گل‌ها را اداره می‌کرده است. او با موسیقی نیز آشنایی دارد و تعدادی آهنگ ساخته است که پوران - الهه - سرهنگ‌زاده و ایرج آنها را خوانده‌اند.

تماشای نظر شما گل‌ها در چه انجام رسانیدن هدف خود برنامه موفق است؟

میر تقی‌بی - بنظر من گل‌ها بر اساس تعداد شنوندگانی که دارد برنامه موفق است، گل‌ها توانسته مورد توجه بسیار مردم قرار گیرد و همین موضوع می‌رساند که خدمت بزرگی را که مرحوم پیرنیا سال‌ها پیش به موسیقی ایران شروع کرد کم کم به ثمر می‌رسد.

مردم باید آگاه باشند که هنرمندانی در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند که واقعاً نداریم، یعنی اگر یکی از آنها صدوسی نتواند برنامه خود را اجرا کند ما شخص دیگری نداریم که جای او را بگیرد.

آهنگسازان، خوانندگان و نوازندگان این برنامه از بهترین هنرمندان کشور ما هستند.

حرف آقای میر تقی‌بی را تصدیق می‌کنم، براساس گل‌ها برنامه گویندگی رادیو است و هنرمندان آن شایسته ستایش بسیار.

روشنک - برنامه‌های سال گذشته اجرا کردم، تحت عنوان «برنامه‌های روشنک» این برنامه بمناسبت جشن‌های شاهنشاهی، برای شناسایی تاریخ فرهنگ و هنر و ادبیات ایران بود. و از ساعت ۲۰ - ۱۹ از برنامه دوم پخش می‌شد. از او سؤال می‌کنم که خاطره‌ای از سال‌های بسیار گویندگی در گل‌ها ندارد؟

با تأمل جواب می‌دهد:

من همیشه بی‌سروصدا آدم را انجام دادم، و یکبار به توجه شدم که کار من مورد توجه مردم واقع شده و مردم سرا گرفته‌اند، این بهترین خاطره من است...

یکی دیگر از کسانی که درباره برنامه گل‌ها، نظر می‌دهد، محمد میر تقی‌بی مسئول اجرایی گل‌هاست.

میر تقی‌بی از سال ۱۳۴۶ مسئول برنامه گل‌ها بوده و با همکاری رهی معیری گل‌ها را اداره می‌کرده است. او با موسیقی نیز آشنایی دارد و تعدادی آهنگ ساخته است که پوران - الهه - سرهنگ‌زاده و ایرج آنها را خوانده‌اند.

تماشای نظر شما گل‌ها در چه انجام رسانیدن هدف خود برنامه موفق است؟

میر تقی‌بی - بنظر من گل‌ها بر اساس تعداد شنوندگانی که دارد برنامه موفق است، گل‌ها توانسته مورد توجه بسیار مردم قرار گیرد و همین موضوع می‌رساند که خدمت بزرگی را که مرحوم پیرنیا سال‌ها پیش به موسیقی ایران شروع کرد کم کم به ثمر می‌رسد.

مردم باید آگاه باشند که هنرمندانی در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند که واقعاً نداریم، یعنی اگر یکی از آنها صدوسی نتواند برنامه خود را اجرا کند ما شخص دیگری نداریم که جای او را بگیرد.

آهنگسازان، خوانندگان و نوازندگان این برنامه از بهترین هنرمندان کشور ما هستند.

حرف آقای میر تقی‌بی را تصدیق می‌کنم، براساس گل‌ها برنامه گویندگی رادیو است و هنرمندان آن شایسته ستایش بسیار.



# مرکز تبریز

۱۵/۴۰	سیمای شجاعان
۱۶	بازی بازی
۱۶/۴۰	عشق هرگز نمی میرد
۱۷/۴۰	کارگر
۱۸	الماس
۱۸/۴۵	بریده جراید
۱۹	غرب وحشی
۲۰	گذری در جهان آندیشه (تولید محلی)
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	محله یتون
۲۲	موسیقی محلی
۲۲/۴۰	دانش پالکی

### سه شنبه ۲۶ اردیبهشت

۱۲	سفر با اسلحه
۱۲/۴۰	دنیای براکن
۱۳	موسیقی ایرانی
۱۳/۴۰	داستان دوشهر
۱۴/۴۰	واریته
۱۵	کلر آگاهان
۱۵/۴۰	کنتی پیکاردی
۱۶	آموزش روستایی
۱۶/۴۰	آقای چنول
۱۷	پیگرد
۱۸	کارگر
۱۸/۴۰	ساز تنها
۱۹	چاد
۲۰	ادبیات ایران
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰	سرکار استوار
۲۲/۴۰	سفر به ناشناخته ها

### چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

۱۲	زنان هفت تیرید
۱۲/۴۰	هتل امپریال پالاس
۱۳/۴۰	موسیقی محلی
۱۴	بعدا اعلام میشود
۱۴/۴۰	اخبار استان
۱۴/۴۵	موسیقی میان پرده
۱۵	دنیای یک زن
۱۵/۴۰	ایله
۱۶	پسر دریا
۱۶/۴۰	انتزاف
۱۸	جوانان (تولید محلی)
۱۸/۴۰	واریته
۱۹	میدل مارچ
۲۰	دانش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	محله یتون
۲۲	موسیقی محلی
۲۲/۱۵	خانه قهر خالم
۲۲	هفت شهر عشق



صحنه‌ای از سریال آدم و حوا

### پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت

۱۲	دور دنیا
۱۲/۴۰	یگمک
۱۳	کانون خانواده (تولید محلی)
۱۳/۴۰	موسیقی ایرانی
۱۴	سرزمین ها
۱۴/۴۰	اخبار استان
۱۴/۴۴	واریته
۱۵	بازی سر نوشت
۱۵/۴۰	راه آهن
۱۶	نوبالان
۱۷	سرزمین عجایب
۱۸	واریته شش و هشت
۱۸/۴۰	پلیس و مردم
۱۸/۴۵	بریده جراید
۱۹	سخت‌رانی استاد دانتور
۲۰	اختاپوس
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰	شو (تولید محلی)
۲۲	فیلم سینمایی

### دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

۱۲	راهبه پرده
۱۲/۴۰	دکترین کیسی
۱۳/۴۰	موسیقی محلی
۱۴	بحران
۱۴/۴۴	موسیقی میان پرده
۱۵	چشمهای زیبای آگاتا
۱۶	واریته
۱۶/۴۰	آموزش روستایی
۱۷	چادوی علم
۱۷/۴۰	گیدتون
۱۸	حفاظت و ایمنی
۱۸/۴۰	میلیاردر

### جمعه ۲۷ اردیبهشت

۱۰	موسیقی کودک
۱۰/۴۰	کپکنان
۱۱/۴۰	موسیقی محلی
۱۲	افسوتگر
۱۲/۴۰	ویرجینیایی
۱۳/۴۰	آنچه شما خواسته اید
۱۴	فوتبال
۱۴/۴۴	واریته
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰	توسن
۱۶	آقای نوواک
۱۷	نگاه
۱۸/۴۵	رویدادهای استان
۱۹	چشمک
۲۰	آدم و حوا
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	مالم و شما (تولید محلی)
۲۱/۴۰	موسیقی محلی
۲۲	ناتر

### شنبه ۲۳ اردیبهشت

۱۲	دختر شاه پریان
۱۳/۴۰	داستان صدفه اول
۱۳/۴۰	موسیقی محلی
۱۴	ماجرا
۱۴/۴۰	موسیقی میان پرده
۱۵	روکامبول

# مرکز رشت

۱۹	ویژه
۲۰	ایران زمین
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	موسیقی محلی
۲۱/۴۰	پهلوانان
۲۲	آلفرد هیچکاک

### پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت

۱۷	تدریس مثلثات (تولید محلی)
۱۷/۴۰	برنامه کودکان (بازی، بسازی و نمایش عروسکی)
۱۸	مسابقه طلسم لغزان (تولید محلی)
۱۸/۴۰	سینمای پرولینا
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	رتگارتک
۱۹/۴۰	برنامه ورزش
۱۹/۵۵	واریته شش و هشت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	دنیای یک زن
۲۱/۴۵	واریته
۲۲	فیلم سینمایی «نسخه مرگ»

### جمعه ۲۲ اردیبهشت

۱۳	کارگاه موسیقی کودکان و کارتون
۱۳/۴۰	پسر سیرک
۱۴	مجله نگاه
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	موسیقی
۱۵/۴۰	چهارل
۱۶/۴۰	فوتبال
۱۷/۱۰	چشمک
۱۸/۱۰	چستجو
۱۹/۴۰	پهلوانان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	اختاپوس
۲۱/۴۵	ناسیونال شو
۲۲/۴۵	بالا تر از خطر

### شنبه ۲۳ اردیبهشت

۱۷	تدریس فیزیک (تولید محلی)
۱۷/۴۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	برنامه کودکان (ما و شما و مبارز و پیروز)
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹/۰۵	برنامه پیشاهنگی و برنامه جوانان - آمارگیری صنعتی
۱۹/۵۵	افسوتگر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	یتون پلیس
۲۱/۵۵	برنامه روز تعاون ایران
۲۲/۴۰	موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)
۲۲	اخبار

# مرکز رضائیه

یکشنبه ۲۴ اردیبهشت	
۱۷	تدریس جبر (تولید محلی)
۱۷/۴۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	کودکان (شکلک و فیلم)
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	جادوی علم
۱۹/۴۰	کیسی جونز
۱۹/۵۵	شهر آفتاب
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	از دیدگاه شما (تولید محلی)
۲۱/۴۵	پزشک محله
۲۲/۴۰	هفت شهر عشق

### دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

۱۷	تدریس شیمی (تولید محلی)
۱۷/۴۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۴۰	نشانه‌های خوب گذشته
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	مسابقه چهره‌ها
۲۱/۴۵	نویسنده کارآگاه
۲۲/۴۰	ایران زمین
۲۳	اخبار

### سه شنبه ۲۶ اردیبهشت

۱۶/۴۰	تدریس فیزیک (تولید محلی)
۱۷	آموزش برای کودکان روستایی
۱۷/۵۰	آموزش برای بزرگسالان روستایی
۱۸/۴۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	اتاق ۴۴۴
۱۹/۴۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	یتون پلیس
۲۲/۰۵	سرکار استوار
۲۳	اخبار

### چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

۱۶/۴۰	تدریس شیمی (تولید محلی)
۱۷	آموزش برای زنان روستایی
۱۷/۴۰	باگزیانی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴۰	کودک (تولید محلی)
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	ایوانبو
۱۹/۴۰	دانش
۱۹/۵۵	فیلم قرن بیستم
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۵	روزهای زندگی
۲۲	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

### یکشنبه ۲۴ اردیبهشت

۱۷/۴۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸/۴۰	کودکان و کارتون
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	جادوی علم
۱۹/۴۰	کیسی جونز
۱۹/۵۵	شهر آفتاب

۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	تقالی
۲۱/۴۰	پزشک محله
۲۲/۴۰	واریته
۲۳	اخبار

### دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

۱۷/۴۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۴۰	کودکان و معما (تولید محلی)
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۴۰	تمدن
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	آدم و حوا
۲۱/۴۰	نویسنده کارآگاه
۲۲	ایران زمین
۲۳	اخبار

### سه شنبه ۲۶ اردیبهشت

۱۷	آموزش روستایی
۱۸/۴۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	اتاق ۴۴۴
۱۹/۴۰	مسابقه تلاش
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	دنیای یک زن
۲۱/۴۰	سرکار استوار
۲۲/۴۰	موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۳	اخبار

### چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

۱۷	تدریس زبان انگلیسی
۱۷/۴۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	کودکان
۱۸/۴۰	ایوانبو
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	از همه رنگ (تولید محلی)
۱۹/۴۰	دانش
۱۹/۵۵	الپور تویت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰	روزهای زندگی
۲۲/۴۰	چهره ایران
۲۳	اخبار

### شنبه ۲۳ اردیبهشت

۱۷/۴۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸/۴۰	کودکان (تولید محلی)
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹/۰۵	برنامه جوانان (تولید محلی)
۱۹/۵۵	افسوتگر
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	موسیقی ایرانی
۲۱/۴۰	روزهای زندگی
۲۲	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار



مکدولالد کاری در «روزهای زندگی»

# مرکز شیراز

### پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت

بخش اول	
۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	بهداشت
۱۳/۴۵	فیلم ویژه
۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰	اخبار
بخش دوم	
۱۷/۴۰	برنامه کودکان
۱۸/۱۵	معرفی برنامه‌های رادیو و تلویزیون
۱۸/۴۰	سینمای پرولینا
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	رتگارتک
۱۹/۴۰	برنامه ورزش
۱۹/۵۵	واریته شش و هشت
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	دنیای یک زن
۲۱/۴۵	واریته
۲۲	فیلم سینمایی
۲۳/۴۵	اخبار

### جمعه ۲۲ اردیبهشت

۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۳/۴۰	پسر سیرک
۱۴	مجله نگاه
۱۴/۴۰	اخبار
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰	چهارل
۱۶/۴۰	فوتبال
۱۷/۱۰	چشمک
۱۸/۱۰	چستجو
۱۹/۴۰	پهلوانان
۲۰/۴۰	اخبار
۲۱/۰۵	اختاپوس
۲۱/۴۵	ناسیونال شو
۲۲/۴۵	بالا تر از خطر

### شنبه ۲۳ اردیبهشت

بخش اول	
۱۳	اخبار
۱۳/۱۰	تابستان گرم و طولانی
۱۴	دانش
۱۴/۴۰	اخبار
بخش دوم	
۱۷/۴۴	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸/۴۵	اخبار استان





صحنه‌ای از اجرای مسابقه جایزه بزرگ

# مرکز مشهد

## پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت

- ۱۷/۴۰ سرزمین عجایب
- ۱۸/۴۰ نسل جدید
- ۱۹ آفونگر
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ بل و سیاستیان
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ فیلم سینمایی

## جمعه ۲۲ اردیبهشت

- ۱۶ دختر شاه پریان
- ۱۶/۴۰ فوتبال
- ۱۷/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۱۸ اعتراف
- ۱۸/۴۰ مسابقه جایزه بزرگ
- ۱۹/۴۰ دور دنیا
- ۲۰ خانه قهر خانم
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ رتگارتک
- ۲۱/۴۰ آقای نوک

## شنبه ۲۳ اردیبهشت

- ۱۷/۴۰ کارتون
- ۱۸ بازی بازی

## پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت

- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ دانش‌پالکی

## شنبه ۲۳ اردیبهشت

- ۱۸/۴۰ سرزمینها
- ۱۹ دنیای يك زن
- ۱۹/۴۰ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ راز بقا
- ۲۱/۴۰ چهره ایران

## جمعه ۲۲ اردیبهشت

- ۱۷/۴۰ فوتبال
- ۱۸/۴۰ رتگارتک
- ۱۹ آدم و حوا
- ۱۹/۴۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر

## دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

- ۱۷/۴۰ کارتون
- ۱۷/۴۰ آموزش کودکان روستایی
- ۱۸/۴۰ جولیا
- ۱۹ ایران زمین
- ۱۹/۴۰ یقنار
- ۲۰/۴۰ اخبار

## سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت

- ۱۷/۴۰ آموزش روستایی
- ۱۸/۴۰ موسیقی محلی

## دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

- ۱۸/۴۰ توسن
- ۱۹ موسیقی ایرانی
- ۱۹/۴۰ دانش
- ۲۰ روح کاپیتان کرک
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ ادبیات جهان
- ۲۱/۴۰ خانه قهرخانم

- ۱۹ سرزمینها
- ۲۰ زندانی
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار
- ۲۲ راز بقا

## چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

- ۱۷/۴۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۸ توسن
- ۱۸/۴۰ مجله نگاه
- ۱۹ ویدوک
- ۱۹/۴۰ روهاید
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ محله پیتون
- ۲۱/۴۰ هفت شهر عشق

## سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت

- ۱۸ جادوی علم
- ۱۸/۴۰ بالاتر از خطر
- ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ دختر شاه پریان
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار

## چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

- ۱۸/۴۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۹ نگاه
- ۱۹/۴۰ آخرین مهلت
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ جولیا
- ۲۱/۴۰ هفت شهر عشق

## چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

- بخش اول
- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۱۰ حفاظت و ایمنی
- ۱۳/۲۵ موسیقی ایرانی
- ۱۳/۴۰ آژانس ۱
- ۱۴/۴۰ اخبار

## بخش دوم

- ۱۷ تلاوت قرآن
- ۱۷/۲۵ زنان روستایی
- ۱۸ برنامه کودکان (تولید محلی)
- ۱۸/۴۵ اخبار استان
- ۱۹ ایوانبو
- ۱۹/۴۰ دانش
- ۱۹/۵۵ قرن بیستم
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۵۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱/۴۵ دنیای پراکن
- ۲۲/۴۰ چهره ایران
- ۲۳ اخبار

## بخش دوم

- ۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
- ۱۸ برنامه کودکان
- ۱۸/۴۵ اخبار استان
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹/۴۰ کیسی جونز
- ۱۹/۵۵ شهر آفتاب
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۵۵ مسابقه هما
- ۲۱/۴۵ پزشک محله
- ۲۲/۴۰ هفت شهر عشق
- ۲۳/۱۰ اخبار

- ۱۹ برنامه جوانان
- ۱۹/۴۰ مسابقه مسائل روز (تولید محلی)
- ۱۹/۵۵ آفونگر
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۵۵ محله پیتون
- ۲۱/۵۵ برنامه روز تعاون ایران
- ۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۳ اخبار

## یکشنبه ۲۴ اردیبهشت

## بخش اول

- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۱۰ کارگر
- ۱۳/۲۵ دکترین کیسی
- ۱۴/۴۰ اخبار

## بخش دوم

- ۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
- ۱۸ برنامه کودکان
- ۱۸/۴۵ اخبار استان
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹/۴۰ کیسی جونز
- ۱۹/۵۵ شهر آفتاب
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۵۵ مسابقه هما
- ۲۱/۴۵ پزشک محله
- ۲۲/۴۰ هفت شهر عشق
- ۲۳/۱۰ اخبار

## دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

## بخش اول

- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۱۰ شما و تلویزیون
- ۱۳/۲۵ ادبیات جهان
- ۱۴ جولیا
- ۱۴/۴۰ اخبار

## بخش دوم

- ۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸ کودکان
- ۱۸/۴۵ اخبار استان
- ۱۹ موسیقی محلی
- ۱۹/۴۰ نشانه‌های خوب گذشته
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۵۵ مسابقه چهره‌ها
- ۲۱/۴۵ نویسنده کارآگاه
- ۲۲/۴۰ ایران زمین
- ۲۳ اخبار

## سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت

## بخش اول

- ۱۳ اخبار
- ۱۳/۱۰ رانده شده
- ۱۴ کانون خانواده
- ۱۴/۴۰ اخبار

## بخش دوم

- ۱۷ آموزش کودکان روستایی
- ۱۷/۵۰ آموزش بزرگسالان روستایی
- ۱۸/۴۰ موسیقی تکنوازی
- ۱۸/۴۵ اخبار استان
- ۱۹ اتاق ۲۲۲
- ۱۹/۴۰ مسابقه تلاش
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۵۵ محله پیتون
- ۲۲/۵۵ سرکار استوار
- ۲۳ اخبار

# مرکز کرمانشاه

## پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت

- ۱۷/۵۵ اخبار
- ۱۷/۱۵ برنامه آموزشی (تولید محلی)
- ۱۸/۱۵ مضحک قلمی
- ۱۸/۴۰ آفونگر
- ۱۹ پلیس و مردم
- ۱۹/۱۵ چاپارل
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۲۱ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۱/۴۰ هفت شهر عشق
- ۲۲ فیلم سینمایی



گفتگو با خرابکارانی که از عراق برای انجام مأموریت‌های تخریبی به ایران اعزام شده بودند، در استودیوی شماره ۴ تلویزیون کرمانشاه - سلاح و مهماتی که به‌همراه داشته‌اند در عکس آشکار است.



اسماعیل کریمی گوینده رادیو کرمانشاه



# تلویزیون آموزشی

● شنبه ۲۳ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● یکشنبه ۲۴ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● شنبه ۲۹ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● یکشنبه ۳۰ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● شنبه ۲۳ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● یکشنبه ۲۴ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● شنبه ۲۹ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● یکشنبه ۳۰ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

# شما هم میتوانید برای فیلمهای روی

## پرده سینما

## نقد بنویسید



دکتر ابراهیم رشیدپور

### نقد فیلم

از: شنوندگان رادیو

هفته‌گذشته در مقدمه این صفحه نوشتیم، همیشه به‌جملات عبارات و توصیف‌های کلیشه‌مانند دان مپارت و هنر خود موفق امریکائی در زمینه آموزش فیلم و سینما، برای نقدی که بوسیله اطفال و نوجوانان آماتور نوشته می‌شود سوازی آموزش‌های تربیتی و آموزشی آن، اعتبار خاصی به‌عق مطالب او بنگریم بافکار و نظریاتی روبرو اندرکاران سینمای ممالک، بیش از اندازه مفید به‌نظر آنها، نقد یک آماتور آئینه روشنی است از نحوه برخورد مردم با فیلم‌های روی پرده. البته یک منتقد آماتور ممکن است در بسیاری از موارد گرفتار تقلید از معنوی و سیک مطالسی باشد که بوسیله منتقدان حرفه‌ای درباره سینما نوشته می‌

شود. در نقدهای آماتور آنچه دیده پرروی کاغذ همیشه به‌جملات عبارات و توصیف‌های کلیشه‌مانند دان مپارت و هنر خود موفق امریکائی در زمینه آموزش فیلم و سینما، برای نقدی که بوسیله اطفال و نوجوانان آماتور نوشته می‌شود سوازی آموزش‌های تربیتی و آموزشی آن، اعتبار خاصی به‌عق مطالب او بنگریم بافکار و نظریاتی روبرو اندرکاران سینمای ممالک، بیش از اندازه مفید به‌نظر آنها، نقد یک آماتور آئینه روشنی است از نحوه برخورد مردم با فیلم‌های روی پرده. البته یک منتقد آماتور ممکن است در بسیاری از موارد گرفتار تقلید از معنوی و سیک مطالسی باشد که بوسیله منتقدان حرفه‌ای درباره سینما نوشته می‌

مانند و آن دوباره خوانی تصحیح مطالبی است که بعنوان نظر خود درباره فیلم روی کاغذ می‌آورند. بی‌تردید به اشتباهات خود را متوجه بشوند و از قضاوت‌های عجولانه پرهیز کنند. بقیه، نامه بدوست و قوم را میتوان در یک فرصت کوتاه نوشت و نتوانده است که اما مطلبی که گذشته از آنچه در این در حقیقت آئینه احساس کتاب بیان می‌شود وما و تفکر یک جوان است و بی‌پسرایه یک قسمت‌هایی را که میتواند مورد استفاده جوانان عزیز ارزشیابی مجدد بگذرد و قرار بگیرد در این ستون نقل خواهد کرد، خود ما از کسانی که با شرکت در مسابقه نقدنویسی قسمت سینمایی برنامه چشم‌انداز به‌چندی مشغول می‌دارد شایسته‌ای میکنند تقاضا داریم از یک تکه غافل

او بیشتر با نشان دادن قسمت‌هایی از زندگی مردم غایب انگشت گذاشتن روی خصوصیات انسان شهر نشین (بخصوص چیزهایی که برای این مردم‌غالی شده) تلاش می‌کند و در عین حال بیدار کننده برای تماشاچی است. گردان فیلم، ژاک تاتی برای خندانند مردم نیازی بدان ندارد که برخورد و یا تلاش برای تفریح و یا از صحنه‌های ساختگی و دور از ذهن مدلی را که به تازگی ساخته

میکند نحوه پرداخت فیلم درشکه‌چی است که از همان دقایق اول شخص را به‌شک می‌اندازد. اگر کسی قبلا نقدی درباره این فیلم‌نخواند باشد تصور میکند درشکه‌چی صد درصد و از هرجهت یک فیلم کمدی است که صرفاً بخاطر تفریح و خندانند تماشاچی ساخته شده... ولی

اندیشمند و عمق‌گرا نیست. بلکه فقط یک کارگردان خوب هالیوودی است که می‌داند چطور فیلم موفق تجاری بسازد. ستیون به‌نظر من از آلات و ابزار امکاناتی که برای ساخت فیلم دراختیارش گذاشته شده خوب و به‌یوق استفاده کرده و در داستان فرودگاه نوشته جرج‌هیلی یک

میگردد که انسان در کمره‌ها پیاده می‌شود و با این کار تاتی این حرف را عنوان میکند: زمانی که انسان بدلیل بی‌توجهی رفت صنعت و ماشین به کمره ماه رسیده است هنوز با مشکلاتی این چنین روبرو است... ژاک تاتی با فیلم ترفایک، از دیالسی سخن میگوید که همه چیزش قلابی است و هر که بیشتر متقلب بود برنده است. این دیالسی قلابی

به‌چشم می‌خورد، بتوان نمونه از قسمتی از تیراژ فیلم نام می‌بریم که سطلی در زیر درشکه در حال تکان خوردن است و روی آن نوشته شده رقص... یعنی رقص‌های فیلم فارسی مانند این سطل است که اگر در فیلم نباشد چرخ‌های سینمای تجاری ایران در کل و لای فرو می‌

فیلم صرفاً تجارتی و سرگرم کننده ساخته است... فیلمسرداری حساب شده و روان فیلمبردار خوب را نباید از نظر دور داشت که از همان ابتدا خود می‌نماید... علت روایت خصوصی پرستارها یعنی در حقیقت زیربنای فیلم میرادز کمیتش مینگد و شکست در کارش محسوس است... در خانه بد نیست این را هم بگویم که لجه شیربازی

تلویزیون آمریکا AFTV

رادیو آمریکا AFR

● شنبه ۲۳ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● یکشنبه ۲۴ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● شنبه ۲۹ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

● یکشنبه ۳۰ اردیبهشت

۱۴ سلام شادمانی و انداز  
۱۴/۰۵ تدریس زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ آلبوم برنامه  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم  
۱۴/۰۵ زبان انگلیسی  
۱۴/۰۵ کلاسگاه انگلیسی  
۱۴/۰۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۴/۰۵ زمین‌شناسی سال چهارم

THURSDAY

0900 Melvin's  
1100 Sesame Street  
1200 Daniel Boone  
1300 Movie: Blondie  
1410 Sports Special  
1700 My Three Sons  
1730 Here's Lucy  
1755 C B B  
1800 News  
1810 Movie: Flaming Star  
1950 Glen Campbell  
2040 Bold Ones  
2135 Strangers in Their Own Land  
2200 Movie: Make of the Red Witch

FRIDAY

1300 This is The Life  
1330 Christophers Sacred Heart  
1400 Boss Toad  
1430 Game of the Week  
1700 Wide Wide World  
1730 Nanny & The Professor  
1755 C B B

SAT-SUN-MON-TUE-WED

0530 Wake Up Easy  
0830 Ira Cook  
0900 Community Bulletin Board  
0905 Roger Carrol  
1000 Bob Kingsley  
1200 Menu: Music  
1300 Young Sound  
1500 Traveling Home  
1700 Country Corner  
1755 Community Bulletin Board  
1800 News  
1810 Interlude  
1900 Pete Smith  
2000 Sagebrush Theater (SAT)  
Golden Days of Radio (SUN)  
Gunsmoke (MON)  
Jim Hawthorn's Comedy (TUE)  
Mystery Theater (WED)

1800 News  
1810 Billiards  
1900 Animal Kingdom  
1925 Andy Griffith  
1925 Don Rickles Special  
2040 Bonanza  
2135 National Geographics: Monkeys Apes, and Man.  
2225 C B B  
2230 Pro Boxing  
SATURDAY  
1700 Sesame Street  
1800 News  
1810 Daniel Boone  
1900 Doris Day  
1925 Bill Cosby  
1950 Bill Anderson  
2015 This is Your Life  
2040 Ironside  
2135 U.S. Steel Hour  
2225 C B B  
2230 Dick Cavett  
SUNDAY  
0900 Melvins Circus  
1100 Sesame Street  
1200 Daniel Boone  
1300 Movie: Blondie

1410 Sports Special  
1700 Doris Day  
1730 Bill Cosby  
1800 News  
1810 Sking  
1835 Camera Three  
1900 Julia  
1925 Mayberry RFD  
1950 Flip Wilson  
2040 Bracken's World  
2130 Big Picture  
2200 On Campus  
2225 C B B  
2230 Dick Cavett

MONDAY

1700 Julia  
1730 Mayberry RFD  
1800 News  
1810 Sports Special  
1900 Governor & J. J.  
1925 Charlie Chaplin  
1950 Lil Abner oto Sp.  
2040 Mod Squad  
2135 Age of Aquarius  
2215 C B B  
2220 Movie: "Ghost in The Invisible Bikini,"

TUESDAY

1700 Governor & J. J.  
1730 Charlie Chaplin  
1800 News  
1810 American Sportsman  
1900 Wide Wide World  
1925 Nanny & The Professor  
1950 Dean Martin  
2040 High Chaparral  
2130 Dick Powell  
2225 C B B  
2230 Dick Cavett

WEDNESDAY

1700 Sesame Street  
1800 News  
1810 Sports Special  
1900 My Three Sons  
1925 Here's Lucy  
1950 Laugh In  
2040 The Lieutenant  
2130 It Was a Very Good Year  
2155 Men of The Sea  
2220 C B B  
2225 Movie: "Flight to Singapore"

1155 Community Bulletin Board  
1200 Best of Interlochen  
1230 Serenade in Blue  
1300 Kim Weston  
1400 Jasin Street  
1430 Polka Party  
1500 Bill Stewart  
1700 Hawaii Calls  
1730 Grand Ole Opry  
1755 Community Bulletin Board  
1800 News  
1815 History Of Country Music  
1900 Jazz Scene  
2000 Bolero Time  
2100 Carmen Dragon  
2200 Community Bulletin Board  
2205 Just Music  
2355 Sign Off







# جمعه بازار

## مصاحبه در آینه

یکی از قسمت‌های جمعه بازار طنز انتقادی «مصاحبه در آینه» یا در واقع «مصاحبه با خویش» است. مردی که از فرط شهرت طلبی به «عقله» مصاحبه دچار شده، چون از همه‌جانب نوبت می‌شود خود به گفتگو باخود در آینه می‌نشیند و...

## خاطرات یک نویسنده

یکی از نویسندگان برنامه جمعه بازار، این هفته، هوس کرده است که بجای نوشتن داستان و نمایشنامه، صفحه‌ای از خاطرات روزانه خود را در اختیار این برنامه بگذارد. این نوشته بصورت جالب و سرگرم‌کننده‌ای از رادیو اجرا میشود.

## شیطان در می‌زند

قسمتی از نمایشنامه «فاوست» شاعر و نویسنده بزرگ آلمانی در برنامه جمعه بازار پخش می‌شود و پس از آن هنرمندان رادیو، تقلید کوتاه و خنده‌آوری از این نمایشنامه را اجرا می‌کنند.

## میکروفون در گردش

آن قسمت از برنامه پرسوگو با مردم در کوچه و بازار را حتماً شنیده‌اید. این برنامه محتوی مسائل شوخی‌وچندی سرگرم‌کننده‌ای است، اما جالب‌تر اینکه یکی از طنزنویسان جمعه بازار این برنامه را وسیله طنز و نقد تازه‌ای قرار داده و نمایشنامه گونه‌ای سرشار از بذله و فکاهه بوجود آورده است.

## تلفن

«مشکل تلفن» برای همه‌آنهاست که با تلفن سر و کار دارند آشنا و ملموس است. این موضوع را، نویسندگان برنامه جمعه بازار در قالبی خنده‌آور پرورانده‌اند که روز جمعه می‌شنوید.

## حکایتی آزمثنوی

طنز در ادبیات ایرانی جایی‌والا و باارزش دارد، و بسیاری از آثار و متون فارسی سرشار از مضامین طنز آمیز است. در جمعه بازار این هفته، به عنوان نمونه یکی از داستانهای طنز آمیز مثنوی مولوی پخش خواهد شد.



قدحیان



فریدون فرخزاد

مجموعه «جمعه بازار» این هفته به مطالب زیر پرداخته است.

## ترانه‌ها

- بارون میاد
- الهه، دل دیوونه - وقتی که
- امیر رسایی، گریه
- نازلی، از سفر آمده
- فرخزاد، چشمت قشنگه شب بود بیابان بود
- شهرروز، خوشگل من
- مجید، گوشه هرچه دشمنه - بازم نیومد

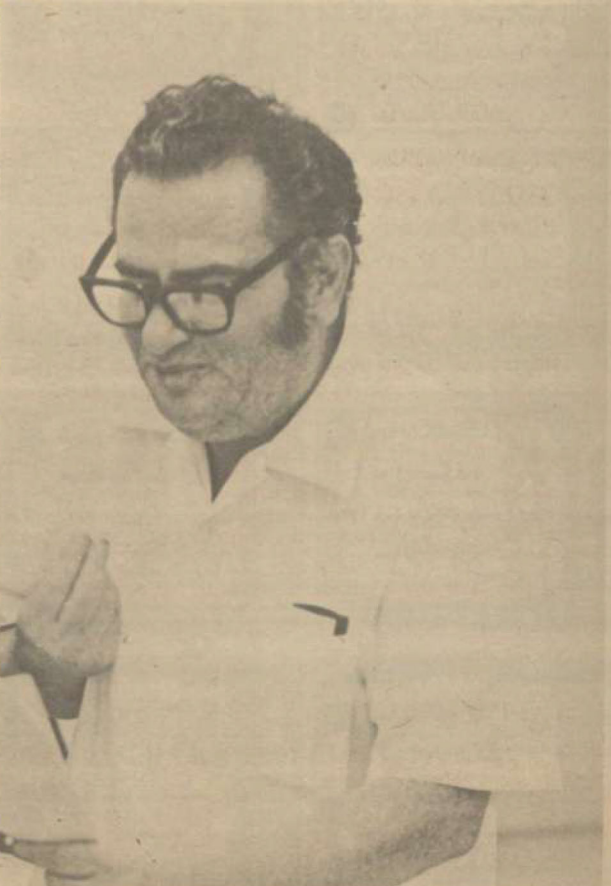
## رپورتاژ

رپورتاژ این هفته از خیابان وزرا است که هرکس آنرا به نامی می‌خواند؛ از جمله خیابان وزرا - خیابان تلویزیون، و خیابان پارک - مجری این برنامه فریدون فرخزاد است که به میان مردم می‌رود و از آنها درباره این خیابان واسامی مختلف آن پرس و جو میکند.



علی تابش

امیرفضلی



# دفتر آدینه

۴شنبه ۲۷ اردیبهشت

زندگی نامه‌ای است از (پان) ایکناسی پادرومکی موسیقیدان و آهنگساز لهستانی به ترجمه خانم پوران فرخزاد و کارگردانی آقای (مهدی) علی محمدی

## چشم انداز

برنامه اول - ساعت ۱۷:۰۳

برنامه چشم انداز از این هفته، با تغییرات و تازگیهای جالبی شروع به کار خواهد کرد که شرح قسمت‌هایی از آنرا در زیر می‌خوانید:

### ادبیات ایران:

نام قسمت دیگری از برنامه چشم انداز است که از این پس روزهای دوشنبه پخش خواهد شد. در این برنامه از ادبیات ایران سخن گفته می‌شود و هدف این است که جوانان با دانستی‌های ادبیات سپهر خود بیشتر آشنا شوند...

### ادبیات جهان:

در این برنامه سعی شده است تا جوانان با ادبیات جهان آشنا شوند. به همین جهت پیرامون، شعر، تئاتر، نمایشنامه، موسیقی و سایر هنرها در سطح جهانی گفتگو می‌شود. نویسنده این برنامه عبدالله توکل است.

### وارپته بزرگ چشم انداز

برنامه چشم انداز از این هفته، پخش وارپته بزرگ خود را آغاز می‌کند. در این وارپته که مدت یکساعت ادامه دارد خوانندگان معروف رادیو تلویزیون ملی ایران شرکت دارند. این وارپته شاد و سرگرم‌کننده هر بار در محلی جداگانه تهیه می‌شود این هفته محل ضبط آن کاخ شمالی جوانان است.

### مریم معترف



مطالب زیر می‌پردازد:

● قطعه شعری از «میکل آنژ» نقاش، مجسمه‌ساز، معمار و شاعر بزرگ ایتالیایی.

● خبری راجع به گشایش موزه، گردشگاه و پژوهشگاه جدید «گوتسه» فیلسوف معروف آلمانی.

● نمایشنامه‌ای از «سیلویا - ژاکوب» بنام «خدایی برای مورچگان»

● «گل سرخ» نام شعری از «لوئیس پاته» شاعر فرانسوی.

● غزلی از «ساکس ژاکوب» شاعر فرانسوی.

● غزلی از پژمان بختیاری بنام «اوکی بود»

● غزلی بنام «غزل بنقشه» از مقتون امینی.

● بزم ادبی و گفتگویی درباره «هلالی جغتائی»

● حکایتی از مولانا عبدالرحمن جامی از تذکره آتشکده آنژ.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

● مصاحبه‌ای با «ویکتور یودسکیا» هنرپیشه و کارگردان معروف ایتالیایی و برنده جایزه اسکار سال ۱۹۷۲.

## برنامه خانه و خانواده

شنبه ۲۳ اردیبهشت

گفتگویی است با خانم دکتر راسخ (روانشناس). ایشان در خلال این گفتگو به پاسخ‌گویی مشکلات خانواده‌ها می‌پردازند.

دوشنبه ۲۵ اردیبهشت

در بخش آنچه شما خواسته‌اید خانم حمیرا و آقای. یاحقی مهمان هفته خواهند بود و برای علاقمندان از زندگی، کار و هدفشان صحبت می‌کنند.



# این هفته در تهران

## کارگاه نمایش

چهارراه یوسف آباد، اول خیابان شاه، کوچه کلاتری.  
«دو نمایش همراه»

## ۱- حالت چه طوره، مش رحیم؟

توسط گروه تئاتر کوچه نویسنده و کارگردان: اسماعیل خلیج بازیگران: مرتضی اردستانی، علی جاویدان، اسماعیل خلیج، رضا رویگری، رضا زیان، فریبرز سمندپور، فریدون یوسفی.

## ۲- گلدونه خانوم

توسط گروه تئاتر کوچه نویسنده و کارگردان: اسماعیل خلیج بازیگران: اسماعیل خلیج، رضا رویگری، رضا زیان، شکوه نجم آبادی.

پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ساعت ۱۸ و ۲۱ (دوسانس) جمعه ۲۲ اردیبهشت ساعت ۱۷ و ۲۰-۳۰ (دوسانس)

## یک قطعه برای گفتن

توسط گروه بازیگران شهر نویسنده: پیترا تنکه برگردان: عباس نعلبندیان طراح و کارگردان: آری اوانسیان بازیگران: شکوه نجم آبادی، صدرا لدین زاهد

شنبه ۲۳ و یکشنبه ۲۴ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

## ● معلم من، پای من

توسط گروه بازیگران شهر نویسنده: پیترا تنکه برگردان: عباس نعلبندیان طراح و کارگردان: آری اوانسیان بازیگران: پرویز پورحسینی، محمد باقر غفاری

سه شنبه ۲۶ و چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

## ● خانه نمایش

خیابان شاهرضا، جنب شرکت هواپیمایی B.O.A.G، خیابان پارس، شماره ۳۳ «دو نمایش همراه»

## ● ۱- ساحل نجات

نویسنده: بهرام بیضایی کارگردان: نصرت پرتوی بازیگران: نصرت پرتوی، داریوش مؤدیان، محمدرضا کلاهدوزان.

## ● ۲- مضرات دخانیات

اثر: آنتوان چخوف کار داریوش مؤدیان از ۱۴ تا ۳۰ اردیبهشت

## ● انجمن ایران و آمریکا

خیابان عباس آباد، خیابان وزرا، تلفن: ۶۲۵۵۴۵

## ● نمایشگاه:

«جزئیات مربوط به فن معماری شیراز» سقفا- درها - دیوارها - پنجره ها

## ● ۱- نمایشگاه نقاشی

توسط آقای دکتر صفوت یکشنبه ۲۴ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰ در محل انستیتو

## ● طراحی های روی پارچه «مارلین فر است»

توسط گروه بازیگران شهر نویسنده: پیترا تنکه برگردان: عباس نعلبندیان طراح و کارگردان: آری اوانسیان بازیگران: شکوه نجم آبادی، صدرا لدین زاهد

## ● موسیقی:

موسیقی برای دو «هارپسی کورد»

توسط: روینا و باب و ن دن برگ سه شنبه ۲۶ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰ محل اجرا: کلیسای پروتستانیهای آلمانی، قلهک

## ● گروه موزیک قرن بیستم

شنبه ۶ خرداد ساعت ۲۰-۳۰

## ● سخنرانی:

در مورد کتاب

## ● ایوان ایلچ

14 Point 404 - 20 چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

## ● انستیتو گوته

خیابان عباس آباد، خیابان وزرا، خیابان هفتم تلفن: ۶۲۷۳۳۶

## ● نمایشگاه عکس و مجسمه

«فرح نو تاش» روزهای ۲۱، ۲۲، ۲۳ اردیبهشت

صبح ساعت ۸ تا ۱۳ عصر ساعت ۱۶ تا ۱۸ در محل انستیتو

## ● سخنرانی درباره

خصوصیات موسیقی ایرانی

(بزبان فارسی) توسط آقای دکتر صفوت

یکشنبه ۲۴ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰ در محل انستیتو

## ● نمایشگاه نقاشی

«آزیتا غفوری»

دو شنبه ۲۵ اردیبهشت از ساعت ۸ صبح تا ۱۹ عصر

در محل انستیتو

## ● فیلم «دوستت دارم و میکشم ترا»

(بزبان آلمانی) دو شنبه ۲۵ اردیبهشت ساعت ۲۰-۳۰

در محل کانون ایران و آلمان

خیابان پهلوی

## ● نمایشگاه «بر تولد - برشت»

سه شنبه ۲۶ اردیبهشت محل برگزاری: سالن نمایشگاه

دانشگاه هنرهای زیبای دانشگاه تهران

## ● موسیقی ایرانی

توسط هنرمندان هنرستان عالی موسیقی

## ● روابط فرهنگی ایران و شوروی

خیابان وصال شیرازی، شماره ۱۸۹

## ● فیلم:

«سپید ۵۵ آخرین مهلت است»

(زیر نویس فارسی) سه شنبه ۲۳ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

«در راه برلن» (بزبان روسی)

دو شنبه ۲۵ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

«آسمان صاف» (زیر نویس فارسی)

سه شنبه ۲۶ اردیبهشت ساعت ۱۸-۳۰

## ● گالری سیحون

خیابان شاه، روبروی مسجد سجاده، شماره ۲۲۶

## ● نمایشگاه نقاشی

«هانسیال الخاص»

شنبه ۱۶ تا آخر اردیبهشت صبح ساعت ۹ تا ۱۲-۳۰

عصر ساعت ۱۶ تا ۲۰

## ● تالار قندریز

خیابان شاهرضا، خیابان دانشگاه، شماره ۲۰

## ● نمایشگاه نقاشی «ژاله پورهننگ»

از ۱۴ اردیبهشت همه روزه ساعت ۲۰ تا ۱۶-۳۰

## ● خانه آفتاب

روز و شب، روبروی دانشگاه عالی، شماره ۱/۱۵۴

## ● نمایشگاه طراحی و گراور رنگی «مینو اسعدی»

از ۱۶ تا ۳۰ اردیبهشت صبح ساعت ۹ تا ۱۳

عصر ساعت ۱۶ تا ۲۰

## تعمیرگاههای شلوب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> گرمانشاه خیابان شاه پستی پل اجلاویه تلفن: ۴۹۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> احواز خیابان ۳۴ متری نیش کیومرث تلفن: ۴۱۶۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> اراک خیابان شاهرور روبروی پیشه های اجتماعی تلفن: ۳۸۴۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: <b>شلوب لورنس</b> خیابان آریانهوار ایستگاه سینا کو بلاک ۵۵۸ تلفن: ۹۶۳۰۱۶-۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> مرکان خیابان شالی کوبی مقابل سینما کاپری تلفن: ۳۳۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> اصفهان خیابان شیخ بهائی چهارراه سرتیپ تلفن: ۳۷۹۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> آبادان خیابان شاهرور تلفن: ۴۱۴۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ <b>شلوب لورنس</b> خیابان سمیری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اسفند تلفن: ۷۹۵۶۵ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> ساری خیابان فردوسی بلاک ۷۰ تلفن: ۳۴۴۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> شیراز خیابان قصرالفتح چهارراه سینما سعدی تلفن: ۲۵۹۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> سنندج خیابان ششم بهمن تلفن: ۳۰۷۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ <b>شلوب لورنس</b> خیابان آریانهوار جنب بانک ملی بلاک ۲۴۴-۲۴۲ تلفن: ۶۲۳۳۰ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> بندرعباس فروشگاه عابدینی خیابان رضا شاه کبیر تلفن: ۳۳۱۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> رشت خیابان سعدی تلفن: ۵۶۶۰ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> کرمان خیابان پهلوی تهران، تلفن: ۲۳۵۲ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ <b>شلوب لورنس</b> عباس آباد سمیری نظامی بلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۲۱ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> دزفول خیابان سمیری جدید تلفن: ۳۵۴۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> رضاییه خیابان فرح نرسیده به خیابان داریوش تلفن: ۸۴۲۷ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> مشهد خیابان احمدآباد «فرخ» مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۸۶۳ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ <b>شلوب لورنس</b> خیابان هفتاد شماره ۴۴۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴ SCHAUB-LORENZ</p>
<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> ایرپز خیابان پهلوی مقابل کلاترکوچه تلفن: ۷۹۰۸ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> حمدان خیابان پهلوی بلاک ۱۷۳ تلفن: ۴۱۹۶ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> زاهدان خیابان داوربناه ساختمان ظفریانی تلفن: ۴۹۳۹ SCHAUB-LORENZ</p>	<p>تعمیرگاه <b>شلوب لورنس</b> مسجد سلیمان خیابان فرمانداری «آریانهوار» تلفن: ۲۱۲ SCHAUB-LORENZ</p>



# کانادا



حال میاره



هیچ چیز جای یک خانه  
راحت و خنک را نمیگیرد  
کولر ارج خانه شما را راحت، خنک  
و مطبوع میسازد

- ❖ کولر ارج در اندازه‌های مختلف برای خنک کردن ۷۵ تا ۱۱۱۰ مترمکعب فضا
- ❖ صفحات خنک‌کننده کولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و رنگ نمی‌زند.
- ❖ پوشال صفحات خنک‌کننده بونمیگیرد، هوا را تصفیه کرده و از ورود گرد و خاک و دود جلوگیری میکند.
- ❖ اتصالات کولر ارج با لاستیک عایق بندی شده و صدا و لرزش ندارد.
- ❖ در پیچ خروج هوای خنک در ۳ مدل از کولرهای ارج در زیر تعبیه شده و این مدلها بجای سه صفحه چهارصفحه خنک‌کننده دارند.
- ❖ یک مدل از کولرهای ارج پرتابل است و پایه چرخدار دارد و میتوان آنرا بدلتخواه خود جابجا کرد.
- ❖ یک مدل از کولرهای ارج برای نصب در پنجره تهیه شده و احتیاج به کانال کشی ندارد.





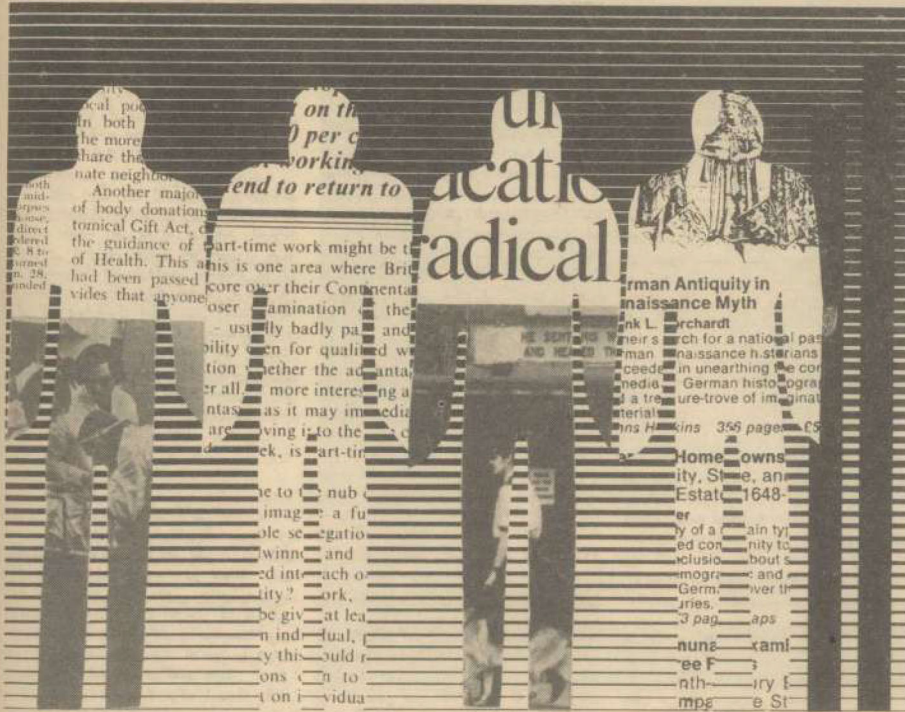




از: دکتر ابراهیم رشیدپور

اریک یارنو در کتاب ارتباط جمعی، فصلی را به بررسی تاریخچه پیدایش و توسعه مهمترین وسایل ارتباط جمعی اختصاص داده است. یارنو در ابتدای این فصل مینویسد: هر يك از وسایل ارتباطی در جریان گشایش‌های اجتماعی و فیزیکی خاصی قدم به امیدها و خشم‌هایی را برانگیختند و هر يك از آنها شاهد توسعه بیش از اندازه وجود گذاردند. هر يك از آنها عرصه وسیع تشکیلاتی بودند که اداره آنها را برعهده میگرفت. هر يك از این وسایل، به پیدایش قهرمانان و پناه‌های پرگزیده‌ای کمک کردند و هر يك از آنها در اندک مدت بصورت حامل ارتباطی نیرومندی در دست صاحبان صنایع، مسئولین حکومتها و تشکیلات خصوصی و دولتی درآمدند. از اینها گذشته هر يك از این چهار وسیله ارتباط جمعی، نیرو و توان خود را برافکار مردم دیر یا زود آشکار ساختند و این نکته‌ای نیست که به سادگی بتوان از آن گذشت.

روزنامه، وسیله ارتباطی نیرومندی است که سابقه و قدمت تاریخی آن، از سه‌ویسله دیگر طولانی‌تر است. روزنامه را میتوان وسیله‌ای دانست که در لمس عواطف انسانی و نفوذ بر افکار و رفتار توده‌ها محدودیتی تقریباً بزرگ ندارد. اما همین محدودیت با يك دید دیگر و از جهت دیگر که مبتکریم قدرت و توانایی قابل‌ملاحظه روزنامه به‌شمار می‌رود. بقول یارنو، روزنامه در میان سایر وسایل ارتباط جمعی تنها وسیله‌ای است که در برقراری ارتباط از صدای فرستنده پیام کمک و الهام نمیگیرد. روزنامه از عامل بسیار مهمی که فیلم، رادیو، و تلویزیون، گرما و تاثیرات فراوان خود را از آن بدست می‌آورند بسختی محروم است. وقتی تاریخ پیدایش فیلم و سینما را بررسی میکنیم متوجه میشویم صنعت فیلم سازی تقریباً از اوایل موجودیت خود، متصل ارتباط تصدیقات فراوانی شد فقط بخاطر اینکه بتواند صدای انسانی را ارمغان تصویر سازد و از این راه نفوذ و توانایی خود را در تسلط بر عواطف و هیجانات صد چندان کند. روزنامه از این امتیاز همیشه محروم خواهد بود، اما همانطور که گفته شد، این نقص از يك جهت دیگر حسن و امتیاز روزنامه به‌شمار می‌رود. روزنامه تنها وسیله ارتباط جمعی است که مخاطبین پیام در تنظیم آهنگ و سرعت جریان ارتباطی آن تسلط و کنترل کامل



### ۱ بودن یا نبودن؟

## وقتی روزنامه منتشر نمیشود

دارند. در وسائل دیگر، مثل فیلم، تلویزیون، و رادیو، صدای انسانی مخاطب را کنترل میکند و با جریان زمانی خود پیش میرود. در روزنامه، خواننده به میل خود و با توجه به قدرت خود پیش میرود، توقف میکند، به عقب برمیگردد و بقولی درجا میزند. از طرف دیگر، روزنامه چون بیشتر بر لقب و نوشته متکی است و تغیل و همکاری ذهنی خواننده یا مخاطب را بیشتر از وسائل دیگر به کمک میگیرد. پسر جهت روزنامه نیز چون وسائل دیگر، تاریخچه‌ای جالب و خواندنی دارد. صداهای تحقیق و بررسی علمی در زمینه‌های مختلف، بر آن بوده‌اند که نفوذ و مقام این وسیله ارتباطی را بعد از ظهر روز یکشنبه می‌ام درون ۱۹۴۵ رو به پایان میرفت که توزیع کنندگان روزنامه‌های شهر نیویورک، درهشت منطقه بزرگ دست به اعتصاب زدند. اعتصاب آنها بیشتر از دو هفته بطول انجامید و در تمام این مدت مردم شهر نیویورک از دریافت و خواندن روزنامه‌های یومیه خود که سخت به آن علاقمند بودند محروم

گروه‌های علاقمند عبارت بودند از: ناشرین روزنامه‌ها، صاحبان مؤسسات تبلیغات تجارسی، مسئولین اداره رادیوها، و بالاخره علما و محققین اجتماعی. از این گذشته، در جریان اعتصاب، سه تحقیق بزرگ و عمومی نیز بوسیله مؤسسات عمومی و خصوصی انجام گرفت. یکی از این سه تحقیق که نتایج آن در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت بوسیله دفتر کاربرد تحقیقات اجتماعی در دانشگاه کلمبیا انجام گرفته بود که از اندازه جلب نظر میکند.

در دو تحقیق دیگر، بیشتر سعی بر این شده بود به سؤالاتی که جنبه علمی داشتند پاسخ داده شود. فی‌المثل مردم چه قسمت‌هایی از روزنامه‌ها را در طول اعتصاب بیشتر از دست می‌دادند؟ در نبودن روزنامه، اخبار و اطلاعات مورد نیاز خود را از چه منابعی بدست می‌آوردند؟ و سرانجام نبودن روزنامه در زندگی عادی آنها چه اثراتی از خود باقی می‌گذاشت؟ به نظر می‌رسید مسئولین انجام این دو تحقیق یکی از مریز ساویل هستند بدانند وقتی روزنامه بوسیله در اختیار مردم قرار نمیگیرد آنها برای در تماس بودن با حوادث و وقایع، به کدامیک از وسائل ارتباطی دیگر بیشتر روی می‌آورند. نتایج هر دو تحقیق در این مورد خاص، حکایت از این داشت که رادیو به‌آسانی این خلأ را پر میکند. در مورد اینکه مردم کدامیک از قسمت‌های روزنامه را بیشتر از دست میدهند، معلوم شد اخبار ملی و محلی، اخبار زمان جنگ و آگهی‌ها بیشترین قسمت را تشکیل میدهند. در ضمن نتایج هر دو تحقیق نشان داد که مردم جای خالی روزنامه را بدست در زندگی خود احساس میکنند.

از نظر دکتر یرنارد برلسون، که تحقیق سوم را انجام داد دو تحقیق دیگر با تمام اهمیتی که در روشن کردن پاره‌ای از سؤالات دارند از چند جهت مهم علمی، قابل‌انتقاد به نظر می‌رسند، در درجه اول، نتایج دو تحقیق را بی‌چونگی نمیتوان با یکدیگر مقایسه کرد. ثانیاً تمام نتایج در هر دو تحقیق، فقط و فقط براساس جواب ظاهری مردم به سؤالات، بدست آمده و اینها فقط يك مقدار حقایق سطحی هستند، که زیاد مطمئن به نظر نمی‌رسند. بطور مثال وقتی کسی میگوید نبودن روزنامه از احساس می‌کند و آن را در جریان عادی زندگی خود از دست داده‌ام، مطلب را به‌صورتی که اظهار و بیان شده نمیتوان يك واقعیت مسلم و حتمی در نظر گرفت. روانشناسی که موضوع را با دقت و عمق بیشتری بررسی میکند میدانند که همین پاسخ ساده میتواند مضمّن تعدادی عکس-را مغمتم شمرند و در زمینه گرایش و طرز فکر مردم معمولی شهر، نسبت به روزنامه که در تمام این مدت مردم شهر نیویورک از دریافت و خواندن روزنامه‌های یومیه خود که سخت به آن علاقمند بودند محروم

چرا مردم نبودن روزنامه را در زندگی خود بدست احساس میکنند؟ آیا واقعاً قسمت‌هایی که بعنوان مهمترین بخش‌های روزنامه نام برده میشود همان‌هایی است که مردم از دست داده‌اند؟

چرا مردم قسمتی از روزنامه (فی‌المثل اخبار ملی و محلی) را بیشتر از سایر قسمت‌ها از دست داده احساس میکنند؟ تا چه اندازه میتوان این مطلب را معتبر دانست؟ از نظر پروفیسور برلسون هیچ يك از دو تحقیق انجام شده بوسیله مؤسسات غیر دانشگاهی به این سؤالات اساسی پاسخ نمی‌گوید و در نتیجه بی‌چونگی نمیتواند محل و موقعیت واقعی روزنامه را بعنوان يك وسیله ارتباط جمعی در میان مردم شهرتین روشن سازد. از این گذشته، طرز فکرها و گرایش مردم نیز در يك چنین موقعیتی بدرستی روشن نیست.

برلسون باتوجه به این معایب، در سدد برآمد تحقیق سوم را به انجام برساند. در پایان هفته اول اعتصاب توزیع‌کنندگان روزنامه‌ها، دفتر کار برد تحقیقات اجتماعی دانشگاه کلمبیا تصمیم گرفت به طریق کاملاً متفاوتی در سدد اندازه‌گیری عکس‌العمل و طرز فکر مردم در زمان نبودن روزنامه در اجتماع محلی برآید. از آنجا که در دو تحقیق غیر دانشگاهی، بیشتر به کیفیت توجه شده بود گروه تحقیق دانشگاه کلمبیا کیفیت را در نظر گرفت و بیشتر درصدد این بود که با تعیین يك نوع پیش روانشناسی، به‌عقوبت احساس و طرز فکر مردمی که ادعا داشتند نبودن روزنامه را بیش از احساس میکنند دست یابد. دانشمندان تحقیقات اجتماعی، همگی قبول دارند که اصولاً زمان انجام يك چنین تحقیقات عمیق روانی دوران پیش‌آمدها و حوادث بحرانی است که جریان زمان بطور طبیعی پیش می‌آورد. اعتصاب واقعی توزیع‌کنندگان جراید، بطور طبیعی و نه مصنوعی مردم را از روزنامه‌ها و محتوای آنها محروم داشته بود و به معقین امکان میداد برخوردها و عکس‌العمل‌های طبیعی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار بدهند. مردم اهمیت وسائل ارتباط جمعی و نقش آنها را در زندگی روزمره خود زمانی که از دریافت و جریان طبیعی آنها محروم میشوند بهتر احساس میکنند و این نکته‌ای است که بارها در طول تاریخ پیدایش و توسعه وسائل ارتباط جمعی به‌اثبات رسیده.

تمام دقایق و مراحل يك تحقیق علمی درکار برلسون و گروه او از هر جهت یکبار رفته بود نمیدانم خود او براین اعتقاد است که نتایج بدست آمده را بیشتر میتوان بصورت تعدادی فرضیه و نظریه در مورد نقش روزنامه در زندگی مردم شهرتین به‌سبب آورد و بی‌جهت بدنیال تعمیم آنها نبود. برلسون گزارش نتایج بدست آمده را با این مطلب آغاز میکند که وقتی در يك رفرااندوم یا رأی‌گیری عمومی سؤالاتی از مردم پرسیده میشود معمولاً اکثر آنها پاسخ‌هایی کلیشه مانند بیان میدارند که بی‌چونگی میان واقعیت امر نیست و گاهی اوقات با رفتار و نظریه اصلی آنها از زمین همین تحقیق مورد بحث، بطور مثال در سئوال شد نبودن روزنامه را به چه صورت و تا چه اندازه احساس میکنند اکثر پاسخ‌دادندگان بیش از اندازه، برای آنها بطوریکه خود اظهار میداشتن روزنامه مهمترین منبع کسب اخبار و اطلاعات جدی و بهترین وسیله تغییر و تفسیر افکار و عقاید عامه به‌حساب می‌آید. این نتیجه را دو تحقیق غیر دانشگاهی نیز بدست آورده بودند، اما بی‌چونگی تحقیق برلسون و همکاران او نشان داد که بقول معروف آنچه مردم فقط بر زبان می‌آورند آنچه واقعاً به آن اعتقاد دارند با یکدیگر متفاوت است. اکثر مردم واقعاً از روزنامه به آن صورت که خود گفته بودند استفاده نمی‌کردند و معنی روزنامه برای آنها کسب اخبار جدی در پاره زندگی نبود. در طول مصاحبه از مردم پرسیده شد آیا به‌نظر آنها خواندن روزنامه مهم است؟ اکثر مردم به این سؤال بطور مثبت جواب دادند و با تاکید فراوان اظهار داشتند که اهمیت روزنامه در جنبه‌های خبری و آموزشی آن است. اما تحقیق نشان داد که مردم روزنامه را به‌دلایلی که خود می‌گویند مورد استفاده قرار نمیدهند. از مردم خواسته شد بدون مراجعه به نسخ روزنامه، بگویند کدام خبر مهم را در این مدت از دست داده‌اند و از میان تمام کسانی که با آنها مصاحبه میشد تنها تعداد بسیار کمی توانستند بطور مشخص از اخبار و اطلاعات جدی نام ببرند. با اینکه اخبار مهم آن زمان، جنگ خاورودر و انتخابات انگلستان بود اصولاً کسی به‌آنها اشاره نکرد. در حالیکه اگر واقعاً مردم (به‌ویژه خود می‌گفتند) قبل از دوران اعتصاب، روزنامه را تنها به‌خاطر اخبار جدی آن میتوانستند لازم بود از این دو موضوع، کم‌بیش اطلاع داشته باشند. در قسمت دیگری، از مصاحبه شوندگان، پرسیده شد بطور دقیق و واقعی کدام يك از اخبار و حوادث جدی روزمره را که از قبل از اعتصاب جریان داشته از دست داده‌اند و چون نمیتوانند آن را تعقیب کنند ناراحت هستند. در حالیکه نیمی از آنها اصولاً نتوانستند حتی به‌موضوع يك خبر، یا واقعه جدی اشاره بکنند، نیم دیگر تنها توانستند از موضوعات بسیار

کم‌اهمیتی مثل حادثه يك قتل یا مسرقت نام ببرند. البته تعداد کمی نیز به اخبار مهم و جدی اشاره کرده بودند. بلافاصله، از مصاحبه شوندگان خواسته شد بگویند از میان شش‌دستان خبری و واقعه مهمی که هفته قبل از اعتصاب، صفحه اول روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده بود کدامیک را از دست داده‌اند. تنها يك سوم آنها وقایع جدی اشاره بکنند. بنابراین همانطور که در فوق گفته شد، در حالیکه تقریباً تمام مصاحبه شوندگان خود با اخبار و حوادث سنگین وجدی میدانشند و مطالبی از این قبیل را کلیشه‌وار تکرار می‌کنند، فقط کمتر از يك سوم میتوانستند دقیقاً از این قبیل اخبار و اطلاعات نام ببرند و معلوم بود که بقیه به‌آنها می‌گویند واقعه موهم و معتقد نیستند. از نظر برلسون و همکاران او، بین آنچه مردم بعنوان اعتراض در نبودن روزنامه می‌گفتند و آنچه در فکر و ذهن، احساس می‌کردند تفاوت بسیار بود. مردم واقعاً نبودن روزنامه را احساس می‌کردند و روزنامه بطوریکه بارها ثابت شده جای بسیار معین و مشخصی را در زندگی روزمره مردم بخصوص افراد شهرتین واجتماعات صنعتی به‌خود اختصاص داده است اما علت این نیست که مردم در موقع نبودن روزنامه از تعقیب اخبار و مطالب جدی باز می‌مانند. علت را باید در نکات و مسائل دیگری جستجو کرد که تحقیق دانشگاه کلمبیا سعی در جواب گفتن به‌آنها دارد. از مردم خواسته شد بگویند حالا که روزنامه بدست آنها نمی‌رسد طالب چه اخبار و اطلاعاتی هستند. اکثر آنها نتوانستند به‌موضوع خاص و معینی اشاره بکنند و همانطور که دیدیم علت این بود که مردم قبل از آغاز اعتصاب اخبار جدی روزمره را بدقت تعقیب نمی‌کردند. با اینهمه وقتی از مردم پرسیده شد حالا که روزنامه بدست شما نمی‌رسد آیا روزنامه بدست شما تغییراتی دیگر دارد؟ مردم یاد گرفته‌اند بهترین جواب در مقابل این سئوال که چرا نبودن روزنامه را احساس میکنند اشاره به ارزش‌های خبری و اطلاعاتی روزنامه است؟ مردمی که نبودن روزنامه را در زندگی روزمره خود احساس می‌کردند (البته نه بدلائیل کلیشه‌مانندی که گفته شد) با ادامه اعتصاب، از جهت روحی در وضع بدتری قرار گرفته بودند و این نشان میداد سناله اساسی از دست‌دادن یا ندادن روزنامه نیست. آنچه تحقیق باید نشان بدهد علت‌های واقعی است که معمولاً از نظر دور میماند و در پاسخ‌های کلیشه مانند جریان داشته از دست داده‌اند و چون نمیتوانند آن را تعقیب کنند ناراحت هستند. در حالیکه نیمی از آنها اصولاً نتوانستند حتی به‌موضوع يك خبر، یا واقعه جدی اشاره بکنند، نیم دیگر تنها توانستند از موضوعات بسیار



این شعر بسیار قشنگ از احمد شاملو (ا. یامداد) است و آن را از کتاب «شعرهایی برای کودکان» انتخاب کرده‌ایم. نقاشی کتاب که نمونه‌اش را می‌بینید از بهمن دادخواه است.

## افق روشن

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد و مهربانی، دست زیبایی را خواهد گرفت: روزی که کمترین سرود، بوسه است و هر انسان برای هر انسان برادری است. روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند

قل، افسانه‌ای است و قلب برای زندگی بس است. روزی که معنای هر سخن، دوست داشتن است روزی که آهنگ هر حرف، زندگی است. روزی که هر لب، ترانه‌ی است روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه بریزیم ...



داشت رسیدیم. کلاغ گفت: «کشور کوچولوها در این درخت است.» با هم در آن درخت بزرگ رفتیم. دیوارهای آن کشور از یسکویت و کف آن با صابون ساخته شده بود. من سه روز و سه شب در آنجا بودم و بالاخره با همان کلاغ به منزل خودمان برگشتم و از آن به بعد هر وقت دلم می‌خواست با کلاغ بیکی از شهرهای زیبایی که او بلد بود می‌رفتم.



آقایان علی‌اکبر فنا و رضا خوشحال: از هفته آینده شیوه چاپ نقاشی‌های این صفحه عوض می‌شود. پس لطفاً نقاشی‌های دیگری برای ما بفرستید. یادتان نرود.

آقای شهرام شاهین‌فر: داستانتان خوب بود ولی سعی کنید بیشتر درباره چیزهایی که اطرافتان می‌گذرد بنویسید، مخصوصاً درباره چیزهایی که می‌بینید و حسن می‌کنید و ممکن است برای دیگران تازه باشد.



داستان این هفته ما چیست ساز دانش آموز کلاس راهنمایی مدرسه مهر اهواز برای ما نوشته‌اند

## کشور کوچولوها

در اتاق نشسته بودم سکوت همه جا را فرا گرفته بود. فقط صدای کلاغی که از باغهای آن طرف می‌گذشت می‌آمد. بعد پنجره را باز کردم تا کلاغ را ببینم. کلاغی بود بسیار بزرگ با پره‌های قرمز رنگ. من از آن منظره در تعجب ماندم ولی همانطور چشم‌هایم را به آن کلاغ باجه باور نکردنیش دوخته بودم. بعد از آن کلاغ به طرف من آمد و گفت: «دلت می‌خواهد ترا به شهر

کوچولوها ببرم؟» من که تا آن لحظه آدم کوچولونی ندیده بودم با نظر او موافقت کردم و پربال او نشستم. رفتیم، رفتیم تا به بالای دریائی رسیدیم که می‌ایست از آن عبور کنیم تا به آن شهر دیدنی برسیم. من از بالا در آن دریا کوسه‌ها و ماهیهای بزرگ و زیادی دیدم. بعد از آن از دریا عبور کردیم و به درختی که در حدود ۱۰ متر بلندی



اینهم گوشه و باگز بانی

## از بچه‌های حیوانات مواظبت کنیم

بیشتر مردم همین که بچه حیوانی وحشی را تنها می‌بینند گمان می‌کنند مادرش او را رها کرده است. حتی هوس می‌کنند آن را بخانه برند و دست‌آموز کنند. اما باید در نظر داشت که ممکن است مادر، پس از آنکه زمانی بپرگردد و بچاش را ببرد.

تنها وقتی باید بچه حیوانی را بر-دارید و بخانه ببرید که زخمی باشد یا یقین بدانید که پدر و مادرش مرده‌اند یا آن را رها کرده‌اند. اگر جوجه پرنده‌ای را باین حال دیدید و بخانه بردید آن را در جیب‌های از علف خشک یا خرده کاغذ نرم بگذارید. پرندگان در کوچکی جانی گرم، پاکیزه و خشک می‌خواهند و از آن صمتر باید خوراکی‌شان را مرتب رساند. برای این منظور می‌توان خرده نان خشک را با چند قطره آب، نیمه خیس و آنگاه ریزیز کرد و در دهان جوجه گذاشت.

در فیلم «مرد سحرآمیز» ما شاهد کشف یک ویروس کشنده هستیم که مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته و برای مبارزه با این ویروس در پی یافتن پادزهر آن هستند. در جریان این فعالیت مانده‌ای بلست یکی از کشف‌کنندگان ویروس میرسد. این مانده خاصیت نامرئی کردن دارد یعنی اگر کسی از این مانده استفاده کند غیب می‌شود! البته دلیل خاصیت علمی این مانده در فیلم تفسیر می‌شود که استفاده از این مانده باعث می‌شود که سلولهای بدن (که کوچکترین ذره بدن انسان هستند) نور را از خود عبور میدهند و همانطور که می‌دانیم هر جسمی که بتواند نور را از خود عبور بدهد، اجسامی که پشت آن واقع شده‌اند دیده می‌شوند. مثال شیشه. بنابراین خاصیت این مانده وجودش از نظر علمی در فیلم ثابت می‌شود ولی ما می‌دانیم که چنین مانده‌ای فعلاً در هیچ کجای دنیای ما وجود ندارد. اما چرا فیلم‌ساز از وجود این مانده در فیلم کم‌کم می‌گیرد؟ برای اینکه میخواهد به‌فيلم صورت کمدی بدهد. در فیلم «مرد سحرآمیز» هم از چنین وسیله‌ای استفاده شده است. حالا کمی راجع به دیگر مسائل مطرح‌شده در فیلم صحبت کنیم.

## نقاشی این هفته ما



اینهم تصویر حبیب‌الله روشن‌زاده که ایرج اردبیهتی دانش آموز کلاس سوم دبیرستان همدان کشیده‌اند. از هفته آینده هم می‌توانید هر نقاشی زیبایی که می‌کشید بر ایمان بفرستید.

دوست دارد عرضه می‌کند. در تمام طول فیلم «مرد سحرآمیز» چیزی که باعث خنده می‌شود نواست در حالیکه مسائل دیگری هست که هم می‌تواند ما را به‌خنده وادارد و هم چیزی بها بنماید. اگر به دتوای چند نفر روی پرده سینما می‌خندیم علتش اینست که فیلم چیز دیگری برای نشان دادن ندارد. چیزهایی در زندگی هست که ما آنها را نمی‌شناسیم ولی باید برای شناختنشان بکوشیم. در درجه اول باید توجه داشته باشیم هر فیلمی را که بر ایمان نمائش میدهند ممکن است فیلم خوبی نباشد یا حتی زبان‌آور هم باشد. متأسفانه فیلمهایی که در ایران برای بچه‌ها نشان داده می‌شود، اغلب متناسب با دید و فکر آنها نیست این گناه از انتخاب‌کنندگان است که خیال می‌کنند هر فیلم خنده‌آوری متناسب با ذوق بچه‌هاست. فیلم مثل یک کتاب یا موسیقی می‌تواند فکر را دگرگون کند مخصوصاً در مورد بچه‌ها که حساسیت بیشتری در این مورد دارند اما این دگرگونی باید سازنده باشد. به این معنی که فیلم اگر با فکری مبارزه می‌کند باید فکر بهتری را جایگزین آن کند.

در فیلم «مرد سحرآمیز» ما شاهد کشف یک ویروس کشنده هستیم که مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته و برای مبارزه با این ویروس در پی یافتن پادزهر آن هستند. در جریان این فعالیت مانده‌ای بلست یکی از کشف‌کنندگان ویروس میرسد. این مانده خاصیت نامرئی کردن دارد یعنی اگر کسی از این مانده استفاده کند غیب می‌شود! البته دلیل خاصیت علمی این مانده در فیلم تفسیر می‌شود که استفاده از این مانده باعث می‌شود که سلولهای بدن (که کوچکترین ذره بدن انسان هستند) نور را از خود عبور میدهند و همانطور که می‌دانیم هر جسمی که بتواند نور را از خود عبور بدهد، اجسامی که پشت آن واقع شده‌اند دیده می‌شوند. مثال شیشه. بنابراین خاصیت این مانده وجودش از نظر علمی در فیلم ثابت می‌شود ولی ما می‌دانیم که چنین مانده‌ای فعلاً در هیچ کجای دنیای ما وجود ندارد. اما چرا فیلم‌ساز از وجود این مانده در فیلم کم‌کم می‌گیرد؟ برای اینکه میخواهد به‌فيلم صورت کمدی بدهد. در فیلم «مرد سحرآمیز» هم از چنین وسیله‌ای استفاده شده است. حالا کمی راجع به دیگر مسائل مطرح‌شده در فیلم صحبت کنیم.

بازی بازیگران این فیلم همه در یک حد بود یعنی بازی فوق‌العاده‌ای از یک بازیگر که بازی دیگران را تحت تأثیر قرار دهد وجود نداشت. فیلمبرداری و نورپردازی خوب بود چون داستان براحتی و سادگی پیش میرفت. در آخر باید بگویم که فیلم «مرد سحرآمیز» یک فیلم سرگرم‌کننده خوب هم نیست مخصوصاً برای آن دسته از بچه‌هایی که علاوه بر سرگرمی می‌خواهند یک فیلم خوب هم دیده باشند.



تماشای کودکان و نوجوانان

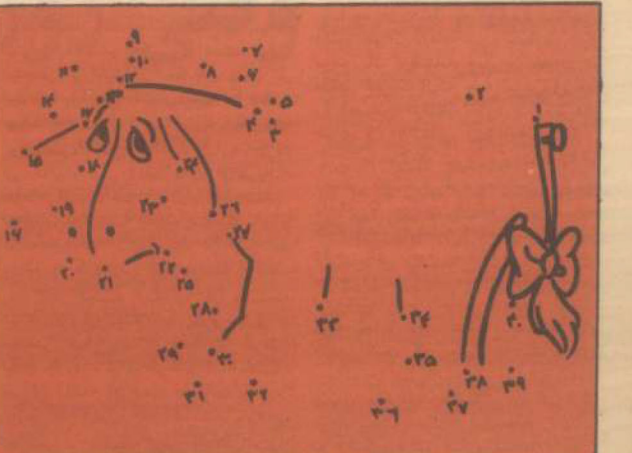
ژاله رفیع‌زاده

### سینما

## هر فیلمی که ما را بخنداند فیلم خوبی نیست

حرفی درباره «مرد سحر آمیز»

آنچه را هنگام دیدن یک فیلم باید در نظر داشته باشیم اینست که اگر فیلمی باعث خنده‌مان شد دلیل خوب بودن آن نیست. فیلم «مرد سحرآمیز» که در سینما سینما نمود نمائش میدهند چنین فیلمی است ما را می‌خنداند اما چیزی برای گفتن ندارد. قیلا گفتیم که فیلم هم مثل کتاب میخواهد. حرفی را بیان کند، به‌تعبیر بهتر «فیلم عقیده کسی است نسبت به چیزی یا کسی، عقیده‌ای که آنرا به شکلی که



اگر می‌خواهید ببینید کدام حیوانی است که توی عکس گمشده، شماره‌های یک تا چهل را بترتیب بهم وصل کنید.



**پدینسان** سه‌رفیق من، امشب، درجادهٔ پرملال، بسوی تانکها و توپهای آلمانی پیش می‌رفتند. «یونو» Bonneau مکانیسن مسلماً در پشت‌جبهه بود. (در همهٔ این تانکها که پشت سرهم، راه‌شبان را طی می‌کردند، حتی یک مکانیسن نبود که پشتش را ترک نکرده باشد: گوز پندر آئین نامه!) چون هیچ‌کدامان نمی‌توانستیم صدای او را بشنویم، لاپد تنها، با خودش حرف می‌زد و صدای او در زیر صدای ضربات زنجیرها درهم می‌شکست. وقتیکه او، پشت سر ژاندارم‌ها، با کت‌چرمی و ریش تراشیده به‌گردن رسیده بود، چنان قیافه‌ای داشت که سروان فوراً او را زیرفرمان یک بوکسور حرفه‌ای قرار داده بود. و مشت‌زن هم او را با ترس و لرز تحویل گرفته بود. من چریت واقعی را در میان مشت‌بازان پرشور بندرت دیده‌ام. کار به‌مشت‌زدن هم نکشید. فقط، در آغاز کار، ناراحتی‌هایی پیش‌آمد، «یونو» یا اونیفورمی مثل لباس پانداها فرا می‌رسید، عادت داشت که نفرت یا ترس به‌دیگران تلقین کند و هر چه بیشتر با نفرت روبرو می‌شد، به‌همان اندازه می‌خواست پترساند، اما سر‌بازان از هیچ‌کس نفرت نمی‌کنند: و وقتیکه «یونو» چانه‌اش را جلو میداد و می‌پرسید: «چرا اینطور نگاه می‌کنی؟» سر‌باز گیجی در جوابش می‌گفت: «من؟ من؟ اصلاً ترا نگاه نمی‌کنم..» او ادعا می‌کرد که مردی را ضمن دعواگشته است، زیرا به‌گردان انضباطی فرستاده شده بود. اما حتی این ادعایش دروغ بود. طولی نکشید که دفتر گردان به‌هما را خریدار کرد که در دفترچهٔ خدمت او سه محکومیت بجرم زخمی کردن دیگران وجود دارد. عامهٔ مردم، کنتی از طبقهٔ سرمایه‌دار در برابر افسانهٔ آدم‌کشی حساسیت دارند. در نظر آنها فقط قاتل تیب خاصی است از نوع گرگ. برای آنها مسئلهٔ این بود که آیا «یونو» واقعا از این تیب بود و آیا «همهٔ این حرف‌ها آیا حقیقت داشت یا بلوف بود».

یکانه کسی که این افسانه را باور داشت خود او بود. داستانه‌های زندان، داستانه‌های باج‌گیری از دستران بدکار و اعتراف به‌اینکه دوست دارد ریشش را بلند کند تا حق داشته باشد که صورتش را تراشد و باین ترتیب قیافهٔ قاتل‌حسابی را داشته باشد؛ و نه‌تنهٔ ملاحت شبر و تصنیف های «موتنه اوس»<sup>۱</sup> در آئینا بیگاری تمیزکاری که بطور دائم مکشوش بود: «زادهٔ سدبختی ...» وقتیکه همهٔ افراد گردان، روی پلکان بهم فشار می‌آوردند و منتظر تقسیم کفش بودند، ناگهان تصنیف La Légionnaire به‌گوش‌شان می‌رسید و بعد، موتولوگی آغاز می‌شد: «آه، من یکی داشتم، یک زن نازنین شگول‌ا دوستش داشتم. آنها، آن‌گاه‌ها، او را کشتند ...» و بچه‌ها یک داستان بی‌مجانستان را بیاد می‌آوردند که در آن، «آنها» پزشکان و کسانی بودند که «قانون» را می‌پذیرفتند. و هم آسایشگاه‌های دیر باور او، با اینکه مانند‌محصلین در برابر مسخرهٔ کلاس، آن‌چ هم در فشار می‌دادند، بین هم تریبات پیچیده‌ای میدادند که او هیچوقت نگهبانی ندهد، آنها‌ها فولکلور کافه‌های سازوآوازی آشنا می‌شدند: قربانی اجتماع که مستی یا شهوترانی او را از اجتماع رانده است؛ فرد سسکش گردانه‌های انضباطی، قانون شکنی که در نقطه‌ای نظیر «فورشاربول»<sup>۲</sup> به تنهایی با همهٔ پلیس‌ها می‌جنگد، «بونو»<sup>۳</sup> (که طبعاً «یونو»، شباهت اسمی خود را با فراموش نمی‌کرد) که از توی آستیش بروی‌والی شلیک می‌کند، مخصوصاً باج‌گیر قهرمان و احساساتی، خشن اما درستکار، وفادار به دوستان و دشمن در راه عشق، که از زندان فرار کرد و زندگی پر عیش و نشاط خود را در کام تمساح‌های «مارونی»<sup>۴</sup> بیپایان رساند. زیرا دوزخ «یونو» که لغت‌شدگان آن قهرمان یا تیره‌روزی بودند، فقط یک طبقه داشت و آن طبقهٔ

قربانیان بود. وقتیکه او یک مرغ قهقههٔ زخمی را با خود آورد و ادعا کرد که می‌خواهد تربیتش کند، ترس رقفا شدت یافت: در نظر رقفا‌ی من هر قاتلی در درجهٔ اول دیوانه بود. هر آسایشگاهی که در آن دستور خاموش کردن هرگونه شعله‌ای دقیقتر انجام میشد، استتار آن ماهرانه‌تر بود. ستون‌ها لامپ‌ها را بازمی‌کردند و می‌بردند اما در موقع لزوم، لامپ‌های دیگری از توی پالش‌ها در می‌آید. شبی دوتا از پریزها کار نمی‌کرد، «یونو» اعلام کرد که «در الکتریسته کار کرده است.» و مخفیانه خودش را به‌تابلوی برق ساختمان رساند و چنان کاری کرد که آتشب دیگری در آسایشگاه او و چهار آسایشگاه دیگر حتی یک پریز هم کار نمی‌کرد. از میان ظلمت صدای غرغز بلند شد: «امثال‌این یارو را کی اینجا فرستاده؟». «عجب گرفتاری داریم با این قبیل احمق‌ها!..» «منکه الکتریسی‌هنم چرنت‌نمی‌کنم تا‌هنم نگفتند دخالت کنم. ولی این یکی‌رو ببین!» از طرز بهم خوردن در آسایشگاه اول، همه فهمیدند که او برگشت: سکوت برقرار شد. بعد، بحث و مشاجرهٔ آهسته‌ای شروع شد، و در این‌موقع صدائی‌خونسرد و خشن، که صدای سرچوچهٔ مشت‌باز نبود، باکمال وضوح بلند شد: «گوش کن «یونو». رفته رفته داری حوصله‌مونو سر می‌بری. من از گردن‌کلفت‌ها بیزارم. اگر مزاحم روشنائی من بشی روی بدم بالا می‌آید. اگه بپت سرخورد، اینهم صورت من (چهره‌ای که کاملاً با چراغ قوه روشن شده بود ظاهر گشت) اینطوری، اگه فردا صبح خواستی پیداش کنی بزحمت نمی‌افتی!»

این اولین‌بار بود که صدای «پراده» Pradé را می‌شنیدم. و «یونو» در تاریکی توضیح داد که گناه او نبود ... برق قطع شد ... فیوزها ... من منتظر بودم همه بگویند که او ترسیده است؛ اما عقیدهٔ عمومی براین‌قرارگرفت که «اد اینقدر جانی‌زند، آدم درستی نیست و وقتیکه به‌اشتباه خودش پی ببرد دیگر اصرار نمی‌کند ...» پس آنقدرها هم دیوانه نبود. گردان آماده میشد که او را بپذیرد. اما آسایشگاه بی‌برق ماند.

یک رانندهٔ تانک، شوfer سابق اتوبوس شروع کرد به‌خواندن تصنیف Le p'tit Quinquin. صدۀ زیادی از سر‌بازان فلاندر آنجا بودند، اما خاطره نبود که سر‌بازان نیرو می‌بخشید، بلکه کندی آن‌بود، خواننده، آنرا بصورت سرود مرگ درمی‌آورد و هر قدر که باین ترتیب آهنگ آوازهای شگوه‌لود را پیدا می‌کرد، بصورت زوزه من می‌آمد، گوئی در دل این تاریکی، تنها یک صدای نالان کافی بود که همه مفهوم بیچارگی را به‌یک آواز می‌بخشد. و سر‌بازان بند به بند تکرار آنرا می‌خواستند. گوئی در نا‌هارخوری گیلاس سیدنابل گیلاس مشروب می‌خواستند و به‌این نتیجه رسیده بودند که در این جنگ زندان مانند چاره‌ای جز مست شدن ندارند. خواننده، که از این موسیقی بی‌جلوه و شور خسته شده بود، آهنگ پرشگوه «لاوسگا» را شروع کرد. آخرین فریادهای او را سکوت ناراحتی دنبال کرد. راننده با عصبانیت غرغز کرد: «خوب، اگه آقایون خوشتون نیامده! و برگشت که بخواید و به اندوه آواز قبلی، ناراحتی برهم‌خوردن محفل انس هم اضافه شد. «یونو» فراموش شده بود. هر کسی در غم خاص خود فرو رفت. معلوم نیست کدامیک از آنها بود که اول عکس زنش را از کیف پولش در آورد تا در نور مخفی چراغ جیبی تماشا کند؟ پنج دقیقه بعد، در میان گروه‌های کوچک، عکس‌ها دست‌بست می‌گشت، چهار پانچ‌کلاه‌برگرد یک نور خفیف، عکس‌های فوری‌از میان انگشت‌های زمخت و همراه با بد و بیراه روی گاه می‌افتاد.

# Antimemoires



## از: آندره مالرو ترجمهٔ رضا سیدحسینی

برای هر کسی زنده‌ای دیگران اهمیتی نداشت و عکس‌های آنها را نگاه می‌کرد تا بتواند عکس زن خودش را نشان بدهد. با اینهمه در زیر این نور مخفی، این زنها مانند اسرار خصوصی جلوه می‌کردند و پیراهن‌های آنها ناگهان زندگی شوهرها را بهتر از آنچه از عکس‌های شخصی خود آنها پرمی‌آمد، جلوه می‌داد. همس «پراده»، زن خانه‌دار خشنی بود با نوار پهن دورس. فقط «یونو» چهار عکس داشت، هر کدام مرزه‌تر از دیگری، و «لئونار» Leonard کوچک اندام با دماغ چنددری- مأمور بی‌سیم تانک ما - که خودش را گرفته بود بعد از اینکه ازش خواهش کردند، سرانجام کارت پستالی در آوره که خوشتر زدیابی بود یا لباس خیره‌کنندهٔ پردار. پائین آن چند خط نوشته شده بود. و رفا، با سرهای چسبیده بهم، زیر دماغ لئونار که از پائین بصورت جالبی روشن‌شده بود، آنرا به‌چراغ نزدیک‌تر کردند و توانستند مانند رمزی کشف کنند: «به‌پیشی کوچولوی خودم لوئی.» و امضای‌یکی ازستارگان‌مشهور موزیکپلا، «لئونار» در «کازینودوپاری» مأمور آتش- نشانی بود. هرروز بایگدنیا تحسین، ستارهٔ مشهور را نگاه می‌کرد که برافروخته از کف‌زده‌ها برمی‌گردد. هرگز با او حرف زده بود؛ چهرهٔ «لئونار» باوجود دماغ بزرگی که داشت، می‌توانست انسان را به‌هیجان می‌آورد؛ چشمان‌مهربان‌سنگ اسپانیائی، حالت مؤثر ناآشنائی باه‌گونه غروری. آیا رقاصه تحت تأثیر این ستایش خستگی‌ناپذیر قرار گرفت و دستخوش هوس شد؟ در یکی از شب‌های موقعیت- آمیز، در لحظهٔ پالارفتن از پلکان که باز هم صدای فریادهای تحسین شنیده میشد، او را با خود به لژش برد و با او خوابید. «بعدش، خوشمزه است که... بعدش، وقتیکه کارمونو کردیم! یا هوجوشش به‌اونیفورم من روی مسدای افتاد، و به‌هو ازجاش پرید و گفت: «ببینم، نکه تو پلیس باشی - نه، مأمور آتش‌نشانیم...» چونکه اگر غیرازاین بود... خوشمزه است نه؟ اون‌هشب منومیدید واونیفورم مأمور آتش‌نشانی‌رو نمی‌شناخت ... حالا ما سر‌بازیم... تفنگ داریم... اما راستش اونوقت‌ها جوونتر بودم...»

در رؤیای هرکسی «مارلن‌دیترش» یا

فرماندهی بلد بود، می‌توانست درجه‌هاشو بازکنه و به‌طرف بکه: «اگه مردی بیا بیرون!» اگر سرچو‌خه‌اش می‌کردند، کاملاً آماده بودکه سر‌باز نمونه شود، خوش‌قلب و تهی‌مغز بود. با اینهمه هرگز از توهمین نمی‌گذشت. در سندیگاه‌های کارفرمایان نام‌نویسی کرده بود و طرفدار تشخص می‌شد. ستوان باوگفته بود: «ببینم یونو، شما آنقدرها هم که می‌خواهید تظاهر کنید شرور نیستید!» - «من؟ سرکار ستوان، من اصلاً شرور نیستم! دیگرون منو شرور کرده‌اند...» و دهان پهنش جلو می‌آمد و ابروان سیاهش بالا می‌رفت و چنین بنظر می‌رسید که «نقاب» وحشتش کنار رفت و ناگهان روح او که بطور درمان‌ناپذیری کودکانه بود ظاهر شد.

از «پراده»، بخاطر اعتراضی که کرده بود، کینه‌ای بدل نداشت. ما دریک تانک باهم کار می‌کردیم و اغلب باهم‌به‌ناهارخوری می‌رفتیم. بعضی اینکه «یونو» هدایت‌پایش را شروع می‌کرد، «پراده» شانه بالا می‌انداخت و او را نگاه می‌کرد و ساکت می‌ماند. «یونو» به‌لکنت می‌افتاد و خود را دربرابر نسل دیگری احساس می‌کرد - نسلی که هرگز خیال‌پردازی نمی‌کند.

بدینسان، بهنگام خروج از کتفرانسی که هر چهار نفرمانرا بان فرستاده بودند و یک ستوان جذاب پسا یاد میداد که آلمان را تجزیه کنیم، در برابر یک‌لیتر شراب قرمز دور هم نشستیم. «پراده»، دودار مثل آسیائی‌ها - که صورت پهن و چشمان بادامیش به‌آنها برده بود - بی‌آنکه سرا نگاه کند، با لجهٔ ایالات شرقی و تلفظ کندش گفت:

«مستگت» Mistinguett، یا «دوشس دونویدسور» وجود داشت. اما بصورت رؤیا باقی می‌ماند. این رفیقی را که فرشتگان باوی سخن گفته بودند این‌ جوان گنج آسایشگاه را - یک آدم خوش‌شانس ساده نمی‌شمرند، بلکه فکر می‌کردند که از اول برای چنین موقعیتی ساخته شده است. سر او پسا موهای مجعد ریز، و دماغ سرخ‌ش نشانه‌ای از جنبهٔ اسرارآمیز عشق بود. آنچه آن‌را در عالم هر خبری‌شان از بازی سرنوشت مقنون می‌ساخت، «مهر کیه» «اپوزت» بود.

همه بیک صدا پرسیدند: - خوب، بگو ببینم، بعدش چه شد؟ و انگشت‌ها در حالیکه یکبار دیگر عکس را لمس می‌کردند. می‌لرزیدند. روز دیگه هیچ بروش نی‌آورد. آنوقت من فهمیدم... او بی‌هیچ خشنی و حتی بی‌تسلیم رضائی جواب داده بود. خودش موافق نبود. وراثت سیب شده بود که رفاقی من نتوانند در بارهٔ خوشبختی براجحی قضاوت کنند.

طبعاً، پس از عکس «لئونار»، بزرگترین موقعیت از آن چهار عکس «یونو» بود. دیگر اهم دیدند که در بین راه رفتن خم شد و یک‌گزن را از زمین برداشت و در فانوسه‌اش گذاشت‌سخنرانی تازه‌ای را آغاز کرد: «این ابزارها بی‌خطر نیست.»

و با قاطیت گفت: «منگنه بکارش ببرند!» - می‌فهمیدند که در درون این موجود خطرناک، یک‌کنه‌به جین وجود دارد، میدانید که «کنه‌به جین» یعنی‌چه، بعد، گذشت زمان شخصیت دیگری از او را ظاهر کرد: کسی‌که به‌کشیشان احترام قائل‌است: «پیرزنی که معلم بود بن چیز مهمی یاد نداد، فقط یاداد که به‌این آدم‌ها احترام بگذارم. چرا دولت همهٔ به‌اونیفورم من روی مسدای افتاد، و به‌هو ازجاش پرید و گفت: «ببینم، نکه تو پلیس باشی - نه، مأمور آتش‌نشانیم...» چونکه اگر غیرازاین بود... خوشمزه است نه؟ اون‌هشب منومیدید واونیفورم مأمور آتش‌نشانی‌رو نمی‌شناخت ... حالا ما سر‌بازیم... تفنگ داریم... اما راستش اونوقت‌ها جوونتر بودم...»

در حالیکه فک بی‌دندانش را جلو داده بود و گوئی همانطور به‌یک دروغگوی خیالی اعتراض می‌کرد، تکرار کرد: - مثل هرهای دیگر.... و با همان لحن: - و اینها بوشوشان زحمت نمی‌دهند که با مردم صحبت کنند! اغلب گوئی سر‌بازانی که من پائینا زندگی می‌کردم متعلق به‌عصر دیگری بودند. بهنگام گوش‌دادن به‌حرف‌های «پراده» گمان کرده بودم که صدای اصالت قدیم جسم‌ریخ‌خواهان را می‌شنوم، صدائی که از یک قرن پیش چندان که معلم بود بن چیز مهمی یاد نداد، فقط یاداد تغییر می‌نکرده است. او مرا بدوستی برگزیده‌بود و اعتراف کرده بود، که هر یکی از برادرانش که سر‌پرشوری داشت از میان‌داوطلبان اسپانیا برگشته بود: «و وقتی آدم از آنجا برمی‌گردد، حرف پراده را باور کنید، دیگر احتیاجی ندارد که دنبال کار بگردد...»

اما در یکی از روزها پسرانم آمد و باهمان لحن کند و در حالیکه گوئی همهٔ حرف‌هایش را با

مشت تأیید می‌کرد گفت: «مصدر سروان اخراج می‌شود، کار مصدری در ارتش بندچیزی نیست...» من منتظر ماندم وقتیکه اینطور پسرانم می‌آمد و با چند اظهار عقیدهٔ کلی شروع می‌کرد معلوم بودکه می‌خواهد کمکی یا نصیحتی از من بگیرد. ادامه‌داد: - این کار گرفتاری دیگری غیراز وجود یک افسر ندارد... - خوب، چرا خودت را زیردست‌وسپای او میندازی، و با شغل توکری؟

- توکری؟ چه کسی اینجا نوکر نیست؟ من می‌گویم آدم وقتیکه مصدر است، اقلابجای‌خودپارو بازنش سروکار دارد. آدم جدی که وظیفهٔ خودش را انجام بدهد، می‌گویم: وظیفهٔ خودش را انجام بدهد، می‌تواند آرامش داشته باشد. بایک افسرو همهٔ کسانی که بین او و ما هستند، هرگز آرامش امکان ندارد. زن زن است و اقلادرجه ندارد! من نمی‌خواستم کلمهٔ «شخصیت» را بکار ببرم و به‌کنایه حرف می‌زد، اما او خودش‌بالافاصله آنرا بکار برد:

- آدم اگر شخصیت داشته باشد، همه‌جا دارد، در غیراینصورت، من می‌گویم‌که‌درهی‌چ‌جا ندارد... از این ماجرای درهم‌شکننده و تیره‌ای که زندگی نام دارد. پسرش یگانه سبب مثبت او بود. وقتی از من پرسید که آیا فکر می‌کنم که جنگ طولانی خواهد بود، برای این نبود که بداند خودش چه مدتی در ارتش خواهد ماند:

- پسرک یازده سال دارد. کسی بیشتر از سنی که من در جنگ سابق داشتم. همان جنگ نگذاشت که من درس بخوانم، با اینهمه من برای درس شرمیات فرستادند اما نتوانستند به‌مدرسه فرستند... پسرک بی‌چهارپاهوشی است. خیلی باهوش است ... می‌توانست یک بورس بگیرد... با این جنگ بورس‌ها کجا رفتند؟. برای اینکه او بتواند درس بخواند لازم بود که من کار کنم، و حالا کار می‌کنم که بایک تفنگ مرکب حماقت شوم. و بعد، او دوسال عقب می‌ماند، و دیگر نمی‌شود کاری کرد و خیلی دیر شده... در خانوادهٔ ما او اولین‌کسی بودکه می‌توانست درس بخواند...! در این سن و سال به‌ترتیبی است باید بیچه را راهمائی کرد. من، بازم می‌توانستم. اگر تصدیقش را می‌گرفت دیگر نمی‌توانستم اما حالا هنوز خود ساخته بودم، مگر در مورد دیکته، «حساب» با او خدم بزور در مزمز فر کرده‌ام... می‌توانم او را کمک کنم، اما زخم، چه‌کاری ازش ساخته است؟ «او دختر یک خانوادهٔ پرپیچه است...»

و بالحن قاطعی که همیشه داشت و این بار غم‌آلود شده بود اضافه کرد: - او باهوش نیست... نامام

- ۱ - Gaston Brunschwig معروف به Montéhus ترانه‌سرای فرانسوی (۱۸۷۷ - ۱۹۵۲) سرایندهٔ تصنیف‌های شوذی در آغاز قرن بیستم که با تصنیف‌های خود شورش‌ها بر می‌انگیخت. «آمال» ۱۹۲۰ بید به‌آرامش روی آورد و ترانه‌های خود را در «اولمپیا» می‌خواند با اینکه آرزو داشت با سبتهٔ به‌مال میرد درسال ۱۹۴۷ از دست «رادامیه» و نبرجنگ‌فرانسه‌شان «لژیون‌دونور» گرفت.
- ۲ - Fort - Chabrol - اسم مستماری است که به‌مرکز درخزبان شابرول درباریسی داده شده است که در آنجا دست راستی‌های افراطی به رهبری «ژول گرن» J. Guerin در ۱۸۹۹ بیش‌از یک‌ماه در برابر پلیس مقاومت کردند.
- ۳ - Joseph Bonno درژیس‌یک‌دستهٔ آنارشیست‌که دست به‌کنکرته عملیات خارق‌العاده می‌زدند (تذقیل سرفت بانک‌هاوتیراندازی وکشتار) که درسال ۱۹۱۳ دستگیر شد، در فرانسه Basd à Bonno شهری‌افسانه‌ای‌نظیر «بانی‌وکلاید» در امریکا داد.
- ۴ - Maroni - رودخانه‌ای که گویان فرانسه را از گویان هلند جدا می‌کرد.



صحنه اطلاق است که در آن یک میز و دو صندلی قرار دارد چراغی مستقیم روی میز را روشن میکند، یک بار متحرک و گرام میله‌ای آتالیه اطلاق را تشکیل میدهد. یکی از تله‌های اطلاق بصورت فوتودور از تصویر پرسناز اصلی است.

توضیح: صدایی به روی نوار ضبط شده است متعلق به پرسوناژ اصلی (زن) است. زن جوان خود را آراسته است وارد صحنه میشود چتر در دست دارد و مستقیم بطرف میز و دو صندلی میرود.....

زن - لعنتی بدجوری میبازه (چترش را به گوشه اطاق تکیه می‌دهد) - دیر کردم منتظر شدی؟

صدای من همیشه..... زن - خوب باشه، اینجا میتونم دیر بیام، یا اصلا نیام، خوبیش به‌همینه قرار ملاقات من و تو وقت معین نداره.....

صدای من - تنبل زن - چرا تنبل؟ تنها جایی که تو دنیا منو خسته نمیکنه همینجاست و تکیه یا تو هستم راحت حرفامو میزنم و حساب هیچ‌رو نمیکنه حتی ممکنه به روز لخت مادربزرگ بیام دیدنت.

صدای من - پس قبلا خبر بده پرده‌هارو بکنم زن - خیال کردم میخوای بلیط بفروشی (میخندند) - اینجا خوب گرمه.... (پالتویش را در می‌آورد)

صدای من - اصلا «بی‌خیالتی» گور بابای همه‌چیز... زن - تندرو (زن بطرف تماشاچیان برمی‌گردد و خیره میشود) زن - من اینکه هنوز نیامدن سمون دعوت کردی؟ زن - آره امروز روز بزرگیه، باید به روز اینکارو

میکردم. صدای من - چرا؟ زن - تو دلم تلمیاز شده بود، خلوتمو بهم زدم واسه اینکه حرفامو بشنغن....

صدای من - بدجنس. زن - بخودت فحش نده..... (باطراف میرود) صدای من - کارتها دیر رسیدن، بچهنم باید برای یقه آدما کارمو شروع کنم، بهم چیزی تعارف نمیکنی؟....

صدای من - برای خودت مشروب درست کن... (زن به‌طرف بار می‌رود مشروبی درست می‌کند و سپس بطرف گرام می‌رود در حالیکه صفحه‌ای انتخاب می‌کند)

زن - با یک موزیک ملایم چطور؟ صدای من - باز همون آهنگهای قدیمی‌رو باید شنفت. زن - قدیمی‌بودن دلمو نمیزنه، کهنه‌کسی پاونوا اصالت میده، وای داشت یادم میرفت، برات گل آوردم. (از صحنه خارج میشود و پایک گلدان گل باز می‌گردد بطرف میز می‌رود در حالیکه گلها را مرتب میکند).

زن - کم موندن بود بیلاسن. (از کیش قرصی در می‌آورد و داخل گلدان می‌اندازد).

- اینهم مرئین‌تون. (در فاصله صحبت زن پرسوناژهای دیگر در ردیف اول تماشاچیان می‌نشینند).

حالا همه چیز مطابق دلخواه شده.... صدای من - هیس، اونا اومدن، اما باز میکم، بد کردی. (زن رویتماشاچیان بوسه می‌فرستد و با خم لودن سر به‌آنها خوش‌آمد میگوید، و بطرف داخل صحنه می‌رود و طوماری را کنار دیوار پالین میکند.... اسامی زیادی روی آن نوشته شده و کم و زیاد در مقابل هر اسم ضربدرهایی برتنگ قرمز گذارده شده، از کیش عینک نردای در می‌آورد بپوش میگذارد و چوب دستی بلند می‌بندد می‌گیرد رویتماشاچیان میایستد و انگار مسئله‌ای را بررسی میکند).



# وعده ملاقات باخودم

نویسنده: ته‌مینه میر میرانی

تماشانامه در یک پرده

بازیگران:

زن (در شخصیت ظاهری و صدای درونی)

استاد

رئیس

کارمند

دوست

مادر

جوان

زن - بررسی نمودار ارتباط روزانه با افراد داخلی و خارجی، از هر کدام لجم میگیره ضریب گنده‌ای جلو اسمش میزارم ممکنه تعداد اونها خیلی بشه....

صدای من - این به‌جور ضعفه... زن - نه به‌جور تسلط بنفسه، یا شاید دلمو خنک بکنه، اول نوبت استاده....

صدای من - اسامی از روی آلبا نوشته شده؟ زن - صداسش تو گوشم زنگک میزنه، نظام صحنه باید مراعات بشود، تئوریهای علمی، تغییر ناپذیرند، وحدت مکان، زمان، موضوع، غیرقابل انکارند، تراژدی کلاسیک چون غولی، مدون سایه گسترده است.

صدای من - آخه چرا؟ چرا باید خودمونو پایبند سنت‌های پوسیده و قدیمی بکنیم و اوقاتو بزور بچپونیم تو مغزمون، نمیتونم گوش بدم، ترخدا بنه، روش تدریسو عوض کن، تو دیگه فیل شدی، بچه‌ها پشت سرت شکله درمی‌آزن. من بزافخس سرشونو تکون میدن، اما به کلمه از حرفاتونو نمی‌فهمن.... باید می‌دونستی که اونا تئوری «دور استاد به زبانه پرده» را سالهاست فراموش کردن، نه پدر می‌شناسن و نه استاد، به پشت عاصی و واخوردن که میخوان فریاد بزبان ولی ترس تو لاکشون کرده.

استاد - خانم عزیز نمیدانم چرا، چرا باید منو استیضاح کنید، اونا با علاقه پدرس من توجه میکنن.... زن - جناب استاد آگه این کارو نکنن، خوب معلومه سر امتحان نمره‌شون (ه) میشه....

استاد - فکر نمیکنم بعد از این عمل جسورانه شما سرنوشت بهتری داشته باشید. زن - لطف شما همیشه شامل حال من بوده.... استاد - (مستأصل) میخواید چکنم، ببودگی‌رو در اطراف حس می‌کنم، به موقع میخواستم خودمو تو جمع

یه شنت جیون جا بزمن تا بینم اونا چی میخوان، چی میکنن، حرف حسابشون چیه؟ - گفتن خیلی دیر شده، بهتره سر تو بکنی تو لاکت و بکندی به لایشت از راه مستقیم پیش بری و بچسب و راست منحرف نشی....

زن - البته، برای دست یافتن به یک مستری بی دردسر و مختصر باید قبول کرد راه دیگه‌ای نداشتید؟ استاد - خوب منم، سفت چسبیدم به صندلیم، تا اقلا جای سابقم را از دست ندم. زن - اونوقت برای مطالعه رجوع کردید به کتابهای پوسیده نیم قرن پیش. (سکوت).



خلاصه میشه، این برای تو به ضعفه و این ضعفو پشت قیافه حق بجانبت قایم میکنی و انرژی لازم با نبوغ بی- نظیرت از این راه کسب میکنی....

صدای من - قضاوتت صحیح نیست. زن - خفه شو. صدای من - بخودت فحش نده، تو دوستت داشتی.... زن - من دکتری که مریضشو دوست داره، دوست داره، باز دوست داره، میخواد معالجه‌اش کنه، وقتی بفهمه خوب شدنی نیست، اونوقت مرضشو براش تشریح میکنه.

(رویتماشاچی) صدای من - اوه حضرت آقای رئیس معذرت میخوام مسائل خارج از تراکتو جلوی شما مطرح کردم، البته منو میبخشین....

(رویشو در میگرداند و بطرف صندلی خالی میرود). صدای من - ضریبدر رئیس از ده‌تا متجاوزنه. زن - برای شروع یک مکالمه طولانی باید نفس گرفت و هوای بیشتری بیلعید، بمن فرصت بده.... (نفس بلند می‌کشد).

هنوز همون دردو حس می‌کنم، دو سال میشه دردو های لعنتی اونوم نمیداده، دکتر بهم گفت ممکنه خطرناک باشه، باید عمل کرد، مادرم بیچاره حتما از غصه دق میکرد، پدرم، نه اوه خدای من رئیس، رئیس مهربونم و فراموش کرده بودم اونوقت اومدم پیش تو.

- همه چیز و بهت گفتم، قیافه حق بجانبی گرفتی «واقعا» متأسفم من سعی خودمو میکنم، ولس آخه اداره بوجه ندارم.

- ای یوزبنه تو خیال کردی وقتی شروع کردی به حرف زدن نمیدونستم منظورت چیه.... توی شورای اداری با صدای بلند فریاد زدی باید جلوی منخارج زانندوگرفت، بوجه رو نباید صرف وام‌های غیر ضروری کرد، مثلا معلوم نیس فلان خانمه میخواد بره بچه کدوم بابایرو پس بندازه اونوقت اداره باید تاوانش را بده همه گفتن صحیح است صحیح است....

میخواستم با ناخنیایم چشمتو بکنم بیرون اماهیون چندرغازم گیرم نیومدم.... - چرا خشکت زده، خیال کردی اینارو نمیدونستم، خیلی چیزها میدونم، اما بقول معروف نباید دستو به دغه رو کرد....

(رئیس در حالیکه روی صندلی جایجا میشود). رئیس - من دادگاه تشکیل میدم، اهانت به مافوق، (مشتباهش را گره میکند). زنک اطاق کچاس، مستخدم، مستخدم....

زن - مستخدم، مستخدم، کجا رفتی بیبا خانمو محترمانه از در اطاق بنداز بیرون، چرا چون حرف حساب میزنه، (قبضه میزند).

- آقای رئیس، اینجا نه‌سکرتت داره و نه مستخدم هیچکس صداتونو نمیشنغه، من برنده‌ام خیلی کلافه شدین.... (بظرف کیش می‌رود دستمالی بیرون می‌آورد و به‌لایمت عرق‌های صورت رئیس را پاک میکند و رئیس برآراده روی صندلی می‌نشیند).

- بدجوری عرق کردین.... اجازه بدین.... حالا بهتر شد. (دو همکار که در ردیف جلو نشسته‌اند با شتاب از پله‌ها بالا می‌ایند و با ناراحتی می‌گویند).

هر دو - جناب آقای رئیس، آقای رئیس خواهش میکنم.... زن - آقای رئیس خواهش میکنم، خواهش میکنم. (رو به هر دو)

- دلگشایی بیچاره.... بادمجون دور قابچین‌ها یادتون میاد چطور ی پشت سرش رجز می‌خواندین، اما تا صدای پاش میبوه نفستون تو سینه حبس میشد که میادا حتی یک قاصدک خبرشو به گوش آقای رئیس برسونه، حالا من دوتا پهلون اومدم تو میدون تا نزارین سر به قن بشه.... لایه واسه اینکار فردا هر کدوم پاداش هم میگیرین....

هر دو - زنیکه خفه میشی.... (رئیس در حال ریشه به روی صندلی افتاده). زن - حکم اخراجمو دستم بدین و گورتونو کم

استاد - راستی خانم... اجازه بدین.... (کتابچه‌ای از جیب درمی‌آورد و ورق میزند) سال دوم... خانم؟ زن - جناب استاد من اینکه اشتباهی پیش اومده من تاگرد شما نیستم، یک هنریشه تئاتر روی صحنه باید اوامر کارگردانو اطاعت کنه....

(گفتش را به روی شانه استاد می‌گذارد و در حالیکه جهت او را بسمت تماشاچیان پر میگرداند). استاد - و ضمناً هیچوقت پشت به تماشاچیان نایستد (استاد با دستپاچی)

استاد - اوه خدای من، یوزش من طلبم، (کلاهش را یعوان ادای احترام از سر برمی‌دارد و با ناراحتی صحنه را ترک می‌گوید و از سالن خارج میشود).

زن - (با فریاد) استاد بهتره چتر بردارید، بارون تند میباره، کلاهتون خیس میشه.... (نستپاهش را زیر بغل جمع میکند و با شادی دور خود میچرخد).

زن - عالی شد، عالی. صدای من - چه لوس. زن - واسه چی، هرچی دلم خواست گفتم.... صدای من - فردا...؟ زن - (باخنده) منم شاگرد سامی و جدی که سر



کتین و برین.  
ژئیس - همین الان جلویلاستو از تو اداره بریزین بیرون.

زن - جوش نخورین من تو اداره نه اطاق دارم نه میز که حتی توش به ورق پاره بزارم.... زحمت نکشین (همکاران و رئیس صحنه را ترک میگویند).

سدا - دیگه شوروشو درآوردی، مردم از این کولی بازی سرمام میکنن....  
زن - پس زنده باد آقای ژئیس.....

(سکوت)  
زن - خسته شدم، انگار به کوه کندم.....  
سدا - برای جبران انرژی هدر شده باید دیگه حرف بزنی.....

زن - سکوت خیلی سخته.  
سدا - سکوت یک نوع تذکیره نفسه، ترو راحت میکنه.....

(سکوت)  
(با صدای بلند خود میچرخد).  
زن - (به آرامی) محبت کنیده، چون خدا محبت است.....

(سکوت)  
زن - اگه کسی بصورت سبیلی زده، طرف دیگه رو جلو بیار.

(سکوت)  
زن - خنده داره... خیلی... کو سبیلی تا صورتوسرخ تکر دارم....  
زن - اوه عزیزم لایمو با سرخاب قرمز کردم، خجالت نکش، بیا، بیا بالا.....

(زن جوان و زیبایی پروی صحنه میاید).  
زن - معرفی میکنم.... دوست من، الهه زیبایی... ونوس شسر، سرراش مرذا مت برگ خزون میریزن.....

سمیل فداکاریه، چون نمیتونست یکسان نشار همگان بکنه، تصمیم بخودکشی گرفته بود....  
دوست

دوست - (بدور خود میچرخد و به مردم قماشچی اشاره میکند) تو.... آره خودی.... برام گل سرخ میاوردی، خارش میرفت تو دستم شبنمو لیس میزد، بعد گلشو بریز میکردم.....

(خودش را لوس میکند).  
نه این نمیتونست راضیم کنه.....  
من میخواستم برق الماسو لای شبنما بینم.

زن - اونوقت از هرطرف الماس هدیه میکردن ترو، زیبایی، نفوذ.  
(میخندد).

ستاره شناسان معتقدند که زمان متولد اسفند ماه با نفوذ، هنرمند، موفق و با تجربه اند.....  
تجربه تو عزیزم نمونه اس.

دوست - (باطنازی) متشکرم منو خجالت دادی.....  
(باحرص ناخناش را میچود)  
زن - منو ببخش پتو بد کردم، آخر من همه چی داشتم ولی زرق و برق زندگی بمن گرمی نیداد.....

زن - پاشه باشه میدونم چه میخوای بگی باید از همه چیزت دست میکشیدی و این برای تو خیلی سخت بود.... پس من در یک سینه دهم بیای خدای تو برای رسیدن به هدف همه رو قربانی کرد.

(صدای گف زدن).....  
سدا - از آشنایتون خوشوقتم، گرچه میشناختون دوست - شبیه این سدا رو بهجا شنیدم.

زن - آره هون صدایی که می گفت «پرو بالا، پرو بالا اما زیر پاتو نگاه کن».

دوست - شوخی میکنی....  
زن - حالا دلم برات میسوزه، چه لایسی، سواهای (پسر لایسی دوست دست میکشد).

لفزنده... اما چرا پاهات میلرزده، میتونی بشینی، روی صندلی من بشین....  
(صدایش را به او میدهد)

(زنی از میان جمعیت فریاد می کشد).  
مادر - مخالفم، مخالفم، تو نباید اجازه بدی این دختره بی همه چیز زندگی تو خراب کنه.....

زن - من نیدونم تو کی میخوای بفهمی، هیچکی دلش برات نمیسوزه اول کار امیدوار شده بودم، اما تا دنیا دنیا بازم باید یکی قیمت بشه، از صبح تا شب مت سنگ سوزن خورده جون میکنی، از این سوراخ در میای میری تو اون سوراخ، نیدونم واسه چی، مگه چندر عمر میکنی....

اگه حالا چهار نفر پیدا میشن بپت بکن، فوق - المادای دو روز دیگه که از ریخت افتادی هیچکی نیاد بپرسه حالت چطوریه، اگه به کریاس بیوشی و تن سالم داشته باشی بهتر از اینه که خودتو با لایسهای رنگ و وارنگ بیوشونی و باین روز بیافتی و حرص بخوری به آئینه وردار خودتو تماشا کن.

(زن در تمام مدت صحبت سدا در صحنه قدم میزند).  
زن - مادر سخنرانی تموم شد.... همیشه حرفهای شما حسابه اما من نادرست میکنم....

(بطرف صندلی خالی میروند)  
زن - تو به چه چیزی بگو....  
(سکوت)

مادر - خیال نکن نمیفهم، چرا میترسی بگی از خودت فرار میکنی، نیدونم آسون که به زمین لیومده، به روز به غلطی کردی تموم شد.... تمام مرزای عالم که مت اون یکی نمیشن.... روز بیری فقط شوهر بدردت میخوره، مادر و پدر میافتن میمیرن و بچه ها هم میرن دنبال کار خودتون....

اونوقت... میفهمی حرفای من چه قیمتی داشته. - یکی نیست به قاشق آب تو حلق بپزیه.  
زن - مادر، مادر، باز شروع شده، ترو خدا تمام بزارین.

مادر - اونوقت گول این دوستهای بی همه چیزو میخوری....  
دوست - (در صندلی جابجا میشو) قول میدم، قسم میخورم، که دیگه تکرار نمیشه، من شرمندم، شرمندم....

زن - میدونم همه اینهارو میدونم.....  
ولی دلم میخواد محبت کنم.... دوست برای من یک دوسته.... با ارزنده، اگه بمن نازو زده، باسکوت یا سرپیونی بیشتر او تو خجالت میدم....

این تلافی نیست.... به دفعه ببینی که عرق شرم روصورتش نشسته و با نگاهش نیدونه چی.  
- بگه.... دستامو از هم و میکنم و تو بغلش میکنم.

تا صدای گریه شو تو بازوانم خفه کنه....  
- اونوقت از این بزرگواری لذت میبرم....  
میدونم به چور خودخواهیه....

(صدای گریه دوست).  
مادر - یازم میکم خودتو قداشون میکنی، دوست، دوست سرت شیره مالیده ترو از خودت دزدیده....  
زن - اصلا همه تون منو از خودم دزدیدین مگه نه؟

(سکوت)  
خیال کردی تو محبت میکنی، منو مت به عروسیک کزکی هر طرف که بخوای میچرخونی من هیچی ندارم هیچی....

مادر - بچنم، بچنم، اما اینو با خودم میبرم.  
(دست دوست را میکشد و دوست در حالیکه با صدای بلند گریه میکند بیرون از صحنه خارج میشود).

(سکوت)  
(زن چندبار طول و عرض صحنه را میپیماید پروی صندلی میشیند بفکر فرو میروند برمیخیزد دوباره قدم میزند.....)

زن - راستی عقیده تو چیست....?  
(سکوت)  
زن - هان.  
(سکوت)

زن - صفحه تموم شده.....  
(بطرف گرام میروند وصفحه را که برصدا میچرخد از روی گرام بر میدارند.... از بار برای خود دوباره مشروب میریزند).

قدری از آنرا خورده دوباره بروی میز میگذارد بطرف قو دکوری که از عکس خودش تهیه شده میروند.  
زن - چه جوون بودم.... انگار موی کوتاه بیشتر بهم میاد.

(عکس را لمس میکند).  
- اما حالا به سی سالگی رسیدم، موهای سفیدم صورتمو شکسته تر نشون میده....  
(بطرف صدا).

زن - تو کتاب زن سی ساله بازا کو خوندی، زن در نهایت کمال سی ساله....  
- (میخندد) پس زنده باد سی سالگی.... باید زندگی کرده هی بیب هورا....

(پرو صندلی میشیند، نیداند چه کند.... دوباره از جا بلند میشوند).  
(بطرف طومار میروند و آنرا با حرص پاره میکنند)

زن - اما هنوز به نفس نمونده.... اون داره منو با چشمش صدا میزنه... میخوام خودمو پس بگیرم....  
از همه اونائی که منو دزدیده بودن....  
سدا - خواستن، توانستن است....

زن - شمارنده، اون داره منو با چشمش صدا میزنه، خجالت نکش بیا... بیا... خیلی وقته منتظرم تو میخوای با من حرف بزنی.... تو باید با من حرف بزنی تو میتونی یا من حرف بزنی.

(مرد جوانی از صف اول بیرون میاید بصحنه کشیده میشود)  
زن - آروم.... آروم....  
(مرد به پشت سرش و جمعیت نگاه میکند)

زن - تو نباید برتری.... وقتی بچی خیره میشی....  
خیره گی تو، همه چیز و جلا میده.... من دیگه اونارو نمیشینم

(مرد بنزدیکی زن رسیده است)  
سدا - تو نباید منو فراموش کنی.  
زن - هیس.... ولی من همه چیزو فراموش میکنم.  
سدا - حتی منو....

زن - حتی خودمو.... برام به صفحه بزار یا به آهنگ تازه.  
(با مرد شروع به نفس میکند) مرد به طرف که زن میروند کشیده میشود....

سدا - تو باید بشنی.... باهات حرف دارم....  
(صدای موزیک اوج میگیرند)....  
صدای رنگ تلفن بلند میشو، موزیک یایان میاید و زن ناگهان مرد را رها می کند، بطرف تلفن میدود کوشی را بر میدارند....

زن - الو.... الو....  
(لیخنندی پروی صورتش میشیند مرد را مخاطب قرار داده میگوید)

زن - نه تو دروغی.... رویائی.... اصلا نیستی اون بمن احتیاجی داره.... مریضم سدا، میزنه باید برسم....  
اون بمن احتیاج داره.... مریضم سدا، میزنه....  
(بطرف پارانی و کیف میروند و با سرعت آنها را میپوشند)

(مرد جوان بی تفاوت او را نگاه میکند)  
زن - عزیزم معذرت میخوام بزندگی سناقت برگرد (سناقتش نگاه میکند)

- خیلی دیر شده....  
(مرد بطرف زن میروند و دست او را میگیرند)  
زن - نه، اون نمیخواد کسی بدونه....  
خدا حافظ....

چون، خدا حافظ.... برگرد میون همسالات.  
خدا حافظ....

پایان

«تصور اینکه کسی بتواند با آدم های فراموش شده، آنتهایی که خیلی راحت میان دیگران، معو میشوند و اصلا نمیشود جداشان کرد حرف بزند، باغشنان، شادیشان و تمام وابستگی های ذهنی با رابطه برقرار کند، چنین کسی فکر می کنم باید آدم خیلی خوشبختی باشد.» این را فرهاد مجدآبادی کارگردان و بازیگر تئاتر می گوید. سینما و تاتر تنها مکانی است که او خود را متعلق به آن میداند و آدمهای گمشده را تماشاچیان محبوب کارهای خود می شمارد. می گوید:

● ۷ سال پیش درکنکاشی برای یافتن راهی و برای کسی شدن وارد کار تاتر شدم. مدتی نزد اسکوتی به یادگرفتن فوت و فن تاتر پرداختم، چند بازی در نمایشنامه های تلویزیونی اولین نمره فراگیری هایم بود. اولین کار جدی بازیگری ام را در «پژوهشی ژرف و مسترک در.....» از عباس نعلیندیان انجام دادم و بعد در نمایشنامه های فاخرگردانی خانم «خجسته کیا» بازیگری نمودم. این نمایشنامه بعد از دو سال تسریع و تاخیر در کارگاه نمایش بروی صحنه آمد.

بازی در نمایشنامه های تلویزیونی را ادامه دادم و همین انگیزه ورودم به کارگاه نمایش شد. در اجرای «ویس ورامین» و «بکت ۵» همکاری داشتم. بعد از آن در چند اثر از جمله اولین کار مصطفی دالی «هاملت، نکبت، نهاد اول و در بازی اول «حالت چطوریه مشرحیم» بنویسندگی و کارگردانی خلج، بازی کردم.

- تاکنون بعنوان کارگردانی روی نمایشنامه های کار کرده اید؟  
● بله، چند نمایشنامه از جمله «قنوس و بوتیمار» نوشته منصور ملکی، «گریه، مرداب انتظار» نوشته جنتی عطائی، «تو خودت باش، عروقت بخور» نوشته خلج و «ناکبان هاذا حبیب الله» نوشته عباس نعلیندیان جزو نمایشنامه هایی است که کارگردانی کرده ام - که در ضمن آخرین فعالیت من در کارگاه نمایش نیز بود.

بعد گروه «تاتر دیگر» را با چند تن از دوستان راه انداختیم و نمایشنامه «اهو» اثر «سررؤک» را برای ضبط تلویزیونی آماده کردیم. البته این نمایشنامه به خاطر کوتاهی زمان ضبط نشد ولی اولین نمره کار جمعی مان بود.

تیمه کاره دارم، چون تهیه کننده آن ها نیز خودم بودم!  
«غصه روزی که میمرده»، «طاق تاتری بیشتر توضیح بدهید.

● گمان نمیکنم که گروه تاتر دیگر» به معنی تاتر دیگر فلا وجود داشته باشد. من و هوشنگ توزیع از این گروه جدا شده ایم. این اجتماع دوستان می توانست خیلی پرثمر باشد. متأسفانه چنین نشد و گروه دیگری نتاپید.

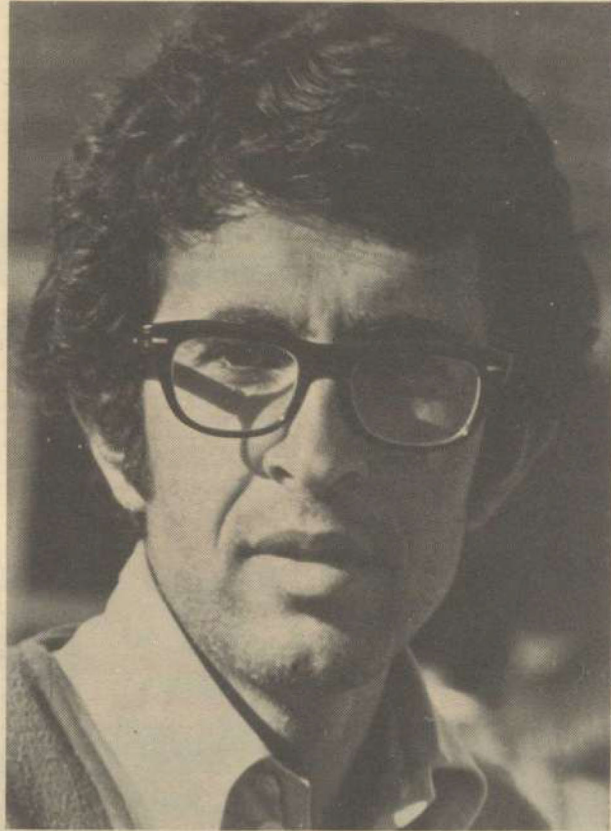
- خوب، در مورد کار سینمائیتان و نحوه شروع آن حرفی بزنید.  
● سینما را من از دانشکده شروع کردم. در طول سالهای دانشکده چهار فیلم کامل ساختم، چند فیلم هم

## نو خاستگان

# گفتگو با جویندهای مشتاق

● در جستجوی مضمونی برای القاء فرهنگ و اسطوره

● سینما و تاتر همیشه می تواند تازه باشد



شاید بدبینی نسبت به زندگی آدمهایی مثل سازنده فیلم، در آن چشم میخورد، علتش را می پرسم -  
● خواه ناخواه من نسبت به فیلمسای بعدیم در این فیلم بدبین ترم، اما اینرا هم اعتراف می کنم که هنوز زیانم در زمینه سینما کامل نشده است. با تمام ایرادی که می توان به تکنیک فیلم گرفت، من اعتراف می کنم که آخرین پلان فیلم در مکانی اتفاق می افتد که تا انتهایش یک جاده امتداد دارد. فکر می کنم که وجود همین جاده با انتهای نامعلومش از نظر تصویری وجود زندگی را در هر شکلش چه خوشبینانه و چه بدبینانه توجیه می-

کند. در فیلم «از درون و بیرون یک زندگی» قضاوت من در مورد زندگی یک حالت تکامل دارد. این فیلم از ابتدا تا انتهای یک زندگی است. آدم اول که با عینک سیاه می آید یکجور ناپیشتانی نسبت به محیط و همچنین همبستگی پدیده ها دارد. نردروم کسی است که در درجه اول عینک به چشم ندارد. من در این فیلم زندگی را هفت مرحله در نظر گرفته ام او همه اینها را می بیند گرچه ممکن است که شکست بخورد، اما در هر حال کامل تر از نفر اول است.

شاید این سؤال برای بیننده پیش بیاید که آیا این نفر دوم تکرار آدم اولی نیست؟  
این ایراد محصول ضعف تکنیک فیلم است. بعلمت همین ضعف چنان توهمی به بیننده دست می دهد، در حالیکه قصد این نبوده ما معمولا برای آنکه طرحی را پیاده کنیم همواره آنرا با طرح اول مقایسه می کنیم، من زندگی را مطرح کرده ام، بنا براین تکرار نمیتواند مفهوم زندگی باشد.

- در دو فیلم دیگر تان هم زندگی بهمین طریق مطرح میشود؟  
● بله در «اتاق برای زندگی»

فیلم از آخرین لحظات زندگی یک آدم و در اوج تحرك تمام میشود. این یعنی زندگی، اما در فیلم «بت» آخرین فیلم من، از نظر یک کار سینمایی در ظاهر خیلی محدود می نماید، این فیلم طریقه شکل گرفتن یک «بت» در ذهن یک بچه مدرسه را مطرح می کند، و گمان می کنم که پراحتی بتوان آنرا تعلیم داد.

- تاتر یا سینما کدامیک را از نظر بیانی ترجیح میدهید؟  
● از آنجائیکه هرکس احتیاج به حرف زدن دارد و برای حرف زدن دنبال وسیله بیانی میگردد، من سینما را بعنوان یک وسیله بیانی وسیع و تاتر را بعنوان یک وسیله مؤثرتر ترجیح می دهم.

- از نظر خودتان فرم کارهایتان در این زمینهها تشخص کافی یافته است؟  
● من در هر دو مورد بدنبال چیزی میگردم که تازه و در عین حال کافی باشد و بیشتر در جستجوی مضمونی هستم که فرهنگ مادی و معنوی کشور را در بر داشته باشد، از این نظر بیشتر طبعاً متکی به شعر، عرفان، اسطوره و فرهنگ وطن هستم.

دلم میخواد فیلمی بسازم یا تاتری اجراء کنم که پراحتی زیبایی واستحکام شعر ایران را القاء کند. تاتر، فی البداهه راکه حسن رابطه مؤثرتری می تواند با تماشاچی برقرار کند دوست دارم. از تاتر و سینما خوشم میاید چون همیشه می توان یک کار تازه کرد، همیشه می توان به کار شکلی داد که آن را تازه نشان بدهد.

فرهاد مجدآبادی، بزودی فیلمی را براساس اشعار و زندگی فروغ فرخزاد برای تلویزیون خواهد ساخت.

شپلا اعتدالی



از: بابک

گشایش «مری» ملکه اسکاتلند» در لندن

هنه پیش فیلم «مری» ملکه اسکاتلند» طی مراسم باشکوهی با حضور ملکه الیزابت مادر ملکه انگلستان و جمعی از رجال و شخصیت‌های بین‌المللی در لندن گشایش یافت. مراسم گشایش فیلم شب‌نمایی با شکوهی نیز به دنبال داشت که در هتل معروف و مجلل گلاریج ترتیب داده شده بود. فیلم «مری» ملکه اسکاتلند» را هال ب. والیس به کارگردانی چارلز جروت تهیه کرده است و در آن بازیگرانی چون ونسدر گریو، گلندا جکسون، پاتریک مک‌گوهان و ترور هاوارد شرکت دارند.

در مراسم گشایش فیلم «مری» ملکه اسکاتلند» در لندن، جیمز میسون به‌عنوان الیزابت، مادر ملکه انگلستان معرفی شده کلودیا کاردیناله و پیترو بوستینوف نیز در عکس دیده می‌شوند.



جمعی از شخصیت‌های معروف بین‌المللی در شب‌نمایی باشکوهی که بعد از گشایش فیلم «مری» ملکه اسکاتلند» ترتیب داده شده بود، از چپ به راست: خانم کمپبل، گلن کیمبل، دایان کارول، پل گسی (نرومندترین مرد جهان)، دیوید فرام (تپه کننده و شومن معروف تلویزیون و دوست ثابت دایان کارول) و لیدی دایانا کورنر.



کارگردان و کارول وایت بازیگر فیلم ساخته شده.

برای مدتی کوتاه والری (کارول وایت) با مایک (روی هارپر) یک خواننده فولکلوریک خوشبختی را به دست آورد.



ساخته شده

هر روز می‌توان سدها والری را دید که از خیابان آکسفورد در لندن - یا هر خیابان دیگری در هر شهر دیگر - گذر می‌کنند و هیچکس کوچکترین توجهی به آنان ندارد. والری - که کارول وایت بازیگر نقش اوست - دختری معمولی است از جنوب شرقی لندن، او یک تلفونیچی است که فرزندی نامشروع دارد - و تاحدی به او علاقه‌مند است - و مادری غرقو، مشکل والری آنست که به دنبال چیزی است که به آنان ایمان بیاورد و کسی او را بفهمد، او از آنچه دیگران می‌گویند به او نسبت دهند سخت رنج می‌برد و مثل بسیاری افراد دیگر در اجتماع امروزی ما مادر نیست که افکار، عقاید، احتیاجات و احساسات خود را به شکلی بیان کند.

کنیث محله (جان کسل) سعی در کمک والری دارد ولی او آنچنان درگیر است.

ستاره‌ای تولد یافت

داربا هالبرین، از زمانی که مکمل-آپتولو آنتونیونی اوراد فیلم «قله زاپرنسکی» شرکت داد سخت توجه تهیه کنندگان نو-جوی سینما را به خود جلب کرد. «پرونده اورشلیم» اولین فیلمی است که داربا بعد از فیلم «قله زاپرنسکی» بازی کرده است، و این تصویری از او در این فیلم است.



«عیسی مسیح سوپر استار» کار تازه نورمن جویسون

نورمن جویسون تهیه فیلم «عیسی مسیح سوپر استار» را از دهم ماه اوت در اسرائیل آغاز خواهد کرد. جویسون علاوه بر کارگردانی فیلم در تهیه آن نیز همکاری دارد.

عیسی مسیح سوپر استار» يك ايرای راک اندرول است که به وسیله اندرو لوید-ویپر و تیمزایس تصنیف شده است و نمایش آن در برادوی غوغایی برانگیخت و موجب تظاهرات مخالف و موافق بسیار گردید. ضبط قبلی موزیک فیلم در تاریخ ۲۲ مه در لندن آغاز خواهد شد و ارکستر فیلارمونیک لندن به رهبری اندرو لوید ویپر اجرا کننده آن خواهد بود. جویسون متذکر شده است که فیلم «سوپر استار» يك کار کاملاً دراماتیک بر مبنای ایرای راک اندرول خواهد بود که با آراهای کنسرتی یا تاتری آن به کلی تفاوت خواهد داشت. جویسون می‌گوید «ما این فیلم را در سرزمین مقدس می‌سازیم چون آنجاست که مسیح راه یافت، آنجاست که وقایع داستان رخ داد و آنجاست که چنین اثری باید فیلمبرداری شود» آخرین اثر نورمن جویسون «ویلن زنی روی پشت بام» بود که به خاطر فیلمبرداری،

چند خبر

پیتر فینچ در فیلم موزیکال «افق گمشده» نقش دیپلماتی را بازی خواهد کرد که به شانگهای برده می‌شود تا جانشین لامای بزرگ بشود. این نقش را رونالد کلمن در سال ۱۹۳۷ بازی کرد. «افق گمشده» از آثار مشهور جیمز هیلتن نویسنده انگلیسی است و دو نسخه جدید این فیلم که بر مبنای سناریوی از لاری کسریس تهیه می‌شود، چارلز جروت کارگردانی آن را بر عهده دارد و موزیک و تصنیف‌های آن ساخته برت کاراک و هال دیوید است.

کابل فورمن سومین و آخرین کتاب را از تریلوی ازا، با عنوان «همیشه آرزاه» به فیلم بر خواهد گرداند. این فیلم نیز مانند دو کتاب قبلی در شرق آفریقا فیلمبرداری خواهد شد. قرار است نیکل داوینپورت و سوزان همیشیا، که نقش‌های جوی و جورج آدامسون را در «زندگی آرزاه» بازی کردند، بازیگران این فیلم نیز باشند.

رکس هرسون در فیلمی که از «دون کیشوت» برای تلویزیون تهیه می‌شود شرکت خواهد جست. این فیلم محصول مشترکی است بین دو کمپانی انگلیسی و آمریکایی بریسی و یونیورسال. این فیلم دو بهار امسال به کارگردانی انوین را کوف در اسپانیا فیلمبرداری خواهد شد.

سیلویونارینزاو فیلمی را با عنوان «ردنک» (گردن سرخ) در رم کارگردانی می‌کند. بازیگران این فیلم فرانکوئرو، تلی ساوالاس و مارک لستر هستند. سناریوی آنرا که داستانی مسیح و گمرا دربارۀ یونان پسر یک بازیگر انگلیسی است وین‌ولز نوشته است.

امکان دارد فرانک سیناترا از یاز - تستی خود منصرف شود و برای بازی در فیلم «شاهزاده کوچولو» بزم به عالم سینما بازگردد. اقتباسی سینمایی این اثر از آن‌جی لرتزو فردریک لویو است.

یولی وایلد فیلمی را با نام «به پیش» در رم کارگردانی خواهد کرد، که يك فیلم کمپی است و بازیگران آن جاک لون، والتر ماتیو و لیتومافرنی هستند.

جان فرانکتاینر فیلم «هدف غیر ممکن» را بر مبنای تئوری از لیکلاس موزلی کارگردانی خواهد کرد. بازیگر اصلی این فیلم که در انگلستان و فرانسه تهیه خواهد شد الین بیتش است.

کن راسل آخرین فیلم خود را با نام «مسح وحشی» به پایان رساند. در این فیلم دوروتی فانتین، اسکات آنتونی و هلس میرن بازی می‌کنند. سناریوی فیلم از کریستفر لوگ و تهیه کننده آن نیز کن راسل است.

«خشم» نام فیلمی است که جورج سی. اسکات هنریشه معروف برای کمپانی وارنر کارگردانی کرده است. در این فیلم خود او با ریچارد بیسپارت بازی دارند.

تهیه کننده فیلم فرودنیترپ و سناریست آن فیلیپ فریدن است.



صدا و آهنگهای اصلی فیلم اسال سه جایزه اسکار برد. جویسون از کارگردانان نامی و موفق سینمای آمریکا است که با آثاری مثل «فساریز سین سیناتسی»، «در گرمای شب» (که برنده جایزه اسکار شد)، «دوسپادارند می‌آیند» و «حادثه تامس کراون» شهرت و محبوبیتی بهم زده است. نمایش «عیسی مسیح سوپر استار» همچنان با موفقیت زیاد در نیویورک، آلمان و کینشاک ادامه دارد و به زودی در لندن، سیدنی، پاریس و ساوتوولو نیز به روی صحنه خواهد آمد. و پس از آن هم نوبت به ژوهانسبورگ، مکزیکوسیتی، توکیو، بوئنوس آیرس و آمستردام خواهد رسید.

فاری گرینجر بازیگر اول فیلمی است به نام «یک دیوانه جنسی در راس جوشه گناه». این فیلم را رویر توموترو در سیل کارگردانی می‌کند.

جینالولو بریچیدا در فیلم موزیکال «تکسهای يك ستاره» در هفت سرنامه بازی می‌کند. کارگردان فیلم ماسیو فورانچینوا است.

لیوان کلیف بازیگری نقش اول فیلم «دو دشمن» را به کارگردانی تونیو والری پذیرفت.

از نمایش فیلم «تفرین شدگان» اثر لوکیو ویسکونتی در اسپانیا جلوگیری شد.

جیسون رویبارز و هارنی کروگر با جیلا آلمگور، ماریا شل و ماسیو دور دو فیلم «بائین» همبازی خواهند شد. بل هتنگه این فیلم را از روی سناریوی که خودش نوشته است کارگردانی خواهد کرد.

راک هادسن، دین مارتین و سوزان کلارک در فیلم «دست‌برگردن» بازی خواهند کرد که جورج ستیون آنرا برای کمپانی یونیورسال در مکزیک کارگردانی خواهد کرد.

جان فرانکتاینر فیلم «هدف غیر ممکن» را بر مبنای تئوری از لیکلاس موزلی کارگردانی خواهد کرد. بازیگر اصلی این فیلم که در انگلستان و فرانسه تهیه خواهد شد الین بیتش است.

کن راسل آخرین فیلم خود را با نام «مسح وحشی» به پایان رساند. در این فیلم دوروتی فانتین، اسکات آنتونی و هلس میرن بازی می‌کنند. سناریوی فیلم از کریستفر لوگ و تهیه کننده آن نیز کن راسل است.

«خشم» نام فیلمی است که جورج سی. اسکات هنریشه معروف برای کمپانی وارنر کارگردانی کرده است. در این فیلم خود او با ریچارد بیسپارت بازی دارند.

تهیه کننده فیلم فرودنیترپ و سناریست آن فیلیپ فریدن است.



## گفت و گوئی با رئیس دانشگاه تهران

بقیه از صفحه ۲۵

دکتر نهاوندی: «امروزه در دنیا یکتوحث و یکپارچگی در بازار کار بوجود آمده است. علل این وضع متعدد است: رفت و آمد بسیار آسان و نسبتاً ارزان شده، وسیله اطلاع وجود دارد شما امروزه در تهران می‌توانید روزنامه‌های را که دو روز پیش در پاریس یا نیویورک چاپ شده بخوانید ببینید که مثلاً در لوس‌آنجلس یا در لیبیون چه متخصص فنی مورد احتیاج هست و می‌توانید تقاضای کار بدهید و در بعضی از کشورهای دنیا بخصوص ایالات متحده یکتوحث قوه چابدهای نسبت به مغزهای متفکر یعنی نسبت به مهندسیین و اطباء و تحصیل کرده‌های بالا وجود دارد.

همانطور که شما هم اشاره کردید، تنها کشورهای جهان سوم با مشکل فرار مغزها مواجه نیستند، آمار و ارقام نشان میدهند که کشوری که در دنیا بیشتر از همه با این دشواری بسود ایالات متحده آمریکا روبروست، انگلستان است که حتی پانزده درصد از کسانیکه در انگلستان در این ۱۰ سال اخیر درجه P.H.D گرفته‌اند هر سال پسوی آمریکا مهاجرت کرده‌اند.

متأسفانه آمار و ارقام دقیق الان در دسترس نیست ولی اگر میداشتم به‌شما میگفتم دقیقاً که چه ارقامی در این مورد وجود دارد.

منتها کشورهایی مثل انگلستان از یکطرف مغزهای متفکر خودشان را به نفع اقتصاد ایالات متحده از دست میدهند، از طرفی دیگر مغزهای متفکر کشورهای کمتر توسعه یافته وابسته را مثل: هندوستان، پاکستان، ژامانیکا و جاهای دیگر، جلب و جذب می‌کنند.

اما کشوری مثل هندوستان این امتیاز را ندارد. دیگر کشور عقب افتاده‌تر از خودش نیست که بتواند مغزهای آنرا جلب بکند و برای این کشورها وضع واقعاً چینه حاد و دلخراشی بخودش می‌گیرد یکی از مقامات اقتصادی آمریکا، یا بانک بین‌المللی (درست بیاد ندارم) گفته بود که اگر ما هزینه کلیه مغزهای خارجی را که بعد از جنگ به آمریکا جذب شده‌اند حساب بکنیم، یعنی هزینه سپا کردن اینها را بوسیله اقتصاد کشورهای مختلفشان و مجموع این هزینه‌ها را با کمکی که آمریکا به دنیای خارج از خودش کرده بسنجیم خواهیم دید که آمریکا شاید بدهکار بشود (بنده واقعاً نمیدانم این مقایسه تا چه حد درست است) ولی یک نکته را بطور قاطع می‌شود گفت: و آن

این است که دنیای غیر امریکائی، یکتوحث کمک فنی و علمی و انسانی در رده بالا، به آمریکا می‌کند. یعنی کشور ایران، کشور هندوستان، کشور اسرائیل و خیلی از کشورهای دنیا پزشک تربیت می‌کنند مهندس تربیت می‌کنند و خرجشان را می‌دهند ولی آنها به آمریکا می‌روند و به اقتصاد آمریکا خدمت می‌کنند. این امر به‌ضرر اقتصاد کشورهای جهان سوم است ولی چاره‌ای هم نیست. یک وضعیت و یک بازار بین‌المللی کار خود بخود در دنیا بوجود آمده است. ما نمیتوانیم سرحدات خودمان را ببندیم و به‌کسی اجازه خروج ندهیم، نگذاریم جوانهای ایرانی بیرون در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا تحصیل بکنند. بعضی از کشورها این کار را می‌کنند ولی آن کشورها را می‌گویند دیکتاتوری. ما نمیتوانیم این کارها را بکنیم.

بنابراین باید دو عامل را برای بازگرداندن مغزها در اینجا دخالت داد، یکی این است که در کشور خودمان دانشگاههای خوب و وسائل تحقیق برای دانشمندان فراهم بیاوریم، دیگر اینست که جوانان ما که بخارج می‌روند باید بالاخره کشور خودشان را فراموش نکنند، یعنی یکتوحث عرق ملی و حس ملی باید در نسل جوان ما وجود داشته باشد تا برگردند به‌مملکتشان و علیرغم دشواری‌هایی که ممکن است در ابتدا با آنها مواجه باشند و بشوند به‌کشور و مبین خودشان و به‌سرزمینی که همه چیز خود را مدیون آن هستند خدمت بکنند.

البته دولت هم باید بطور جدی وسائل رفاه و آسایش بیشتری را برای نسل جوان و برای گروه متخصصین فنی تحصیل کرده بوجود بیاورد اما یک نکته را هم نباید فراموش کرد: بعضی از جوانان ما که از خارج بازمی‌گردند واقعاً سطح توقعشان بحدی است که در هیچ جای دنیا قابل ارضا نیست و اگر این سطح توقعات برآورده نشود پلافاصله علم نارضائی را بلند می‌کنند و به انتقاد و خردس گیری می‌پردازند.

مسئله کسبیکه از یک دانشگاه، حتی دانشگاه درجه یک دنیا درجه دکتری یا P.H.D گرفته نمیتواند مستقیماً استاد یا رئیس دانشکده بشود. باید قدری سیر و حوصله داشته باشد. گاه‌ب‌گاه روحیه عجولانه‌ای در بعضی از جوانهایمان مواجه می‌شویم که با آن هم باید مبارزه کرد.

●: «در پایان این بحث بهتر است برگردیم به‌مقوله اول یعنی اقتصاد و توسعه اقتصادی. شما به مساله توسعه اقتصادی چه شکلی می‌دهید و در چه خطوطی - علمی و فنی و صنعتی و انسانی - آنرا مشخص و تجویز می‌کنید؟

دکتر نهاوندی: «بله، مساله بسیار قابل توجه و مهمی است. توسعه اقتصادی در حقیقت باید بر یک سیاست و بر یک درونگری و مجموعه‌ای از اولیتهای و انتخاب‌ها بنیان نهاده شود. هیچ سیاست توسعه اقتصادی نیست که انحصاری باشد یعنی نمیتوان فقط کشاورزی را توسعه داد یا صنعت را توسعه داد یا خدمات و رفاه اجتماعی را توسعه داد یا فرض کنید فرهنگ و آموزش را چرا که همه اینها لازم و ملزوم یکدیگرند.

توسعه کشاورزی عامل توسعه صنعت هست و توسعه صنعت بدون توسعه کشاورزی میسر نیست. هر دوی اینها در سطوح مختلف به نیروی انسانی احتیاج دارند. پس به‌توسعه فرهنگ و آموزش احتیاج دارند. کشاورزی و صنعت نمیتوانند ترقی بکنند مگر اینکه وسائل حمل و نقل و ارتباطات بسط پیدا بکنند و بتوانند ثروت را به‌جریان بیاورند. این استدلال را می‌شود همینطور ادامه داد.

بنابراین توسعه اقتصادی باید هماهنگ باشد منتها باید هر برنامه‌ریزی در توسعه اقتصادی (مقصودم از برنامه‌ریزی نحوه تامین هماهنگی میان این شقوق مختلف است) متکی به سیاست باشد. سیاست یعنی انتخاب هدفهای کلی و خطوط اصلی تحول. دولت باید تعیین کند که مصرفی برتر است یا سرمایه‌گذاری؟ به‌ارضای نیازهای فردی باید بیشتر توجه کرد یا به‌ارضای احتیاجات دسته‌جمعی؟ سرمایه‌گذاری خصوصی را باید تشویق کرد یا سرمایه‌گذاری بخش عمومی را و اگر هر دو را باید تشویق کرد چگونه باید کرد؟ و در کدام قسمت‌ها باید به‌هر کدام میدان عمل داد و به‌کدام گروه اجتماعی بیشتر باید امتیاز داد؟

اینها را می‌شود گفت سیاست توسعه اقتصادی که باید هر کشوری داشته باشد. ●: «در این مورد، به فاصله‌های طبقاتی اشاره‌ای نمی‌کنید؟

دکتر نهاوندی: «مسئله آنجائی که گفتم: نیازهای فردی یا نیازهای دسته‌جمعی یک مقدار اشاره به فاصله‌های طبقاتی بود. باید بگویم که تنها مفهوم عدالت اجتماعی تامین مساوات نیست، یک برداشت از عدالت اجتماعی که تقلیل نابرابری‌هاست میتواند به عنوان یکی از هدفهای سیاسی برنامه توسعه اقتصادی یا هدفهای سوق‌الجیشی برنامه توسعه اقتصادی محسوب شود.»

ضرایب: «و مباحث دیگر میمانند برای فرصت‌های دیگر. متشکرم.»

# روغن ایراتول

از فرمول‌های متبیل شما جلوگیری میکند.



جواب ال، ب، او «در نزد»

مصول جدید

یک پدیده نو

# کاشفی

ارزنده‌ترین جواب که اصلاً در نبرد و توج کش نمیشود

جواب با اکثریت بزرگوار دایمون در گنجای مدرن برای ما و دخترمان





## در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

## پرنندگان نمایشنامه از تام استوپارد



آخرین اثر تام استوپارد پرنندگان نام دارد (البته منظور نویسنده کسانی است که ورزش پرش می‌کنند. واژه مناسب دیگری به فکر بنده نرسید.)

نمایشنامه حکایت مردی است که در یک توطئه گرفتار می‌شود. یکی از اعضای گروه ورزشکار آکروبات دانشگاه در جریان یک پارتنی که در خانه او برگزار شده است، کشته می‌شود.

این نمایشنامه در روال شوخی و طنز نوشته شده است، پرتراژت نامقد تئاتر انگلیسی می‌نویسد نمایشنامه پرنندگان نسبت به کارهای دیگر تام استوپارد ضعیف است اما کارگردانی و طراحی نیز به کل کار ضرر بسیار زده است. ویژگی کاراستوپارد اینست که هرگز تماشاگر اثر او با نقش‌های نمایشنامه‌اش یکی نمی‌شود. تماشاگر همیشه نقش‌های او را می‌ستاید ولی باور نمی‌کند.

تام استوپارد در دیپای تئاتر با نمایشنامه «وزن کراتر» و «گولدن‌اشترن» معروف شد. واقعی آقای هاند.

دو صحنه از نمایشنامه «پرنندگان» از تام استوپارد



## کهنه سر بازان اثر چارلز وود

نمایشنامه جدید «کهنه سر بازان» اثر چارلز وود تلوزی با بازیگری دو هنرمند بزرگ تئاتر و سینمای انگلیس سر جان گیلگود و جان میلز در روال کورت تیاتر روی صحنه آمده است. رنالد درایدن نقد نویس مجله تئاتر انگلیس پلیراند پله‌یرز می‌نویسد: «همانطور که برناردشا برای هنرپیشه معروف زمان خود ان تری نمایشنامه نوشت، چارلز وود هم برای این دهنرپیشه نوشته است. چارلز وود نمایشنامه نویسی چهل ساله انگلیس تا کنون برای رادیو، تلویزیون، تئاتر و سینمای انگلیس آثاری نوشته است. مهمترین نمایشنامه‌های او برای تئاتر عبارت است از: «فردلانی واسکورت او»، «جان توماس»، «ذخیره»، «چند ساعت خوشی به صحنه هدیه»، «کن»، «دینگگو»

جان میلز



سر جان گیلگود



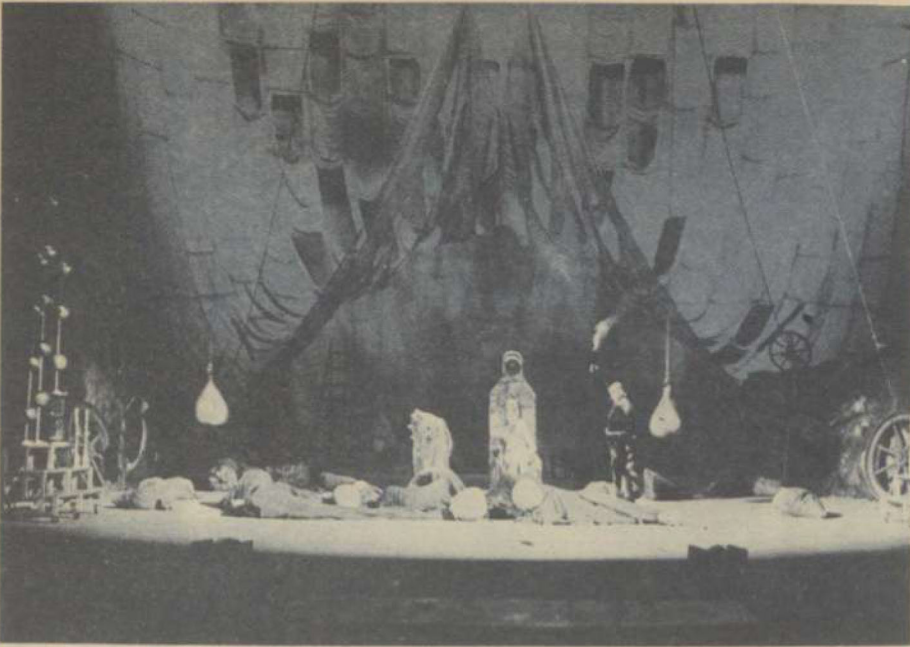
## «فاوست»

### اثر یوهان ولفگانگ

اثر مشهور گونه فارسی در تئاتر لهستان ورشو روی صحنه آمده است کارگردان فاوست، ژوزف شالیا مجسمه‌ساز و نقاش است.

شالیا این اثر را از دیدگاه هنرهای تزئینی اجرا کرده است. در این باره می‌گوید: «امروز شعر تصویر است. تصویر زیاد گویی و تکرار را کنار می‌گذارد و راه را برای نیروی خیال و اندیشه باز می‌کند. ما با توجیه کردن و شرح دادن نمی‌آموزیم ما با تحریک احساس تماشاگر می‌آموزیم. تئاتر باید برای تماشاگر خود یک نیروی تخیل نو بیافریند.»

در اجرای این اثر همیشه متن شاعرانه گفته در درجه نخست اهمیت بود. این بار - که اتفاقاً به همین جهت نیز مورد اعتراض سخت دسته‌ای از ادیبان و هنرمندان قرار گرفته - رنگ و فرم بر شعر گفته غالب آمده است. شالیا می‌خواهد اجرای نمایش او به زیبایی و قدرت یک طوفان یا یک آتش سوزی باشد و در این راه با همه مخالفت هنرشناسان و طرفداران حفظ اصالت آثار بزرگ، این اجرا با موفقیت بسیار روپرو شده است.



## «مکتب» اثر هاینر مولر

از آن زمان که شکسپیر تراژدی مکتب خود را نوشت (سالهای ۱۶۰۳ تا ۱۶۰۶ میلادی) مکتب سخت مورد توجه هنرمندان تئاتر و موسیقی بوده است. در زمینه موسیقی وردی ایرانی بنام مکتب نوشت (۱۸۴۷) و نیز ریشارد اشتراوس یک سمفونی شاتراوه به سال (۱۸۸۷) روی این تراژدی تصنیف کرد.

تنها در قرن ما و در دهه اخیر چندین مکتب بوجود آمده است. پس از قتل جان اف کندی رئیس جمهور آمریکا، نمایشنامه‌ای موزیکال بنام لیدی مک پرد در براندوی نیویورک بازی شد که به شوخی و جدجاسون را در مظان اتهام قرار داده بود.

دو ماه پیش خبر اجرای نمایشنامه جدید «مکتب» اوژن یونسکو را در پاریس

نوشتیم. دو هفته پیش از فیلم تازه رومن - یولانسی بنام مکتب گفتیم، و اینک هاینر- مولر نمایشنامه نویسی آلمان شرقی مکتب جدیدی نوشته است.

هاینر مولر با نمایشنامه‌های فیلوکت، پرومته و ادیب مشهور شده است. مکتب او که تلوزی در برلن و بازل (سوئیس) روی صحنه آمده، مانند مکتب یونسکو کاری است تازه بر پایه اثر شکسپیر.

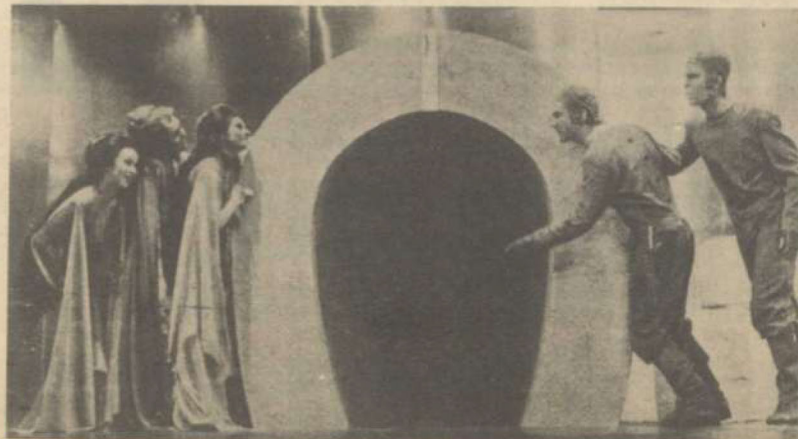
مولر گفته است در آغاز می‌خواست یک ترجمه جدید از شکسپیر بدست بدهد اما نخستین صحنه نمایشنامه، صحنه چادو-گران را نپسندیده و از آنجا تصمیم شده یک مکتب دیگر بنویسد.

در نمایشنامه مولر همه جنبه‌های تخیلی اثر شکسپیر حذف یا دگرگون شده. مثلا زنان چادوگر او شعیده بازان و طراران هرج و مرج طلب هستند. مکتب غناصب تاج و تخت نیست، او یک قاتل است، اما نه یک

قاتل منحصر به فرد بلکه قاتلی میان قاتل-های دیگر. آخرین جمله مکتب به اشارت زادگانی که او را می‌کشند - و به زعم نویسنده خود نیز قاتل اند - اینست: «مرگ من دنیا را برای شما بهتر نخواهد کرد.»

قربانیان واقعی را مولر مردم و سر بازان می‌داند که بزرگان برای رفع عطش خود به خاک و خون می‌کشند. مولر در صحنه‌هایی که به نمایشنامه افزوده، بویژه روی این نکته بسیار تأکید دارد. از جمله نشان می‌دهد که چگونه فاتحان سر باز را جلو دروازه به سیخ می‌کشند یا دشمنان مغلوب خود را به مرداب می‌افکنند تا زنده جان بدهند و برای اینکه فریاد و فحشه آنها شنیده نشود، طبل‌ها را به صدا درمی‌آورند.

اجرای این اثر در هردو شهر باواریا مردم روپرو شد، گرچه در برلن صحنه‌های خشونت‌بار، خیلی رئالیست و عینی و در بازل کلی و ذهنی بازی شد.



صحنه‌ای از نمایشنامه مکتب اثر هاینر مولر

## تئاتر جهانی لندن

نهمین فصل تئاتر جهانی لندن که از ۳ آوریل (۱۶ فروردین) آغاز شده است تا ۳ ژوئن (۱۳ خرداد) ادامه خواهد یافت. این جشنواره ۸ سال است که برگزار می‌گردد. در جشنواره امسال از گروه‌های نمایشی آفریقای جنوبی، اسپانیا، یونان، ایتالیا، هند و لهستان دعوت شده بود. جشنواره لندن با نمایشنامه اومباا اثر وکلانسونی آغاز گردید که برداشت آفریقایی تراژدی مکتب شکسپیر است.

## «پیرها» نمایشنامه جدید ارنولد وسکر

ارنولد وسکر - که با نمایشنامه «چهار فصل» به ترجمه محمدعلی صفریان در ایران شناخته شده - اثر جدیدی نوشته است بنام «پیرها» که بزودی در تئاتر لندن روی صحنه خواهد آمد.

## «تیمون آتنی» نمایشنامه شکسپیر در قالب جاز

چارلز مارو وینز کارگردان و نویسنده انگلیسی بر پایه نمایشنامه تیمون آتنی شکسپیر یک برداشت جدید با موسیقی جاز آماده کرده است که بزودی در تئاتر گرینویچ بازی خواهد شد. مارو وینز داستان نمایش را به زمان حاضر آمریکا برگردانده است.



# تعریف و تبصره (ویادداشت های دیگر)

از: نیما یوشیج

هفتش، همیشه در همه جا، نزدیک کردن هنر به طبیعت و منطق زنده و جاندار آن بود؛ منطقی که می‌جوشد، زهرمه می‌کند، بیخ و خم می‌گیرد، زلال یا کدر میشود و سیراب می‌کند. از انقباض «فهرورت» فرمان می‌برد - ضرورت خاک، کوه و تپه. یا فی الواقع ضرورت منطق دیگر - اگر به صخره‌ای رسید، احنائی به کمر مسیبن خود می‌دهد، عشوه‌ای می‌کند و از کنار آن می‌گذرد. باصخرهٔ دومی کرشمه‌های دیگر و احنائی دیگر... و نظمی تازه. منطقی نو... منطق جوی کوچک! و من که از این جوی سخن می‌گویم، باید که سختم جان و اعطاف جوی، آهنگ و احنائی جوی و زلادگی و تپندگی جوی را داشته باشم. نه سکون سنگ، نه آهنگ تند و پر ترجیع و تکراری تاخت اسب! چرا که از سنگ که سخن می‌گویم سنگین می‌گویم و از اسب، آهنگین! این نزدیک شدن کلام به طبیعت است:

«... مثلا درخصوص فصاحت و بلاغت يك انشای خوب حرفها می‌زند و عقیدهٔ خاص من این است: انشای خوب بیش از هر کار نظم مسلم و دقیقی را که در طبیعت است رعایت می‌کند. همینطور است حال وزن خوب. وزن خوب بمنزله پوشش متناسب برای شعر است. نظر من نباید نظمی را که طبیعت درخواست می‌کند و در آن هست، به دست آورد و با آن اندازه‌گیری کرد. البته این وزن فرار و قواعد منظم خود را داراست. آن قواعد را باید شناخت و به مردم شناسانید.»

نیما، سراسر زندگی خود را به آموختن گذراند. نامه‌ها، یادداشت‌ها، و حتی داستانهای او همه بپانه‌ای بودند برای بازگو کردن دانستی که از هنر داشت. او به فکر تمام رشته‌های هنری دیار خویش بود. وقتی از شعر سخن می‌راند تاتار را در مد نظر داشت - تاتاری که در آن روزگار، هنوز پانگرفته بود و مسینه‌خیز هم نمی‌رفت. اما نیما جمال عالی آیندهٔ آرا متجسم داشت. از شعر به‌وزن، از وزن به دکلامسیون و از دکلامسیون به زبان تاتاری



گریز می‌زد.

درنامه به «شین پرتو» پس از بحث و بررسی وزن جهانی شعر او چنین می‌گوید:

«... زیرا در هر دو مورد وزن به مقتضای کلام ساخته شده و مغایرت در اعتبارهای جداگانه است. هر دو به پاس یک نمود قوی و بارز است که برای وضع دکلامسیون و بالاخره برای صحنهٔ تئاتر آیندهٔ ما منظور خواهد شد. این کار با تاتار ما - که می‌خواهد بوجود بیاید - رابطه قوی دارد. شعرهای قدیم را که بصورت نمایشنامه درمی‌آوردند یا همان شعرهای قدیم را که به آئین بیان طبیعی که منظور از دکلامسیون است امروز در محافل ما می‌خوانند سازهایی با مقصود ندارند؛ من از شنیدن این قبیل اشعار یا این وضع خنده‌ام می‌گیرد. حالت جوانی در نظرم متجسم می‌شود که گلوگیر شده و صدای حیوان دیگر را درمی‌آورد. ... شعرهای قدیم باید با همان موسیقی مناسب خویش خوانده شود.»

چشم‌های خیره در آفتاب در حالی نشان میدهد که ضربهای محکم به تنوب زده است... در کتاب پیشین اهدایک، هاری انکتسروم زنتش را، با تلاش نومیدهانه، از زندگی پر مشقتش بیرون می‌کند تا خود، کبابیانه بمانوان یک ستارهٔ یسکتیال روزگار بگذراند. این‌بار زن مردی معروف به رایبیت است که شوهرش را به خاطر یک فروشندهٔ اتومبیل ترک می‌کند. رایبیت که حالا یک محافظه‌کار شده است می‌خواهد از طریق دفاع از اقدامات آمریکا در ویتنام، و با تلاش در راست‌دورس بودن اخلاقی، برای کشورش مفید و مؤثر باشد. اما، برای چندمین، بار رؤیاهای ایمان و اعتماد آمریکائی‌اش متزلزل میشود. آنگاه، بیشتر به خاطر تنهایی نا شهود، جیل، یک هیئت دربدر، از خانواده‌ای فروتن را به خانه‌اش می‌برد.

زن او، درپازگشت، به اسکیتیر، یک سباهوست موعظه‌گر، که گاه اهدای عیسی مسیح بودن می‌کند، پناه می‌دهد. اسکیتیر تاریخ بردگی سیاه، وحشت جنک، و هر چیزی را که به سیاه بودن او مربوط است به‌رایبیت تعلیم می‌دهد. گفتگوی طولانی - گاه پر تحرك و گاه مضحکشان - بی پناهی و درد- ماندگی آمریکائی او بر ملا میسازد.

حضور اسکیتیر همسایه‌ها را برمی - آشوبد. آنها خانهٔ رایبیت را با جیل که نوی آن است، به‌آتش می‌کشند. بی‌ارادگی، رایبیت را به حاشیه‌نشینی می‌کند. مادرش به صورت غاشی مانند دوست داشتندی و به مرگی قدریچی می‌میرد. حتی دلستکی است که از تمور خاص او توقع می‌رود.

# داوری شتابزدهٔ شاعری خوب در بارهٔ شاعری ساده و عادی

طاهره صفارزاده

## سد و بازوان



شما

همچنانکه زنبور عسل کندوی خود را گرد شاخهٔ ناچیز يك درخت. یا سنگ بی‌بپهانی استوار می‌کند، گاه نیز «چیزی» بصباط نیامدنی، مسئله‌ای ساده و خلاصه «بپانه» ای کوچک محور حرفهای بزرگت و چند و چونهای بسیار مهمی میشود که یکی آن «چیز»، آن انگیزه یا بپانه را بفراوشی می‌سپارد.

شعر طاهره صفارزاده هرچه باشد، از هر نوع تازگی، «حیرت‌انگیزی» - دور از دسترس اندک ما - برخوردار باشد، حجم و حدودی برای گنجانده‌شدن در «غایت» حرفهای حقوقی ندارد. حقوقی از شاعری سخن می‌گوید که «باید باشد»، یا «خواهدآمد» زیرا آنچه روپرو می‌آید. روپروی او هم بوده - آتی نیست که انگیزهٔ چنین گفتاری باشد: [و آیا هنوز وقت آن نرسیده است که شعر امروز باز شود، بشکفتد و گره‌های کورخورده‌اش را باز گشاید؟ شکفتنی و گشادنی که جز با تخیلی سالم و عینیتی سرشار و «باز» امکان‌پذیر نیست؟ «غایت» آنهم بر اطراف مرکز و محور شاعر در میان شعاعهای نگاه این و آن که بوجود محصور او سایه افکنده است؟ همچون شعر و کوتوله‌ها؟]

این شعر کوتوله‌ها که نهایت مطلوب «شعریت» حقوقی است، کدام است؟ بی‌خوانید: [و چون از فراز شانهٔ برهنه‌ام نگاه می‌کنم در این اتاق یا اتاق دیگر در این نیمکره یا نیمکرهٔ دیگر کوتوله‌ها ناگهان رودخانه‌ای را بروی افق پیاده می‌کنند (اینست همهٔ آنچه‌ی که از بارشان می‌دانم) آنگاه زنی در کنار رودخانه نمایان میشود اندیشه‌کنان سایهٔ يك روسری قرمز را بر روی پیراهن سفیدش می‌کشد من او را بیشتر چشائی دیدام در آستانهٔ دری وقتیکه چتر کوچکش را می - گشود زیر درخت بودا وقتیکه از پنجرهٔ انگشتانش به بیرون می‌نگریست او دوربینی داشت درپچه‌های شپش را همه چهارگوش همهٔ مسموم عکس می - گرفت کوتوله‌ها می‌گویند او را زود از شیر گرفته‌اند کوتوله‌ها می‌گویند او در کافه‌ای که نباید دیده شده است کوتوله‌ها می‌گویند رنگ آبی به‌او می‌آید کوتوله‌ها می‌گویند موی کوتاه به‌او نمی - آید کوتوله‌ها می‌گویند.... او رفته است رودخانه رفته است. خانم کفشات، خانم روسریت کوتوله‌ها می‌گویند او فراموشکار است.]

حقوقی در تفسیری از این شعر است که به چنان پذیرفتن سیمناکی تن در می‌دهد، تفسیری که حتماً از خارج بردهن حقوقی تمحیل شده است. تفسیری که خطوط شعری، واژه‌ها، استعاره‌ها و خلاصه ضرب‌بهای تند «تالیق»‌های فوری ایجادش نکرده‌اند، تفسیری که یا از بیرون، یا پس از تأملی طولانی و مبتنی بر حدس و گمان و تقریب «ساخته» شده است. حقوقی می‌نویسد: [این شعر «کوتوله‌ها»ست. شما فقط و فقط مسیر نگاه شاعر را دنبال کنید از پشت شانهٔ برهنه‌اش (چرا؟) از پنجرهٔ اتاق و ببینید چگونه در يك حرکت نیمه‌ایرادی خود را در کنار رودخانه بازمی‌یابند. آنهم رودخانه‌ای که کوتوله‌ها بروی افق پیاده کرده‌اند. و نگاه کنید چگونه کوتوله‌ها در کنار آن رودخانه او را در معرض قضاوت خود قرار می‌دهند. و او نیز ناگزیر برای ساختمان

- ۳- انسان تک ساحتی - هسروت مارکوز - ترجمهٔ دکتر محسن مؤید.
- شعر و داستان
- نام نشریهٔ پلی‌کمی شده‌ای است که دانش‌آموزان گروه هنری دبیرستان مرجان درآورده‌اند. این نشریه زیر نظر محمد حقوقی شاعر - که دبیر آن دبیرستان است -
- ۱- سد و بازوان، شعرهایی از طاهره صفارزاده. ناشر: کتاب زمان.
- ۲- برجسای قدیمی - قصه‌های علی‌مراد فدائی‌نیا. ناشر: انتشارات شب.
- ۳- سارزایی‌لدی (مازیساداد و پورن، ترجمهٔ دکتر فروغ حکمت)
- ۴- ناپلئون - فرانسس وینوار. ترجمهٔ ایرج پزشک‌نیا.

واجد اینهمه ویژگیهای عمیق روانی و هنری و بیانی و «ساختمانی» و ختمی مرتبتهی و نافی همه شاعران دیگر بود؟ اگر آقای حقوقی نمی‌گفت، شما «اوج تراژدی» را در کجای این شعر می‌دیدید؟ «قضاوت کوتوله‌ها» درست، اما این قضاوت چنان ساده و دور از «تخیل‌شاعرانه» است که نتوانسته توانی سپمناک پیدا کند و فاجعه بیافریند. خودکشی، رجعت به‌گذشته، زندان، وحشت‌آباد، هیچکدام نتیجهٔ القاء خود شعر نیستند. «فراموشکاری او» نیز حادثهٔ مهمی نیست. زیرا این شعر - که «بگمان من «شعریتش» در ذهن شاعر مسانده و تنها تصاویری عادی و ساده بصورت عبارات و جملات بازگو شده، فاقد ویژگیهای برندهٔ شعر فارسی، و محصول ذهن آسان‌بند و شیفتهٔ منطق لفظی «سازنده»‌ای است که به‌عمد یا از روی ناچاری خود را در برابر آنهمه عظمت و برائی و الیر - گذاری و هجوم‌های عاطفی شعر فارسی به‌تجاهل‌زده و به بازیهای خام و موسمی نویسندگان مدرن غرب بنهاده برده است. مثل اینکه همیشه باید یکی باشد که با شاعر در تماس باشد و بعد «تفسیر» او را از شعرهایش برای دیگران بازگو کند. مثل اینکه باید همیشه یکی باشد که بگوید این رودخانه کوتوله‌ها، رودخانهٔ تهمت آدم‌هاست. رودخانهٔ مرگت شاعر است.

تکنه جالب‌تر و عجیب‌تر اینکه حقوقی در کار «البات» شعرهای سادهٔ صفارزاده بنقش دیگران پرداخته و با ادعائی «بی‌مورد» سخن از شعرهای «کلیشه‌ای»، «صادراتی»، «بسی‌ساختمان» و... رانده است. من نمی‌دانم «ساختمان» داستانی دقیقی که در شعر کوتوله‌ها هست - و من به آن معتزفم - چه دردی را دوا می‌کند. و اگر شعر که به‌گفتهٔ حقوقی «ساختمان محض است، بدون ضرورت هیچ محتوائی» می‌خواهد چنین نتیجه‌ای دهد، بدون اینکه ذهن و زبان آدمی، که شیاروز در معرض زخم‌ها، ضرب‌ها، حادثه‌های عوض‌کننده و ماجراهای خلاق عاطفی و فکری است، در آن سهمی ایفا کند، چه بهتر که اصلاً نباشد.

و اما، من با اعتراض به برداشت حقوقی نمی‌خواهم صفارزاده را رد کنم، او شاعر است، شاعری نسبتاً آگاه - با سواد شاعرانه‌ای بیش از خلاقیت شاعرانه - که شعرهای سادهٔ زیبایی می - گوید، شعرهایی که مثل آنها و بهتر از آنها را در نشریات ادبی غرب یوسفور می‌بینیم، صفارزاده مترجم نوعی دریافت شاعرانهٔ آمریکائی است، شعر بی‌حال و خونی که در قلمرو خوئین عاطفهٔ شعر خوب این دفتر است، برای ذهن و عاطفه‌ای غربی، که کلمات و اصطلاحات امروزی جزو «ادب» و «فرهنگ»ش، شده حتماً جالب است، اما من - خواننده ایرانی - به‌محض رسیدن به‌کلمهٔ «آسپرین» خنده‌ام می‌گیرد و از قلمرو نقوذ شاعرانهٔ شعر فرام می‌کنم. من ذهنیم، عینیت من هم رنگهای تند ذهنیت مرا دارد. من چه اجباری دارم که ذهن خود را به‌عمد تبعهٔ فرهنگ دپاری کنم که خودش را قبول ندارد و می‌کوشد مثل دوربش - های من حرف بزند و زندگی کند و ببیندش؟ من هنوز در سراپر خیلی چیزها مبهسوت می‌شوم، و می‌خواهم که مبهسوت بشوم!

درمی‌آید. مطالب این شماره مقالاتی دارد درزمینهٔ ادبیات‌وهدف آن، آفرینش هنری، نیما و شعر او، تاتار، مقاله‌ای دربارهٔ مسد به‌رنگی و... و امیدواریم دانش‌آموزان با الهام از راهنماییهای شاعر خوبی چون حقوقی و سایر دبیران خود این نشریه را روزپروز در راه کمال بیشتر رهنمون باشند.



«سرادوین پرات» رئیس دادگاه عالی جنائی در مراجعت به خانه، پر اثر وقوع حادثه‌ای گرفتار ضربه روحی می‌شود و در نتیجه، همه چیز را فراموش می‌کند. در آن عالم فراموشی به زنی برمی‌خورد و به عوض آنکه به خانه‌اش برود به خانه این زن می‌رود و پنج روز درخانه او می‌ماند. برای کتمان قضیه به دخترش دروغ می‌گوید و روز پنجم که بیدار می‌شود می‌بیند که روی جسد این زن افتاده است و دسته‌های کاردی را که بر سینه او فرو رفته است در دست دارد. سرادوین پرات صاحب کلکسیون تمیر گرانبهایی است و دخترش الیزابت که به‌خانه برگشته است مردی را سر گرم باز کردن گاوصندوق می‌بیند و از زبان او می‌شنود که این کار را بیدستور امبروزلو صاحب خانه انجام می‌دهد. آن وقت امبروزلو را بوسیله تلفن آنجا می‌خواهند و الیزابت این مرد عجیب‌را به عنوان کارگاه خصوصی مامور کشف قاتل می‌کند. لوو اعلانی به روزنامه می‌دهد وعده‌ای اندم عزب‌پرای تحقیقات استخدام می‌کنند و این عده طبق وظیفه‌ای که دارند زنبهانی را پشت سرهم به خانه آقای لوو می‌آورند.

# خون بر شنل سرخ

پاورقی پلیسی ما نوشته «هنری سیل»



– نه، خواهش می‌کنم، آقای میگوئی... من چیزی به‌او ندادم... به‌حقیقت حق‌قسم... دروغگو... بی‌کاره... گداو...  
– به‌حقیقت حق‌قسم...  
– خوب، باز هم گریه نکن... بعد به خدمت می‌رسی... باید به کلانتری بروی و بگویی که برای لوو کار می‌کنی... بگو که علیه او شهادت می‌دهی.  
– من هرگز...  
– آه تو هرگز؟... راستی می‌خواهی که این بار بروی‌ها را به‌سراشت بفرستیم...  
– نه، خواهش می‌کنم... خواهش می‌کنم...  
– پس، هرکاری که گفتی بکن... به کلانتری برو... بگو که شنیده‌ای آپارتان لوو را تقشیر کرده‌اند و تو آماده هستی علیه او شهادت بدهی.  
– چه بگویی؟  
– یک بار هم که شده باشد، حقیقت را به‌شان بگو... خودت خوب می‌دانی... ولی...  
– خوب، خوب، گورا، تو نمی‌خواهی مساعادتی به‌ما بکنی... خوب... یکی را به سراغت می‌فرستیم... بیا، ونس... این زن نمی‌خواهد کاری برای ما بکند.  
ونس گفت:  
– بهتر این است به‌ندای عقل گوش بدهی و پشیمان نشوی...  
گورا گفت:  
– خوب... بروم... کی بروم؟  
– الساعة... و اگر يك كلمه درباره‌ی ما حرف بزنی، (به‌استثنای اینکه ما هیچ دستی در این کارها نداریم) بزودی آرزوی می‌کنی که هرگز به‌دنیا نیامده‌بودی، بالله، زود باش... مسخره‌بازی دلیار... فرصت دیگری به‌ات می‌دهیم...  
گورا به‌طرف کلانتری به‌راه افتاد و با همه‌ی قوای خود کوشش کرد دروغبانی از خودش دریاورد که بتواند بگوید. وقتی که آدم کاری کرده باشد، دروغ گفتن آسان است اما عادت نداشت که کاری نکرده، دروغ بگوید.  
در این موقع، برادران میگوئی دوتنر دیگر از دخترهاشان را که به‌خانه‌ی آقای لوو رفته بودند، به‌چنگ آوردند و همان

۱۹۰۰

– به‌سبوت می‌توانید از این‌مخمصه دربروید... خودبه‌نفع شمشادت می‌دهم. آقای لوو گفت:

– شاید... اما این‌ماجری به‌مساعادتی که هنوز می‌توانستم به پدر شما بکنم پایان می‌دهد. نمی‌خواهم شما را چندان امیدوار بکنم، (چه در واقع، کار بسیار مشکل‌است) اما اگر پیش‌بینی شما درست از آب دربیاید ذره‌ای تعجب نمی‌کنم... درحقیقت، من هیچ وسیله‌ای برای دفاغ از خود ندارم اما این بازی که به‌این ترتیب شروع کرده‌اند کاملا دهشت‌آور است... هیچ شکی نباید داشت... جلو این آدم‌ها را هیچ چیز نمی‌گیرد... زنبها را وحشت‌زده کرده‌اند... حیف که این پیش آمد جلو همه چیز را گرفت. در حقیقت، من رفته‌رفته به‌این قصه علاقه پیدا می‌کردم.  
– قصه برای شما قصه‌ای پیش نیست... اما قصه، برای من، قصه پدر است.

آقای لوو گفت:  
– فایده‌ای ندارد که دستخوش احساسات بشوید... چرا ذره‌ای به فکر من نیستید.  
– برای شما هیچ خطری در پیش نیست.

– اشتباه می‌کنید! اگر فرصتی برای برزتان فراهم می‌آوریم که از این‌مخمصه نجات پیدا کند...  
– مقصودتان چیست؟

– اگر حرف نزنم ... اگر به زندان بروم می‌توانم به‌مخض خروج از زندان ذنبال تحقیقات را بگیرم... بیشتر از شش ماه نمی‌تواند مرا به زندان بفرستند و شاید فقط سه ماه زندانبی بکنند... اما اگر همه چیز را بگویم، روزنامه‌ها بر می‌شود... عکس مرا هم چاپ می‌کنند و آتوقت دیگر امیدی نمی‌ماند.

– مقصودتان این است که برای مساعادت به من آماده هستید به زندان بروید؟

– نمی‌دانم... ولی فکر این چیزها را کرده‌ام... برای این کار باید مبلغ گزافی به من بدهید... چه به برزتان خدمتی کرده باشم و چه خدمتی نکرده باشم...

– محال بود چنین پیشنهادی را از طرف برخی از اشخاص قبول بکنم... ولی چون پای شما در میان است، آماده هستم که قصه را مثل معامله‌ای روشن بکنیم... نمی‌خواهم ذره‌ای از این حرف دلخور بشوید.

– این حرفها را که از دهن شما می‌شنوم پیش در آمد بسیار خوبی می‌دانم... برخی دوست می‌دارند که این پیش‌ترآمد همراه بیاورند... برای يك نفریگناه، به زندان رفتن، شوخی نیست.  
– نه... نمی‌دانم... علاوه، این امر نادرستی بود. از اینرو، بزودی در مقابل تهدیدهای برادران میگوئی تسلیم شدند و برای ادای شهادت به کلانتری رفتند. طبعاً از این دخترها بازجویی کردند. اگر جناب سرهنگ می‌شنید که درباره‌ی کارهایش چه حرفهایی زده‌اند و این حرفها را هم در چه محلی زده‌اند، بیگمان دستخوش دهشت می‌شد... و اگر پیشخدمتش از این چیزها اطلاع پیدا می‌کرد، این دهشت نو چندان می‌شد. اما خوشبختانه هیچک از این زنبها اسم او را نمی‌دانستند... در نتیجه این شهادتها که نتایج حاصله از مسرافیت و تکببانی هم تأیید می‌کرد، دستور توقیف آقای لوو نوشته شد... او را به خیابان مادلیرو بردند و چون محاکمه به یک هفته دیگر موکول شده‌بود، تقاضای آزادی به قید ضمانت کرد. پلیس به‌بهاه اعمال نون در کار شهود، این تقاضا را نپذیرفت. با اینهمه، قاضی، پس از اختار شدیدی در این زمینه، با آزادی موقت او موافقت کرد. همان روز آقای لوو گفتگویی با الیزابت کرد... و در جریان این گفتگو به دختر قاضی گفت:

– به‌مخمصه بسیار بدی افتاده‌ام. هیچ نمی‌دانم چه باید بکنم.

– ده‌هزارلیره مبلغ گزافی است... شاید مرا دست انداخته باشید... ولی من خیال نمی‌کنم... و چیزی که مرا به‌هیجان می‌آورد، این است که گمان نمی‌کنم

– ده‌هزارلیره مبلغ گزافی است... شاید مرا دست انداخته باشید... ولی من خیال نمی‌کنم... و چیزی که مرا به‌هیجان می‌آورد، این است که گمان نمی‌کنم

– ده‌هزارلیره مبلغ گزافی است... شاید مرا دست انداخته باشید... ولی من خیال نمی‌کنم... و چیزی که مرا به‌هیجان می‌آورد، این است که گمان نمی‌کنم

لحظه‌ای به این فکر بیفتید که به زندان بروید مگر اینکه خیال کنید با این کار می‌توانید جلو ظلم دهشت‌باری را بگیرید.  
– تا قصه چه باشد... ولی ترجیح می‌دهم که شما از ظلم حرف نزنید. خوب می‌دانم که... نه... معذرت می‌خواهم. اگر من در «اسکرا پرومپوونه» زندانی بشوم، به خودم لعنت می‌فرستم... و خودم را ابله می‌دانم که در این کارها دخالت کردم. شاید بروم رئیس زندان را پیدا کنم و همه چیز را برایش حکایت بکنم. می‌خواهید این ده‌هزارلیره را تا خروج من از زندان نگه‌دارید تا مطمئن پیدا کنید که این کار را نمی‌کنم.

– حسی اشرافی می‌گوید که می‌توانم به شما اعتماد داشته باشم... شعور و فراستی هم که دارم این حرف را به من می‌زند. بنگام طرز فکر شما را می‌دانم... الیزابت اشتباه نمی‌کرد. آقای لوو

خوب می‌دانست که زندگیش در مسیری که خلاف قانون باشد، از آن پس تمام شده است. همیشه این قصد را داشت که به مخض برخورد بپلیس دست از این کارها بردارد. مهارتی که در طرحها و نقشه‌ها و داستانهای خودش به‌کار می‌برد، ممکن بود بیکار بداد او برسد... نه دیوار... الیزابت در همان برخورد اول کاملا درست حسی زده بود که او میل ندارد پلیس خبردار بشود... و این بود که پس از ظاهر به مقاومت، به‌نقشه‌های او تن در داده بود... با اینهمه، اکنون که زندگی خلاف قانون و تپسکارانه‌اش نزدیک به‌پایان بود، می‌خواست، برای اتمام آن، پاداش ماه‌داری بگیرد... ده‌هزارلیره مبلغ شایسته‌ای بود.

– اگر در این قصه‌ای که پیش آمده بود، می‌توانست از خود رفع اتهام کند؛ یقین داشت که بتواند از مخمصه نجات پیدا کند اما اگر ده‌هزار لیره را نمی‌گرفت، ناگزیر بود یا درآمد غیر ممکنی قدم به راه‌زندگی شرافتمندانه بگذارد. آنا شش ماه حبس به ده هزار لیره می‌آزید؟ آیا ده‌هزار لیره ارزش شش ماه حبس را داشت؟ مساله‌ای هم در میان بود که یکی از نو کنه تراژو را سنگتتر می‌کرد: در جریان زندگی خودش چندین بار به‌این مخاطره افتاده بود که سالها زندانی شود... اگر می‌توانست با شش ماه حبس از مخمصه جان بدر برد، چندان بد نبود. این نکته را هم فراموش نکرد که واقفاً به قصه قاضی علاقه پیدا کرده است. اگر در این قصه بی‌روزی می‌شد، اگر در این قمار برنده می‌شد، از مسرت‌یکرانی برخورداری می‌شد... و خلاصه، به یاد الیزابت افتاد... هیچگونه احساسی در دل خود نیست به این دختر نمی‌داند... و شاید هم هرگز علاقه‌ای در دل خود نیست به او احساس نمی‌کرد. خوب می‌دانست که الیزابت هیچ محلی به‌او نخواهد گذاشت... با اینهمه بیشتر مردها از اینکه کفزن خوشگلی را از روی زمین بردارند و در عوض لیختی از این زن خوشگل بگیرند، لذت می‌برند. کاری که می‌خواست بکند، می‌توانست اجر کثیری را داشته باشد که از زمین برداشته می‌شود... و به‌جیزی بیشتر از يك لیختد امیدوار نبود.

وقتی که آن شب موقع خواب رسید، تصمیم خودش را گرفته بود. وقتی که تصمیمی گرفت، بندرت ممکن بود از تصمیم‌اش برگردد. در همان موقع، برادران میگوئی از حته‌ای که زده بودند، بسیار خوشحال بودند و از تصور اینکه آقای لوو را به‌آن جایی خواهند فرستاد که خودش تازه از آنجا آمده بودند، لذت می‌بردند. آقای ترمایر در آپارتمان مجلل خود، توی رختخواب، بپلو به پپلو شد و در منتهای سعادت خواب، به موخرمالی خودش، بچه‌گریزهای اسراف‌کار، کرد...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

پیش خودش گفت:  
– در موت‌کارلو می‌تواند بازار بسیار گرمی داشته باشد... بشرط اینکه تا آرزو به‌اند...

استفادمانه داد:  
– اگه تکیم نادرست اقلایه کشیش تالیق و...  
په‌پونه حرفش را برید:  
– بیخشین، ما هرگز نکشیم که اون وظیفه‌شو به‌عنوان یسه کشیش انجام نمی‌داد. ما از معایب سبزگش به‌عنوان یه انسان حرف زدیم.  
استفاد پیر نتیجه گرفت:  
– کاملا درست، و چون بدبختانه انسان و کشیش، با هم یه واحد رو تشکیل می‌دن، چون دون کامیلو نماینده‌ی یه خطر همیشگی برای آینده شد، فکر کردیم کلیساخو عوض کنیم. با بره‌های «پونتاروساه» می‌ذاریمش اون بالا بپونه. می‌ذاریمش بپونه چون هنوز تصمیم نگرفتیم مجبورش کنیم‌از لباس کشیشی در بیاد. تا ببینیم چی پیش می‌آد!

په‌پونه‌نظم‌های باهیات نمایندگی مشورت کرد بعد برگشت به‌طرف استفاد، باصدای آهسته گفت – رنگش هم پریده بود و عرق می‌ریخت چون برای او آهسته حرف‌زدن سخت بود:  
– هالیجناب اگه کلیسا دلایل مخصوصی برای اینجور تقسیم‌ها داره البته آزاده ولی من وظیفه دارم یه اصطلاحون برسومت که تا وقتی که کشیش رسمی ما بپمون برگردوندنه، ننه، دیگه هیچکس تو قصه‌ما به‌کلیسا نمی‌ره.  
استفاد پیر از جا تکان شدیدی خورد و با تعجب گفت:  
– نزنندام منوجه وخامت اظهاری که می‌کنی هستین؟ این یه اقدام قاهرانه‌سی!

په‌پونه توضیح داد:  
– نه هالیجناب، ما هیچکس رو مجبور نمی‌کنیم؛ همه می‌سوزن تو خونه‌شون، همین، قانونی وجود نداره که آدمو مجبور به کلیسارفتن بکنه. کلیسارفتن به علت اجسرای آزادانه دموکراسیه؛ چون‌تساکسانی‌که می‌تونن راجع به‌لایق‌بودن یا نالایق‌بودن دون کامیلو نظر بدن ما‌هاییم‌که بیست‌سال، اونو رو پشتمون حمل کردیم!

استفاد پیر آه‌کشان گفت:  
– الحق سماع‌الناس! اراده‌ی باریتمالی جاری می‌شود. آدم ناپایتان مال شما؛ ولی اگه اون از قدرتش سوء استفاده کرد دیگه نیاین شکایت کنید‌ها!

په‌پونه خندید:  
– دهن‌دریده‌هایی مث‌دون‌کامیلو هیچوقت کسی‌رو نکشتن اگه ما اجراج اونو خواسیم برای این بود که نیادا «سرخوست» به‌سبب بن‌دازه‌به‌طرفش؛ اقدام احتیاطی مخض از نوع اجتماعی و سیاسی بود!

جیکوتو، عصبانی، دنباله حرف را گرفت:  
– سرفه‌ی من میگی سرخوست! من همچی خیالی نداشتم فقط یه ترقه جلو در خونش در کردم که بیش بنهمون حاضر نیستم خودمو باضربه‌های‌نیمکت بکشتن بدم، حتی بدست دمرکشیش،! استفاد بی‌تفاوتی پرسید:  
– اه! فرزندم شما بودین که ترقه در کردین؟

– خوب، هالیجناب، می‌دونین که چیه. وقتی یه نیمکت بیفته رو کلمه‌ی آدم، دلش می‌خواد یه حماقتی مرتکب بشه!  
استفاد که پیو بود و می‌دونست انگشت رو کجای آدما بنذاره گفت:  
– می‌فهمم.  
ده روز بعد دون‌کامیلو برگشت. په‌پونه که او را سوقع خروج از ایستگاه ملاقات کرد ازین پرسید:  
– چطورین؟ تعطیلات خوش گذشت؟

– سرگرمی زیادی اون بالا پیدا نمی‌شه. خوشبختانه من ورقای بازیمو همراه برده بودم؛ کلی هم برد داشتم. بسته ورق را از جیبش درآورد.  
– اینهاش حالا دیگه بیش احتیاج ندارم!

و با ظرافت و نرمی، مثل اینکه يك تکه نان را پاره کند، دسته ورق را همراه برده بودم؛ کلی هم برد داشتم. بسته ورق را از جیبش درآورد.  
– اینهاش حالا دیگه بیش احتیاج ندارم!

په‌پونه زیر لب گفت:  
– لعنت به شما و اونایی که شمارو برگردوندن.  
این را گفت و با چهره درهم دور شد.

دون کامیلو يك عالم گفتنی برای مسیح محراب داشت. و وقتی بر چانگیهایش را تمام کرد به نوبه خود از میسی پرسید:  
– این چانشین من چه جور آدمی بود؟

– پس شریف، با ادب و خوبی که هیچوقت به‌این فکر نیفتاد از کسی راجع به‌لایق‌بودن یا نالایق‌بودن دون کامیلو نظر بدن ما‌هاییم‌که بیست‌سال، اونو رو پشتمون حمل کردیم!

استفاد پیر آه‌کشان گفت:  
– الحق سماع‌الناس! اراده‌ی باریتمالی جاری می‌شود. آدم ناپایتان مال شما؛ ولی اگه اون از قدرتش سوء استفاده کرد دیگه نیاین شکایت کنید‌ها!

استفاد پیر نتیجه گرفت:  
– کاملاً درست، و چون بدبختانه انسان و کشیش، با هم یه واحد رو تشکیل می‌دن، چون دون کامیلو نماینده‌ی یه خطر همیشگی برای آینده شد، فکر کردیم کلیساخو عوض کنیم. با بره‌های «پونتاروساه» می‌ذاریمش اون بالا بپونه. می‌ذاریمش بپونه چون هنوز تصمیم نگرفتیم مجبورش کنیم‌از لباس کشیشی در بیاد. تا ببینیم چی پیش می‌آد!

په‌پونه‌نظم‌های باهیات نمایندگی مشورت کرد بعد برگشت به‌طرف استفاد، باصدای آهسته گفت – رنگش هم پریده بود و عرق می‌ریخت چون برای او آهسته حرف‌زدن سخت بود:  
– هالیجناب اگه کلیسا دلایل مخصوصی برای اینجور تقسیم‌ها داره البته آزاده ولی من وظیفه دارم یه اصطلاحون برسومت که تا وقتی که کشیش رسمی ما بپمون برگردوندنه، ننه، دیگه هیچکس تو قصه‌ما به‌کلیسا نمی‌ره.  
استفاد پیر از جا تکان شدیدی خورد و با تعجب گفت:  
– نزنندام منوجه وخامت اظهاری که می‌کنی هستین؟ این یه اقدام قاهرانه‌سی!

په‌پونه توضیح داد:  
– نه هالیجناب، ما هیچکس رو مجبور نمی‌کنیم؛ همه می‌سوزن تو خونه‌شون، همین، قانونی وجود نداره که آدمو مجبور به کلیسارفتن بکنه. کلیسارفتن به علت اجسرای آزادانه دموکراسیه؛ چون‌تساکسانی‌که می‌تونن راجع به‌لایق‌بودن یا نالایق‌بودن دون کامیلو نظر بدن ما‌هاییم‌که بیست‌سال، اونو رو پشتمون حمل کردیم!

استفاد پیر آه‌کشان گفت:  
– الحق سماع‌الناس! اراده‌ی باریتمالی جاری می‌شود. آدم ناپایتان مال شما؛ ولی اگه اون از قدرتش سوء استفاده کرد دیگه نیاین شکایت کنید‌ها!

په‌پونه خندید:  
– دهن‌دریده‌هایی مث‌دون‌کامیلو هیچوقت کسی‌رو نکشتن اگه ما اجراج اونو خواسیم برای این بود که نیادا «سرخوست» به‌سبب بن‌دازه‌به‌طرفش؛ اقدام احتیاطی مخض از نوع اجتماعی و سیاسی بود!

جیکوتو، عصبانی، دنباله حرف را گرفت:  
– سرفه‌ی من میگی سرخوست! من همچی خیالی نداشتم فقط یه ترقه جلو در خونش در کردم که بیش بنهمون حاضر نیستم خودمو باضربه‌های‌نیمکت بکشتن بدم، حتی بدست دمرکشیش،! استفاد بی‌تفاوتی پرسید:  
– اه! فرزندم شما بودین که ترقه در کردین؟

– خوب، هالیجناب، می‌دونین که چیه. وقتی یه نیمکت بیفته رو کلمه‌ی آدم، دلش می‌خواد یه حماقتی مرتکب بشه!  
استفاد که پیو بود و می‌دونست انگشت رو کجای آدما بنذاره گفت:  
– می‌فهمم.  
ده روز بعد دون‌کامیلو برگشت. په‌پونه که او را سوقع خروج از ایستگاه ملاقات کرد ازین پرسید:  
– چطورین؟ تعطیلات خوش گذشت؟

– سرگرمی زیادی اون بالا پیدا نمی‌شه. خوشبختانه من ورقای بازیمو همراه برده بودم؛ کلی هم برد داشتم. بسته ورق را از جیبش درآورد.  
– اینهاش حالا دیگه بیش احتیاج ندارم!

و با ظرافت و نرمی، مثل اینکه يك تکه نان را پاره کند، دسته ورق را همراه برده بودم؛ کلی هم برد داشتم. بسته ورق را از جیبش درآورد.  
– اینهاش حالا دیگه بیش احتیاج ندارم!

په‌پونه زیر لب گفت:  
– لعنت به شما و اونایی که شمارو برگردوندن.  
این را گفت و با چهره درهم دور شد.

دون کامیلو يك عالم گفتنی برای مسیح محراب داشت. و وقتی بر چانگیهایش را تمام کرد به نوبه خود از میسی پرسید:  
– این چانشین من چه جور آدمی بود؟

– پس شریف، با ادب و خوبی که هیچوقت به‌این فکر نیفتاد از کسی راجع به‌لایق‌بودن یا نالایق‌بودن دون کامیلو نظر بدن ما‌هاییم‌که بیست‌سال، اونو رو پشتمون حمل کردیم!

استفاد پیر آه‌کشان گفت:  
– الحق سماع‌الناس! اراده‌ی باریتمالی جاری می‌شود. آدم ناپایتان مال شما؛ ولی اگه اون از قدرتش سوء استفاده کرد دیگه نیاین شکایت کنید‌ها!

په‌پونه خندید:  
– دهن‌دریده‌هایی مث‌دون‌کامیلو هیچوقت کسی‌رو نکشتن اگه ما اجراج اونو خواسیم برای این بود که نیادا «سرخوست» به‌سبب بن‌دازه‌به‌طرفش؛ اقدام احتیاطی مخض از نوع اجتماعی و سیاسی بود!

جیکوتو، عصبانی، دنباله حرف را گرفت:  
– سرفه‌ی من میگی سرخوست! من همچی خیالی نداشتم فقط یه ترقه جلو در خونش در کردم که بیش بنهمون حاضر نیستم خودمو باضربه‌های‌نیمکت بکشتن بدم، حتی بدست دمرکشیش،! استفاد بی‌تفاوتی پرسید:  
– اه! فرزندم شما بودین که ترقه در کردین؟



در اطراف کیشهای خود واقع در برج مراقبت فرودگاه، کارگاه «روژه لوسرف» از تعجب یکه خورد. خواب نمیدید. حقیقت بود. برای اولین بار در تاریخ زدی هواپیمای یک سرعت هوایی در زمین انجام میگرفت. آن هم در وسط محوطه فرودگاه!

روز جمعه ۲۳ دسامبر سال ۱۹۷۱، فرودگاه اورلی پاریس. ساعت ۱۲ ظهر. هواپیمای پی‌دبلیو برزمین می‌نشستند و به نوبت به پرواز درمی‌آیند. در همین موقع است که سرخلبان یک هواپیمای بوئینگ خطوط هوایی فرانسه، درست در همان لحظه‌ای که می‌بایست اجازه حرکت دریافت کند به برج مراقبت پیام می‌فرستد: «ما یک نفر دزد در میان مسافران خود داریم. مسلح است. تهدید می‌کند که هواپیمای ما را بوسیله بمبی که در اختیار دارد منفجر خواهد ساخت اگر مقدار بیست تن دارو برای کودکان فراری بنگال تحویل او ندهیم. از قیافه‌اش پیداست که شوخی نمی‌کند.»

کارگاه خونسردی خود را باز یافت. بلافاصله با دستگاه مخابرات داخلی فرودگاه مراتب را به رئیس پلیس هوایی فرودگاه کلاستر «مورس کولون» اطلاع داد. کلاستر تعریف می‌کند:

— اولین اقدامی که می‌بایست بکنیم این بود که حتی‌المقدور به هویت این دزد هوایی پی ببریم. ما در فرودگاه آرژونو نسبتاً کاملاً داریم و به کمک همین آرژونو بود که در ظرف مدت کمتر از نیم ساعت سرد را شناختم. اسمش «ژان‌کی» بود. بیست و هشت ساله. متولد الجزایر از یک پدر ایرلندی و یک مادر فرانسوی. مردی جدی و مصمم، اهل جدال و دعوا اما بدون سابقه زدی. با هفت تیری که در دست داشت مسلح بود. اما موقع سوار بستی در اختیار داشت؟ در موقع سوار شدن به هواپیمای کیفی در دست گرفته بود. آیا بمب را در این کیف پنهان کرده بود؟ چون در آخرین لحظه سوار هواپیمای شده بود توانسته بود بدون آنکه مورد بازرسی قرار گیرد از چنگال مأمورین بگریزد.

بعد از پی‌بردن به این جزئیات، کار کلاستر کولون ساده میشد. اکنون می‌بایست دزد هوایی را شافلگیر و دستگیر کنند و این کار باید چنان استاندارد انجام گیرد که هیچ نوع خطر ناآرامی برای مسافرانی که در هواپیمای بودند پیش نیاید.

بدین منظور کلاستر کولون یکی از همکاران خود بنام «موگه ماموریت» داد که بدون آنکه دیده شود خود را به هواپیمای برساند. برای اینکار احتیاج به تمرین و مطالعه قبلی بود که روی هواپیمای دیگری عیناً مثل هواپیمای بوئینگ پاکستانی انجام گرفت. در

این تمرین «موگه» و سه نفری که با او کار میکردند متوجه شدند که برای ورود به هواپیمای، غیراز درهای معمولی ورود و خروج مسافران سه راه دیگر نیز وجود دارد. دو راه در قسمت جلو بود که اگر میخواستند از آنها وارد شوند به احتمال قوی از داخل هواپیمای دیده میشدند و راه سومی در قسمت دم هواپیمای قرار داشت که امکان استفاده موفقیت‌آمیز از آن بیشتر بود. سرانجام «موگه» و زیردستانش از همان در عقب به داخل هواپیمای خزیدند و به دنبال جدالی کوتاه اما خطرناک دزد هوایی را دستگیر کردند. به کسی صدمه‌ای نرسید و هواپیمای آسیبی ندید و بزودی به طرف مقصد خود پرواز درآمد. «ژان‌کی» نیز به اتهام حمل اسلحه قاچاق و کوشش برای سرقت هواپیمای توقیف شد. برای مسافرانی که سوار هواپیمای بودند این دل‌نبره وحشت‌انگیز مدت ساعت طول کشیده بود. هفت ساعتی که در طی آن تمام سرویسهای پلیس فرودگاه نیز بحال آماده‌باش در آمده بودند.

آمار نشان میدهد که کوشش برای ربودن هواپیماهایی که از فرودگاه اورلی پاریس برمی‌خیزد بسیار نادر است و این بخاطر بازرسی بسیار دقیقی است که در سالهای اخیر در این

فرودگاه انجام میگردد. غیر از مورد فوق، دو مورد دیگر اتفاق افتاده است. یکی از آنها مربوط به تهدیدی است که از طرف یکی از افراد ضد فاشیست ایتالیا نسبت به یک هواپیمای شرکت «المپیک» انجام گرفت. این هواپیمای فرودگاه اورلی برخاسته بود و بطرف آتن می‌رفت که جوان ایتالیایی بعنوان اعتراض به رژیم سرنگهای یونان، خلبان را مجبور کرد از نیمه راه دور بزند و به پاریس سرگردد. خلبان چاره‌ای جز اطاعت نداشت. اما وقتی که هواپیمای دفرودگاه برزمین نشست جوان خود را تسلیم پلیس کرد. در حقیقت هدف اصلی جوان از این اقدام نوعی تبلیغ حزب ضد فاشیست ایتالیا بود. و بلاخره مورد دیگر اقدام یک جوان فرانسوی بنام «کریستیان بال» بود که یک هواپیمای «تی. دپلیو» را که از پاریس پرواز کرده بود بابتهدید اسلحه به بیروت برد. مقامات لبنانی بعد از بازرجوی مختصری آزادش کردند اما بعد از مراجعت به فرانسه توقیف شد.

\*\*\*

یکی از گرفتاریهای پلیس هوایی فرودگاه در مواقعی است که رئیس جمهوری یا نخست‌وزیر فرانسه می‌خواهند به مسافرت بروند یا از سفر مراجعت کنند و همچنین هنگامیکه قرار است فرانسه میزبان پادشاه یا رئیس جمهور یا یک هواپیمای دیگری عیناً مثل هواپیمای بوئینگ پاکستانی انجام گرفت. در

این تمرین «موگه» و سه نفری که با او کار میکردند متوجه شدند که برای ورود به هواپیمای، غیراز درهای معمولی ورود و خروج مسافران سه راه دیگر نیز وجود دارد. دو راه در قسمت جلو بود که اگر میخواستند از آنها وارد شوند به احتمال قوی از داخل هواپیمای دیده میشدند و راه سومی در قسمت دم هواپیمای قرار داشت که امکان استفاده موفقیت‌آمیز از آن بیشتر بود. سرانجام «موگه» و زیردستانش از همان در عقب به داخل هواپیمای خزیدند و به دنبال جدالی کوتاه اما خطرناک دزد هوایی را دستگیر کردند. به کسی صدمه‌ای نرسید و هواپیمای آسیبی ندید و بزودی به طرف مقصد خود پرواز درآمد. «ژان‌کی» نیز به اتهام حمل اسلحه قاچاق و کوشش برای سرقت هواپیمای توقیف شد. برای مسافرانی که سوار هواپیمای بودند این دل‌نبره وحشت‌انگیز مدت ساعت طول کشیده بود. هفت ساعتی که در طی آن تمام سرویسهای پلیس فرودگاه نیز بحال آماده‌باش در آمده بودند.

آمار نشان میدهد که کوشش برای ربودن هواپیماهایی که از فرودگاه اورلی پاریس برمی‌خیزد بسیار نادر است و این بخاطر بازرسی بسیار دقیقی است که در سالهای اخیر در این فرودگاه انجام میگردد. غیر از مورد فوق، دو مورد دیگر اتفاق افتاده است. یکی از آنها مربوط به تهدیدی است که از طرف یکی از افراد ضد فاشیست ایتالیا نسبت به یک هواپیمای شرکت «المپیک» انجام گرفت. این هواپیمای فرودگاه اورلی برخاسته بود و بطرف آتن می‌رفت که جوان ایتالیایی بعنوان اعتراض به رژیم سرنگهای یونان، خلبان را مجبور کرد از نیمه راه دور بزند و به پاریس سرگردد. خلبان چاره‌ای جز اطاعت نداشت. اما وقتی که هواپیمای دفرودگاه برزمین نشست جوان خود را تسلیم پلیس کرد. در حقیقت هدف اصلی جوان از این اقدام نوعی تبلیغ حزب ضد فاشیست ایتالیا بود. و بلاخره مورد دیگر اقدام یک جوان فرانسوی بنام «کریستیان بال» بود که یک هواپیمای «تی. دپلیو» را که از پاریس پرواز کرده بود بابتهدید اسلحه به بیروت برد. مقامات لبنانی بعد از بازرجوی مختصری آزادش کردند اما بعد از مراجعت به فرانسه توقیف شد.

یک روز دیگر که اتفاقاً با هم به غلیظی همه جا را فراگرفته بود و

# دزدی در آسمان وزمین!

ترجمه: ف جلوه



کمیسر کولون رئیس کل پلیس فرودگاه اورلی

## پلیس مخفی در فرودگاه



قراض بود دوگل به مسافرت برود، افراد کاره احترام که در آن مه غلیظ جانی را تشخیص نمیدادند چپتی عوضی انتخاب کردند و بی‌جای اینکه به کنار جایگاه مخصوص بروند از وسط میدان فرودگاه سر در آوردند. فرمانده کاره بهر طرف میدوید و سراخ افراد گم‌شده خود را میگرفت و افراد در وسط محوطه فرودگاه بر زمین دراز کشیده بودند تا هواپیماهایی که مرتباً بالای سرشان به پرواز در می‌آمدند آسیبی به ایشان نرسانند.

\*\*\*

روزی نیست که بوسیله نامه یا تلفن به متصدیان فرودگاه خبر ندهند که بمبی در فلان هواپیمای کار گذاشته شده است... با آنکه معلوم شده همه این اعلام‌خطرها دروغ و بی‌اساس است باز متصدیان فرودگاه هر اعلام‌خطری را جدی میگیرند و قبل از آنکه کاملاً مطمئن بشوند که خطری هواپیمای را تهدید نمی‌کند بدان اجازه پرواز نمیدهند. تجربه نشان میدهد که نامه‌های اعلام‌خطراغلب توسط دیوانگان نوشته میشود. کلاستر کولون میگوید:

— در سال ۱۹۶۵، در طی چند ماه ما نامه‌هایی دریافت میکردیم که مضمونی شبیه همدیگر و کم‌وبیش از این قبیل داشت: «هواپیمایی که در موقع پرواز سقوط خواهد کرد. خدا را بخاطر نعمت‌ها و خوبیهایش شکر کنید!» این نامه‌ها که همیشه از یک جایست میشدند در ابتدا رامتحوش میساخت اما بتدریج دریافت آنها و مطالعه آنها برای من و همکارانم بصورت یک نوع سرگرمی درآمد و عادت شد. بطوریکه چند ماه بعد که دیگر نامه‌ای نرسید احساس ناراحتی کردیم. نقشیمیدیم علت قطع نامه‌ها چه بود. شاید نویسنده مجنون آنها مرده

بود یا به یک تیمارستان انتقال یافته بود! در یکی از مسافرت‌های اخیر ژرژ پمپیدو رئیس جمهوری فعلی فرانسه، درست در همان لحظاتی که هواپیمای می‌خواست به پرواز در آید تلفن رئیس فرودگاه به صدا درآمد و ناشناس گفت: «یک بمب در هواپیمای رئیس‌جمهور گذاشته‌اند.» رئیس فرودگاه گنج‌شده بود. آیامی‌بایست باین تلفن ترتیب‌الی داد و هواپیمای را از انتهای باند برگرداند؟ یا می‌بایست آن را بخندنا سپرد و اجازه پرواز صادر کرد؟ هواپیمای چنان دقت و مواظبتی در فرودگاه مورد مراقبت گرفته بود که عملاً محال می‌نمودگی توانسته باشد بمبی به داخل آن حمل کند. افرادی که مأمور مراقبت از هواپیمای بودند همه اشخاص شناخته شده و مورد اعتماد کامل بودند. سرانجام رئیس فرودگاه با مشورت با فرمانده پلیس تصمیم قطعی خود را گرفت: «باین تلفن نباید ترتیب اثر داد. مسافرت رئیس جمهوری مهم‌تر از این است که به تاخیر بیفتد.» و هواپیمای به پرواز درآمد و سالم به مقصد رسید.

هرسال دوازده میلیون نفر به فرودگاه اورلی وارد می‌شوند یا از آن پرواز می‌کنند و طبعاً اکثر این اشخاص آدم‌های ثروتمندی هستند. بدین ترتیب سالتنهای فرودگاه محل بسیار مناسبی برای عملیات موفقیت‌آمیز جیب‌برها و دزدان است. از آن جمله باید از اتفاقی که اخیراً برای خانم «دروال» روی داد یاد کنیم. خانم دروال صاحب فولی‌بوژر پاریس است که کلکسیون جواهرات او شهرت جهانی دارد. کلاستر کولون میگوید: — خانم دروال برای شرکت در جشن عروسی یکی از دوستانش به نیس رفته بود و در جمعی کوچکی که دورببین‌های بسیار حساس و دقیق را که قیمتش بالغ بر پنج میلیون فرانک (در حدود هفت میلیون تومان) میشد حمل میکرد. احتمالاً دزدان در جنوب فرانسه جواهرات او را دیده و تعقیبش کرده بودند. در فرودگاه اورلی وقتی که خانم دروال برای گرفتن بقیه چمدانهایش منتظر بود مرد جوان جذاب و خوش‌قیافه‌ای که در کنارش ایستاده بود شروع به نوازش سگ او کرد. خانم دروال که دوست نداشت سگ کوچک عزیزش مرده مهربانی ششمی ناشناس قرار گیرد خم شد تا سگ را در بغل بگیرد و برای اینکار یک لحظه کیف‌دستی خود را که محتوی جواهرات گرانبهایش بود بر زمین گذاشت. وقتی که برای برداشتن کیف به عقب برگشت اثری از آن ندید. جوانی هم که می‌خواست سگ را نوازش کند بنا کیف‌دستی ناپدید شده بود. شواهد نشان میداد که دزدان نقشه سرعت خود را دقیقاً طرح کرده‌اند و عده آنها نیز حداقل دو نفر بوده است. یکی برای اینکه سگ را نوازش کند و دیگری برای آنکه کیف را برپاید. بدبختانه فقط

چند قطعه از جواهرات خانم دروال بیمه شده بود. بیمه بقیه آنها چند هفته قبل سرآمده بود و خانم دروال جهت بیمه مجدد آنها اقدامی نکرده بود. دزدان و جواهرات گرانبهای خانم دروال هرگز پیدا نشدند. معمولاً این قبیل دزدان همیشه چند پلیت هواپیمای در جیب آماده دارند. صبح با یک پرواز وارد فرودگاه میشوند و بلافاصله بعد از انجام نقشه خود پرواز می‌کنند.

از چند سال قبل پلیس همه فرودگاههای بزرگ بین‌المللی برای مقابله با این قبیل دزدان تدابیر

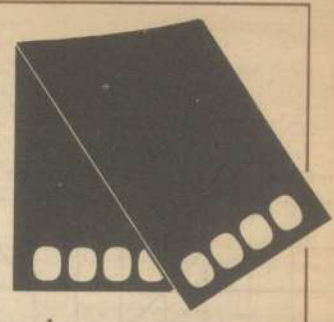


پلیس فرودگاههای بزرگ با آن مواجه میشود مسئله مسافرانی است که بدون بلیت سوار هواپیمای می‌شوند. سرگذشت یکی از این قبیل مسافران را از زبان کلاستر کولون بشنوید: — چندروز پیش همکارانم خانمی را به دفتر کار من آوردند که ظاهری بسیار متشخص و آراسته و احترام‌انگیز داشت. سر تا پا سیاه پوشیده بود و برگیسوان سفید رنگش نیز تور سیاهی کشیده بود. اصلاً باورکردنی نبود که زنی با چنین متانت و وقار عادت داشته باشد که بی‌بلیت سوار هواپیمای بشود و از این کار لذت ببرد. هواپیمایی که از نیویورک باز می‌گشت این خانم را نیز با خود به پاریس آورده بود چون پلیس نیویورک اجازه ورود به خاک آمریکا را به او نداد و بدو و ملتش هم معلوم بود: خانم اصلاً گذرنامه نداشت. وقتی به او اطمینان دادم که اگر حقیقت برابرم تعریف کند سعی خواهم کرد از مجازاتش کاسته شود شروع به صحبت کرد و گفت که این ششمن مسافرتی است که بدون بلیت انجام میدهد. بعد گفت: — من اصلاً از سفرهای هوائی لذت









# نقد فیلم‌های هفته

## يك بازی پلید

«يك بازی پلید» اولین فیلم «كلیت» است و در مقام يك كارگردان است، كه لحنی مقابسه‌های بسیار را پیش می‌آورد. مثلاً با فیلمی كه «بل نیومن» كار - گردانی کرده بود، و اخیراً دیدیم؛ فیلم «مردی میان مردان».

دیدیم - و گفتیم - كه كارگردان در آن فیلم جقدر راحت كار کرده بود؛ براحتی فضا و محیط را ساخته بود، و شخصیت‌ها و روابطشان با يكديگر را نیز به راحتی ترسیم کرده بود، و بعلاوه از هرگونه تعلیقات محیر العقول دوربین، و نزدیک و دور کردن تصویر نسبت به موضوع و غیره، احتراز جست بود، و نتیجه، يك فیلم قابل قبول و نسبتاً خوب بود.

اما ببینیم در فیلم «يك بازی پلید» چگونه عمل شده است؛ كار، روان و يكدمت نیست، و دارای این ایراد اساسی است كه از قراردادی‌ترین دستورالعمل‌های سینمایی در ساختن فضا و محیط و بیان قصه استفاده شده است.

با تانكی‌هایی كه بر روی شخصیت‌ها می‌شود، در بسیاری از لحظات، كارها و عكس‌العمل‌ها، و حتی موضوع نما، قابل‌پیش بینی است.

همچنین استفاده از قراردادهایی كه امروزه استفاده از آنها، فقط خط شمرد می‌شود، لطمه‌ای به فیلم زده است.

مثل فصل برخورد شخصیت اول داستان با زن قاتل، و خاموش بودن چراغ‌ها - كه توسط زن انجام شده است - كه این‌اشتباه را كمتر كارگردانی امروزه مرتكب می - شود؛ صحنه برخورد در تاریکی، با این توجیه كه تاریکی نیز به عنوان يك عامل اصلی به كار گرفته شود.

كه اما نتیجه، انتظار بیشتر تماشایگر از صحنه است، كه در فیلم مورد بحث، نتیجه‌ای كامل به دست نمی‌آید.

مورد مقابسه‌ی دیگر - به خاطر وجود شباهت‌هایی، و نیز بخاطر روال داستانی - منسوب‌کردن فیلم به يك كار نوع‌هیچكاسی است، كه در این مرحله نیز می‌بینیم - باطلج - كارگردان نمی‌تواند يك اثر هیچكاسی بوجود بیاورد. اما در صورت حاضر، فقط تبدیل به تعدادی صحنه‌های راه روی و قدم زدن - به سبك «يك مرد و يك زن» - شده است، و يك صحنه‌ی عشق‌بازی برهنه‌ی یبوسه در عنوان مثال درخشان فیلم «روح‌آلود» جنگل.

هیچكاس را بسپاد بیاوریم، با روال و خصوصیات، آنچه‌كه ذكر شد. «يك بازی پلید» نیز آرام و عادی شروع می‌شود، اما بعنوان يك كار سینمایی و به عنوان پرداخت كارگردان، آنچه‌ان آرام و عادی است كه بكمبره خسته‌کننده و غیر سینمایی جلوه می‌کند.

حتی پیدا شدن زن، و نشانه‌هایی كه بتدریج باید خبر از غیر عادی شدن اوضاع بدهد، از یكنواختی و عدم موفقیت‌صحنه‌ها چیزی نمی‌کاهد. تمام آنچه بعد، بعنوان حادثه باید اتفاق بیفتد، مسايل و حوادثی است كه بعفت پیش‌بینی قبلی، ضرب هیجانی خود را از دست داده است، و بغیر از جذب تصویری لحنی، خاصیت دیگری برای تماشایگر ندارد.

اما صحنه‌های فاصله، كه فیلمساز تصمیم گرفته است همچنان دنباله‌ی زندگی و وقایع عادی باشد، بیش از صحنه‌های زاید چیز دیگری از كار درنیاوده است.

نگاه كنیم به صحنه‌ی ضبط موسیقی، هنگام اجرای يك گروه موسیقیدان «باب» برای مردم در هوای آزاد - كه می‌بینیم فیلم ناگهان وارد «سینما - حقیقت» می‌شود، و این صحنه بخصوص، در میان صحنه‌های فیلم، بعفت هماهنگی، بیش از اندازه متمایز است.

و یا صحنه‌های عشق دیگر: در برخورد با دنیای كیف و آلوده‌یی كه برای مرد، يك زن مظهر آنت، دنیای دیگری هم وجود دارد. دنیایی كه در کنار يك دختر وجود می‌آید؛ قدم زدن‌هایی در کنار دریا و در جنگل، و حرف زدن و درد دل كردن، و حقیقت را پیدا كردن. كه می‌بینیم در این حد، به صحنه‌ی عشق‌بازی برهنه‌ی زن و مرد، در چشمه زیر آبشار، و در جنگل می‌رسد.

كه اینهمه نیز، از روال کلی فیلم جداست، و این مسئله، بخصوص بخاطر كارگردانی و صحنه‌پردازی بوجود آمده است، كه موفق نیست، و در غیر این صورت این صحنه‌ها توجیه كنده‌ی صحنه‌ی خون و خشت می‌توانست باشد. اما در صورت حاضر، فقط تبدیل به تعدادی صحنه‌های راه روی و قدم زدن - به سبك «يك مرد و يك زن» - شده است، و يك صحنه‌ی عشق‌بازی برهنه‌ی یبوسه در عنوان مثال درخشان فیلم «روح‌آلود» جنگل.

## از بیژن خرسند

يك فیلم بد - آنچه‌كه فیلم «يك مرد و يك زن» بود.

در كارهای بعدی می‌بینیم كه لئوش دقیقاً همان رویه را ادامه می‌دهد، و در نتیجه همان اشكالات را پیدا می‌کند؛ یعنی چهار صحنه و شخصیت زاید است، و در بازآفرینی فضا، موفقیت ندارد. نگاه كنیم به‌آخرین فیلمش «بی‌بندوباره» كه در فرصت جشنواره‌ی فیلم تهران، امکان تماشای آن بوجود آمد.

این فیلم، كه اولین فیلم جنایی و حادثه‌یی این فیلمساز محسوب می‌شود، همچنان از رنگ و لعاب فیلم‌های قبلی او برخوردار است، و در بازآفرینی فضا و محیط يك فیلم حادثه‌یی، دچار شكست می‌شود. در فیلم «مردی كه دوستش دارم» لئوش در درجه‌ی اول دچار توسیف محیط و فضای آمریکاست، یعنی دقیقاً کاری كه در آن تبحری ندارد، و سپس داستان خود را تعریف می‌کند.

اما این‌بار - با حفظ بسیاری از اشكالات قبلی - لئوش خود را موفقتر نشان می‌دهد. آنچه‌كه خود، آمریکا را دیده است، بدون يك توجیه قلمی و کلی - نگاه كنیم به فیلم «زاپرسی پونیت» اثر آنتونیونی در بازسازی يك جامعه - اما در این راه نشان می‌دهد كه كوشش داشته است. فیلم «مردی كه دوستش دارم» در عین حال، دارای نكاتی است كه به نفع فیلمساز تمام می‌شود، و شاید به این دلیل كه لئوش به‌دنیای خودش نزدیک می‌شود.

طرح ساده ماجرا، سفر يك آنتگساز و يك زن هنرپیشه‌ی فرانسوی، برای مشاركت در يك فیلم، به آمریکاست؛ به این ترتیب دو نتیجه‌ی اصلی گرفته می‌شود، طرح‌شناسایی - سطحی - يك جامعه، و ایجاد برخورد و عشق میان مردوزن - و همچنین با ایجاد دو پیچ در ماجرا؛ هريك از زن و مرد، دارای همسر و بچه هستند. گفتم كه فیلم به‌عنوان امتیاز نكاتی دارد، و به‌علاوه فیلمساز، به علت آنكه به‌دنیای خودش نزدیک می‌شود، امتیاز بیشتری به‌دست می‌آورد، كه این مرد باهم ارتباط دارد، از این قرار:

كه یعنی حالت توجیسی و ایسی از قصه‌ی فیلم، دچار عدم موفقیت است، و نیم دیگر نیز، از این نتیجه برکنار نیست. تمام صحنه‌های مقدمه و اضطراب، كه باید به تعلیق و دلبری آخر برسد، بجز وقت تلف كردن نتیجه‌ی ندارد، و در نتیجه، صحنه آخر، با اوصافی كه ذكر شد، بكلی از دست می‌رود، همراه با مقداری علامت سؤال؛ چرا كارآگاه باید كشته شود؟ چرا زن، دختر را بقتل برساند؟ خیلی چراهای دیگر، كه جوابش را قهرمان داستان، فقط بصورت ضربه‌ی مشت كه به دهان زن می‌كوبد، پاسخ می‌دهد؛ فیلم، فاقد اصول اولیه‌ی يك بیان تصویری و سینمایی است، و بعلاوه دچار ایرادهای فراوان است، و از جمله بسیار صحنه‌های زاید، كه بعلاوه، ضعف‌برداشت و بیان كارگردان، ضعف کلی فیلم را موجب شده است، و سطح آنرا به حداقل رسانیده است، كه لابد كار آخر این هنرپیشه بعنوان كارگردان، باید باشد!

## مردی كه دوستش دارم

\* «كلودلوش» را پیش از این، بخصوص با فیلمی مثل «يك مرد و يك زن» باید بشناسیم، كه برای این فیلمساز، حكم بازشدن طلسم راداشت، و عقابت به‌موقعیت تثبیت شده‌یی كه سال‌ها آرزویش را داشت، رسید، حتی آنچه‌كه فیلم «يك‌مرد و يك‌زن» در كارهای مشابه بعدی به‌صورت مثال درآید - كه اما باید بگویم مثالی از

## خوب و بد و ورزش

حیطه‌یی كه فیلمساز در بیان داستان خود انتخاب کرده، دنیای سینماست، آنچه‌كه خود نیز با آن سروكار دارد، و این امر باعث بوجود آمدن يك رشته شوخی و نكته در همین زمینه شده است.

صحنه آغاز فیلم كه عقربه‌ی يك ضبط‌صوت را نشان می‌دهد، همراه بانوسانات موسیقی تكان می‌خورد - كه اما شوخی با آنتگساز-فیلم فرانسوی - در دو صحنه‌ی دیگر تکرار خواهد شد.

نگامی كه صحبت از ساختن يك موسیقی متن عشق برای صحنه‌ی عشقی فیلمساز است - و با تکیه بر شوخی «زیادی ویولن‌ها» - و همچنین هنگامی كه صحبت از چگونگی ساختن موسیقی متن قلابی، برای يك وسترن قلابی است، همراه با تدوین و پیوند خوب صحنه، از نماهای موزی‌آه‌آه هريك از سازها با نماهای مختلف از سرخ‌پوستان، تا ساختن و ساز سرخ‌پوست‌ها در تعقیب اتومبیل و عوض‌شدن جاها.

اما نكته و بازی اصلی را فیلمساز، در صحنه‌ی دیگری به‌كار می‌برد؛ هنگامی كه یكبار به‌عنوان ناظر، می‌بینیم كه چگونه از يك صحنه فیلمبرداری می‌شود - صحنه‌ی بعدی تکرار همین صحنه است، و این بار دوربین دركنار دوربین فیلمبرداری از آن صحنه قرار گرفته است، و در حالی‌كه همچنان حضور آن دوربین مرئی است، حالت صحنه‌ی اخذ شده نیز به‌دست می‌آید.

اما تمام فضایی كه فیلمساز از يك جامعه بیان می‌کند، و به‌دست می‌دهد، از سطح درمنی‌گذرد، در حدی بیان فصل‌های قمار و یا دمكده و نمایش «كاپوی»‌ها.

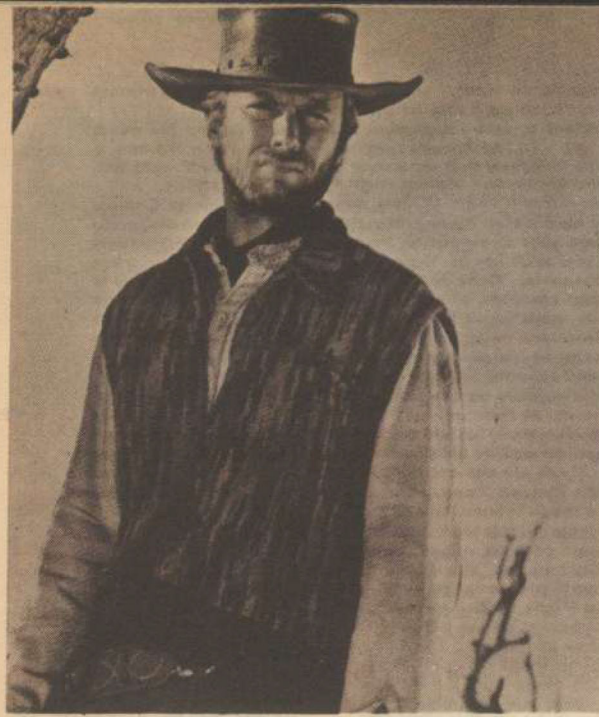
آنچه‌كه يك مرد و يك زن فرانسوی از آمریکا ببینند، البته در لحظاتی كه وقت اضافی داشته باشند! بغیر از این - مثل فیلم‌های سابق «لئوش» - این فیلم نیز دچار صحنه‌های زاید است، و صحنه‌هایی كه فقط بخاطر پر كردن مدت زمانی فیلم بوجود آمده‌اند، كه از اینهمه، صحنه‌های كسل‌كننده و طولانی فیلم حاصل شده است.

اما لئوش همچنان سبك سابق را دنبال می‌کند؛ رنگ و لعاب، و زرق و برق، كه این‌بار بر قالب وقعه‌ی فیلم منطبق است - كه عیب‌های اصلی بهر حال از بین نرفته است!

داستان فیلم دچار پراكنده‌گی و ضعف است كه به این ترتیب به شخصیت سازی نیز لطمه زده است، و شخصیت‌ها - به‌جز بازی همیشگی هنرپیشه‌ها - قالب تازه‌یی پیدا نمی‌کنند.

در صحنه پردازی، كارگردان كار همیشگی خود را انجام می‌دهد، كه در اینمورد نیز با قصه‌ی فیلم هماهنگی دارد.

اما كارگردان با قصه و مؤخره‌ی سوزناکی كه ناگهان پیدا می‌کند، در مدت زمانی قالب فیلم خود، به بیان حرف‌هایی كه قصد بیانشان را دارد، نمی‌رسد، و فیلم خود را حتی در سطح فعلی نیز از دست می‌دهد.



\* ترکیب «وسترن ایتالیایی» را با نام «سرجولونه» می‌شناسیم، هرچند كه قبل از اولین فیلم وسترن او «بخاطر يك مشت دلار» تعدادی فیلم دیگر، موجودیت این طفل حرامزاده را شكل داده بود، اما بهر حال، تثبیت این نوع فیلم و موفقیت‌های بعدی، با این فیلم آغاز شد، و این فیلمی بود كه حتی در بازار سینمای آمریکا نیز مورد استقبال قرار گرفت.

در این راه «سرجولونه» ماندگار شد، كه قبل از آن فعالیت سینمایی داشت، و با بسیاری از كارگردانان بزرگ سینمای آمریکا و از جمله «ویلیام وایلر» همكاری کرده بود. او یقیناً بیش از هموطنان دیگرش، در ساختن وسترن، در خود مایه داشت، كه بهر حال، فیلم‌هایش تمام با موفقیت تجاری روپرو شدند، و مقداری از این مایه را در فیلم «داستان بزرگ غرب» نیز دیدیم، كه بهر حال به فضای «غرب» دست یافته بود.

فیلم «خوب و بد و زشت» فیلم ما قبل آخر، و سومین فیلم وسترن او محسوب می‌شود؛ آخرین فیلم از سه‌گانه‌ی كه او با شركت «كلیت» استودو ساخت.

كه در صحبت از آخری، باید به دو فیلم دیگر نیز نگاه كرد. در اولین فیلم (بخاطر يك مشت دلار) قهرمان داستان يك نفر بود، يك مرد تنها، در برابر دیگران.

در فیلم دوم (بخاطر چند دلار بیشتر) ماجرا دو قهرمان داشت، كه هر دو خصوصیات مشابهی داشتند.

و حالا در این سومی (خوب و بد و زشت) - كه پس از چند سال به نمایش در می‌آید - اشخاص اصلی سه نفر شده‌اند؛ با صفاتی كه در عنوان فیلم ذكر شده است، و اشكال فیلم از همین‌جا آغاز می‌شود؛ فیلمساز از شروع فیلم، خود را دچار پراكنده‌گی موضوع، و اشخاص ساخته است.

پراكنده‌گی دارد، زیرا هرچند كه فیلمساز می‌كوشد و عاقبت موفق می‌شود موضوع‌ها و اشخاص فیلم خود را به‌مسئله واحد، و به دنبال هدف يكسانی بكتاند، اما قبل از این، زحمت زیادی می‌کند، كه در نتیجه صحنه‌های زاید را موجب شده است.

كاری كه كارگردان در پیشبرد ماجرا انجام می‌دهد، درگیر ساختن هريك از شخصیت‌های اصلی با يكديگر است، و این مسئله هر مدت زمانی، یکی از آنها بر دیگری، و یا بر دوتای دیگر تفرق پیدا می‌کند، و این كشمكش تا پایان فیلم ادامه دارد. بعلاوه درگیری‌های دیگری هم وجود دارد، اشخاص دیگری كه در پی تصفیه حساب با هريك از این سه نفر هستند.

به این ترتیب، با وجود داشتن يك كشمكش مداوم، و درگیری‌های متناوب، فیلم باید حالت تحرک و كشمكش كاملی داشته باشد، كه اما در بسیاری از صحنه‌های فاصله، این كشمكش، كمبود پیدا می‌کند. نگاه كنیم به صحنه‌ی بازگرفتن انتقام بخاطر رهایی در صحرا. این صحنه، يك مقدمه‌ی قبلی دارد، در اتاق يك مسافرخانه، كه انتقام ناتمام می‌



در دوره‌ی انفصال. كه از اینهمه قهرمانانش به نحوی دلخواه سود نمی‌جویند، چه به صورت شركت مستقیم، و چه به صورتی غیر مستقیم. مثل گروهبان ارتشی كه يك نقش منفی دارد، و می‌توانست گروهبان نباشد، و اصلاً جنگی نباشد - و مثل رهایی قهرمان دیگر. بر اثر شك اتفاق تویخانه در انای جنگ و خراب شدن اتاق.

به استثنای انتقادهایی كه فیلمساز از قصه‌ی این جنگ قصد ارائه دارد، و به‌هر حال به پیشبرد قصه كمك نمی‌کند. همچنان بخاطر پراكنده‌گی و عدم شخصیت‌سازی كه سه قهرمان، بهر حال، هیچگونه بعد جدی نمی‌توانند داشته باشند، و اینهمه، با توجه به طول زمان فیلم، كه در حدود دو ساعت و نیم است، بجز عدم موفقیت حاصل دیگری به دست نمی‌دهد.



## یادداشت‌های سفر کره

بقیه از صفحه ۵

میگوید که: زندگی در کشور ما زیر و رو ندارد. همین است که می‌بینید.

پن میگوید از سلام شروع میکنم: آن، یونگ‌هاچیم نیگا. یعنی سلام. صبح ظهر و شب.

آقای داوه برای من چنین توضیح میدهد:

«این رودخانه که می‌بینید (د-دونگ) است تقریباً است که بی آزار از این سرزمین میگذرد و برای ایجاد ما زندگی آورده است.»

گروهی ماهی صید میکنند و ساعتها بیلاب خود نگاه کرده‌اند تا کسی بصرکند. ذرابند. و شامی مطبوع بیار آورد.

این یل را ژاپنیا در دوره تسلط و اشغال ساخته‌اند. ۱۵ سال طول کشیده است و آن یکی پس از رانده شدن ژاپنیا وسیله شاگردان مدارس طرف سه سال ساخته شده است. از او می‌پرسم چطور ۱۴ سال اختلاف کار و تازه یل جدید تا این اندازه زیبا، محکم و چشمگیر است؟

بالا می‌رود و با خنده بلند و دستی که بشانه‌ام می‌زند میگوید:

۱۵ سال کارکنه غریبه میخواست انجام دهد و سه سال کارکنه از دل و جان برای خود انجام دادیم! این یک وقفه می‌بینی بود، عشق بود و زندگی بود، در صورتیکه ژاپنیا با تحقیر آرا ساختند و مدعی بودند که شاهکار بخرچ داده‌اند.

آه که از ژاپنیا و آمریکانیا چه کشیده‌ایم؟

وطن پرستان ما برای پس گرفتن هر سانتیمتر از خاک کره چه تلاش مرده‌ای به خرج دادند. جنگیدند، مردند و برای باقی ماندن کره همین‌جا که امروز بر آن پانها داید چه خونیا که ریخته شده است.

از آن رود که میگذردیم فوتبال‌بستای بچه‌های کودکان روپرو میشود.

تنگ که گاهی بصورت خط سبالی جلوه میکند کنجاکوانه قیافه‌ها را روانداز میکند. «آن نوه» یعنی خدا تکیدار... از لایاری شاخه‌های درختان آلبو و پرچین‌های پر گل و سبزه سر بیرون می‌آورند و میگویند: آن نوه...

دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ماه

آقای پاک-من - می‌نماینده جراید پیونگ‌یانگ اظهار علاقه کرده است که با هیئت رادیو تلویزیون و مطبوعاتی ایران ملاقاتی داشته باشد، در طبقه دوم هتل اطالی فراهم ساخته‌اند که پر از کتابچه‌ها، مجلات و روزنامه‌های کره‌ای است و برخی زبان انگلیسی و فرانسه چاپ شده است.

پاک-من (مس) در حدود ۴۵ سال دارد و تنیک و کم‌حرفی است میگوید که انگلیسی نینداند ولی وقتی با ما مترجمان صحبت میکنیم به‌خوبی از خطوط چهره‌اش میتوان خواند که زیاد بی‌اطلاع هم نیست.

در بدو امر میگوید که (کره) البته کلمه جنوبی و شمالی را بیکار نمی‌بردند عضو سازمان پست و تلگراف جهان نیست و کارتهای بین‌المللی روزنامه‌نگاران را قبول ندارند!

هفته‌ای یکروزه‌ایمازیونگ‌یانگ‌تنگ در روزهای هفته به مسکو پرواز میکند. توضیح او هنگامی باخنده توأم میشود که ما تذکر میدهند که در مقاله‌ها نمیتوان با دلار آمریکائی و هر نوع پول خارجی خرید کرد!

هر دلار را با ۴ (وون) عوض میکنند. باوصفیان میگوید که در یک فروشگاه

می‌تواند با دلار خرید کند...

از وضع جغرافیای کره سوال میکنم:

کره در زمستان تا ۴۰ درجه زیر صفر سرما را تحمل میکند و تابستان تا ۴۶ درجه گرما بالا می‌رود. سبب در کره بخوبی عمل می‌آید و صادر میشود.

بما قول میدهند که خواسته‌های مارا که تماس تلفنی و تلگرافی با تهران است برآورده سازد و اطلاعات بیشتری را بوقت دیگر موصول میسازد.

آقای «کیم» اصرار دارد که امروز از نزدیکی پیونگ‌یانگ دیدن کنیم، می‌گوید جشن کارگری است و تعطیل عمومی است چرا در هتل میماند، بهتر است که برنامه‌ای ترتیب دهیم، همه باهم راه می‌افتیم، بازیکنان هم به ما ملحق میشوند.

بدهکده مانگیونگ‌دای می‌رویم. روز جشن کارگری است مردم گروه گروه به این محل می‌آیند همه گروه با هم هستیم فقط ماها نینداییم که ماجرا چیست.

بعد در سر راه خود که شسته و رفته است به‌گروه گروه زنان، مردان و کودکان برخورد میکنیم. می‌پرسم که اینجا چه خبر است میگویند اینجا خانه آباء و اجدادی رهبر ما است از اینجا تدارک علیه ژاپنیا صورت گرفت و جانفشانها شد - سه دختر جوان بزبانهای غریبی - انگلیسی و فرانسه توضیح میدهند که عالیجناب در اینجا باهمین شکل زندگی میکردند.

بعد دهکده را می‌بینیم - مردم گروه گروه بدیدن این محل علاقه نشان میدهند. زندگی بعد ندارد، همه چیز محدود است، انسان احساس می‌کند که ابتکاری در بین نیست. همه ساکت و فرم‌یاد دارند.

روزها تو خیابان مثل روزهای تعطیل و عزاداری جلوه میکنند، سکوت محض حکمفرما است. در شهر یک میلیون نفر زندگی می‌کنند ولی انگار که روبه‌رفته صد نفرند!

از تیغ آفتاب تلاش آغاز میشود، دخترها و پسرها که در خدمت نظام هستند عجیب کوششی دارند، در صفی طول پشت سرهم حرکت میکنند، سرود می‌خوانند و جز بکار خود بپنیز دیگری توجه ندارند.

سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ماه

میزبان ما آقای (اوه) امروز شادتر از روزهای دیگر است گویی که برنامه‌ای در سر دارد، با چهره‌ای باز هفت ایران می‌خواهد که هفتی بدیدن نمایندگانمتری وزاعتی برویم. میگوید بچه‌های تیم را هم بیاورید.

میگوید فردا مسابقه است این کار را نتواییم کرد، بازیکنان در هتل خواهند ماند!

میگوید پس یک شرط دارد که از هتل خارج نشوند... می‌پرسم شما چرا بیشتر از ما میترسید؟

میگوید میترسم که از هتل خارج شده و دیگر باز نگردد و گم شوند!! در نماینگاه‌جلودر ورودی به‌بخوش آمد میگویند و مترجمی با زبان فصیح انگلیسی سائل را تشریح میکند و در حین عیال گرافیک‌ها موجود مقایسه لازم را بعمل می‌آورد که پیش و بعد از روی کار آمدن رژیم جدید چه پیش آمده است.

از غرقه‌های زیادی در دو طبقه دیدن میکنیم، مسائیل آلات تراش، تراکتور، لکوموتیو، پارچه، مصنوعات آبرشود، پوده دستی، موزائیک و الیاف مصنوعی، لوله‌های چدن و فولاد و... . یکساعت‌تویم بطول میانجامد.

بما کتابچه‌هایی میدهند که نظر خود را بیان کنیم، من می‌نویسم که کار مثبت در هر اجتماعی اثر لیکولی دارد و امیدوارم که مردم کره موفق و مؤید باشند.

مترجم ما چون فارسی بلد نیست از دکتر گروه ما می‌خواهد که برای او ترجمه کند و اینکار میشود. مترجم کار توضیحی

میکند و میگوید همه اینکار مربوط رهبر کشور ما است و ما ترفیحات خود را مرهون شخص او هستیم. نشان میدهند که از نوشتن نام کیم‌ایل‌سونگ ناراحت شده است...و...

شب ما را به تئاتر بچه‌ها می‌برند. دختر بچه‌ای با تیم ایران خوش آمد میگوید، دکور با پرده و اسلاید و بازی نور است. طلوع آفتاب و آواز گروهی دختران که گلپای زیبایی دارند جانب است.

یک سید گل با چند نوار سرخ بچلو من گذاشته میشود. بچه‌ها چند استعداد دارند. جدآ همه بچه‌های جهان صاحب استعدادند. میخوانند، میرقصند، صحبت نشان میدهند و با حرکات دلچسب خود مارا بایران می‌آورند و به یاد بچه‌های خودمان می‌افتیم!

شب به نیمه نزدیک است که به‌هتل می‌رسیم، بچه‌ها میگویند اگر فوتبال این کشور هم در این هنرنامه‌ها سرچشمه گرفتند باشد کار تمام است!

## نخستین دیدار

از روز ورود هیچکدام از بازیکنان کره‌ای حتی مریمی آرا هم ندیده‌ایم! خبری از آنان نداریم. میگویند در شهری دیگر در اردو بسر می‌برند.

داوران برمه‌ای (دو داور خط و داور وسط) وارد شدند. در دیدار نخستین بریمان، سرپرستان و مترجمان دو تیم حضور دارند. از ابتدای امر صحبت برسر زبان برگزار می‌شود. کره‌ایها صبح را می‌خواهند و ما بعد از ظهر.

داوران برمه‌ای اظهار میدارند که به‌این موضوع دخالت نتوانند کرد و وقت بکار آنان از زمانبندی ندارد، فقط اداره مسابقه و بسط عدالت و قانون.

برسر همه مسائل توافق میشود جز این موضوع. معاون فدراسیون فوتبال کره میگوید که چون در اینجا بعد از ظهرها هوا باد دارد بهتر است که مسابقه صبح باشد و به‌علاوه برنامه را تعیین کرده‌اند و امکان ندارد. مسئولان ایران هم اظتیار میدارند که چون در (پیونگ‌یانگ) ۵ ساعت و نیم اختلاف زمان وجود دارد بهتر است که باین موضوع فکر کنند که ساعت ۱۰ صبح کره شمالی برابر است با ۴/۵ پس از نیمه شب تهران و تیم ایران بریمتاری کاری متداول که دیدارهای ملی خارج از مسابقه‌های دوره‌ای بعد از ظهر و حتی شب می‌خواهد که هفتی بدیدن نمایندگانمتری وزاعتی برویم. میگوید بچه‌های تیم را هم بیاورید.

سرپرست گروه ایران تقاضای تنفی میکند و پس از سه ساعت بحث کار فیصله می‌یابد!

نزدیک‌بای نیمه شب میزبان ما، به‌مراه معاون تربیت بدنی کره شمالی از سرپرست ایران خواهش میکنند که با کمک کره و ساعت ۱۰ مسابقه انجام شود. سرانجام ایران می‌پذیرد! زیرا بازگشت با خرج زیاد بدون برگزاری مسابقه نمیتوانست منطقی باشد.

از ساعت ۸ صبح خیابان خلوت‌جلوی ما از وضع هیبتگی خارج شد و مردم با لباسهای یکسان و قیافه‌های یک جور راهی استادیوم بودند. باستادیوم که رسیدیم هنوز نیمه‌ای نمانده بودند. فرصتی داشتیم برای دیدن... جلوی استادیوم کنترل شدید بوده، همه خارجیان مقیم (پیونگ‌یانگ) حضور داشتند.

جلوی در یک اطریزی ما من خوش و بش می‌کنند و از چشپای درخت من می‌نمیدند که کردای نیتیم. میگوید در تهران چند مسابقه فوتبال را تماشا کرده است و اضافه میکند که تیم شما میسازد و شکر نیست. زیرا کره شمالی در فوتبال قویتر از کشورهای دیگر است!

«بایان»

## از پیونگ یا تک پایتخت کره شمالی

بقیه از صفحه ۸

فوتبال را باشیوه‌ای خاص در زمین پیاده میکنند و بدون شک تماشاگران شما لذت خواهند برد! مفهومی این جملات را بخوبی در زمین درک کردیم که با چه آرامشگی و جنگ و گریزهای نیکو و تماشاگران ساکتو آرام‌میتوان در پیونگ‌یانگ بقدرت فشفشاه‌ای این تیم بی برد. اهل بحث وجدال نیستند، حرف نمیزند و خط و نشان نمی‌کنند. فوتبال کره شمالی بدون شک در آسیا بهترین است. این تیم ۵ ماه تمام در اردو بسر برده است و از آنجا که افضیال در اجتماعتشان قننی دارد این تیم آماده‌تر و آشناتر از نخستین بار دیدار دوم خود در تهران می‌شاید. در حالیکه ما می‌خواهیم از (پیونگ‌یانگ) به‌مسابقه‌های جام ملت‌های آسیا برویم و با تیمیای کره‌جنوبی - کامبوج - تایلند - عراق و کویت مبارزه کنیم...

در تایلند فوتبال بازی‌کردن شوخی نیست. داوران حق‌کش، هوای کشنده و گرم و رطوبت فراوان و غذای تاجور ما را از کیفیت و نصفه و نیمه‌ای که داریم باز میدارد و خسته و ناتوان در روز پنجم خرداد در برابر کره شمالی در تهران میایستیم.

در پیونگ‌یانگ کره شمالی بازی کرد و در طول ۹۰ دقیقه بیش از ۸۵ بار بدروازه ایران تاخت، اینکار در تهران هم عملی خواهد شد این تیم چنان مشخصات ندارد که مانند ما (یک کله بازی کنند!) فوتبال ما با بررسی نتایج سالهای اخیر نشان میدهد که برپری خارجی لیازمند است.

هین «اچ‌رزه» که تیم پرسپولیس را تمرین میدهند و در گذشته (یکان) را هم زیر نظر داشت ثابت کرد که از فوتبال حرف‌بانی برای گفتن دارد. همه مریانی که همراه تیمهای خود تهران آمده‌اند در اظهار نظرها قدرت بدنی، مقاومت و هوش بازیکنان ما را ستوده‌اند ولی در آخرین جمله اظهار نظر خود را باین کلمات تکمیل کرده‌اند که: تیم شما مدیر تکنیک و تاکتیک می‌خواهد. فوتبال این سرمایه خوب و با بر جای ایران باید از جنگ و گریزها و تصفیه‌حسابی پاک شود.

هنگامیکه تیم ایران یکساعت پیش از مسابقه در پیونگ‌یانگ انتخاب شد «بروین» جزء بازیکنان نبود و کاشانی در صف دفاع دیده میشد ولی در استادیوم «بروین» وارد زمین شد و کاشانی را کنار نهادند! در صورتیکه کاشانی در فصل فوتبال سال ۱۳۵۰ - ۵۱ بخوبی درخشیده بود و بخصوص در بازی برابر کروزیرواز برزیل و «ناسیونال» از اوروگوئه نقش خود را خوب ایفا کرده بود. کاشانی برای ما مطرح نیستند، آنچه مورد نظر است اینست که (فوتبال) ما تکنیکال و پایه ندارد. جا دارد که در این باره بیشتر صحبت کنیم و این کاری است که بهتران واگذار میشود...

بقیه از صفحه ۲۹

## خانواده علی‌قلی خان

«خانواده علی‌قلی‌خان» سرپالی است اجتماعی و ملنزولد که حوادث آن در میان خانواده‌هایی شش نفری روی می‌دهد

این سرپالی را آقای «محمد شب زنده‌دار» طراحی کرده و نوشته‌اند که از میان برنامه‌های فروردین ماه «مسابقه من در تلویزیون» انتخاب‌شده و برای اجرا از تلویزیون در شورای برنامه‌ها بررسی می‌شود.

آقای محمد شب‌زنده‌دار دانش‌جوی رشته نمایشنامه نویسی دانشکده هنرهای دراماتیک جوانی ریزنقش‌است که با حرارت از برنامه خود و هدف ساکتو آرام‌میتوان در پیونگ‌یانگ بقدرت فشفشاه‌ای این تیم بی برد. اهل بحث وجدال نیستند، حرف نمیزند و خط و نشان نمی‌کنند. فوتبال کره شمالی بدون شک در آسیا بهترین است. این تیم ۵ ماه تمام در اردو بسر برده است و از آنجا که افضیال در اجتماعتشان قننی دارد این تیم آماده‌تر و آشناتر از نخستین بار دیدار دوم خود در تهران می‌شاید. در حالیکه ما می‌خواهیم از (پیونگ‌یانگ) به‌مسابقه‌های جام ملت‌های آسیا برویم و با تیمیای کره‌جنوبی - کامبوج - تایلند - عراق و کویت مبارزه کنیم...

در تایلند فوتبال بازی‌کردن شوخی نیست. داوران حق‌کش، هوای کشنده و گرم و رطوبت فراوان و غذای تاجور ما را از کیفیت و نصفه و نیمه‌ای که داریم باز میدارد و خسته و ناتوان در روز پنجم خرداد در برابر کره شمالی در تهران میایستیم.

در پیونگ‌یانگ کره شمالی بازی کرد و در طول ۹۰ دقیقه بیش از ۸۵ بار بدروازه ایران تاخت، اینکار در تهران هم عملی خواهد شد این تیم چنان مشخصات ندارد که مانند ما (یک کله بازی کنند!) فوتبال ما با بررسی نتایج سالهای اخیر نشان میدهد که برپری خارجی لیازمند است.

هین «اچ‌رزه» که تیم پرسپولیس را تمرین میدهند و در گذشته (یکان) را هم زیر نظر داشت ثابت کرد که از فوتبال حرف‌بانی برای گفتن دارد. همه مریانی که همراه تیمهای خود تهران آمده‌اند در اظهار نظرها قدرت بدنی، مقاومت و هوش بازیکنان ما را ستوده‌اند ولی در آخرین جمله اظهار نظر خود را باین کلمات تکمیل کرده‌اند که: تیم شما مدیر تکنیک و تاکتیک می‌خواهد. فوتبال این سرمایه خوب و با بر جای ایران باید از جنگ و گریزها و تصفیه‌حسابی پاک شود.

هنگامیکه تیم ایران یکساعت پیش از مسابقه در پیونگ‌یانگ انتخاب شد «بروین» جزء بازیکنان نبود و کاشانی در صف دفاع دیده میشد ولی در استادیوم «بروین» وارد زمین شد و کاشانی را کنار نهادند! در صورتیکه کاشانی در فصل فوتبال سال ۱۳۵۰ - ۵۱ بخوبی درخشیده بود و بخصوص در بازی برابر کروزیرواز برزیل و «ناسیونال» از اوروگوئه نقش خود را خوب ایفا کرده بود. کاشانی برای ما مطرح نیستند، آنچه مورد نظر است اینست که (فوتبال) ما تکنیکال و پایه ندارد. جا دارد که در این باره بیشتر صحبت کنیم و این کاری است که بهتران واگذار میشود...

«بایان»

در اجتماع باشد بی استفاده مانده و در میان عقاید سست ۵ نفر دیگر می‌پوسد و از بین می‌رود.

فکر نوشتن این‌سرپالی بسیار خوبست و به یقین با واقعیت همراه، ممکنست اشاره‌ای به وقایعی که الهام بخش شما در نوشتن داستان «خانواده علی‌قلی‌خان» بوده کنید؟

مسئلاً فکر ناشی از حقیقت و واقعیتی است که با تخیل پرورنده می‌شود. الگوی یک‌یک قهرمانان داستان در خانواده من وجود دارند، که با کم و بیش تفسیری نمایان شده‌اند، شخصیت علی همه برداشتی است از اخلاق و رفتار خودم و امیال و آرزو-هایی که در سر می‌پرورانم، و اشاره می‌کنم که این تیپ‌ها در همه خانواده-ها دیده می‌شوند.

فکر می‌کنید این برنامه چه تیپ تماشاگر خواهد داشت؟

از هر طبقه می‌تواند تماشاگر داشته باشد، چون هر یک از آنها می‌توانند خود و احساس و خواست واقعیشان را در وجود قهرمانان داستان بیابند، چون زبان نمایش، زبان مردم است و بازگوکننده درد آنها و واکنشی که در برابر مسائل اجتماعی دارند.

این داستان در چند قسمت اجرا می‌شود و آیا تلاشی برای روی صحنه آوردن آن بعمل آورده‌اید؟

طرح آن در ۱۳ قسمت نیم‌ساعته ریخته شد. و خواست و هدف من در نوشتن این مجموعه در همین تعداد برنامه آشکار خواهد شد، ولی اگر با استقبال تماشاگران‌روپرو شود را باحوادلی دیگر درگیر کرد و مجموعه را ادامه داد.

در مورد اجرا هم، نخستین قسمت داستان را نوشته‌ام و با گروهی که‌از هم‌کلاسیهای دانشکده و دانشجویان مدرسه سینما و تلویزیون تشکیل دادیم آنرا تمرین می‌کنیم که در صورت موافقت تلویزیون پخش خواهد شد، نمایش را خودم کارگردانی می‌کنم و نقش علی را هم که در واقع شخصیت کردم که شباهت‌هایی به قهرمانان سایر شخصیتها، کسانی را انتخاب کردم که شباهت‌هایی به قهرمانان شخصیت‌های نمایش بخوبی می‌پذیرد.

آیا در زمینه نمایشنامه-نویسی و داستان‌سرایی نمونه‌های دیگری هم دارید که بچاپ رسیده باشد؟

من از کلاس سوم دبیرستان با اشتیاق و علاقه داستان می‌نوشتم، اما مجموعه‌یی از داستانهای رمانتیک خودم را در زادگاهم کاشان به چاپ رساندم و همین گرایش من سبب شد که رشته نمایشنامه‌نویسی را برای تحصیلات دانشگاهی انتخاب کنم، و امیدوارم با قبول سرپالی خانواده علی‌قلی‌خان و اجرای آن از تلویزیون، راه موفقیت و پیروزی آینده را بیابم و کارهای بهتری ارائه دهم.



مجموعه‌ای کامل و باشکوه از بهترین آمپلی فایرها پیونر استریو که پر فروش ترین محصولات جهانند نماینده انحصاری - شرکت باسند، خیابان نادری نشی قوام السلطنه پاساژ فرقانی طبقه اول شماره ۶ تلفن ۴۶۱۰۲

## مراکز پخش

استریومک - ایرانشهر جنوبی

استریو آلی - خیابان نادری

استریو ژوزف - خیابان شاه چهارده شیخ‌های شماره ۴۳۱

استریو نمه - خیابان شاه‌عباس خیابان جم

Advertisement for Yamaha pianos. It features a black and white photograph of a grand piano. The text is in Persian and describes the quality and features of the instruments. At the bottom, the Yamaha logo and 'SINCE 1887' are visible.

Advertisement for Yamaha pianos. It features a black and white photograph of a grand piano. The text is in Persian and describes the quality and features of the instruments. At the bottom, the Yamaha logo and 'SINCE 1887' are visible.

Advertisement for Yamaha pianos. It features a black and white photograph of a grand piano. The text is in Persian and describes the quality and features of the instruments. At the bottom, the Yamaha logo and 'SINCE 1887' are visible.



وقتی می‌خواهم از او بگویم، نمی‌دانم واقعا چه چیزهایی باید گفت که او قبلا جواب نداده باشد. جوابهایی که غالب اوقات سخت آندوهگین و دردناک است.

او از تصاویر، با کلمات می‌گوید. آن‌قدر می‌گوید که تو را به‌شدت می‌اندازد - و تازه این اول کار است. او بازهم شکل‌هایی برای گفتن دارد. همچنان که همیشه چیزی برای سکوت خود ذخیره می‌کند. و آن وقت که سکوت می‌کند، تازه می‌فهمیم که چیزهایی را از دست داده‌ایم.

از گریستن که بپرسم، او می‌گوید: اگر قطره بارانی بودم فرود آمدن را جاودانه ادامه می‌دادم. بعد خودش پیشنهاد می‌کند از مرگ صحبت کنیم. من کمی دلم می‌گیرد و او می‌گوید: مرگ همراه زندگی زیسته است. می‌گویم: اما زندگی زنده‌ست. می‌گوید: زندگی را به‌خاک سپردم. می‌پرسم: اما این است تعریف زندگی؟ می‌گوید:

زندگی یعنی من، تو، او، ماه، شما، ایشان. و باقی قضایا - اما تو به‌رحال زاده شده‌ی... می‌گوید:

وقتی چشمم به تاریخ تولدم می‌افتد بی اختیار اشک می‌ریزم. از روحش که می‌پرسم. - می‌گوید: روح و جسم پرنده باهم به آسمان پرواز می‌کنند.

می‌پرسم: از پرنده حرف زدی. مثل این که در آرزوی پرواز هستی؟ می‌گوید: آسمان پرنده را با قفس معامله نمی‌کنم. می‌گویم: خواهش می‌کنم درین روزهای خوش بیدار پرنده بیشتر باش. جواب می‌دهد: گریه سکوت برای گرفتن واژه پرنده کمین کرده است.

و ادامه می‌دهد: فاجعه سقوط پرنده را هرگز فراموش نمی‌کنم. همان طور که گفتم او یک دفعه بیدار سکوت می‌افتد. و حالا به‌من می‌فهماند که می‌خواهد ساکت باشد. کمی به‌بالا نگاه می‌کنم. کمی هم او به‌پایین نگاه می‌کند. آن وقت هردو در وسط خط بالا و پایین، به‌هم نگاه می‌کنیم. سکوت را نگاه می‌کنیم که مثل دریایی

طوفانی‌ست. و قایق‌های ما نمی‌تواند از آن بگذرد. بعد یکدفعه می‌گوید: مرگ در زندگی ام سرک می‌کشد. اضافه می‌کند:

از گلی پزمرده به‌سطل زباله نزدیک‌ترم. می‌پرسم: گشتی گل؟ می‌گوید: از گل پزمرده به‌پارمی‌سازم، وقتی گریستن را از ابر بیاموزم. یک لحظه خیال می‌کنم این همان گل است که من هم می‌شناسم. که او می‌گوید: دسته گلی بر مزار دسته گل پزمرده نثار کردم.

دلم بیشتر می‌گیرد وقتی می‌بینم او همه‌اش از سقوط حرف می‌زند. پرویز شاپور این دفعه کمی مه‌ریان‌تر می‌شود: قطره باران بلافاصله محل تولدش را ترک می‌گوید. - خوب از باران حرف زدن بهترست. جواب می‌دهد: برای این که قطرات باران زمین نخورند، چتر بالای سرم نگه می‌دارم. از عشق می‌پرسم. می‌گوید:

## گردشی کوتاه با پرویز شاپور

از: پرویز اسلامپور

● قلبم ساعتی‌ست که عقیق ندارد. می‌پرسم یعنی چه؟ می‌گوید: پرچم قلبم نیمه افراشته‌ست. خودش موضوع را عوض می‌کند: ● ماهی بیشتر از پنجه گریبه، در چنگ آب سیر است. بازهم منظورش را نمی‌فهمم. اضافه می‌کند: ● به‌تو بیشتر از خودم احتیاج دارم. این جمله‌اش خوشحالم می‌کند. دلم می‌خواهد نمی‌از ایام بر ایمنان بگوید: ● پایان اسفند سیفون سالنامه را کشیدم. می‌پرسم: سالنامه؟ می‌گوید: ● شنبه روی جلد هفته است، پنجشنبه پشت بلد و جمعه ضمیمه مزخرف آن. می‌پرسم: چرا؟ جواب می‌دهد: ● یک سکوت لکوموتیو کافی‌ست که سنگ من را تا آخر عمر تکان بدهد. می‌خواهم از او جدا شوم. می‌خواهم بگذارم سکوت را نگاه کند و تصاویری تازه را بنویسد. می‌گویم: خدا حافظ آقای شاپور. می‌گوید: ● به‌اندازه طولانی‌ترین مهاجرت‌های بشری را از خود رانیدی.

## زندگی با وحشت

ترجمه منوچهر محجوبی

استیفن لیکاک طنز نویس کانادایی (۱۹۴۴-۱۸۶۹)

بود یا از دیدن من دچار چنین حالتی شده بود.

با هم دو گیلاس کوکتیل نوشیدیم. اثر دوتا از آنکشت‌های داگلاس بردنند لیوان باقی ماند. من لبه لیوان را گرفته و آن را پنهان کردم.

در ساعت هفت و سی دقیقه شام خوردیم. این ساعت هفت و سی دقیقه درست به‌خاطرمان مانده است، چون یاد می‌آید که داگلاس گفت «خب، ساعت هفت و نیمه» و ساعت دیواری بلافاصله نیم را زد. بعد مستخدم چینی او وارد شد و گفت «هفت و نیمه»

پس از همین ماجرا بود که مشغول خوردن شام شدیم. در موقع شام متوجه‌شدم که داگلاس سوپ نخورد. در آن لحظه وانمود کردم که متوجه این مطلب نیستم. می‌خواستم ببینم که بعدش چه می‌شود. در عوض، من هم مواظب خودم بودم و از خوردن ماهی خودداری کردم. دلایل هم احتمال وجود سم خطرناک آرسنیک بود. در این لحظه حالت پیشخدمت چینی نیز فوق‌العاده عادی بود.

نمی‌توانم بگویم که داگلاس قهوه هم خورد یا نه، خواصم یرت بود. یاد می‌آید که گرم گفتگو بودیم و به‌همین جهت توجهی به‌زمان و طرز غذا خوردن داگلاس نداشتیم. به‌نظر رسید که داگلاس تمایل زیادی به‌گفتگوهای بعد از شام ندارد. ممکن بود که این هم از آثار سم آرسنیک باشد. ساعت نه او را ترک کردم، توجهی داشتیم که داگلاس از جایش بلند شد و، ساعت نه ضربه زد، گفت «ساعت نه... فکر می‌کردم ساعت ده باشد».

سوار تاکسی شدم و به‌خانه برگشتم. تاکسی را خوب به‌خاطر دارم، پشت صندوق راننده را نشان کردم. چهره راننده را هم به‌یاد دارم، جای زخمی روی گونه چپش بود. همانطور که گفتم، این ماجرا مربوط به‌چهار روز پیش بود. از سه روز پیش تا کنون روزنامه‌ها را با دقت نگاه می‌کنم تا ببینم عکس جسد داگلاس را چاپ کرده‌اند یا نه. مثل اینکه هنوز جسد را پیدا نکرده‌اند. البته نمی‌دانم که جسدش کم شده یا نه. ولی واضح است که تاجسد کسی پیدا نشود نمی‌شود به‌کم شدن یا نشدنش پی برد.

به‌رحال، من از یک چیز مطمئن هستم، و آن اینکه اگر خبری بشود و اتفاقی برای داگلاس بیفتد، به‌سرعت وارد عمل خواهم شد. هم راننده تاکسی را می‌شناسم، هم اثر آنکشت‌های داگلاس را دارم و هم ساعت دقیق جنایت را می‌دانم - قاعدتاً باید این‌ها برای اثبات یک جنایت کافی باشد.

من خواننده پر و پا قرص داستان‌های پلیسی هستم. ولی کم‌کم باید دست از این کار بکنم چون تمام فکرم را به‌خودش مشغول کرده است. همه‌اش در انتظار یک حادثه ناگهانی هستم، حس می‌کنم که حادثه‌ای در شرف وقوع است یا جنایتی در دست انجام است. خودم را ناچار می‌بینم که لحظات این جنایت را ثبت کنم.

در تمام داستان‌های پلیسی، زمان اعمیتی خاص دارد. به‌همین دلیل است که من همواره حواسم جمع زمان است و مواظب تمام لحظه‌های آن هستم.

چهار روز پیش به‌خانه دوست قدیمم جیمی داگلاس رفته بودم تا شام را با هم بخوریم. چند لحظه‌ای که پشت درخانه‌اش بودم، دور و برم را با دقت نگاه کردم. ساعت من هفت بعد از ظهر را نشان می‌داد. اما ساعتی که نزدیک خانه او در میان چهارراه نصب شده بود هفت و دو دقیقه و سی ثانیه را نشان می‌داد. با توجه به‌اینکه ساعت من یک دقیقه عقب بود، می‌شد فهمید که ساعت دقیق هفت و یک دقیقه و سی ثانیه است.

لا بد می‌خواهید بدانید که چرا این زمان دقیق را به‌خاطر سپردم. روشن است، برای اینکه ممکن بود وقتی زنگ در را به صدا درمی‌آورد کسی جواب ندهد، اجباراً در را بازور بشکنم و ببینم که جنازه جیمی داگلاس در راهرو افتاده است. می‌بینید که لازم بود زمان را دقیقاً بدانم. تازه ممکن بود که جسدش هنوز گرم باشد، آن وقت باید می‌دیدم که چقدر گرم است.

بنابراین زنگ در را به‌صدا درآوردم. پیشخدمت چینی او در را باز کرده، مرا به اتاق نشیمن برد و خواهش کرد که بنشینم. ظاهراً اتاق خالی بود. می‌گویم ظاهرآ، برای اینکه در داستان‌های پلیسی دقیقاً معلوم نیست که اتاق خالی است یا نه. اگر جنازه داگلاس را در گوشه‌ای انداخته بودند وظیفه من بود که همه‌جای اتاق را وارسی کنم. همه‌جا بی‌چیز آنجایی که جنازه او افتاده است.

همین کار را هم کردم و در این وارسی متوجه شدم که یک ساعت دیواری بر روی سر بخاری اتاق او وجود دارد (البته این ساعت همیشه همانجا وجود داشته) اما نکته جالب اینست که ساعت دیواری نامبرده ساعت هفت و چهار دقیقه را نشان می‌داد. داشتم ساعت را وارسی می‌کردم که داگلاس وارد شد.

مواظب حالتش بودم، می‌توانم بگویم که تقریباً خالص عادی بود. نتوانستم بفهمم که این حالت او نشانه تأثیر سم آرسنیک









# خاویار ودگا در سطح بهترین نوشابه‌های جهانی قرار گرفته است

## خاویار ودگا لذت بخش ترین نوشابه‌ها



\* خاویار ودگا نوشابه‌ایست غیر از آنچه تا بحال نوشیده اید.

\* خاویار ودگا نوشابه‌ایست استثنائی و منحصر به کارخانجات ایران می‌اهواز مجهز ترین

کارخانه نوشابه سازی در ایران و خاور میانه.

\* خاویار ودگا را در تهران و شهرستانها از نوشابه فروشهای معتبر در خواست فرمائید.

يك هنرپیشه درجه سه بعد از مدت‌ها دوندگی بالاخره در تاتر كوچكى يك رل نقش به‌دست آورد و از مدير تاتر پرسيد:

- دستمزد چقدره؟  
- هفتاد ده دلار  
- تو اين دوره زمنه، با اين گرونى زندگى، فقط ده دلار؟  
- آره، ولى مزايامى هم داره كه يادم رفت بگم. در عوض هر شب تو يك صحنه از پرده سوم، يه ساندويچ كره مریا هم بايد بخورى

دوتا بچه چهار پنج ساله با هم داشتند بازي مى‌کردند. يكي از آنها تراژوى خانگى منزل رفيقتش را نشان داد و گفت:  
- اين چيه ديگه، به چه درد مى‌خوره؟  
- نمى‌دونم به چه درد مى‌خوره، ولى هر وقت مامانم مى‌ره روش خيلى عصبانى مى‌شه.

چند هفته پيش يكي از رؤساي قبايل سرخپوست با تعيين وقت قبلى به‌ديدار نيكسون رئيس‌جمهورى امريكا رفت. طبق معمول اول كسار، منشى كاخ سفيد دفتر رئيس جمهور را براى امضاء جلوى او گذاشت و سرخپوست به‌جاي امضا دوتا علامت‌چاپ اندر قپچى در آن كشيده. منشى پرسيد:  
- اينها ديگه چيه؟  
اوليش اسم منه، يعنى اسب‌سياه ديوانه.

- خوب، دومى چيه؟  
- دومى عنوان علمى منه يعنى دكتور در فلسفه و علوم تربيتى

كانديدائى نمايندگى پارلمان براى مردم سخنرانى مى‌كرد:

ساگه منو انتخاب‌كنين خطر كمونيسم رو از بين مى‌برم، با ناسيوناليسم افراطى مبارزه مى‌كنم، شارلاتانيسم رو ريشه‌كن مى‌كنم، يه سوسياليسم انساني همراه با يه ناسيوناليسم معتدل رو ايجاد مى‌كنم.

در اين موقع يكي از مستمعين سالخورده به او گفت:  
- اين چيزا كه گفتى به درد ما نمى‌خوره، بگو ببينم با روماتيسم چه، مى‌خواهى بكنى؟

معلم به‌شاگرد گفت:  
- فعل «الاغ بار مى‌كشه» را در زمان مستقبل صرف كن  
- الاغ بار خواهد كشيده ...  
- در زمان ماضى استمرارى  
- الاغ بار مى‌كشيده  
- ماضى مطلق  
- الاغ بار كشيده  
- آفرين حالا فعل امرش را بگو  
- هين!

ستاره‌اى در ماليوود يه ستاره ديگرى برخورد و پيش گفت:  
- عزيزم بيا با شوهرم آشناشو و آن يكي جواب داد:  
- متشكرم، فعلا خودم يكي دارم

دو خانم، در همسايگى همدىگر از پنجره خانه‌هايشان مشغول پرچانگى بودند. در اين موقع هوايمايى سينه آسمان را شكافت و رد شد. يكي از خانمها به آن ديگرى گفت:  
- من هروقت طياره مى‌بينم ياد شوهرم مى‌افتم.

- چطو مگه شوهرت خلبانه؟  
- نه، ولى مٹ طياره مى‌مونه، يعنى روزمين به‌هيچ‌دردى نمى‌خوره.

خانمى از بچه‌همسايه‌هايشان پرسيد:  
- دست پدرت چي شده كه بسته؟  
- دستشو كرد تو دهن يه اسب كه دندونشو بشمره ببينه چند سالشه  
- خوب، بعد ...  
- بعد اسب دهنشو بست كه انگشتاى بابامو بشمره.

دكتور چون من تادى روز يادمجون نخورده بودم، اما از ديروز كه خوردم دل درد بدى گرفتم  
- يادمجونش تخمى بود؟  
- از كجا بدونتم؟  
پوستشوى كن، قارچش مى‌كن، معلم مى‌شه كه تخمى بوده يا نه  
- مگه بايد پوست يادمجون كند؟

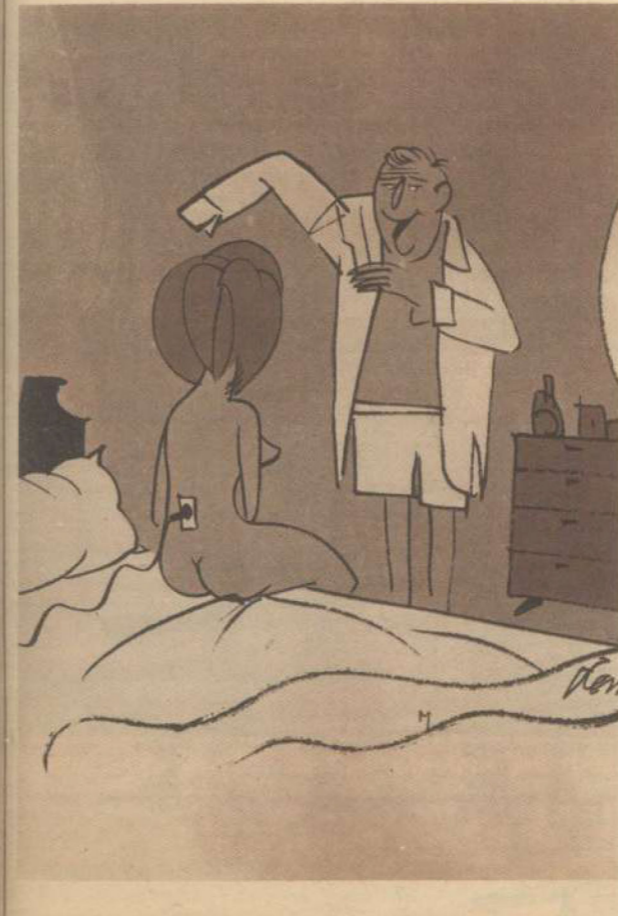
دوتا دختر خوشگل و امروزي، کنار دريا دراز كشيده بودند كه جوان خوش هيكل و خوش پرورويى رد شد. يكي از دخترها گفت:  
- اوهو! اين يارو رو مى‌شناسى؟  
- آره بابا، خيلى آدم بى‌ريط و مزخرفيه

- چطو؟  
- چند روز پيش منو دعوت كرد به خونه‌شون كه كلكسيون تمبرشو نشونم بده  
- خوب، خوب ....  
- هيچى، اون وقت راس راسى كلكسيونشو نشونم داد.

يك الكن به رئيس اداره‌شان تلفن كرد:  
- .. م .. م .. ممكنه ني‌تنى نيم ساعت به‌په‌په من ووقت بدىن؟  
- واسه چي؟  
- مى‌مى‌خوام پ پ پ پنج دو دقيقه بابابابا باهوتون حرف بزنم



## میان پرده



پليس راه اتومبيلى را كه با سرعت ديوانه‌وار حركت مى‌كرد متوقف كرد. راننده به پليس گفت:  
- سركار تورو خدا سخت‌نگيرين، چند روز ديگه امتحان رانندگى ميدم و بعد از اين كه تصديق گرفتم خوب رانندگى مى‌كنم.

زن جوانى كه بقل دست راننده بود به پليس گفت:  
- سركار گذشت بكنين، شوهرم تقصيرى نداره، مست مسته و در اين موقع صدائى پير زنى از عقب ماشين پلند شد:

- مى‌دونستم با اتومبيل دزدى بالاخره دردسر درست مى‌شه

دكتور چون من تادى روز يادمجون نخورده بودم، اما از ديروز كه خوردم دل درد بدى گرفتم  
- يادمجونش تخمى بود؟  
- از كجا بدونتم؟  
پوستشوى كن، قارچش مى‌كن، معلم مى‌شه كه تخمى بوده يا نه  
- مگه بايد پوست يادمجون كند؟

دوتا دختر خوشگل و امروزي، کنار دريا دراز كشيده بودند كه جوان خوش هيكل و خوش پرورويى رد شد. يكي از دخترها گفت:  
- اوهو! اين يارو رو مى‌شناسى؟  
- آره بابا، خيلى آدم بى‌ريط و مزخرفيه

- چطو؟  
- چند روز پيش منو دعوت كرد به خونه‌شون كه كلكسيون تمبرشو نشونم بده  
- خوب، خوب ....  
- هيچى، اون وقت راس راسى كلكسيونشو نشونم داد.

يك الكن به رئيس اداره‌شان تلفن كرد:  
- .. م .. م .. ممكنه ني‌تنى نيم ساعت به‌په‌په من ووقت بدىن؟  
- واسه چي؟  
- مى‌مى‌خوام پ پ پ پنج دو دقيقه بابابابا باهوتون حرف بزنم





و  
ما  
جا

# سفیر پیشرفت‌های چشمگیر ایران



لندن - پاریس، فرانکفورت، ژنو  
رم، مسکو، استانبول، تهران، آبادان  
ابوظبی، بحرین، بمبئی، دهران، دوما  
دوبئی، کابل، کراچی، کویت